تقریظی است که حضرت آیةالله العظمی آقای حاج میرزا سید محمد بهبهانی دامت برکاته العالی مرقوم فرموده‌اند وزینت بخش صدر کتاب میگردد .

تقریظ

بسم‌الله الرحمن الرحیم

با شرح مفصل و مفیدی که جناب شرعمدار اجل آقای حاج سراج انصاری خدمتگذار صمیمی جامعه مبارکه اسلامیه وفقه‌الله مرقوم داشته‌اند حاجت به تطویلی از این جانب نیست اجمالاً کتاب مستطاب که شهامتهای تاریخی سلسله شریفه علویه را حاوی است خدمتی است شایسته ازجناب فاضل دانشمند معظم آقای علی اکبر تشید باین سلسله شریفه واظهار مودّتی است شایسته بذوی‌القربی حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله شیدالله به و بامثاله من افاضل اخواننا المؤمنین ارکان‌المسلمین .

الاحقر محمد الموسوی البهبهانی عفی‌عنه

تقریظ آیةالله آقای حاج سراج انصاری

بسم الله الرحمن الرحیم

عظمت هرملتی بوسیله مطالعه در تاریخ زندگانی بزرگان و رهبران وی روشن و هویدا میگردد . در حقیقت تشکیل دهنده سازمان عظمت هرقوم ، رهبران آن قوم میباشند . روی این اصل مسلم وقتیکه بتاریخ اسلام و بعلل نهضتهائیکه پس از طلوع خورشید عالمتاب شده‌است مراجعه میکنیم باین حقیقت هدایت میشویم که ملت اسلام درزیرسایه تعلیمات قرآنی بزرگترین ملل دنیا بوده وهمواره بازور وقلدری واجحاف وستمگری مبارزه کرده است . امروز اگرملت مسلمان دنیا یکی ازبزرگترین ملل جهان محسوب میشود دراثر فداکاری و از خودگذشتگی مردان سلحشور صدراسلام وقهرمانان نهضتهای ضداستبدادی بوده‌ومیباشد . شماخوانندگان گرامی اگرازخواندن کتابهای غیرمفید صرفنظرفرموده وبمطالعه تاریخ‌خصوصاًتاریخ اسلام همت گمارید آن حقیقت معروضه چنان چهره زیبای خودرا بشمانشان خواهد داد که تأثیرآنرا درروان خود حساً مشاهده‌خواهید فرمود یکقسمت ازتاریخ اسلام را نهضتهای مهمی که پس از رحلت پیغمبر بزرگواراسلام صلی‌الله علیه‌وآله وسلم برای جلوگیری از تجاوز واجحاف

و ظلم و اعتساف رخ داده است تشکیل میدهد و مطالعهٔ این قسمت بسیارمفید وبرای تقویت روح شهامت بی‌اندازه مؤثر است .

دانشمند محترم فاضل گرامی آقای حاج میرزا علی‌اکبر تشیّد مدیر محترم مجلهٔ تاریخی و عضو مؤثر هیئت مؤسسین اتحادیه مسلمین ایران که عمری درمطالعات کتب و آثار بزرگان دین و دانش گذرانده و در تاریخ اسلام بمقام تتبع نائل گردیده است همان قسمت از تاریخ اسلام را که فوقاً بدان اشاره شد با طرز دلپسندی برشته نگارش کشیده وقبلاً علی‌التدریج درمجله مسلمین تحت‌عنوان : (درحواشی تاریخ اسلام) انتشار داد و تا هیجده شماره مسلسل ، خوانندگان مجله مسلمین را مستفیض نمود چون مجله مسلمین دراثر فشار مالی و بی‌همتی برادران دینی ناچار به‌تعطیل شد لذا جناب آقای تشید تصمیم گرفت که‌آن مقالات را پس‌از تجدید نظربضمیمه یك مقدمه وبقیه مطالب بشکل یك کتاب درآورده وانتشار دهد اینك بحمدالله بانجام مقصود موفق‌شده و یك اثر سودمندی از خود بیادگار گذاشت .

این کتاب از نخستین نهضتی که بعد از رحلت پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) اتفاق افتاده شروع نموده و بتدریج نهضتهای دیگر را با بیان شیوا دردسترس صاحبان ذوق گذارده است با مطالعه این کتاب علل نهضتهای سلسله جلیله علویان که هریك‌تربیت یافته مکتب اسلام بوده نیك روشن میشود این کتاب نه تنها تاریخ فرزندان رشید شیرخدا را در میدان مبارزه با ستمگریهای جبارین شرح میدهد بلکه روح هر فرد غیرتمند مسلمان را برای مبارزه در راه آزادی تقویت مینماید .

ما توفیق تألیف وانتشار این کتاب سودمند را بدوست عزیزخود آقای‌حاج‌میرزا علی‌اکبر تشید تبریك گفته و از درگاه‌ایزد متعال جلت قدرته مسئلت مینمائیم که جناب معظم‌له را در انتشار اینگونه آثار مفیده همیشه موفق و مؤید فرماید .

والسلام علیه وعلی عبادالله الصالحین

بتاریخ روز چهارشنبه بیست و ششم جمادی‌الاولی ۱۳۷۲ قمری مطابق

۲۲ بهمنماه ۱۳۳۱ شمسی تهران ــ الاحقر حاجی سراج انصاری

تقریظی است که حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آیة‌الله آقای حاج میرزا عبدالله سعید مجتهد طهرانی دامت برکاته العالی بر کتاب سادات علوی مرقوم فرموده‌اند و افتخاراً بدرج آن مبادرت میشود.

بسم‌الله الحمدلله و الصلوات علی رسول‌الله و علی آله سادة الوری امراء الدنیا شفعاء الآخره

جناب آقای حاج میرزا علی‌اکبر تشیّد وفقك‌الله لما تحبّ و ترضی.

کتاب تاریخ سادات دنیا و آخرت را دیدم و بدقت خواندم تاریخ زیاد نوشته شده ولی بدین شیرینی عبارت بلسان عصری که حاوی مزایای تاریخی باشد کمتر دیده بودم و عمده چیزی که توجه مرا جلب کرد آن بود که باندازهٔ این کتاب دلالت بر ایمان و اعتقاد گوینده و مؤلف دارد که از فرط ایمان و اخلاص بخانواده طهارت نوشته شده که فرمودند الانسان مخبوّ تحت لسانه تا شخص سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد قلم هم حکم زبان را دارد و به تنقیح مناط دعا کردم بدان دامنی که چنین ایمانی پرورش داده آفرین بر آن پدری که چنین پسری تربیت کرده روح پرفتوحش شاد باشد آنمعلمی که چنین شاگردی با اخلاص بجامعه تحویل داده تاریخ نویس و وقایع نگار بیشمار است ولی کلامیکه از سوز دل و فرط شوق و محبت از نیش قلم بیرون میآید اثر دیگری دارد خداوند ذریعه آخرت شما و آباء واجدادتان قرار دهد و چراغ روشنی باشد که دیگران تا قیامت از نور آن بهره‌مند شوند تسعی نوره بین ایدیکم الی الجنة انشاءالله تعالی.

الاحقر عبدالله بن مسیح طهرانی

ایضاً تقریظ معظم‌له

بسم‌الله الحمدلله تاریخ قیام سادات علوی برای خلافت را که از رشحات افکار ابکار جناب آقای حاج میرزا علی اکبر تشیّد است قرائت کرده و از مزایای تاریخی آن بهره‌مند شدم و از حسن سلیقه و عبارات ساده بلسان امروزه آن بسیار خوشم آمد چیزی که بیشتر مورد توجه شد این بود که از عبارات آن خوب برمیآمد که از روی ایمان و اعتقاد و اخلاص بخانواده طهارت گفته شده بسیار باسوز و گداز بالحنی نمکین و عباراتی شیوا حقایق را از پرده در آورده و مخالفین را رسوا کرده هر کس درست تأمل کند حق را بمن له الحق میدهد و واقع را مکشوف مینماید جزاه‌الله عن الاسلام احسن الجزا امیّد است دستگیر قیامت و برزخ خود و پدر و مادرشان باشد انشاءالله ــ الاحقر عبدالله بن مسیح طهرانی

تقریظی است که حضرت ملاذالانام آیةالله آقای حاج میرزا خلیل کمرهٔ دامت برکاته از علمای معاصر اهل تفسیر و متخصص در فنون مختلفه تألیف مخصوصاً نهج‌البلاغه لطفاً بروجیزه ناچیز حاضر مرقوم فرموده‌اند که ذیلاً بچاپ میرسد .

جناب آقای حاج میرزا علی اکبر تشیّد

کتاب شما (قیام سادات‌علوی برای خلافت) را نعمتی برای مسلمین‌دیدم ، پری از صفحات آن را خواندم آفرین برقلم تو ، آفرین بر کتاب‌تو - کتاب قیام‌سادات علوی برای‌خلافت - آفرین برانتخاب موضوع این کتاب نفیس اثبات میکند که این‌سادات عالیمقام داعیه شخصی نداشته‌اند و نهضت آنان فقط برای‌اشاره بدولت ائمهٔ حق (علیهم السلام) بوده ورمزی از آن نشان میداده و اساساً دولت ائمهٔ حق(ع) خود رمزی است ازحق (یعنی حق دراجتماع) وفقط برای راهنمائی و اشاره بعدالت بوده و هست ، نه مثل دربارها برای خود تراشی و خود سازی است - و چون اصولاً مهمترین موضوعات از نظر مصالح اجتماعی بحث درامر زمامداری است ولازم‌تر ازهرچیز روشن کردن راه و رسم زمامداری است لذا ما نُودیَ بشئی مِثلَ ما نُودیَ بِالولایةَ برای امر ولایت و زمامداری چون اهمیتش بیش از هرچیز بوده دراسلام بیشتر از هرچیز سر وصدا بلند شده و داد کشیده‌اند حتی از نماز و روزه و حج .

(قال الصادق (علیه السلام بنی‌الاسلام علی خمسٍ) الّصلوة و الّصیام والزکوة والحج والولایة ، ومانودی بشیئی مثل مانودی بالولایة .

اسلام‌بزرگ دارای اساسی‌ترین وعالیترین اصول‌اجتماعی عمرانی وعملی است بنای کاخ خود را برپنج پایهٔ مهم بنا گزاری نموده که هر کدام ازیك ناحیه جمعیت را نگهداری میکند .

۱ - اجتماع مقدس نماز از جهة رابطهٔ بامبدء و تشکیل صفوف منظّمه .

۲ - روزه یکماه واجب وبقیهٔ ایام مستحب از جهت انضباط کامل ورشد واراده و قدرت روح و تخفیف سَوْرت مادّیات .

۳ ـ کنگرهٔ بزرگ حج ازجهت تمثیل عرصه قیامت واجتماع امم دریك جبههٔ اُمّت واحدة .

٤ ـ زکوة واجبه وصدقات مستحبّه وانفاقات ومبّرات ازجهت اصلاحات خرابیها .

۵ ـ جامعتر ازهمه و مهمتر ازهمه که همه را هم اجراء میکند امر زمامداری است

کتاب آقای علی اکبر تشیّد (دام بقاه) زمامداری را درخاندانی نشانداده که کشتی جامعه را در گرداب دریای حوادث زمانه بوسیلهٔ عقربهٔ مقناطیس عدالتجوئی بساحل نجات میبردند رجوع کنید بشرح نهضت (محمّد طباطبا) و بنظائر آن همانخاندان عدالت جو که عدالت قبله شان بود و از آن منحرف نشدند همان خاندان عدالت جو که برای کشتیبانی اقیانوس پرموج زمانه خلق شده بودند و پیغمبر آنها را بهمین سمت معرفی فرمود که فرمود :

« مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلّف عنها غرق .

وتعجب مکنید که برای کاربزرگ کشتیرانی امم کون دراقیانوس بی‌پایان زمان و زمانه چطور یکخانواده با عدد معدود کافی خواهند بود زیرا دستگاههای رهبری همیشه در کشتیهای عظیم الجثة وجهازات کوه پیکر دقیق ومختصر است و بدست اشخاص معدودی دریاشناس و متخصص فنی اداره میشود بلکه آن اشخاص هم ازدستگاه مختصرتری مایه برای رهبری میگیرند که آن دستگاه (کمپاس) عقربهٔ مقناطیس باشد .

کتاب تو فاضل محترم هم بمنزلهٔ عقربهٔ راهنمائی دریانوردی اجتماع است پس با این حجم مختصر مردم را بسرمنزل نجات و راهنمایان و رهبران آن معرفی میکند این کتاب برای من بسی گرامی است صاحبش گرامی باد و همواره باد برای خلیل کمره‌ای عفی عنه .

تقریظی است که جناب سلیل مصطفوی و مرتضوی آقای سید محمد سعید خطیب فاضلی مدیر مجله شریفه صوت الاسلام در بغداد بطور نظم عربی بر کتاب قیام سادات علوی مرقوم داشته اند که اصل و ترجمه آن ذیلاً درج میشود

بسمه تعالی اسمه العظیم

قد شید فیکم یا علیّ تشیّدی	فضل الأئمة من ذراری محمدی
بکتاب سادات الفواطم حینما	الفته تألیف حق جیدی
فأبشر فأن الله اعطاك الجزاً	و ستدخل الفردوس حتماً فی غدی
هذا اعتقادی بمن یکون موالیاً	للطاهرین و لآله موحدی
فتبارك المعبود جلّ جلاله	ثم الصلوات لآله و محمدی

سید محمد سعید الفاضلی الحسینی الخطیب

کاظمین جنب محکمه شرعیه   مدیر مجله صوة الاسلام فی بغداد

ترجمه

ای علی تشیّد بتحقیق فضل ائمه علیهم السلام از ذراری حضرت محمد صلی الله علیه و آله درشما تابیده است که کتاب سادات فاطمی را بطور حق و نیکو تألیف کرده ای بشارت میدهم که خدای بشما جزاء اعطا میکند - و درفردای قیامت حتماً داخل فردوس خواهی شد - این است اعتقاد من در بارهٔ موحدین که دوستان اهل بیت طاهرین باشند بزرگ است معبود جل و جلاله و صلوات بر محمد و آل محمد.

سید محمد سعید فاضلی خطیب مدیر مجله صوت الاسلام.

جناب آقای فاضلی - با تشکر ازاظهار لطف عالی تقریظ شما را بمنزلهٔ توقیع صادرازناحیهٔ امامین همامین کاظمین علیهما السلام ازجهت مجاورت شمادر آن آستان مبارك زینت بخش کتاب خود کرده و امیدوارم که سعی ما و شما مورد قبول اهلبیت عصمت و طهارت بوده باشد.

علی اکبر تشیّد

نامه‌ایست که حضرت ملا ذالانام آیـةالله آقای آقاشیخ آقا بزرگ طهرانی دامت ایام افاضاته مجاور نجف‌اشرف مؤلف‌کتاب مستطاب‌الذریعة الی تصانیف الشیعه که با سرمایه یك عمر کامل تألیف فرموده و شیعه امامیه‌اثنی عشریه را بدنیای امروز معرفی و سرافراز نموده و تا بحال چندین جزءِ آن بچاپ رسیده‌لطفاً بعنوان‌تقریظ برمجله تاریخی نوشته‌اندکه بطورمغلوط درشماره۷ مجله تاریخی‌منتشرشده بود واینك‌افتخاراً تجدید چاپ میشود ــ صدروذیل این نامه که جنبه خصوصی داشته حذف شده است .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حضور محترم دانشمند ارجمند آقای علی‌اکبر تشید زیدعزه‌العالی .

دراواخر شهرشعبان۶۱عدداول ازمجله تاریخی‌صادره تیرماه عزوصول یافت‌بیشتر آنرا دریکمجلس مطالعه نموده واز مندرجات‌آن بسیاربسیار مأنوس شدم البته وظیفه دیانتی‌هرفردازافرادمسلمین‌همین‌است که بقدراستعداد خود بزبان یابقلم که‌احداللسانین است‌حقایق واقعیه‌را اظهار ومفتریات‌را ابطال نماید وبشرایط مقرره‌امربمعروف ونهی ازمنکر تبلیغ فرمانهای‌الهی بدیگران بنماید و برحسب سلیقه اهل عصربهتروسیله از برای ابلاغ مرامنامه الهی و بیان حقایق اسلامی همین‌استکه مطالب خدا خواهانه ر بنحو عصری مرغوب طباع در قلوب آنها تزریق کنید و این دفتر که عهده‌دار این‌امر است هیچ قصوری ندارد و فعلی شدن ثمرات او موقوف نیست مگر بر مطالعه ودیدن اهل بینش چنانکه تمام شـدن عدد اسم تاریخی او موقوفست بملحق کردن لفظ بیّن (مجله تاریخی بیّن) (۱۳۶۱) خداوند عالم تأییدکند شمارا در نشر این مقاصد دینیه تاریخیه و توفیق بدهد آقایان اهل نظر راکه بدقت تامی آنرا ببینند ومراجعه نمایند تا طرفین بفیض کامل برسند متأسفانه آنکه عدد دوم اینمجله تا کنون نرسیده و امـا عدد سوم صادره ۳۱ شهریور در چند یـوم قبل رسید چنانچه خط شریف مورخه ۱۷ شعبان‌المعظم ۶۱ زیارت شد در اوایل شهر صیام .

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته من‌الجانی آقا بزرگ‌الطهرانی

بسمه تعالی وله‌الحمد ـ هزار مرتبه خدا را شکر که موفق شدم یاد داشت‌های ناقابل خود را بنام کتاب قیام سادات علوی باتلفیق مداخلات ایرانیان درسیاست اسلام بچاپ برسانم و ازنهایت شوق باشعار سعدی مترنم شده وعرض میکنم .

بنده همان به که ز تقصیر خویش عـذر بدرگـاه خـدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند کـه بجـا آورد

باز درود وسپاس خداوندی را سزا است که نتیجه این فکر کوتاه وتألیف ناچیز را مورد لطف وتوجه خاص حضرات حجج اسلام مانند حضرت آیةالله العظمی آقای حاج میرزا سید محمد بهبهانی وآیةالله حاج میرزا عبدالله سعید طهرانی و آیةالله حاج میرزا خلیل کمرهٔ صیمری و آیة الله حاج سراج انصاری تبریزی قرار داده و معظم لهم بمقتضای ذرّه پروری و تشویق از تألیفات تاریخی دینی ومذهبی با دستخط مبارك خودشان مورد لطفم قرار داده اند بدیهی است که این حسن توجه نیزدرباره این بنده حقیر بازموهبتی الهی و ربّانی است فشکراً لهُ ثم شُکراله ُ ـ در خاتمه ازذوات معظمه آیات الله العظام کثرالله امثالهم با قلم شکسته و زبان الکن خود تشکر و بصوت رسا عرض میکنم (آری) آه صاحب درد را باشد اثر شمائیدکه امروزمسند پیغمبراسلام‌را اشغال فرموده و برای افتخار مأموریت مقدس که ازناحیه اعلیحضرت اقدس امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه دارید (وامّاالحوادث الواقعه فارجعوا الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانی حجة الله علیهم) عهده دار هدایت و راهنّمائی ملت اسلام هستید و بهمین جهة است که بواسطه این خدمت ناچیز مورد مراحم والطاف خود قرارم داده‌اید .

امیدوارم کـه شما حجج اسـلام مدتهای طولانی به ترویج شریعت غرّاء حضرت خاتم‌النبیین وسیّدالمرسلین(ص) بطریقهٔ مرضیّه مرویه ازحضرت امیرالمؤمنین(ع) وقاتل‌المشرکین که به بیان حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق (ع) بطور مستوفی تقریر وتحریر وتدوین وبوسیله شما آیات‌الله العظام باتقویت وتأییدات اعلیحضرت اقدس امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه از تعرض مشرکین ومنافقین تا بحال محفوظ ومصون مانده تازمان ظهوراعلیحضرتش موفق ومنصوربوده ومسلمانان عالم ازافاضات کامله شما کامیاب باشند والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین ورحمةالله وبرکاته .

(علی‌اکبر بن محمد اسماعیل تشیّد)

راد مرد شریف مرحوم محمد اسماعیل تشید کهن پدر گرامی مؤلف متولد سال ۱۲۷۰ ومتوفی در ۱۳۴۷ هجری قمری که پنجاه سال از عمر خود را در معارضه ظلم و جور گذرانید ـ فقید سعید بایك خانواده قاجار درسر ملکی نزاع داشت که بالاخره بمقاومت درمیدان جنگ منتهی گردید ـ یکمرتبه بوسیله چندنفر قزاق وجمعی از رجاله احشام اورا بطورغارت راندند ونامبرده باطرفداران خود دربین راه بآنان حمله کرده و با مغلوب کردن قزاقها که تحت نظر عبدالرحیم میرزا نام کار میکردند احشام خودرا بر گردانید ولی مرتبه دوم که رئیس خانواده مزبور بمقام مهمی رسید کسانش سوء استفاده کرده و مجدداً بوسیله اعزام یك عده قزاق تحت ریاست شعبان بیك نامی احشام اورا غارت و مدتی در قریه شترخوار شهریار نگهداشتند تابوساطت مرحوم امام جمعه طهران طاب‌ثراه درمقابل انعقاد یك‌قرارداد اجباری نسبت بملك مورد نزاع احشام‌را مسترد داشتند ـ وختم محاکمه نهائی برای روزمحشر باقی ماند ـ

غرض نقشی است کزما باز ماند   که عالم را نمی شاید بقائی

ارادت تام واخلاص مالا کلام نسبت بصاحب شریعت غرّاء اسلام که سرمایه مختصر وبضاعت مزجاتم در تألیف این وجیزه ناچیزاست ایجاب میکند که در درجه اول کتاب خودرا به پیشگاه مقدس حضرت خاتم النبیین وسیدالمرسلین وبرادر وداماد ووصی بلافصلش حضرت امیرالمؤمنین ویعسوب الدین ودختر فرخنده اش علیاحضرت سیدة النساء العالمین وحضرات ائمه تسعه معصومین خاصه اعلیحضرت اقدس همایون صاحب الامر فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین تقدیم نمایم . و در درجه دوم اهداء بدو روح پرفتوح والدین گرامیم که امروز در این دنیای وسیع جزنگارنده آثاری ندارند وامیدوارم که بتوفیقات یزدانی و تأییدات سبحانی نسبت بمرحومین معظمین الواحد کالالف بوده و بحدا کمل انجام وظیفه نمایم .

علی اکبر نشید

فَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمٰعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ

هو الله تعالی شانه العزیز

هدیهٔ اسمعیل

یا قیام سادات علوی برای بدست آوردن خلافت

نگارش و تألیف آقای علی‌اکبر تشیّد دادستان و مشاور حقوقی مجلس شورای ملّی

از انتشارات بنگاه مجلّه تاریخی اسلام

۲۶ تیرماه ۱۳۳۱

چاپخانهٔ مجلس

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد و سپاس زاید از شماره و قیاس بنی‌آدم نثار ذات پاك حضرت مؤسس اساس عالم جلّ و علی که کلیه موجودات را از مراحل نیستی بعرصه بروز و ظهور آورده و بالطبع سرگذشت سالکین شاهراه هدایت ازگذشتگان را مایهٔ عبرت آیندگان قرار داده است .

سپس درود فراوان تقدیم پیشگاه اشرف اولاد آدم و سرور انبیاء معظّم آنکه کلیه پیغمبران‌راست خاتم وابن عم و وصی او حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن علی‌بن ابیطالب وعلیا حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهری وائمه تسعه معصومین صلوات‌الله‌علیه و علیهم اجمعین باد .

اما بعد چنین گوید بندهٔ حقیر فقیر علی اکبر بن محمد اسمعیل بن عباس بن محمد علی‌بن محمد رضابن محمد ولی‌بن فولاد ولی یاری‌مشهوربه تشیّدکه چون بواسطه تربیت دینی و مذهبی مست بادهٔ ولایت و غواص دریای ارادت نسبت باهل بیت عصمت و طهارت بوده و هستم همیشه در نظر داشتم که خود را در سلك مروّجین ومبلّغین‌آثار این خانواده اجلّ و اشرف ازکلیه مخلوقات عالم منسلك نمایم .

و از طرفی چون طبعاً متمایل بمطالعهٔ تواریخ اقوام و اجیال دهور ماضیه و قرون سابقه بوده و قسمتی از عمر خود را دراین راه صرف نموده و از این علم شریف بهرهٔ کامل برده‌ام متوجه شدم‌که در حواشی تاریخ اسلام ویا بعبارت دیگردرجستجوی حق و حقیقت و یا بصورت ظاهر در تکاپوی نیل بخلافت و امارت اسلامی برای قلع و قمع اساس ظلم و جور از طرف سادات معظم‌علوی و فاطمی از حدّ تصّور زیادترفعالیّت شده است بحدّی که بعضی ازفرق اسلامی مبارزین وپهلوانان علوی ابن‌میدان‌راصاحب داعیه مستقل دانسته ودر این باب کتب زیادی‌هم تألیف کرده‌اند وتابعین بعضی از آنان مانند فرقهٔ زیدیه امروز هم در دنیا دارای شخصیّت مهّم و حکومت مستقلی هستند

ولی بعقیدهٔ شیعهٔ امامیّه اثنی‌عشریّه این سادات علوی که هریك از یك نقطه از زوایای کشورهای اسلامی طلوع کرده‌اند هیچیك بطور قطع و جزم برای خلافت خود تبلیغ ننموده و کلیه‌آنان مبلغ مذهب امامیه اثنی‌عشریه بوده‌اند ومصلحت وقت‌اقتضاء داشته که بدواً در این باب صراحتاً دعوت ننمایند چنانکه این معنی از نحوهٔ بیعتی که از مسلمانان میگرفته‌اند ظاهر و هویداست.

دعوت حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین علیهم‌السلام که پیشرو این طریقه بوده و همچنین سادات تابعه که رویّه آنسیّد جلیل را تعقیب نموده‌اند برضای از آل محمد و کتاب خدا و سنّت رسول بوده است .

بدیهی است صاحبان بیعت بدین طرز یکنوع تعهّد رسمی داشته اند که بعد از حصول توفیق کار را بشخص پسندیده و مورد اعتماد و اتفاق کلیه مسلمانان از سلاله خانواده رسالت و ولایت واگذارند .

البته چون خود صاحب بیعت هم از افراد این خانواده بوده و در خلال دعوت و خروج و جنگ از بین رفته مَردم آنان را مدّعی امامت دانسته‌اند .

با احراز این مقدمه در نزد ما شیعه امامیه محل تردید نیست که اگر زیدبن علی بن‌الحسین علیهم‌السلام در خروج بر بنی امیّه توفیق حاصل میکرد مسند خلافت را به برادرعظیم‌الشأن خود حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام وا میگذاشت وخروجش ازباب امربمعروف ونهی ازمنکربوده‌که برهرمسلمانی با وجود شرایطش واجب‌است .

بدیهی است وقتی چهل هزار نفر با حضرت زید بیعت کرده‌اند برخود واجب دانسته که باقوهٔ قهریه قیام کرده وبگویند که خلیفه اسلام هشام‌بن‌عبدالملك‌بن‌مروان‌بن حکم که خودش‌فاسق وپدرش فاجر واجدادش مفسدومطرود اسلام بوده‌اند نیست‌بلکه حضرت امام محمدبن‌علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام که خودش‌باقرالعلوم و پدرش در عالم اسلام زین العابدین و جدش سیدالشهداء و اجداد عالیترش مؤسس و مروج اسلام بوده‌اند میباشد .

امّا چون در ضمن این عمل امر بمعروف شهید شده و توفیق حاصل نکرده که این امر شروع کردهٔ خود را باتمام برساند مطلب در انظار مردم زمان مجمل مانده و بعضی از مسلمانان تصّور کرده‌اند که حضرتش صاحب داعیه مستقل و امـام پنجم این امّت است و اعقاب و بنی اعمام تابع طریقهٔ او را سلسلهٔ ائمه اسلامی دانسته‌اند.

تاریخ و وقایع خروج و ظهور سادات علوی در ممالك عرب زبان بعناوین مختلفه مکرر طبع و نشرشده است ولی چون بزبان عربی بوده کمترمورد استفادهٔ فارسی‌زبانان واقع شده است وبزبان فارسی بطوراجمال یاتفصیل از اخبار این دسته ازرجال اسلامی مجموعه‌ئی دردست نیست ودرتواریخ مفصله‌هم زیاده از اشاره چیزی ندارد - این بود که درمقام تألیف کتابی مشتمل برشرح حال جمعی ازسادات گرام که ظاهراً برای بدست آوردن خلافت قیام کرده وصاحب پرچم خاص بوده‌اند برآمدم.

برای این منظور دردرجهٔ اول کتاب مقاتل الطالبیین‌را مورد مطالعه قراردادم - کتاب نامبرده حاوی مطالبی صحیح و قابل استفاده است ولی چون موضوعاتی خارج از منظور ماراهم حاوی بود نمیتوانستیم بترجمهٔ ساده آن قناعت نمائیم زیرا باحوالات شهداء آل ابوطالب در دورهٔ حضرت رسول مانند حضرت جعفر طیار و بعضی‌از آنانکه جزء ائمه حقه واقعیه اثنی‌عشریه هستند مانند حضرت امیرالمؤمنین وحضرت امام‌حسن و حضرت امام موسی کاظم علیهم‌السلام نظری نداشتیم و همچنین شهداء کربلا که عدهٔ کثیری از اولاد حضرت علی علیهم‌السلام بوده‌اند چون خودشان داعیه نداشته و فقط بمتابعت حضرت امام حسین قیام نموده بودند زندگانی آنان هم خارج از موضوع این ذریعه است.

و بعضی کتابهای دیگر که اخیراً بوسیله اعلام شیعه ایرانـی تألیف شده مثل کتاب منتهی الآمال محدث شهیر معاصر مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلـی‌الله مقامه، نظر اساسی بدین قسمتها نداشته و این وقایع و حوادث را مختصراً به تبع شرح حالات ائمه طاهرین صلوات علیهم اجمعین ذکر فرموده و بدین جهت منظور را تأمین نمیکنند

ولی برای تطبیق صحت مطالب مورد استفاده واقع شده است تاریخ نویسان قدیم هم که غالباً سنی مذهب و امراء وخلفاء صاحب سلطه ظاهری‌را اؤلوالامر می‌شناخته‌اند وبدین لحاظ خارج شدگان از بیعت بنی‌امیه وبنی عباس‌را جزء خوارج دانسته وبطور کلّی از کلّیه فرق شیعه گریزان وهم فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه وهم فرق کیسانیه و زیدیه و سائر فرق را روافض مینامیده اند لذا بسادات علوی هم ارادتی نداشته‌اند که شرح حالات آنان را بنویسند و اگر برای تکمیل تألیفات خود اشاره‌ئی باین قسمتها کرده باشند احیاناً از اعمال غرض خودداری نداشته ونسبتهای غیرواقعی بآنان داده‌اند بجهات مذکوره کتابی‌که ازترجمه ویا اقتباس‌آن منظورحاصل شود دردسترس نگارنده قرارنگرفت و ناچار باستخراج مطالب از کتب مختلفه شدم .

متن این وجیزه را از مقاتل الطالبیین گرفته و از حیث مفاد با ناسخ التواریخ و روضة‌الصفا و منتهی‌الآمال وتاریخ طبری وملل ونحل شهرستانی وبعضی کتب دیگر که درضمن مطالب معرفی میشود تطبیق نمودم وجز سلیقه نویسندگی عقاید خودرا دراصل مطالب دخالت نداده‌ام مگر بصورت ترجیح نقل‌کتابی برمفادکتاب‌دیگر مثلاً مفاد کتاب منتهی الآمال را که یکی از فحول محدثین شیعه برشته تحریر کشیده بر روضة الصفاء که مؤلف آن خوندمیر سنّی مذهب است ترجیح داده ام واین عمل صرفاً بواسطه تعصب مذهبی نبوده بلکه بواسطه غرضرانی صریح خوندمیر درقضایای تاریخی است مؤرخ شهیر خوندمیر الحق زحمات طاقت فرسائی درتألیف‌کتاب روضة‌الصفا کشیده ولی افسوس که بطرفداری بنی امیّه اصرار داشته و برای دفاع از آنان بعضی قضایای تاریخی را تحریف کرده تا خطاهای بزرگ دامنگیر آنان نشود .

مثل اینکه درجنگ اُحد اغلب مورخین تصریح دارند که هند زن ابوسفیان و مادر معویّه با وحشی حبشی برای قتل یکی ازسه نفر حضرت پیغمبر ص ویاحضرت علی‌بن ابیطالب ویا حضرت حمزة بن عبدالمطلب تبانی داشته و وعده های زیادی‌برای انجام امر باو داده بوده است .

امّا خوندمیر ادّعا میکند که جبیرمطعم که در حال بت پرستی هم مرد خیّر و نیکوکاری بوده و غالباً بمسلمانان موقعیکه در خارج مکّه (شعب ابوطالب) محصور بودند طعام میرسانیده است طرف قول و قرار برای این امر بوده است .

ولی بلافاصله مطلبی‌را که مکذّب ادعای خود اوست خودش نقل کرده که هند بعد از آمدن بسر نعش حضرت حمزة سیدالشهداءِ و ارتکاب بآن اعمال فجیعه که قلم بعد از چهارده قرن شرم از نوشتن آنها دارد تمام زینت‌آلات خودرا بوحشی بخشید .

این نویسندهٔ متعصّب خواسته که با این خلط مبحث اساس امر را نسبت بهند نداده وعمل بذل وبخشش اورا امری اتفاقی بداند بدیهی است که اینگونه‌وقایع‌نویسی مغرضانه است زیرا اگر طرف قرار داد جبیر بود بایستی جائزهٔ اصلی را او داده باشد تا بتوان بخشش هند مادر معوية را امری اتفاقی دانست و چنین تفصیلی را کسی نقل نکرده است .

با این حال قهراً نوشته‌های خوندمیر را درباب خروج سادات علوی که طبق اصول مذهبش آنان را خروج کننده بر اؤلوالامر (بنی امیّه و بنی عباس) میداند قابل ترتیب اثر نیست .

قسمت دیگر ازمندرجات تواریخ را دراین باب که فوق‌العاده فجیع بوده حذف نموده‌ام ـ مانند سلوك هرون‌الرشید عباسی بایحیی‌بن‌عبدالله‌المحض در زندان وهمچنین طرز وارد کردن محمدبن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام از خراسان به بغداد در دورهٔ معتصم عباسی که عیناً شبیه بوارد کردن اهل بیت طهارت بشام دردورهٔ یزیدبن معوية ویا فجیع‌تر بوده است .

زیرااینگونه قضایا دراصل مطالب تأثیری نداشته ولی‌کتاب‌را شبیه بکتب مقاتل ومصائب مینمود ونگارنده ازدرج اینگونه امور احتراز میجست زیرا علاوه بر اینکه اختصار دراین وجیزه رعایت شده اساساً مقتل‌نویسی فن دیگری است که نبایددرضمن تاریخ مندرج باشد مگرآن اندازه که برای روشن شدن اصل وقایع لازم باشد .

در این قسمت قبلاً مقالاتی از کتب مختلفه بدون تقیّد باینکه مؤلفین آنها شیعه یا سنی باشند در مجله مسلمین تدریجاً نشر نمودم تا درصورت رسیدن انتقادی یا تذکار بروجود نقیصه‌ئی به‌تکمیل آن بکوشم ولی‌چون با کمال تأسف مجله مسلمین بعلل مالی و اقتصادی موقةً تعطیل شد بقاعده‌و فی‌التأخیر آفات خائف شدم که مبادا اجل مهلت ندهد تا نشر مقالات خاتمه یافته وجمع آنها بصورت کتاب مستقل درآید لذا مصمم شدم که بچاپ این ذریعه مبادرت نمایم .

امیدوارم که این خدمت ناچیز دراین موقع که ملت نجیب تاریخی ایران از حیث ملی کردن نفت در مقام فداکاری است وتناسب تام با قیام اهل بیت طهارت در مطالبهٔ حقوق خودشان دارد مطبوع طباع عمومی واقع شده و نقائص وزلاّت‌آن را با الطاف عمیمه خود اصلاح فرمایند .

و برای اینکه پدر بزرگوارم خلد آشیان محمد اسمعیل طاب ثراه در هفتاد و پنجسال زندگانی پرمشقت وطاقت فرسای خود درمعارضه باظلم و جور غیر از نگارنده فرزند و باقیاتی ندارد برای خوشنودی روح پرفتوحش این کتاب را بنام گرامی آن رادمرد فقید هدیهٔ اسمعیل نامیدم .

اتخاذاین نام هم‌تصادفاً خالی ازمناسبت بامفاد کتاب نیست چه درواقع ازمجاهدت اولاد حضرت اسمعیل ذبیح الله علی نبینا وعلیه‌السلام درمطالبه حقوق خاندان گفتگو میکنند . برای انجام واتمام کتاب ازدرگاه خداوند قادر متعال استعانت میجویم و هو غوثی فی شدتی و ولیّیی فی نعمتی ـ طهران ۲۷ تیرماه خورشیدی .

علی اکبر تشیّد

مقدمه ایست که درمجلهٔ مسلمین منتشر شده است

بنام خداوند متعال

در حواشی تاریخ اسلام

دراینموقع که جریدهٔ شریفه‌مسلمین قدم بعرصهٔ وجود گذارده ودرصحنه مطبوعات اسلامی بابرنامهٔ پرمغز ووسیع ومتین خود عهده‌دار رهنمائی جامعه میشود ولطفاً از طرف ناشر محترم‌آن نشریهٔ دینی باین ذرهٔ بی‌مقدار نیز تکلیف شده که یك قسمت از مندرجات مسلکی‌آن را اداره نمایم . برای اطاعت امر درنظر گرفتم که بقدر توانائی دراین خدمت‌دینی‌شرکت کرده ودرامور تاریخی درحدود برنامهٔ مجلهٔ مسلمین‌یادداشت هائی از کتب مختلفه استخراج و بصورت مقالاتیکه انشاء الله بعداً بصورت کتابی‌درآید تهیه نمایم .

برای اجرای این منظور درمقام تفکر برآمدم و مشاهده کردم در متن تاریخ اسلام که عبارت از وقایع مستقیم قبل از هجرت وامور بعد از هجرت یعنی زندگانی حضرت رسول (ص) و خلفاء راشدین وامراء بنی‌امیه وبنی‌عباس باشد زیاد کتاب و مجله نوشته شده است ومقالاتیکه فعلاً دراین زمینه‌ها منتشر گردد چندان مورد توجه‌واقع نمیشود زیرا هر چه نوشته شود تکرار مکررات است با مختصر تفاوت از حیث سلیقهٔ نویسندگان که‌آنهم چنگی بدل نمیزند ولی درحواشی تاریخ اسلام مطالبی نهفته و فعالیتهائی شده که کمتر مورد توجه مورّخین بزرگ واقع شده است .

لذا در نظر گرفتم که عنوان نوشتهٔ خودرا (درحواشی تاریخ اسلام) قرار داده و موضوع مطالب مندرجه را نهضتهای سادات هاشمی و طرفداران آنان برای مطالبهٔ خلافت اعم از ذیحق وغیر ذیحق قرار دهم تا چیزهائی که کمتر مورد بحث‌قرار گرفته بعرض برادران دینی خودرسانیده باشم وبرای نیل باین مقصود ازخداوند متعال‌وروان پاك شهدای راه عدالت مخصوصاً سادات هاشمی و فاطمی که در سراسر جهان هر یك بطریقی مبلّغ‌حق وحقیقت‌شده ودرواقع پیشوایان اوّلیه فرقهٔ امامیه اثنی‌عشری بشمار می‌آیند استمداد میجویم .

علی اکبر تشیّد

فصل اول ـ تشکیل حکومت اسلامی

اینك شروع بمقصود :

حکومت و سلطهٔ اسلامی از تاریخ مهاجرت حضرت رسول (ص) بمدینه طیبه شروع و اصول عدالت بی‌نظیری که ابداً در دنیا سابقه نداشت بموقع اجراء گذارده شد و بعد ازوفات آنجناب دورهٔ خلفاء راشدین‌هم تابع‌همان آثار بود مگر یك برهه اززمان که درزمان خلافت خلیفه سوّم بعضی ازافراد بنی‌امیه براموال واعراض مسلمانان‌تسلط پیدا کرده و افراط و تفریطهائی درامور کردند که بهمین‌جهة موجبات فتنه وفساد در بین مسلمانان فراهم گردید .

بعد از خلفاء چهار گانه ایام خلافت حضرت حسن بن‌علی علیه السلام‌فوق‌العاده کوتاه و با دسیسه و نیرنگ وقوهٔ شمشیر تحت شرایط خاصی که هیچوقت عملی نشد خلافت برمعاویه قرار گرفت وبلا فاصله تبدیل باصول سلطنت مطلقه گردید . در تمام اینمدت که شصت سال کامل بطول انجامید خانوادهٔ رسالت و ولایت در کمال احترام زیست مینمودند .

معاویه باعناد معنوی فوق‌العاده که نسبت بآنان داشت باز اصول نزاکت‌ظاهری را کاملاً مراعات میکرد وعلاوه برتأدیه حقوق آنان ازبیت‌المال درامور عامه نیز در هر مورد که‌حضرت حسن‌بن‌علی و یاحسین بن علی علیهما السلام دخالت میفرمودند معاویه کاملاً تسلیم نظر آنان میگردید تا اینکه بغتةً برای بیعت یزید بین معاویه و جمعی از رؤساء مسلمین اختلاف حاصل شد .

معاویه خود اسماء دختر اشعث کندی زوجه حضرت امام‌حسن‌را بمسموم کردن آنحضرت واداشته بود ولی باز درصورت ظاهر این عمل فجیع‌را انکار کرده و درانظار باسماء عطف توجهی نکرده وبدستگاه خلافت راهش نداده وطردش کرد .

چون درمعاهده‌صلح باحضرت‌امام حسن‌علیه‌السلام مقرر شده بودکه معاویه برای خود ولیعهدی انتخاب نکند و امر خلافت را بعد از مرگ خود بشور اهل حل وعقد ازمسلمانان بگذارد بدین جهت مادامی که آنحضرت حیات داشت قادر نبود که بولایت عهدی یزید تفوّه نماید ـ ولی بعد ازشهادت آن امام همام از بنی‌امیه و سائر مسلمین با

تطمیع و تهدید برای یزید بیعت گرفت مگر سه نفر از رؤسای خاندانهای بزرگان اوّلیه اسلام که بمقام خلافت معویه وقری نگذارده وزیر بار ذلت نرفتند .

۱ ـ حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ۲ ـ عبدالله بن عمربن الخطاب ۳ ـ عبدالله بن زبیر .

گویند عمرو عاص هم بخلافت یزید تن در نمیداد و تا هنگام مرگ معاویه با یزید بیعت نکرده بود و با حیله از او بیعت گرفتند تفصیل آن چنین است که معاویه وصیت کرد چون عمرو عاص از صحابه حضرت رسول است باید جسد او را در قبر بگذارد و همین قسم هم عملی گردید ولی وقتیکه عمر و عاص خواست از قبر معاویه خارج شود بامر یزید با شمشیر برهنه اورا متوقف کرده و گفتند یا با یزید قبلا بیعت کن و خارج شو ویا باید کشته شده ودر قبر با معاویه تواماً مدفون شوی عمروعاص رو بجسد معاویه کرد وفریادکشید معاویه با اینکه مرده‌ای بازهم حیله میکنی یزید چنین شعوری ندارد و این دستور تو است و ناچار بیعت کرده وازقبرخارج گردید . نگارنده گوید این خبر شاید راجع بکس دیگر از رجال سیاست باشد زیرا عمروعاص درسال ٥٤ هجری در مصر هلاك شده بوده است. بهرحال بعدازمرگ معاویه یزید بوالی مدینه دستور مؤکد داد که از سه نفر فوق بیعت بگیرد عبدالله عمر از بیعت خودداری کرده ولی وعده داد که بهیچ وجه درامور عامّه دخالت ننماید ـ عبدالله زبیرهم فرار کرده بمکّه رفت ـ اما حضرت امام حسین علیه‌السلام علاوه بر اینکه‌ازبیعت خودداری فرموداساساً ولایت یزید را غیر مشروع دانسته و با تمام قواء خود بطریق ممکنه روز با استقرار سلطنت یزیدی معارضه کرد .

زیرا سکوت اوبا محو اسلام ومحوخانواده اش توأم بود ـ معاویه بااینکه دربرخورد باخانواده رسالت کاملا حسن سلوك داشت درایذاء واضرار نسبت بدوستان و طرفداران آنان در معنی کاملا ساعی بود و بهمین جهت حجربن عدی و عمروبن حمق که درصفین کوشش زیادی بطرفداری حضرت امیر(ع) کرده بودند بقتل رسانیدو کلمات ناهنجاری هم دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمجالس میگفت که حضرت حسن خود سکوت

اختیار کرده وحضرت حسین‌را نیز امر بسکوت[1] میفرمود ــ معاویه که ازحیث فکر و تدبیر و سیاست داهیهٔ بزرگ عرب بشمار میآمد همیشه از حضرت امام حسین فاصله میگرفت تااصطکاك ظاهری پیدا نشود اما همینکه نوبت حکومت بهیزید رسید عظمت وبقای حکومت خود را در محو خاندان هاشمی دانست و بعمال وحکام حجاز و عراق دستورات مؤکدی دراین‌باب صادر نمود.

لذا سرسلسله آزادیخواهان عالم و بزرگترین طرفدار عدالت و حقیقت اولین قیامی راکه تاقیام قیامت دنباله آن منقطع نمیشود شروع کردو برای اینکه از تمام وسائل پیشرفت طبق قواعد و اصول عالم اسباب استفاده کرده باشد قبلا اجرای مرام خود را باتبلیغ شروع و بدین منظور بمکه معظمه سفر نمود تا از اجتماع مسلمانان برای برهم زدن بساط قیصری و کسروی بنی امیه استفاده نماید خطبه فصیح و بلیغ آنجناب را در مکه تواریخ نقل نموده اما چون درمحیطی متناسب نبوده ابداً دعوت و تبلیغات حقه‌اواثری نداشته است ـ ودرعین حال درمکه مشاهده‌فرمودکه علاوه‌براینکه موجبات پیشرفت کار برای اوفراهم نیست بنی‌امیه[2] نقشه‌ئی‌کشیده‌اند که درحال احرام ذات مقدسش را ترور نموده ونگذارند دعوت حقهٔ او بگوش جهانیان برسد بهمین‌جهة

---

۱ ـ سکوت حضرت حسن بعلت جلوگیری از تبلیغات سوئی بود که مخالفین دربارهٔ حضرت امیر و وپسرانش درجامعه مسلمین کرده بودند وبا این سکوت وتحمل ازآثار تبلیغات معموله کاملا جلوگیری کرده ومظلومیت اهل بیت طهارترا درپیشگاه جامعه محرز وثابت کردند.

۲ ـ علاوه برتروریستهای بنی‌امیه که مترصد بودند درحال احرام (چون اهل بیت طهارت و همراهان آنجناب قطعاً بدون اسلحه حرکت می‌فرمودند) بقتل ذات مقدسش بپردازند.

عبدالله زبیرهم که اززمان‌جنگ جمل‌همیشه نقشهٔخلافت‌را برای خود میکشید ویکی ازمؤسسین اولیه آن جنگ محسوب میشد زیرا خواهرزاده عایشه زوجه حضرت رسول (ص) وبغایت طرف محبت او وبهمین جهت عایشه‌را بشرکت درآن واقعه واداشته بود.

ابن زبیر در این موقع ازترس بنی‌امیه بکعبه پناه‌آورده و با تشکیل انجمن های سری برای خود تبلیغ می‌نمود لذا وجود و اقامت حضرت امام حسین علیه‌السلام را در مکه منافی پیشرفت مقاصد خود میدانست و دائماً بلوازم تفتین در بین اهل مکه و بنی امیه با حضرت قیام مینمود ـ مجموع این عوامل باعث شد که اهل بیت طهارت روز ۸ ذی حجه ۶۰ که عصر همان روز باید اعمال حج شروع شود از مکه بطرف عراق حرکت فرمودند که خود مسافرت در این موقع اهمیت موضوعی را که پیش‌آمده یا درشرف وقوع است بجهانیان اعلام مینمود ویکی‌ازنکات برجسته قیام حسینی‌بشمار میرود.

تصمیم گرفت که قبل از گذاردن حج بعراق حرکت کند زیرا وقتیکه مرام با نطق و بیان پیشرفت نکرد برای انجام آن باید به‌شمشیر متوسل شد . وازطرفی چون مردان اهل شمشیر وقتال که تصور میشد دوست صمیمی خاندان نبوت و رسالت هستند اکثراً در کوفه ساکن بودند وآنجناب‌راهم برای همین مقصود مکرر دعوت نموده وسفیری‌هم که از طرف حضرتش بآنسامان گسیل شده گزارشهای مساعدی معروض داشته بود لهذا موکب سعادت واجلال اولین وبزرگترین مجاهد اسلام بصوب عراق عزیمت‌فرمود وبا اتمام حجت بامردم آنسامان بالاخره کار بجنگ کشید وآن حضرت باتمام اقوام‌و اقارب واصحاب وطرفداران خود شهید شدند و نهضت عالی‌حسینی درسرلوحه نهضت‌های تاریخ عالم ثبت گردید و اول نهضت سادات فاطمی برعلیه حکومت زور و قلدری یا امپراطوری بنی امیه محسوب گردید چون نهضت حسینی زبده متن تاریخ اسلام و فوق‌العاده مشروح ازطرف صدها هزارنفر مورخین ومقتل نویسان وشعراء مرآتی‌بالسنه مختلفه عربی فارسی ترکی اردو و سایر زبانهای محلی داخلی کشورهای ایران عراق ترکیه افغانستان پاکستان و نقاط دیگر نوشته وسروده شده بنده وارد موضوع نشده فقط به‌تزیین نهضت‌ها بقیام حسینی قناعت ورزید .

تولید اولین اختلاف مهم در اسلام یا توضیح مقال

بین بنی‌هاشم وبنی‌امیه ازدورهٔ جاهلیت خصومت شدیدی وجود داشت که فتوحات اولیه اسلام بآتش زیر خاکستر و خاموش شده دامن زد وحقد وکینه را درسینه‌بزرگان قریش واهل مکّه بالاختصاص امویان که اعتقاد صحیحی باصول اسلام نداشته و اضطراراً ایمان آورده بودند مشتعل نمود ولی برای غرض رانی خود در دورهٔ حیات حضرت رسول (ص) و شیخین ابوبکر وعمر میدانی نیافتند امّا همینکه خلافت بعثمان رسید افراد بنی‌امیّه دور اوجمع‌شده وبدون توجه بمقررات دین‌اسلام بیت‌المال واراضی مفتوحه را مورد سوء استفاده قرار دادند.

ازطرفی بزرگان بنی‌هاشم و بعضی از طرفداران اوّلیه آنان مانند حضرت علی

علیه‌السلام وعباس وعقیل وعبدالله عباس وسلمان وابافر ومقداد وبریده اسلمی و حذیفهٔ و دیگران که مجموعاً هفده نفر بودند در روز بیعت ثقیفه گرد یکدیگر جمع شده و با اینکه اجبار به بیعت ابوبکر شدند باز از نظارت شدید خود نسبت به اعمال خلفاء دست نکشیدند.

نهایت در زمان خلافت شیخین ابوبکر و عمر موجباتی برای فعالیت این حزب نبوده زیرا آنان امور ظاهری مسلمانان را طبق اصول اسلام اداره میکردند و اگر اشتباه یاعمدی ازطرف یکی از افراد عامه بعمل میآمد باتذکر ویا اعتراض فوراً توجه کرده وآنرا جبران مینمودند.

ولی همینکه خلافت بعثمان رسید بلافاصله حزب اموی‌هم تشکیل شد و اصول قلدری و دیکتاتوری حکمفرما گردید ـ ابوسفیان رئیس قوم بنی امیه فریاد کشید ای بنی امیه نه خدائی هست و نه وحی نازل شده برای همیشه سلطنت را در بین خود حفظ نمائید.

عثمان برای خود قصری درخارج مدینه بنا کرده و کسانش اکثراًبسوء استفاده شروع نمودند اراضی مفتوحه مسلمانان به اقطاع بنی امیه در آمد و جوائز بزرگ بی‌سابقه برای افرادآنان مقرر گردید ودرعوض ذوی‌الحقوق واقعی از نیل بحقوق‌خود بازماندند.

حزب هاشمی که از روز ثقیفه ریشه گرفته‌بود دراین تاریخ شروع بفعالیت کرد وروز بروز برافرادآن درمرکز اسلام و کشورهای تابعه افزوده شد دراین زمان‌اوضاع اسلام مورد توجه دربار خلافت نبود بحدی که حاکم کوفه درحال مستی نمازمیگذارد ودور کعت‌راچهار رکعت میخواند وبعدکه‌باو گفتند این‌چه‌حال است گفت امروزنشاط زیاد دارم اگر میخواهید بازهم نماز بخوانم.

امیر مصر عبدالله عامر ازاهل کتاب که اسلام‌قبول کرده بودندباز جزیه‌میگرفت خود عثمان ابوذر غفاری راکه درملاء عام ایستاده وبرعثمان این اعمال قبیحه‌را شمرده وانکار و تقبیح مینمود بربذه تبعید کرد که گویند از گرسنگی ومرض در آنجا فوت

نمود

نمود این اعمال رویهمرفته اولین انقلاب رادرعالم اسلام بوجود آورد واهالی مصروکوفه ومدینه اجتماع کرده وعزل وخلع عثمان را از خلافت خواستار شدند.

عثمان برای اصلاح وضع خودومنع حکام وامراء بلاد اسلامی ازظلم وجورمدتی مهلت خواسته وحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را در نزد مردم شفیع قرارداد که از تعرض باو دست بردارند و مردمهم باحترام حضرت امیر از طغیان دست کشیده و به بلاد خود مراجعت کردند ولی انقلاب ساکت نشد و بعقیده مورخین دسیسه مروان بن حکم که حکم قتل محمد بن ابی‌بکر را صادر کرده بود و بعقیدهٔ جماعت و سنت فعالیت حزب هاشمی فتنه را دامن زد ناقضیه بقتل عثمان و بیعت حضرت امیر منتهی گردید - در این تاریخ دیگر قضایا از پردهٔ اختفاء خارج و در عرصه سیاست روز ظاهر و هویدا گردید و دوحزب هاشمی و اموی درمقابل یکدیگر صف‌آرائی کردند.

چون با جلوس حضرت امیرالمؤمنین براریکه خلافت اسلامی حزب هاشمی موفقیت کامل حاصل نمود بلافاصله شروع باصلاحات کرد و حکام جابره دورهٔ عثمان را عزل نموده وامراء صالح وقضاة بصیر وعالم وعادل به‌بلاد مهمه و کشورهای اسلامی‌اعزام داشت - اراضی واموال بیت‌المال را که بدون جهة باشخاص غیر ذی‌حق بخشیده بودند آنچه در دسترس بوده بجای خود بر گردانید - عدالت فراموش شده و اصول متروکه اوّلیه اسلام را بحد اعلی‌اجرا نمود. استفاده چیان به تحریك مروان حکم که یکی‌از مؤسسین‌حزب اموی بود ازهرطرف بجنب وجوش‌افتاد وبوسیله عایشه ام‌المؤمنین‌جنگ جمل را بوجودآورده و در قسمتی از بلاد اسلام هرج ومرج تولید نمودند ولی با توجه سدّه سنیهٔ صدرنشین خلافت حقه اسلام از مدینه بصوب عراق این مانع مانند پرکاهی از پیش برداشته شد- بلافاصله ارکان بنی‌امیه باجمعی‌از جهال که شترماده را (۱) از جمل

---

۱ - بعد از جنگ صفین که صلح موقت بین شام وعراق برقرار شد بعضی ازمردم کوفه بتجارت شام رفتند. در دمشق جمعی مدعی شدند که شتر ماده کوفی متعلق بآنهاست و در نزد معویه جمع دیگر بصحت دعوای آنان شهادت دادند مرد کوفی دفاع کرد که اساساً این شتر ماده نیست بلکه جمل است ولی معویه حکم به‌تسلیم شتر بشامی‌ها کرده ومرد کوفی‌را درخلوت طلبید وغرامت شتر لوك اوراداده وتوسط آن شخص بحضرت امیر پیغام فرستاد که قریباً با صدهزار ازمردمی که شتر نر را از ماده تمیز نمیدهند عازم عراق خواهد شد مگر آنکه حکومت شام باو داده شود.

فرق نمیگذارند جنگ صفین را برپا کردند که آنهم بادست توانای بزرگان اسلام درهم شکسته شد سپس بخدعه و حیله پرداخته موضوع حکمیت‌را پیش‌آورده ومسلمین را بشبهه انداخته وقضیه خوارج وجنگ نهروان را پیش کشیدند چون از هیچیك ازاین اقدامات نتیجه مطلوبه برای‌حزب اموی‌حاصل نگردید فاجعه ۲۱ رمضان ٤۱ راترتیب داده و با تزویر ونیرنگ‌بزرگترین‌حاکم وسلطان دموکراسی دنیا یعنی‌خلیفه‌بلافصل برحق حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام‌را ترور نمودند و یکمرتبه دیگر دوحزب هاشمی‌واموی برهبری‌حضرت امام حسن ومعاویة بن ابی‌سفیان دربرابرهم صف کشیدند ولی افسوس که این دفعه شیطان دغلکار برفرشته درستکار پروردگار غلبه کرد وبا حیلهٔ وتزویر طرفداران و سرحوزه‌ها ولیدرهای حزب هاشمی‌را یکی بعد از دیگری ازدور آن رهبر عالیمقام متفرق کرده وآن مصلح عالم حق و حقیقت را ناچار نمودند که از آن مطرود یاغی طاغی اسلام متابعت نماید ــ و بامقررات وشرایط خاصی که‌هیچوقت عملی نشد معاویه بر مسند حکومت تکیه زد و در عین حال برای محو اسلام واقعی شروع بجعل اخبار وتحریف‌آثار حضرت رسول(ص) کرد وروزگار غدارهم بااین‌مطرود ازل و ابد بیست سال مهلت داد تا بفجایع خود ادامه دهد.

دراین‌تاریخ سرسلسلهٔ آزادیخواهان‌عالم وبزرگترین‌مخالف‌ظلم وجوروسلاله‌خاندان نبوت ورسالت‌بمتابعت ازبرادر بزرگوار خود خون میخورد وساکت بود ــ معاویه داهیهٔ بزرگ‌عرب‌ونابغه‌سیاسی‌عصرخودهم‌تشخیص‌داده‌بودکه‌بایدازاصطکاك باحضرت‌امام‌حسین علیه‌السلام‌تجافی‌نماید ودردهساله اخیربین ۵۰ و ٦۰ هجری بعدازرحلت حضرت امام‌حسن که‌بایکدیگر معاصر بودند درهرامری که ذات اقدس‌حسینی‌دخالت میفرمود دمعاویه کاملا تسلیم ومختصر معارضه‌ئی‌نمینمود ـ گویند وقتی قافله مهمّی‌حامل اموال ومواشی‌زیادی ازحجاز و یمن برای معاویه‌بود ودرخارج مدینه توقف کرده بودند حضرت امام حسین علیه‌السلام بوسیله جوانان بنی‌هاشم تمام اموال و مواشی را ضبط و بکسان و دوستان خود تقسیم کرد و رسید اموال را برئیس قافله داد تا بمعاویه بدهد ـ اولاً حاکم مدینه وعمّال بنی‌امیه درآنشهر درمقابل هیمنه عظیم صاحب شجاعت حسینیه مختصر مقاومتی

نکرده و اوامر او را اطاعت نمودند ثانیاً همینکه دستخط جهانمطاع حضرت امام حسین علیه‌السلام بمعاویه رسید فوراً عمل آنجناب را تنفیذ نموده ونامه تشکرآمیزی هم ازاین امر بحضرت رسانید ـ امّا بمجرد اینکه معاویه مرد یزید پسرش اعمال خودرا معکوساً شروع وفرامین مؤکدی بعمّال بنی امیه در حجاز صادر نمود که بهر طریق ممکن است متخلفین بیعت اورا ازمیان برداشته ویا به‌بیعت او در آورند بزرگان متخلفین سه نفر بودند یکی عبدالله بن عمر که بزهد و تقوی معروف بود ـ این شخص از بیعت تخلف ورزید ولی وعده داد که درب‌خانه را بروی خودبسته ودرامور اجتماعی مداخله نکند.

دیگری عبدالله زبیر بود که فوراً ازمدینه فرار وخودرا درزوایای مکّه مخفی نمود.

امّا حضرت امام حسین نه فقط از بیعت استنکاف کرد بلکه با تمام قوا برای محو ظلم و برهمزدن خلافت بنی‌امّیه که واقعاً بانجدید وترویج اصول اسلام تلازم داشت قیام نمود ـ حضرت حسین ازعدم مساعدت روزگار وپیش‌آمد های بعدی بی خبر نبود ولی جزآنچه اقدام کرد راه و چاره‌ئی برای حفظ اسلام و حفظ خانواده وشرافت خود نداشت (آقایان را بمطالعه کتاب سیاست الحسینیه که مؤلف آن یکنفر آلمانی است دعوت میکنم) زیرا بامر معاویه در منابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن میکردند وبنی‌هاشم ناچار بودنددرپای منابر نشسته واین توهین بزرگ‌را تحمّل نمایند.

تدریجاً مهاجر وانصار که معاصر حضرت رسول وخلفاء راشدین بودند ازبین رفته وجوانانی جانشین آنان شده بودندکه بقدر و منزلت وفضائل اهل بیت طهارت در اسلام واقف نبودند بلکه آنان را بعداوت اهل بیت پرورش داده بودند ـ شام ازبلادی بوده‌که بعد ازفوت حضرت رسول (ص) در دورهٔ شیخین فتح شده وتودهٔ مردم آنسامان اهل بیت رسالت‌را بفضل وتقوی وحقانیت ومظلومیت نمیشناختند بلکه بعکس آنان‌راقاتل‌عثمان که بنی‌امیّه او را خلیفهٔ مظلوم نام نهاده بودند شناخته و حضرت امیر را مردی لشکر شکن میدانستندکه میخواسته خلافت را باقوه قهریه تصاحب نماید ـ برای منقلب کردن این اوضاع حرکت و اقدام فوق‌العاده و فوق‌الطبیعهٔ لازم بود.

مثلاً حال‌که تبلیغ اسلام درشام آزادانه امکان ندارد باید درحال اسارت بشام رفت

و درآنجا شروع به تبلیغ اسلام کرد این‌است فلسفه اسارت اهل بیت وسوق آنان بشام وشهرهای عرض راه ازکوفه تا دمشق که بمنزله فتح تمام سوریه جهة تبلیغ اسلام مفید بوده است بدیهی است هرقیامی باید قبلاً با حرف وتبلیغ باشد تا مطابق اصول عقلائی عمل شده باشد.

دراینموقع که بدسایس وفشارسلاطین اموی بطوری حزب هاشمی منحل وافرادش متفرق شده بودند که حضرت حسین یاران و انصاری نداشت لذا چون موسم حج بود عنان عزیمت خودرا بصوب مکّهٔ معظّمه سوق داد تا بلکه از اجتماع مسلمانان درموسم حج استفاده کرده و بساط کسرویه وقیصریه بنی‌امیه را درهم شکنند ولی همینکه بمکه رسید ومدتی توقف نمود اوضاع‌را نامساعد دید چه اوّلاً تشخیص داد که مردم ظاهربین هیچوقت درمقام مساعدت او باحکومت قلدر قاهر وقادر وقت معارضه نمیکنند بعلاوه اطلاع حاصل کرد که بنی‌امیّه نقشه کشیده‌اند درمناء و یا عرفات که هیچکس اسلحه ندارد وعامهٔ مردم درحال احرام هستند حضرتش را بغتةً بقتل رسانند وسپس برای رد گم کردن مانند زمان ریاست شهربانی درگاهی درطهران ونوائی درمشهد بجای جلب تروریستهای واقعی مرحوم خلدآشیان سید حسن مدرس اعلی‌الله مقامه چند نفرعابررا گرفته و چند روزی توقیف ویا بی‌تقصیر بقتل برسانند و درواقع خون‌آنحضرت بهدر برود وقاتل شناخته نشود بهمین‌جهة فرمودند‌خیرالموت موت‌الاحمر وچنین صلاح دید که درمیدان جنگ کشته شود تا باشهادت خود بساط دیکتاتوری‌را درهم شکند وروزهشتم ذی‌حجة شصت هجری که عصرآنروز باید اعمال حج شروع شود غفلتاً دستور حرکت داد و با اعوان وانصار خود بسمت عراق روآورد این حرکت فوق‌العاده سروصدادار بود زیرا اگر کار بزرگتر ازحج منظورنظر نبود که چنین تصمیمی اتخاذ نمیکرد این‌خبر آناً در بین کلیهٔ حجّاج نشرشد و همه بخاطر سپردند که علت این حرکت فوق‌العاده را تحقیق نمایند ذات اقدس حسینی تشخیص داده‌بود که کار ازتبلیغ لسانی گذشته واینك باید با شمشیر حق‌را تبلیغ نمود - از طرفی هم مسلم بن عقیل پسرعم نامدارش را قبلاً بعنوان سفیر ونماینده بکوفه فرستاده بود و هیجده‌هزار نفر باو بیعت کرده بودند - در

اینجا باید گفت که باز حضرت امام حسین (ع) از بی‌ارزشی بیعت کوفیان هم بی‌اطلاع نبوده زیرا سلوك آنان را با پدر و برادرش دیده بود ولی اگر با این تعجیل بعراق رو نمیآورد مردم نسل های بعدی میگفتند که برخلاف سیاست رفتار کرده و به بلادیکه هیجده هزار نفر طرفدار داشته نرفته تا از قوای آنان استفاده کند بهمین جهة بکوفه آمد تا بتمام جهات حجّت را براهل اسلام تمام کرده باشد .

بنده از قضایای وقعه طف چیزی نخواهم نوشت و همینقدر عرض میکنم که کار بجنگ کشید و آن واقعهٔ ننگین کنندهٔ عالم بشریت درصفحات تاریخ ثبت و ضبط شد .

چنین امری در دنیا سابقه نداشته است اگر کسی بگوید که در انقلاب فرانسه و روسیه با خاندان سلطنت بد تر از واقعهٔ طف رفتار کردند اشتباه کرده است زیرا در انقلاب روسیه و فرانسه میلیونها مردم ستمزده و مظلوم بر سلطنت مستبد و ظالم وقت خروج کرده بودند وقلع وقمع آنان را مایهٔ آزادی وراحتی‌خود میدیدند ولی درقضیهٔ حسینی مطلب بعکس است حضرت امام حسین (ع) یکه و تنها برمیلیونها بشر طاغی و یاغی خروج کرده بود البته کسی‌که میخواهد درس‌آزادیخواهی‌وعدالت بمردم بدهد وهدایت خودرا تکمیل نماید یکتنه برعالمی می‌تازد وترسی ندارد واگر متکی بحق وحقیقت نباشد هیچوقت درچنین میدان خطرناکی وارد نمیشود .

این نکته را باید خاطرنشان کنم که تصادف هم او را در چنین تنگنائی قرار نداده بودکه بی‌اختیاروبطورقهری وناچاری آنچه واقع شد واقع‌شده باشد. بلکه باختیار وارد این عرصه شده است وبرای اثبات این موضوع باقامه دلیل قاطع مبادرت میورزد .

چه‌اگرحضرت‌حسین(ع) را تصادف وارد این‌میدان کرده بود مثل کسانیکه اهل شمشیر نیستند ولی اگر شب سارق بخانه آنها حمله کند ناچار با او مقاومت کرده و دراین مبارزه تصادفی گاهی غالب و گاهی مغلوب میشوند چه کمتر بی غیرتی است که تماشا کند دزدان مال و یا عرض او را ببرند . اگر چنین بود باید در میدان جنگ هرچه آثار مغلوبیت ظاهر میشود سست‌تر شده باشد وحال آنکه حضرت حسین(ع) در میدان جنگ ساعت بساعت هرچه همراهان خود را از دست میداده قویتر میشده عیناً

مثل کسی که قروضی برذمه داشته وبا ادای هریك از آنها قدری بارش سبکتر شود بوده است و بهمین جهة باشجاعت حسینیه درآن روز رکورد شجاعت قهرمانان دنیا شکسته شد واین عنوان از این روز بیادگار مانده است .

وهمان قسم که جد وپدرش باغلبه اسلام را ایجاد وترویج نمودند حضرت امام حسین(ع) با مغلوبیت ظاهری وخون خود نهال غرس شده عدالت اسلامی را که مشرف بخشکی وازبین رفتن بود آبیاری کرد بطوریکه تاقیام قیامت سر سبز وبارور خواهد ماند .

ولِقائلٍ اَنْ یَقولَ که اگر قصد حضرت شهادت بود بچه دلیل برادران واقوام و یاوران واطفال کوچك وزنان را دراین سفر همراه برده وآنان را به بلیات صعب ومشقات طاقت فرسا مبتلا نمود جواب آنست که در دورۀ بنی امیه عدّه بیشماری از مسلمانان عدالت خواه را بقتل رسانیدند واز قریه ئی بقریه دیگر خبر نرسید وبرای یکمرتبه هم این فجایع از شهری بشهر دیگر انعکاس نیافت بلکه شهداء راه آزادی و عدالت را بجرائمی هم متهم مینمودند لذا برای منقلب کردن اوضاع وبرگردانیدن مسیر افکار عمومی مسلمانان که ۲۰ سال درگمراه کردن آنان سعی بلیغ بادستگاه حکومت فرعونی معاویه کرده بودند لازم بود که واقعهٔ فوق العاده ازحیث اهمیت پرسروصدا وفجیع واقع شود تایکمرتبه مانند بمب اتمی صدا کرده و هیروشیمای عظیم بنی امیهٔ را باخاك یکسان و کاخ ظلم و بیدادگری را ویران نماید ـ زیرا در آن تاریخ نه تلگراف باسیم وبی سیم بود ونه رادیو وجود داشت که بتوان مسلمانان را از اعمال بنی امیه آگاه کرد ـ پس نوباوه بوستان نبوت و سلاله مثمره ولایت کلیه این امور را در نظر گرفته و در روز ترویه که از تمام دنیای اسلام جمعیتهائی درمکه حاضر بودند ازآن شهر حرکت کرد وتمام مردم حج را از اینعمل متحیر و مبهوت گردانید و بعد از حرکت از شهر پناهگاه دائمی و عمومی مسلمانان یکسر بشهر فتنه جویان ومفسده طلبان وبیوفایان یعنی کوفه عزیمت فرموده که کسی ازنسل آتیه براو ایراد نکند که حضرتش به نقطه ئی که مردم طرفداری خودرا اعلام داشته بودند نرفته تااز او حمایت کنند .

بعلاوه اهل وعیال راهمراه برد تابعد از شهادتش مقصدعالی آنجناب را که تبلیغ اسلام و معرفی مظلومیّت اهل بیت طهارت در سوریه وشامات بود تکمیل نمایند .

چنانکه خطابه حضرت سید سجاد علیه‌السلام درمسجد دمشق با حضور یزیدبن معاویه بقدرچندین لشکرمجهزتأثیرداشت زیرا باهالی‌سوریه مخصوصاً دمشق چنین وانمود کرده بودندکه حسین نامی ازخوارج بجنگ بالشکر یزید قیام کرده وکشته شده‌است وکسی نمیدانست که شهداء و اسراء از چه خاندان هستند گویند وقتی که حضرت سید سجاد (ع) در منبر خود را معرفی کرد و جد وپدر و کسانش را بمردم شناساندند یکمرتبه غریو گریه وزاری ازمیان مردم بلند شد بطوریکه یزید احتمال داد که مردم بر او تاخته و از امارت سرنگونش میکنند و بهمین جهة فوراً وسائل عودت اهل بیت طهارت را ازشام بمدینه فراهم کرده وآنانرا معزز ومحترم بمدینه طیبه عودت داد تا از خطر بزرگترین تبلیغات برعلیه خود و خانواده اش که صرف وجود اهل بیت طهارت در شام بود مصون ومحروس بماند ـ پس اقدام حضرت امام حسین علیه‌السلام مانند اقدام جدش حضرت رسول (ص) عیناً تبلیغ وترویج اسلام بوده است وبس ودرآن عصر نهایت درجه وجوب و لزوم راهم داشته است .

فصل‌دوم ـ انقلاب‌شیعه یا دومین نهضت

نهضت دوستان‌وطرفداران اهل بیت طهارت در کوفه‌است که خود قابل نوشتن‌کتابی مخصوص‌است و چون یکی ازمخدرات اسلامی دراین نهضت وارد شده وعهده دار زحمات زیادی بوده وبعدهم بامحمدبن سلیمان صرد خزاعی ازدواج نموده وموجب خروج توّابین شده است ومیتوان بشکل کتب جدید کتاب بسیار شیرین ومطبوع طباعی تحریر نمود وانشاءالله اگر روزگار مهلت داد بنده بطور جداگانه این خدمت را انجام خواهم داد . این دو نهضت درسال ٦١ وشصت وچهار بوده است .

اینك اجمال قضیه

عبیدالله زیاد بعد از واقعه کربلاو سوق اهل بیت طهارت بطور اسارت بکوفه و شام فوق‌العاده مغرور و در مسجد کوفه ترهات توهین‌آمیزی نسبت بامیر المؤمنین وحسنین علیهم‌السلام برزبان‌میراند عبدالله عفیف که قدوه دوستان وشیعیان اهل بیت طهارت بود در این تاریخ از دوچشم نابینا و درمسجد حاضر بود ابن عفیف از طایفه اُزدی ودرجنگ های جمل وصفین ونهروان در رکاب حضرت امیر منسلك وخدمات شایانی انجام داده بود ـ همینکه جسارت پسر زیاد را

مشاهده کرد طاقت نیاورده از جا برخاست و مستحق آن کلمات ناهنجار معویه و یزید وسائر اعوان و انصار آنهارا دانست ابن‌زیاد امر کرد که اورا گرفته و بدارالاماره ببرند ولی قبیله اُزْد دور او را گرفته و بمدافعه قیام نمودند درنتیجه عمال والی کوفه را از پیش رانده و عبدالله را بسلامت بخانه خودش رسانیدند.

بلافاصله اشخاص دیگری هم باقبیلهٔ اُزْد همراه شده و آتش انقلاب درسرتاسر کوفه شعله‌ور گردید امّا چون رسم کوفیان بی‌وفائی است بالاخره بعدازدوسه روز نزاع وجنگ مردم ازدورخانه عبدالله عفیف متفرق و آن مرد متقی و دین‌داررا بایگانه دخترش درخانه تنها گذاردند لشگر ابن زیاد بداخل خانه راه یافته و میخواستند عبدالله را اسیر نمایند ولی دختر فرخنده‌اش نزدیك شدن دشمن‌را ازطرف راست ویا چپ و یا هر طرف که حمله‌ور میشدند باو اطلاع میداد و عبدالله شمشیر خود را بهمان طرف حواله وفرود میآورد تابالاخره پدر ودختررا گرفتار و نزد عبیدزیاد بردند وعبدالله بقتل رسیده ولی دخترش رازندانی کردند ودلیل این‌امرهم آن بود که دختر نامبرده صاحب حسن وجمال بسزائی بود وعبیدزیاد که خودزادهٔ زنا ونسبت بزنان غالباً نظرسوء استفاده داشت باخیال خامی‌از کشتن او خودداری کرد ولی‌ام عامردختر عبدالله که نامزدمحمدبن سلیمان بود بمساعدت رافع بن نافع موفق شد که از زندان و کوفه فرار و در قادسیه بعبدالرحمن بن سعید پیوسته که بعد از مدتی سر گردانی وتفرقه جماعت شیعه متوقف در کربلا بقبیله خزاعه پیوستند وهمین قضیه موجب خروج توابین شد ـ بعد از متفرق شدن جمعیت شیعه بین محمدبن سلیمان و ام‌عامر ازدواج وزفاف واقع شد که ثمرهٔ آن شش پسر وچهار دختر بود وکلاً ازافراد شجاع وباایمان شیعه امامیه بودند.

نهضت شیعه برای مرتبه دوم

طلوع مختاربن ابی‌عبیده ثقفی و ابراهیم بن مالك اشتر نخعی و یاران آنان بود که هم بر حکومت اولاد زُبیر و هم برحکومت بنی‌امیه بیرون آمده وموفقیت بسزائی‌درانتقام اهل بیت طهارت نصیبشان شده است تاریخ این نهضت ازجمادی‌الثانی سال ٦٦ شروع وتاهیجده ماه ادامه داشته است.

چون اینجانب دراین موضوع کتاب مختصر مخصوصی بنام اولین امارت شیعه تألیف و بچاپ هم رسیده است طالبین را بمطالعه آن دعوت مینمایم.

فصل سوم خروج حضرت زید یا چهارمین نهضت فرقه امامیه

نهضت زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام در کوفه بود که در زمان حکومت غاصبه هشام بن عبدالملك در کوفه خروج کرد و قریب چهل هزار نفر از اهالی کوفه با حضرتش بیعت کرده بودند که شرح قضیه بطریق آتی است.

زید پسر حضرت امام زین العابدین و برادر کوچکتر حضرت امام محمد باقر علیهما السلام است وهمان شخص شخیصی است که به نمایندگی و وکالت ازطرف برادرش با زید پسر امام حسن(ع) در باب تولیت موقوفات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد حاکم اموی مدینه محاکمه میکرد که تذکر آن مطلب برای تحریك اعصاب بعضی از سادات[1] کرام معاصر که بطمع استفاده ازسلاطین ظلم وجور بر بنی اعمام وخانوادهٔ خودشان رحم نکرده وبنام مأموریت ویااستخدام عامل حرکات زشتی که همیشه آنان را درجامعه ننگین میکند میشوند بی فایده نیست.

اصل موضوع

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اطراف مدینه املاکی را با دست مبارك خود ایجاد کرده ووقف برخانوادهٔ خود قرارداده وتولیت را با ارشد اولاد مقرر فرموده بودند. این موقوفات قبلا در دست حضرت امام حسن وبعد امام حسین وبعد امام زین العابدین وسپس تحت سرپرستی حضرت امام محمد باقر علیهم السلام قرار گرفت.

در این موقع شیاطین بنی امیه زید پسر امام حسن علیه السلام را تحریك کردند که ارشد خاندان علوی تو هستی و باید این موقوفات تحت تولیت تو قرار گیرد. نامبرده نیز بهمین عنوان دعوائی درنزد حاکم اموی مدینه برحضرت امام محمد باقر (ع) اقامه کرد ولی حضرت برای دفاع حاضر نگردید و برادر شرافتمند خود زیدبن علی بن حسین(ع) را بوکالت خود معرفی فرمودند در موقع مذاکرات واستدلال

---

۱ ـ نوشتن این مقاله درمجله مسلمین تصادف باقتل هژیر وزیر دربار ایران داشته ویکی ازسادات را متهم کرده بودند که مجازات قاتل را که امامی وسید بود از دولت خواسته است.

ترافعی زیدبن امام‌حسن(ع) تعریضی به‌زیدبن‌علی‌بن‌حسین (ع) درباب سه مرتبه شوهر کردن یکی از زنان خانوادهٔ حسینی بطورطعن اظهار کرد ولی زیدبن علی(ع) جوابی نداده و فوراً ازمجلس خارج گردید.

بدیهی است حاکم‌مغرض اموی که در اساس قضیه جز توهین خانوادهٔ علوی قصدی نداشت ازاین اتفاق فوق‌العاده خوشوقت گردیده و در نظر گرفت که همیشه‌بدین وسیله تولید تشنج بین آنان بنماید. ولی زیدین هر دو نفر تصمیم گرفتند که دیگر گرد این حرکات خارج از موضوع نگشته وبا رعایت نزاکت رفتار کنند لذا درجلسه بعدکه هردونفر درمحضر حاکم مدینه حاضر شدند درخلال مذاکرات حاکم خواست که موضوع جلسه قبل‌را تجدید کند هردونفر فوراً برخواسته وگفتند مابرای‌تشخیص تولیت موقوفات خاندان علوی ترافع داریم وموضوع شوهرکردن زنان بنی‌هاشم‌مطرح مذاکره نیست وحاکم مدینه زنان بنی‌امیه‌را که غالباً زناکار و ذوات الاعلام بوده اند فراموش کرده و از شوهر نمودن مشروع زنان ما سخن میراند ومتعرضاً ازمجلس‌خارج و دیگر در باب اصل اختلاف هم هیچ یك انشاء سخنی ننمودند و تولیت کماکان در خانوادهٔ حضرت امام حسین علیه‌السلام سیر نمود به‌بین تفاوت ره از کجا است تابکجا. فاعتبرو یا اولو الابصار.

بهرحال‌بعد ازواقعه طف یزیدپسر معاویه بوسیله‌قتل‌حضرت امام‌حسین‌علیه‌السلام موهون شده ودرمدت قلیلی بطور نامعلومی از بین رفت که اخیراً جرجی زیدان‌قتل او را بسعی یکی‌اززنان(۱)دوست وطرفداراهل بیت‌طهارت دانسته‌اند ومروان وعبدالملك بعد از استعفاءِ معاویةبن یزید متصدی امر خلافت شدند.

عبدالملك چهارپسر داشت ووصیت کرد که خلافت دربین آنان سیر نماید ـ ولید ـ سلیمان ـ یزید ـ هشام که طرزحکومت آنان شبیه بیکدیگر بود و بطریق ظلم وتعدی و محرومیت خاندان رسالت پناهی‌ازحقوق‌خود کشورهای اسلامی را اداره مینمودند مگر سلیمان که‌نسبةً مردسلیم‌النفسی بود وراضی نشد که کشورهای‌اسلامی‌را بدست‌برادران

۱ ـ جرجی‌زیدان مدعی است که دختری از بستگان حجر بن عدی وعمرو بن حمق که بدست معویه کشته شده بودند بامسموم کردن یزید از بنی‌امیه انتقام گرفت.

جائر خود بسپارد وعمربن عبدالعزیز نوادهٔ دختری عمربن‌الخطاب خلیفه دوم‌راولیعهد خود قرار داد که بدین وسیله معائب بسیاری‌که بدست حکام قبلی ایجاد ویا تقویت‌شده بود ازبین رفته ومتروك گردید .

من‌جمله لعن حضرت امیرالمؤمنین وحسنین علیهم‌السلام که بدست‌سعی‌معاویه در نمازمعمول شده بود ـ ورد باغستانهای فدك باولاد علیا حضرت فاطمه علیها السلام و مطالبه وجوه بیت‌المال ازسرداران بزرگ مانند یزیدبن مُهلب که حیف ومیل کرده بودند ویزیدبن مهلب تاساعت فوت عمر درزندان بود ولی درحین فوت او فرارکرد و برحکومت اموی یاغی شد ـ وتعطیل جنگ باخوارج و شروع مذاکره برای هدایت آنان وامثال ذلك .

همین اعمال عادلانه باعث شد که یزیدبن عبدالملك‌هم که بعد ازاو متصدی امور خلافت شد جز راضی کردن رؤسای بنی‌امیه به پس دادن اقطاع آنان نتوانست دیگر اساس ظلم وجور را مانند سابق توسعه دهد .

معروف است که یزید بخواهرش فاطمه زن عمر بن عبد العزیز تکلیف کرد جواهرات خود را که پدرش عبدالملك باو بخشیده بود و در زمان شوهرش اجباراً به بیت‌المال تحویل داده مجدداً اخذ نماید ولی آن زن پاك اعتقاد جواب داد که من ازآن زنانی نیستم که درزمان حیات شوهرم از او اطاعت کنم وبعد از فوتش از اطاعت عقاید وافکاراو سربازنم همانطور که عمر تشخیص داده بود پدرم حق اعطاءِ جواهرات‌بیت‌المال را بمن نداشته و باید بمصارف عمومی مسلمانان برسد .

ولی هشام‌بن عبدالملك که شقی‌ترین اولاد عبدالملك بود به تحکیم اساس ظلم و جور و تضییق بر خاندان رسالت و ولایت و دوستان و شیعیان آنان اصرار ورزید و چندمرتبه حضرت امام محمدباقرعلیه‌السلام وزیدبن علی(ع) برادرش‌را ازمدینه بدمشق احضار و تلویحاً از آنان اهانت نمود زید که در شجاعت و شهامت تابع آثار اجداد گرامش بود از این وضعیت به تنگ آمده وبخروج بربنی‌امیه عزم خودرا جزم‌کرد .

و مقدمةً درکوفه ونواحی آن شروع به تبلیغ کرد و عدهٔ زیادی از دوستان اهل بیت که قریب به چهل‌هزارنفر بودند باآنجناب بیعت کردند .

ولی افسوس که کوفیان همان قسم که باجدّ بزرگوارش حضرت امام حسین علیه‌السلام بعهد خود وفا نکردند با او نیز پیمان شکنی کرده و به بهانه های مختلف دور اورا خالی نمودند مثلاً عده‌ئی ازاو خواستند که باید ازشیخین تبری جسته و آنان را در موقع خطابه‌های خود لعن نماید ودسته دیگر این کار را تقبیح مینمودند. چون زید از لعن شیخین خود داری کرد دسته اوّل نقض عهد کرده و از متابعت او سرباز زدند. دسته دوم نیز به بهانه اینکه قبلاً در بیعت هشام بن عبد الملك بودند و خروج برخلیفه زمان جایز نیست از یاری او خودداری کردند امّا آنجناب باتفاق عده ای از مخالفین حکومت جوروقلدری ازعزم راسخ خود منصرف نشده و درتاریخ اوّل صفر ۱۲۲ بر یوسف‌بن عمر حاکم کوفه خروج نمود که تفصیل آن خواهد آمد.

عقیده شیعه امامیه اثنی‌عشریه نسبت بفرقه زیدیه

بعضی ازمردم شیعه امامیّه معتقدندکه زید شهید ازطرف برادر ویابرادرزادهٔ گرامی خود بطور محرمانه دراین‌خروج مجاز بود و درصورت موفقیت خلافت را بآن جناب واگذار میکرد لذا عمل زید مشروع و از بزرگان شهداءِ اسلام بشمار میرود.

ولی عدهٔ دیگر معتقدندکه خودش شخصاً صاحب داعیه بود وهیچ‌وقت یك‌چنین کارخطرناکی‌که منتهی بقتل وحبس و زجر بسیاری از دوستان اهل بیت طهارت شد با اجازهٔ امام نبوده واستدلال ایشان این است که رویه مرضیهٔ ائمه اثنی‌عشریه بطور کلی متحد است. همان قسم که حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمد الصادق (ع) بعد از قلع وقمع بنی‌امیه و سرنگون شدن حکومت دمشق با مراجعه و اصرار ابوسلمه خلال وزیر آل‌محمد ازتصدی خلافت تجافی‌کرد وفرمود خلافتی‌که باقتل‌عام مردم ازخراسان تاکوفه ودمشق ترتیب داده شود لایق همان اشخاص‌است که نقشهٔ آن‌راکشیده‌اند نه‌او ونه پدرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز خروج زید را تجویز نفرموده‌اند.

ابراهیم معروف بامام سرسلسله خلفاءِ عباسی بابومسلم خراسانی دستور داده بود که در مورد شك و شبهه بقتل متشبث شده و رفع شك و شبهه خود را بنماید و معنی این‌دستور چنین میشود که مثلاً اگر ابومسلم شك میکرد یا شبهه داشت که آیا مردم

شهر اصفهان یاشهرری بانهضت عباسی موافق هستند یانیستند مأمور بقتل‌عام تمام اهالی بوده مگر آنکه یقین و یا ظن بموافقت آنان داشته باشد آیا چنین دستوری که بطور مسلّم و مقطوع از سر سلسله خلفاء عباسی صادر شده از روی بی اطلاعی بمبانی اسلام بوده و یا ابراهیم عباسی بحدی از طرز حکومت امویان عصبانی بوده که برای از بین بردن آنان این اندازه مظالم را ناچیز میدانسته‌وبوسیله‌چنین دستوری‌مرتکب‌شده‌است.

یا عشق بسلطنت و امارت این اندازه باو جرئت داده بود که این فرمان رابمبلّغ و رئیس حزب خودش ابو مسلم صادر کند.

حقیقت قضیه بر ما پوشیده است و خداوند متعال قضاءِ بحق را در بارهٔ او مجری خواهد داشت ولی ماشیعه امامیه مطابق اصول متقن مذهب خودمان هیچوقت اینگونه اعمال‌را مشروع ندانسته وقتل نفوس‌را جزبرای قصاص یادرموقع جهاد بامر امام یادفاع از خاك اسلام ویا اعراض و نفوس مسلمین ویا امربمعروف ونهی ازمنکرجائز نمیدانیم.

ولی این قیود دامن گیر مخالفین ما نیست و میتوانند در کمال سهولت یك مجتهد خاطی باوچسبانیده وتطهیرش کنند زیرا دسته‌ئی‌که معاویه‌را در کمال وقاحت درمقابل حضرت مولی‌المتقین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اعلم وافضل واقضی امت بعقیده‌عموم مسلمانان‌گذارده وبگویند مجتهد خاطی بوده ودرمرکز سلطنت اسلامی شیعه اثنی‌عشری طهران که بموجب قانون اساسی مشروطیت مقرّر شده کتاب توهین‌آمیز نسبت بائمه اسلام منتشر و چنین شخصی را حضرت معاویه تعبیر کنند چه مانعی دارد که ابراهیم عباسی را هم که حکم قتل درمورد شك وشبهه دوستی ودشمنی خاندان عباسی راصادر کرده و بموجب این فرمان مشئوم از خطه خراسان تا سرحد شام بخاك وخون‌کشیده شده شخص‌مقدس وصائب دانسته وتأسیسات[1] او وقراردادهای اولاد اورا که کلاً بدعت ومضحك است سرلوحهٔ‌مذهب خودبدانند وخودرا ملتزم نمایند که تاقیام قیامت‌هیچیك از افراد امت حق تجاوز ازمقررات حکومتی‌که بدین‌طرزتشکیل شده نخواهدداشت.

۱ـ سد باب اجتهاد ورسمیت مذاهب اربعه عامه دردوره حکومت مشئومه عباسی بوده است ـ وحال آنکه بحکم عقل هیچوقت نمیتوان نسبت بآتیه چنین مقرراتی گذارد زیرا ممکن است در آتیه الیق ازگذشته یافت شود.

خروج شیعه زیدیه شب اوّل صفر سال ۱۲۲ هجری درموقعیکه یوسف بن عمر حاکم اموی شهر کوفه برای سرکشی به بلاد جزیره رفته بود طرفداران زیدبن علی(ع) فرصت را غنیمت شمرده وامرخود را ظاهر نمودند بیعت کنندگان زید دسته دسته بطرف قادسیه رفته و درآنجا اجتماع نمودند .

حکم بن صلت شحنهٔ کوفه ازقضیه مستحضر وفوراً قاصدی بجزیره اعزام وحاکم کوفه را بشهر بر گردانیده و با تمام قواءِ خود در مقام مدافعه بر آمدند .

در دورهٔ حکومت اموی ، عراق ومخصوصاً شهر کوفه همیشه مورد سوءِ نظر آنان بوده وحکام اموی آنسامان بلشگر کوفه اطمینان نداشته وهمیشه یکعده قوای کافی غیراز لشگر کوفی از دمشق و بلاد دیگر درمرکزعراق بطوراحتیاط نگاه میداشتند . علّت این موضوع آن بوده که چون کوفــه مقر خلافت حضرت مولی المتقین امیرالمؤمنین علی(ع) بوده و در اثر عدالت بی نظیر ومهربانیهای فوق طاقت وتحمل بشری که ازآن جناب دراین محلّ بموقع عمل واجرا گذارده شد محبت وارادت خاندان عصمت وطهارت در اعماق قلوب مردم آنحدود جای گرفته و دائماً در قضایای معمولی و عادی از طرف دوست ودشمن ضرب المثل واقع میشدوهمیشه افکارعمومی برای تقویت اهل بیت طهارت مستعد بود .

روزاوّل صفر۱۲۲حاکم وشحنه کوفه کلیه مردم مظنون بطرفداری زیدبن علی(ع) را در مسجد کوفه جمع و بوسیلهٔ لشگر های شام و غیر کوفی مسجد را محاصره کردند تا کسی نتواند بمدد شیعه زیدیه برود زید باتفاق چند نفر از دوستان صمیمی خود در نقطهٔ موعود حضور یافته ومنتظر اجتماع طرفداران خود شدند . ولی افسوس که زیاده از پانصد کس و بقولی دویست و هیجده کس بقول دیگر کسی دور آنان جمع نشد . و گفته شد که مردم در مسجد کوفه محبوس هستند و نمیتوانند حضوریابند حضرت زید که خود سلالهٔ خانواده شجاعت و رشادت بود با جرئت وحمیت هاشمی وعلوی وحسینی خود تصمیم گرفت که بشهر کوفه تاخته و طرفــداران خود را از محاصره نجات دهد.

توضیح لازم ــ برمطلعین ازتواریخ پوشیده نیست که درزمان جاهلیت شجاعت

و شهامت جوانان شعبه هاشمی قریش در بین قبائل عرب ضرب المثل بوده ولی این معروفیت بعد از ظهور جلادت و لشگر شکنی ها وفتوحات حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام تبدیل بصولت‌حیدریة شد ودیگر کسی نامی از شجعان بنی‌هاشم‌بطور کلی برزبان نمیراند بلکه به شجاعت آنجناب تمثل میجستند واین‌رویه تا تاریخ وقعه طف جریان داشت ـ اما چون‌شهامت وجلادتیکه ازحضرت‌حسین (ع) درروز عاشورا بعرصه ظهور وبروز رسید تا آن روز سابقه نداشت شجاعت حسینیه حدّ اعلا را در عالم اسلام حائز گردید و باصطلاح رکورد قهرمانان شجاعت‌را دراسلام بلکه دردنیا شکست‌داد. زیرا حضرت حسین باگرفتاری‌های فوق‌العاده درآن‌میدان ابراز هنر فرموده و چنین گرفتاری مانند روز عاشورا برای حضرت امیر (ع) پیش نیامده بود.

بهرحال زید بمنظور حمله بمسجد ازقادسیه بصوب کوفه حرکت کرد ومواجه‌با لشگر محافظ شهر شد و باجنگ وزد وخورد شدیدی‌آنان‌را متفرق کرده ووارد شهر شد حاکم اموی لشگر زیادی درکناسه کوفه جمع کرد وسرراه جمعیت زیدیّه‌را گرفت، حضرت زیدسررا برهنه‌نموده وهمیشه درجلو لشگرش جنگ مینمود وعمال اموی که غالباً مزدور ویا مجبوراً بمیدان جنگ سوق‌داده شده بودند قهراً درمقابل مانند حضرت زید شجاعی مقاومت ننموده وبمجرد حمله رانده میشدند.

یوسف حاکم کوفه منادی‌ها دربلندی‌ها گذارده وفریاد میکشیدند که درمقابل آوردن سر یکنفر ازشیعیان زیدیّه یك هزار دینار زر سرخ خواهد داد.

مردم دنیاپرست بطمع جائزه اتباع حضرت زید را مورد ضرب سنگ و هدف تیر قرار داده وهشتادنفرآنـان را بقتل رسانیدندولی زید بهرطریق بود خودرا بمسجد رسانیده و با حملات پی در پی قسمتی از لشگر شام را کـه در اطـراف مسجد بـودند پراکنده کرد و مردم را دعوت نمود که ازمسجد خارج شده وبیاری اوقیام کنند.

اصول جنگی قدیم در زمان قدیم که‌جنگ باشمشیر ونیزه وتیرو کمان بعمل‌میآمد هرلشگری که بمیدان جنگ میرفت دارای تشکیلات منظمی بود کـه بتواند شیرازهٔ انتظام داخلی و پیشروی و عقب نشینی را تحت سلطه و اختیار

داشته باشد واین ترتیب غیر از صف‌آرائی روز جنگ بود که برای یکروز بعمل می‌آمد. چه ممکن بود که امیر میسره یا میمنه درهرروز بتناسب صف آرائی لشگر دشمن تغییر یابد - ولی سازمان انتظامی لشگر دائمی بوده است.

سردار لشگر یا فرمانده کل

عرب در اسلام همیشه‌سردار لشگر را ازاشخاص جهاندیده و کار آزموده ومدبّر ونقشه کش انتخاب میکردند وپای‌بند قدرت و قوت شخصی او نشده‌امّاعلو نژاد وجلالت خانوادگی‌اوراهمیشه درنظر میگرفتند تاسرداران جزء ابواب‌جمعی لشگردراطاعت وپیروی از فرمانهای سردار کل عار نداشته وبخوبی دستورات اورا مجری دارند.

این رویه‌را عرب ازاسلام گرفته بود زیرا خداوند، پیغمبر خودرا از عالیترین نژاد قبائل عرب انتخاب کرده که نه‌درزمان جاهلیت ونه‌دراسلام خانواده‌حضرت رسالت پناهی (ص) یعنی شعبه‌هاشمی قریش هیچگونه‌آلودگی نداشته ومردم مختلفه‌عرب قبل از طلوع کوکب نورانی اسلام‌هم همیشه اختلافات قومی خود را بحکمیت و قضاوت آنان قطع‌وفصل میکردند. پس اگرازچنین‌خانواده‌ئی یکنفر دعوای حکمیت مطلقه یعنی اولویت از خود مردم رابرمردم بنماید قابل قبول بوده وپیشرفتش چندان‌مشکل بنظر نمیرسیدولی اگر فرضاً یك چنین داعیهٔ بزرگی (نبوت) ازطرف یکی از قبائل عادی‌آغاز میشد محال بود که طوایف مختلفه‌زیر بار رفته ومطیع شوند اگرچه تمامی آنان را قتل عام میکردند. ذات مقدس حضرت محمدبن عبدالله هاشمی صلی الله علیه وآله قریش بود که بزرگترین دشمنش ابوسفیان درروز بدر فریاد میزد. مردم قریش با محمد جنگ نکنید محمد برادرزادهٔ شما است اورا بعرب واگذارید اگر تمامی‌قبایل عرب ازاو اطاعت کردند بوجودش افتخار کنید. واگر درقبال دعوی خود از بین رفت که مقصود بدست‌دیگران حاصل‌شده ودست‌ودامن شما بخون قریش‌آلوده نشده است. البته این خطابه قبل ازوقوع جنگ بدر بوده که هنوز مسلمانان با اهالی مکه‌وقریش در میدان جنگ‌روبرو نشده و باصطلاح بایکدیگر خونی نشده بودند اما ابوجهل و طرفدارانش بانظر ابوسفیان مخالفت ورزیده وبمحاربه بدر اقدام کردند وواقع شدآنچه

خداوند خواسته بود حال برگردیم باصل مطلب .

علمدار لشگر

بیرق علامت و نمایندهٔ استقامت لشگر بوده است لذا علمدار لشگرها را از اشخاص شجاع و قوی البنیه و پرجرئت بر میگزیدند تا بتواند مانند کوه در جای خود قرار گرفته و قلوب افراد لشگر به بقاء انتظام و سلطه سپاه به برپا بودن بیرق مطمئن باشد و همیشه سرنگون شدن بیرق با شکست قطعی توأم بوده است .

رئیس شرطه یا انتظامات

رئیس شُرطه درانتظامات داخلی لشگرها اعم از حرکت سپاه و تقسیمات صفوف و تعبیهٔ قلب و یمین و یسار وجلب مجروحین به بهداری که همیشه از زنان عرب در پشت جبهه تشکیل میشده و تعقیب فراریان وحلّ اختلافات حاصل بین سرداران و افراد لشگر از حیث مکان و خیمه وامثال ذلك بمنزلهٔ رئیس شهربانی درشهرها دارای وظایف مهم ومشکل بوده که درتنظیم ارتش های دورهٔ تمدن هم (عصرحاضر) بهقلعهٔ بیگی ودژبان نامیده شده است.

و دیگر پهلوانان مردافکن وشجاعان لشگر شکن که میخواسته اند در عرصه کارزار مبارزت وفعالیت بیشتری کنند متصدی تشکیلات دائمی وموقتی نمیشده‌اند.

علاوه برسازمانهای فوق طلایه ومقدمةالجیش لشگر بود که درجلو قشون واطراف لشگرگاه از حیث حفاظت و مراقبت جلب جواسیس دشمن وظایفی داشته اند که این قسمت نیز جزء شرطه محسوب میشده است.

تفصیل حمله

حال با در نظرگرفتن این مقدمات بقضیّه خروج حضرت زید شهید توجه شود ـ حضرت زید ازچندسال قبل‌ازخروج‌خود در کوفه ونواحی به‌نفع خود تبلیغات دامنه‌داری کرده و چندنفر یاران شجاع و صمیمی برای خود یافته بود که بامرگ با نجناب بیعت کرده بودند وواقعاًهم بعهدوپیمان خود تاآخر ساعت زندگانی اووفا نموده ونام نیك وبلند خودرا درتاریخ معارضه باظلم وجور برای همیشه ثبت وپایدار کردند.

۱ ـ نصربن خزیمه که علمداری شیعه‌زیدیه‌را بعهده داشت ۲ ـ زیدبن حارثه

که عهده‌دار انتظامات لشگر بود ۳ و ٤ معویةبن اسحق و زیادبن عبدالرحمن که در یمین ویسار حضرت زید حرکت‌وآنی ازمحافظت حضرتش غفلت نمی‌نمودند واین‌عده که هیچیك ازتاریخ نویسان زیاده ازپانصد نفر ندانسته‌اند شهر کوفه و نواحی آن را بهم ریخته وفتوح نمایانی کردند.

حمله اول

اولین ساعت حرکت باقوای محافظ شهر دردشت صیادان‌مواجه شده‌وباکوشش بی‌نظیری رؤساءِ آنان را مقتول ولشگر رامتفرق کرده وباکمال جلادت بشهر وارد شدند.

حمله دوم

حاکم کوفه بعد ازشکست اوّل برای دومین مرتبه در کناسه کوفه قوای خودرا جمع‌آوری وجلو زیدیه‌را سد کردند ـ امّا این عدهٔ قلیل نهراسیده ولشگر کناسه را نیز طوماروار بهرطرف پیچانده ودر نتیجه با قتل علمدار این لشگر را نیز بشکستند.

سومین حمله

لشگر قلیل حضرت زید که اغلب از ظلم بنی‌امیه بجان آمده‌و جهة قلع‌وقمع‌آنان برای جان‌خود ارزش قائل نبودند بواسطهٔ این دو فتح تشجیع شده وفوراً خودرا بمسجد رسانیده و برلشگر دمشق که مسجد را محاصره کرده بودند حمله‌ور شدند ـ جنگ شدیدی بعمل آمد ـ ازقول حکم‌بن صلت شحنهٔ کوفه نوشته‌اند که گفته است تا آن تاریخ شجاعی مانندحضرت زید ندیده بودم و این سردار هاشمی از تمام لشگرش بیشتر درجنگ تأثیر داشت ومعاینه میدیدم که بهرطرف روی‌میآورد باصولت وهیبت خود مردم‌رامرعوب وفراری میکرد: ودرعین‌حال هیچ یك ازفراریان را طبق رویه اجداد گرامیش تعقیب نمیفرمود ـ وهیچ مجروحی‌را ضربت ثانوی واردنمی‌نمود. بالجمله‌جنگ حضرت‌زید یکمرتبه دیگرمردم‌را بشهامت وشجاعت وحقانیت خانواده علوی برای اشغال مقام شامخ خلافت اسلامی متوجه‌نمود.

در این ساعت که تمام زحمات و مشقات را متحمل و با دادن هشتاد نفر تلفات موفقیت بسزائی‌هم نصیبشان شده بود بیوفائی کوفیان مجسّم گردیدوبه‌بهانه‌اینکه از بام مسجدآنانرا تیرباران میکنند در گوشه و کنار مسجد پنهان شده وبیاری حضرت زید اقدام نکردند.

نام رافضی بشیعه

عامه میگویند که معروفیت شیعه برافضی ازاین تاریخ وازهمین واقعه سرچشمه گرفته زیرا بعضی آنان از زید خواستند که شیخین را لعن نماید چون زید ازاین عمل خودداری کرد مردم شیعه از دور او متفرق شدند زیرا حضرت زید فریاد کشیده که بایعتمونی ثم رفضتمونی واین مطلب صحیح نیست چه کلمه رافضی از مصرحات بعضی ازمتعصبین اهل جماعت دردوره حکومت عباسی است و میگفتند چون این دسته از مسلمانان اجتهاد ائمه اربعه حنفی و حنبلی و مالکی و شافعی را قبول ننموده وپیروی ازمذهب حضرت امام جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام‌را قبول کرده‌اند لذا ازحق عدول کرده‌اند وباقوهٔ تبلیغ خلفاء جور عباسی که دولت مقدم‌در آن امر بود جمله رفضو من الحق را در اقطار کشور های اسلامی بانهایت دقت بمردم تزریق نمودند.

مورخین عامّه دراینجا عمداً خلط مبحث کرده وبحدی دراینکار اصرار داشتند که فرق بیّن تاریخی را درنظر نگرفتند زیرا اساساً تأسیس مذاهب اربعه عـامه بدین طرز واطلاق رافضی برشیعه امامیه درزمان خلافت منصور دوانقی بوده ودرزمان حضرت زید شهید چنین عناوینی وجود خارجی نداشته که موجب عدم مساعدت با آنحضرت باشد که شرح وبسط آن از حوصله این ذریعه خارج است.

معرفی منصور دوانقی

منصور را بدین جهت دوانقی نامیدند کـه صورت حسابهای قصر بغدادرا همه روزه خودش شخصاً رسیدگی و دانق که پنج یك درهم است و بمنزله یك عباسی ما در قران سابق و ریـال فعلی بوده بحساب میآورده و دور نیست که منشاءِ معروفیت چهار شاهی یا ۲۰ دینار بـه یك عباسی ازهمین عمل منصورعباسی سرچشه گرفته باشد (این احتمال ازمستنبطات نگارنده است) و چند مرتبه باو تذکر دادند کـه اینعمل و دقت در این جزئیات منافی شئون خلافت است ولی ازنهایت دنائت وپستی همت باین خیرخواهی اطرافیان اعتنائی نکرده ولئامت خودرا تاریخی کرده چنانکه درمورد دیگرهم بالجاجت وسوء ظن نقطه ضعف وطعنی برای خود درتاریخ باقی گذارد گویند درموقع بنای شهر بغداد منصور امر نمود

که قصور پادشاهان ایران را در تیسفون خراب کرده و مصالح آنرا در عمارات خلافت و دولتی بغداد بکار برند.

خالد وزیر سرسلسلهٔ خاندان برامکه دورهٔ عباسی بادستور خلیفه مخالفت کرده و گذارشی بعرض میرساند کـه این کار مقرون بصرفه و صلاح نیست زیرا آجرها در خرابی خورد شده و کرایه حمل آن که احتساب شود چندان تفاوتی با قیمت آجر نو ندارد که در خود بغداد تهیه میشود بعلاوه خراب کردن قصر پادشاهان شایسته خلیفه نیست منصور در جواب مینویسد با اینکه وزیر باتدبیر از پرتـو خلفاءِ عباسی بمقامات عالیه رسیده باز بقاءآثار پادشاهان قدیم ایران‌را برصرفه وصلاح خلفاء عباسی ترجیح میدهد.

ولی خود ما بدون مشاوره وتصویب وزیر میتوانیم صلاح خود را تشخیص دهیم عمارات کسری حتماً باید ویران و باخاك یکسان شود.

ولی پس از چند روز عمل که بحساب اینکار رسیدگی کرد صواب بودن رأی خالد برمکی معلوم وثابت گردید واز آنکار دست کشید وزیر مجدداً بعرض رسانید که اینك که بخرابی عمارت کسری دست‌زدید صلاح نیست که کاررا ناقص بگذارید زیرا در تاریخ‌ها مینویسند که پادشاهی عمارتی‌را ساخت و پادشاه دیگری نتوانست آن را خراب کند منصور جواب داد هرچه میخواهند بنویسند ماضرر نقد را تحمل نخواهیم کرد و کنایه و استهزاء خالد را هم تحمل نموده وبروی خود نیاورد برگردیم باصل مطلب ـ حضرت زیـد با معاونت طرفـداران صمیمی خود شهر کوفـه را برهم زد و لشگرهای بنی‌امیه را درهم شکسته و حاکـم اموی جرئت روبرو شدن با اورا ندارد عده‌ئی زیاد ازطرفدارانش درمسجد محصوربوده‌وحالیه مانعی درپیش نیست‌که ازمسجد خارج وبصاحب بیعت و عهد خود پیوسته و قوهٔ عظیمی را تشکیل دهند و ظاهراً بهانه کرده اند که هنوز قوای امیر کوفه دربام مسجد هستند و ممکن است آنانرا هدف تیر قرار دهند زید برای رفـع بهانه آنان در مقام قلع وقمـع کمانـداران بالای بام مسجد برآمد وبمجرد حمله باآنان‌تیری برپیشانی شریفش آمده وبرزمین غلطید زید بن حارثه

امر کرد آن جناب را ربوده وبمنزل یکی از شیعیان برای معالجه بردند و بمقاومت ادامه داد تا بقتل رسید ولی لشگر کوفه شهادت حضرت زید را انتشارداده وبدینجهت طرفداران اورا دلشکسته ومرعوب کردند ـ طبیبی محرمانه بمعالجهٔ زید پرداخت ولی مفید فائده نشد وروحش بشاخسار جنان پرواز کرد شیعیان جسدش را در نهری دفن نموده وآب درنهر جاری کردند امّا باز این عمل مستور نماند و اشقیاء بنی امیه بقبر دست یافته وجسدراخارج ودرکنیسهٔ کوفه‌بدارآویختندومدتها دربالای دارماند جزئیات این امردلخراش ازعهدهٔ طاقت قلم نگارنده خارج است .

جواب تعریض بعضی از مورخین عامه

بعضی ازاهل جماعت بهشیعه اثنی‌عشری تعریض دارند که شما غیر از دوازده‌نفر ائمه‌اثنی‌عشریه‌کلیه اشخاصی را که در مقام ادعای خلافت‌بر آمده‌اند بغیرحق دانسته‌ولدی‌الاقتضاء نسبت بخودآنشخص وادعایش‌انتقاد کرده ومیکنید ـ ولی نام حضرت زید وسادات فخ وعدهٔ زیاد دیگری ازاولاد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را که در اطراف و اکناف کشورهای اسلامی‌طلوع وخروج نموده وموجب قتل واسر عدهٔ بی‌شماری ازمسلمانان شده‌اند باتجلیل یاد کرده وآنان‌را شهید درراه حق میدانید ـ وحال آنکه بامامت آنان قائل نیستید ، پس چگونه بین عقیده وعمل خود ائتلاف وسازش میدهید . نگارنده در این‌باب بااینکه میتوان جوابهای زیادی داد ولی‌چون درعصرحاضرادامه نزاع بین شیعه وسنی برصلاح عمومی اسلام نیست وحتی‌الامکان باید سعی دراتحاد اسلام کرد تاپانصد وپنجاه میلیون مسلمانان امروزه عالم دورهم جمع وسیاست اسلامی خودرا ترویج‌نمایند لذا فقط بیک‌جواب قناعت میکنم که لزوم‌آن نه‌تنها مورد اتفاق کلیه فرق اسلامی‌است بلکه متفق‌علیه کلیه نوع بشر است .

سادات فاطمی درهیچ نقطه از عالم برزمامداری ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عمربن عبدالعزیز ومنتصر عباسی وامثال آنان که رویه خود را کتاب و سنت قرار داده بودند خروج نکرده و بعقیده عامه شق عصا و خرق اجماع مسلمین را نکرده‌اند و حال آنکه این اشخاص جزو دوازده نفر ائمه فرقه حقه اثنی عشریه نیستند بلکه همیشه بر

خلفای غاصب بنی‌امیه‌و بنی‌عباس بدتر از کفار خروج کرده وبعنوان امر بمعروف ونهی ازمنکر که بر کلیه مسلمانان بشرط قدرت واستطاعت واجب بوده قیام واقدام کرده‌اند۔ وقتی که در کوفه یوسف‌بن عمر حاکم اموی ازهیچگونه ظلم وتعدی برخلاف اصول اسلام خودداری نداشته وچهل‌هزار نفرمسلمان‌مطابق کتاب وسنت ومخالفت ظلم وجور به‌زیدبن علی(ع) بیعت کرده‌اند حجت را تمام دانسته وخودرا مکلف بخروج وجلوگیری ازظلم وبیداد دانسته است لذا بعقیدهٔ شیعه‌اثنی‌عشریه عملی برخلاف‌اسلام ازحضرت زید سر نزده بلکه به‌تکالیف اسلامی خودقیام فرموده پس یاد کردن نام نامی آن سید علوی فاطمی هاشمی مخالف جور وظلم ومقدم به‌اجرای مقررات اسلامی به عنوان حضرت و جناب وشهیدراه‌عدالت مانعی نداشته بلکه‌مطابق اصول کلی اسلام مستحب ومستحسن است ولی آیا مخالفین ما قدرت وجرئت دارند که این احتجاج را درمورد معاویه نموده وبگویند معاویه که در مقابل علی بن ابیطالب (ع) سابق الاسلام بذل المهجه در شب هجرت ــ امین حضرت رسول دررد امانات ــ مورد خاص آیه تطهیر ــ مورد خاص آیه ولایت ــ وسردار مطلق اسلام که‌هیچوقت مرئوس نبوده واقضی واعدل کلیه افراداسلام مورد خبر شریف ــ ضربة عليٍّ في يوم‌الخندق افضل من عبادة الثقلين ــ و مورد خاص آیه مباهله صاحب بیعت غدیر وهزارهافضیلت دیگر وصاحب بیعت اهل وحل و عقد بعد ازفوت عثمان همین حال‌را داشته و او را حضرت معاویه تعبیر کنند؟ــ ما حوالت مجازات اینگونه اشخاص بیحیا وجسوررا بصاحب شرع انور وامیگذاریم.

فصل چهارم ـ نهضت پنجم یا شروع مذهب زیدیه و خروج یحیی بن زید

بعد ازشهادت حضرت زید بن‌علی بن‌حسین بن‌علی بن ابیطالب علیهم‌السلام مذهب زیدیه شیوع یافت و عده‌ئی از مسلمانان استقامت فوق‌العادهٔ او را دلیل براستحقاق امامت و او را امام پنجم دانسته‌ویحیی پسرزید بعنوان قائم مقامی پدرش طلوع کرد امّا بواسطه شدت بنی امیه در بلاد عرب یعنی سوریه و حجاز و یمن و عراق زیست کردن نتوانست و میدان تبلیغات خود را در ایران قرار داده و دعوت خود را از کوفــه تا بلخ نشر کرده و مقر امــامت خود را در آن شهر

قرار داد ـ همینکه آوازهٔ انتشار دعوت یحیی به یوسف بن عمر امیر عراقین در کوفه رسید به نصرسیار والی‌خراسان دستور داد که باید یحیی را اسیر کرده و نزد او یاخلیفه بفرستد در این تاریخ هشام بن عبدالملك فوت وخلافت به یزید بن ولید رسیده بود .

نصر سیار جاسوسان و عیون خود را مأمور یافتن یحیی نمود ـ یحیی در یکی از خاندان های امیران بلخ بصورت میهمان میزیست که رئیس آن خاندان موسوم بحریش بود ـ و در اثر گزارش مأمورین نصر سیار حُریش را احضار و تکلیف کرد تایحیی را تحویل نماید حُریش امتناع نمود وبامر نصر سیار اورا تازیانه میزدند تا راضی بتحویل یحیی گردد ولی آن مرد پاك اعتقاد بجلاله قسم یاد کرد که اگر در زیر تازیانه بمیرد هیچوقت میهمان خود را تحویل نخواهد داد در این موقع یکی از افراد خانواده حُریش‌محل یحیی را بعمال نصر ارائه داد لذا نصر سیار یحیی را اسیر کرده و در مرو نگاهداشته و حُریش راآزاد کرد ـ ودر باب سلوك با یحیی از دربار خلافت یزید بن ولید کسب تکلیف نمود یزید که آثار وهن و سستی حکومت اموی را مشاهده می نمود برای اینکه خود را مسئول خون خاصی از بنی هاشم قرار ندهد دستور داد که یحیی را آزاد بگذارند که بهرنقطه مایل باشد برود .

شهادت یحیی بن زید نصر سیار مقداری وجه نقد به‌یحیی داده وتقاضا نمود که‌یحیی از قلمرو حکومت او خارج شود ـ یحیی از مرو بـه نیشابور آمده ومشغول خریداری اسلحه و دواب گردید یکی از تجار اسلحه ودواب که سمت جاسوسی‌نصررا داشت مراتب را باو گزارش داد وبه امیرنیشابور دستور دادند که یحیی را اسیر ویا از نیشابور خارج نمایند .

چون یحیی باین امر تسلیم نگردید بین او و یارانش با عمال حکومتی کار بجنگ رسید ودرمعرکهٔ قتال حاکم نیشابور بدست یحیی کشته شد وبواسطه تقویت محرمانه ئی که ازطرف اهالی ایران خاصه نیشابور نسبت بخاندان علویان ازبنی‌هاشم بعمل میآمد یحیی موفق شد که لشگر اموی را در آن شهر شکست داده و متفرق نمود ولی میدانست بـا عده ئی قلیل در مقابل والی مرو نمیتواند مقاومت کند لـذا

بطرف گرگان حرکت کرد لشگر والی مرو نامبرده را تعقیب ودر نزدیکی گرگان جنگ وجدال شدیدی بین آنها بعمل آمد که اغلب یاران یحیی کشته شدند.

یحیی بن زید در متابعت از رویه جدّ گرامیش حضرت امام حسین علیه السلام از لشگر نصر مهلت خواست که نماز ظهر را انجام دهد و با باقیماندهٔ یاران قلیل خود نماز را بپایان رسانید و سپس بحدی در معرکه کوشش کرد که مکرر آثار فرار در لشگر خراسان پدید آورد ولی کوشش یکنفر با لشگر عظیمی چه سود دارد بالاخره بدرجهٔ شهادت رسیده وجسد او را بردار کشیده ومانند پدرش مدتها بر بالای دار ماند تا ابومسلم خراسانی بساط حکومت اموی را برچید در آنموقع جسد را پائین آورده وهم در گرگان دفن نموده‌اند ـ امروز قبر شریفش درحوالی گرگان زیارتگاه عمومی است و نگارنده قصد دارد که صرفاً برای زیارت آن سلاله نبوّت و ولایت بدان بقعهٔ مقدسه مشرف شود.

از این تاریخ به بعد سادات و بزرگان زیدیه یکی پس از دیگری در حدود گرگان و مازندران طلوع و بعنوان داعی و امامت زیدیه خروج کردند و با اینکه در تواریخ اسامی آنان مرکب ازالفاظ عربی وفارسی قید شده باز درجه بندی وترتیب آنان خالی ازاشکال نیست ولی همینکه کشور ایران ازدورهٔ مأمون‌الرشید ببعد تدریجاً استقلال داخلی و سیاسی خود را بدست آورده و روز بروز قوی‌تر شدند وائمه زیدیه در گرگان و مازندران و گیلان بمنزلهٔ حکومتی در داخل حکومت بشمار میرفت همان اسپهبدان که در موقع تسلط عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس ببهانه وجود ائمه زیدیه از خلفاء اطاعت نمیکردند وجود آنان را زاید دانسته وبا نفوذ بلکه وجود آنان مخالفت ورزیدند وآوازهٔ دعوت آنان بتدریج در ایران خاموش گردید.

مساعدت علماء با فرقهٔ زیدیه

علماء ورجال ذیل باتفاق حضرت زیدبن علی خروج کرده اند و این اشخاص غیر از اشخاصی هستند که درجنگ نام آنان برده شده است.

۱ ـ منصوربن المعتمر گویند که این شخص بااینکه در دعوت زید پیشقدم بود

اما درموقع خروج غیبت کرد وبعد برای کفارهٔ اینکار یکسال روزه گرفت و سپس با عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر طیار خروج کرد .

۲ ـ یزیدبن ابی‌زیاد مولای بنی‌هاشم بود که برقه آمده واهل آن دیار را بیاری زیدبن علی (ع) دعوت کرد وخلق زیادی بااو بیعت کردند که ازآن جمله عبدة بن کثیر بوده است .

۳ ـ هلال بن جناب قاضی مدائن بوده است .

٤ـ سالم بن ابی‌الجعد که بسفارت‌ازطرف‌حضرت‌زید زیبدامامی رادعوت کرده‌است .

۵ ـ ابوحنیفه پیشوای یکی ازمذاهب اهل سنت هم برای حضرت زید تبلیغ میکرده وفضائل‌اورا دربین مردم‌بیان‌میکرده است گویند که روزی ابوحنیفه‌ازفضل‌بن زبیر سؤال کرده‌که چه اشخاصی ازفقهاء بازیدبن علی در امر خروج بر بنی‌امیه بیعت کرده‌اند فضل جواب داده که سلمة بن کُمیل ویزیدبن ابی‌زیاد و هرون‌بن سعد وهاشم بن زیدوابوهاشم الرُمانی وحجاج‌بن دینار وعدهٔ دیگرابوحنیفه میگوید ازطرف من بحضرت زید بگوکه برای‌خروج تودر نزدمن مالی است به‌جهة‌خریداسلحه‌ومرا کمب و وقت لزوم تأدیه خواهم کرد واین مال‌را بوسیلهٔ من بزید تقدیم کرد و حضرت زید هم قبول نمود .

٦ ـ حسن بن سعد فقید باتفاق عبدة بن کثیر نمایندگان آنجناب در خراسان بوده‌اند .

۷ ـ سفیان‌بن سعید ثوری

و عدهٔ نامعدود دیگری در امر خروج بر بنی‌امیه با حضرت زیدبن علی بیعت کرده بودند که ازآن امر تخلف کرده وبدین‌جهة خود و اولادشان دربین مردم همیشه مطعون بودند گویند روزی اباحصین فقیه قیس‌بن ربیع را مخاطب قرار داد و قیس در جواب گفت لبیك اباحصین‌گفت لالبیك ولاسعدیك باپسررسول خدا بیعت کردی و اورا تنها گذاردی تابنی‌امیه باذلت اورا کشتند وجمع دیگرهم من‌جمله اعمش که ازبزرگان فقهاء کوفه بودصلاح‌حضرت زیدرا بخروج نمیدانسته وبدین جهة موافقت نکرده‌است.

علی‌بن ابراهیم نقل کرده که روزی درنزد اعمش با چندنفر دیگر نشسته بوده است که

عثمان‌بن سُمیه وابوالیقظان فقیه‌آمده واعمش‌را بیاری حضرت زید دعوت نمودنداعمش جواب داد که ازطرف من بزید بگوئید که پدر ومادرم فدای تو باد اگر من میدانستم که‌سیصد نفر ازمردم راستگووصمیمی باتوهمراه هستند البته دراین کار شرکت‌میکردم ولی تورا نصیحت میکنم‌که بدون جهة خودرا بکشتن مده که قلوب مردم باشما نیست.

علت‌خروج‌حضرت‌زید گویندکه حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر الصادق (ع) اداره موقوفات حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) را بعهدهٔ حضرت زید گذارده بودند و نامبرده از این جهت با حکومت حجاز تماس داشت و از تعدیات مأمورین‌بهشام‌بن عبدالملك‌خلیفه‌غاصب اموی مکرر شکایت برد - ولی هشام بی‌اعتنائی زیادی دربارهٔ اومرعی داشت اولاً آنملعون‌ازل وابد تاچندروزاورا بحضورخودنپذیرفت وبعد ازملاقات هم نسبت به برادرش حضرت امام محمد باقر (ع) جسارت کرد و با زبان بریدهٔ خود گفت که‌حال برادرت بقرة چگونداست زید گفت حضرت پیغمبراسلام (ص) برادر مرا باقرالعلوم خوانده واین جسارت شما رد قول پیغمبر است هشام برای خلط مبحث گفت شنیده‌ام هوای‌خلافت‌درسرداری وحال‌آنکه مادرت‌کنیز است حضرت‌زید میگوید نبوت‌ازخلافت بالاتراست وحضرت اسماعیل جدما که مادرش‌کنیز بوده‌به‌نبوت نائل‌آمد وامروز مایهٔ افتخارما وعرب‌است هشام که درقبال منطق قوی آنجناب مانند حمار درگل مانده بود غضبناك شده وامر کرد که حضرتش را ازمجلس‌بیرون کردند.

دفعهٔ دیگر امیر مدینه او وچندنفر را به‌نگاهداری اموال یکی از یاغیان دولت اموی متهم کرده و مدتی در زندان نگاهداشتند تا برائت ذمهٔ آنان محرز و از زندان آزادشان کردند.

درهمین سفر که باعده‌ئی ازاهل حجاز وعراق همراه بود درسردوراهی با رفقای حجازی خود تودیع نموده وبکوفه رفت ومقدمات خروج خودرا فراهم نمود.

فضائل حضرت زید - حضرت زید دارای فضائل ومناقب زیادی دراسلام است وهمیشه مورد تجلیل وتمجید برادروبرادر زادهٔ خود حضرت محمدبن‌علی وجعفربن‌محمد علیهما السلام بوده است.

یکی از بزرگان رجال شیعه فضیل بن یسار افتخار داشته که درخدمت حضرت زید خدمات شایسته را انجام‌داده بود ودرواقعهٔ خروج بدست خود نه نفر از امویان را مقتول کرده‌است بعدازواقعه فجیعه‌وقتی که فضیل فرصت یافته وخودرا ازکوفه بمدینه رسانید وخدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شد شرم داشت از اینکه شرح فاجعه زید را معروض دارد .

حضرت صادق (ع) پرسید که آیا عموی من کشته شد عرض کرد بلی و تفصیل برگردانیدن نهرآب ودفن درنهروجریان آب را برروی قبرمعروض‌داشت وازبیان نبش قبروصلب جسد شریف حضرت زید خودداری کرد حضرت سؤال کرد که‌آیابدن عموی مرا بردار کرده‌اند عرض کرد بلی ومردم نسبت بآن سید جلیل بردو دسته اند دسته‌ئی شماتت میکنند ودستهٔ دیکردرحال اسف وبغض هستند میفرماید شماتت کنندگان در حکم قاتلین او هستند و گریه کنندگان درصف رفقاء و لشکر او قرار دارند .

سؤال فرمود که درموقع جنگ باعموی من شرکت کردی عرض کردم بلی و بدست خود نه نفر از امویان را بقتل رسانیده‌ام حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمد الصادق (ع) دست‌های خودرا بطرف آسمان برداشت و گفت بارخدایا مرا در خون این کشتگان بافضیل شریك گردان وبعد فرمود ای‌فضیل بخدا قسم که حضرت زیدعموی من همان قسم شهید شد که جدم امیرالمؤمنین(ع) بدرجه شهادت رسیده است وبرروان پاك آنسید جلیل رحمت فرستاد وتصریح‌کرد که اگر ظفر یافته بود بوعده وفا میکرد۔ گویند که هفت روز بعد از سوزانیدن جسد شریف حضرت زید که تقریباً متجاوز از سه سال در بالای دار مانده بود قحطبه‌سردار نامی ابو مسلم رئیس حزب عباسیان در خراسان سرتاسر ایران‌را فتح کرده ووارد عراق گردیده است وحضرت صادق (ع) قبل از وقوع امر مراتب‌را بدوستان خود اطلاع داده بود .

توضیح لازم ـ یکی از اعلام که برمفاد این کتاب اطلاع حاصل کرد عقیده داشت خروج زید وصدمات وارده برآنجناب که منتهی باین امر شده مصادف بـا دورهٔ حضرت صادق بوده‌وباحضرت‌باقر(ع) ربطی ندارد ـ ولی بنظر نگارنده این نظرصحیح

نیست زیرا قضیهٔ ملاقات حضرت زید باهشام وجسارت آن ملعون نسبت بحضرت باقر(ع) در تمام تواریخ وارد است - وبرفرض آنکه حبس حضرت زید در دورهٔ حضرت صادق باشد باز تحمل آن از تحمل زخم زبان که حدت آن از برندگی شمشیر سخت تر میباشد ناگوارتر نبوده است .

پس میتوان جزم نمود که حضرت زید دراواخر حیات برادرش درمقام خروج بوده اگرچه اصل عمل بعد واقع شده است .

نهضت عمومی سادات در ایران

بطوریکه مورخین در تألیفات خود قید نموده‌اند فتوحات اولیه مسلمانان شامل مازندران و قسمتی از بلاد گیلان و گرگان (استرآباد) نشده واسپهبدان قدیم که تقریباً میتوان آنان را حکام ثابت غیرمستقل که حکومت آنان ارثی بوده دانست برآنحدود تسلط داشته اند .

وبهمین جهة بعداز حکمفرما شدن رعب ووحشت عمومی در خانواده علویان در دورهٔ منحوس حکومت عباسی که سادات ودوستان اهل بیت طهارت از بلاد عرب مانند حجاز ویمن وعراق ومصر متواری شدندجمع کثیری از آنان ازخوف دشمنان بدین نقاط پناه برده ودر کنج عزلت واختفاءِ روزگار میگذرانیدند تا تدریجاً بعض از آنان باامراءِ محلی (اسپهبدان) نزدیك شده وموفق شدند که آنان را بدین اسلام درآورند و بمرور زمان بوسیلّه مصاهرت که امراءِ دختران خودرا ازجهة ارادت بعقد سادات درمیآوردند ویا بدامادی آنان مفتخر می‌شدند - این جهة و آشنائی مردم بفضایل و کمالات و جلالت قدر سادات عظام موجب شد که آنان بدعوت قیام نموده و مدتی در این بلاد با گستردن بساط عدل حکومت نمودند .

سادات مازندران وگرگان وگیلان

آنچه مسلم ومقطوع است جمعی از سادات گرام بنام ونشان ذیل در حدود مازندران و گرگان و گیلان یکی بعد از دیگری ظهور ودعوت خود را بنام کتاب خدا وسنت رسول وامربمعروف ونهی از منکر بسط داده اند که نگارنده بواسطه اختلاف تواریخ صحت ترتیب زمانی را نیز تعهّد نمی نماید

۱ ـ الداعی الی الحق ابوالرضا حسین العلوی ۲ ـ الداعی ابوالقاسم جعفر بن حسن ۳ ـ النّاصر بالله حسن بن علی حسنی مکنی بابومحمد الکبیر ٤ ـ الثّائر بالله اسمعیل‌بن ابی‌القاسم جعفر ٥ ـ اسمعیل بن حسن موسوم بحالب الحجارة ٦ ـ الداعی الکبیرحسن‌بن زیدبن‌اسمعیل‌بن‌حالب‌الحجارة‌الحسن‌بن زیدبن‌حسن‌بن علی‌بن‌ابیطالب علیهماالسلام ۷ـ قوام‌الدین سید اسدالله ۸ ـ سید کمال‌الدین ثانی ۹ ـ سیدابوالقاسم جمال‌الدین ۱۰ ـ حسن بن علی الاطروش الکبیر ۱۱ ـ الداعی ابو محمد الناصر الکبیر ۱۲ ـ سید حسین کیا امیرلاهیجان ۱۳ ـ سید حمزةبن سید غیاث الدین ١٤ ـ الداعی الصغیر الحسنی ١٥ ـ الداعی الصغیر الحسینی ١٦ ـ سید رضی الدین بن کمال الدین ۱۷ ـ سید رکابزن کیا حاکم تنکابن ۱۸ ـ ابوالحسن زید بن اسمعیل ۱۹ ـ زید بن زین‌العابدین ۲۰ ـ زید بن محمد ۲۱ ـ سید طاهر بن عبدالله ۲۲ ـ طاهر بن ادریس ۲۳ـ سید ظهیرالدین ٢٤ـ سیدعلی‌بن‌سیدافضل٢٥ـ سیدقاسم‌بن حسن‌داعی ٢٦ـ امیر سید علی کارکیا ۲۷ ـ ابوعلی ناصر محمدبن احمد ۲۸ ـ سید محمد ساری بن سید مرتضی حاکم ساری ۲۹ ـ سید نصیرالدین آل‌هاشم ۳۰ ـ سید ناصر کیا.

این سی‌نفرسادات عظام در گیلان ومازندران‌وگرگان حکومت وامارت‌مستقل داشته وکلیه سادات که در این نقاط بوده و هستند اولاد وذراری آنان میباشند انحصار اصل وپدران سادات رابااین عده بخصوص هم نمیتوان محدوداً ضمانت نمود.

اما بعد ازخاموش‌شدن دعوای پیشوائی زیدیه درایران‌بتدریج ائمه زیدیه‌دریمن طلوع نمودند وهمیشه دربلاد جبلیه متوقف وباتقویت قبائل آن سامان بارشاد وهدایت مردم میپرداختند واغلب جان شیرین خود را هم درسر عقیده گذارده اند.

مخصوصاً بعد از تسلط عثمانیها بر یمن دیگر ائمه زیدیه نفوذی نداشته وهمیشه در کوهها وصحراها زندگانی‌میکردند ولی بمجرد مشاهدهٔ ضعف درحکومت بااستعداد کامل‌برعمال عثمانی تاخته‌وآنان را ازیمن اخراج وقاضی‌اسلامبول‌را معزول‌مینمودند.

توصیف امام زیدیه

امام زیدیه باید شخصاً مجتهد ودارای قوهٔ استنباط مسائل شرعیه فرعیه از اصول اسلام و قرآن مجید باشد و به پیروی از حضرت

امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام امام باید شجاع وخطیب وفصیح وبلیغ باشد .

قبل از جنگ بین‌الملل اول بین امام اخیر یمن اعلیحضرت مرحوم سلطان حمیدالدین ملقب بالمتوکل علی‌الله با سلطان عثمانی قراردادی شبیه بـه تفکیک امور روحانی ازسیاست منعقد شده بود که تازمان تجزیه امپراطوری عثمانی طرفین بمقررات آن وفادار بودنـد ــ دراین قرارداد امور قضائی بطورکلی و ادارهٔ موقوفات و تبلیغات دینی وامر بمعروف ونهی ازمنکر بعهدهٔ امام زیدیه گذارده شده بود .

امّا مالیات بصورت خمس وزکوة وگمرکات رادولت عثمانی بوسیله والی وصول میکرد ومبلغ هنگفتی هم برای اداره دستگاه امام تقدیم مینمود .

بعداز تجزیه امپراطوری عثمانی امام باستقلال تمام بسلطنت وامارت پرداخت و اخیراً بوسیله نیرنگ احمد وزیر امام وسه نفر پسرانش موردسوء قصدواقع شده وکشته شدند واینك امام احمد پسر بزرگ او بامامت زیدیه و سلطنت کشور یمن اشتغال دارد وهشتاد وهفتمین امام زیدیه بشمار میرود .

فصل پنجم ششمین نهضت علویان

۵ ــ پنجمین کسی که از خاندان علوی در دورهٔ بنی‌امیه طلوع کرده و دعوی امارت نموده نهضت عبدالله بن معویـة بن عبدالله بن جعفرطیار ابن‌ابیطالب بود که مدتی در کوفه مخفیانه برای خود تبلیغ وهنوزدعوت خودراتکمیل ننموده بود که عمال بنی‌امیه قصد اورا کشف کرده ودرمقام اسارت اوبرآمدند جمعی از رؤسای کوفه بطور مخفی باعبدالله ملاقات نموده وگفتند شهر کوفه بطرفداری خانوادهٔ علوی مکرر قتل عام وغارت شده بحدی که دیگرطاقت وتاب وتوانی برای مردم نمانده است خوب است عبدالله مرکز عملیات خودرا در ایران قراردهـد ــ عبدالله با این نظر موافقت نموده و باتفاق هفتاد نفر از دوستان و رفقاء صمیمی خود بطرف شرق حرکت کرد اما حاکم کوفه که بعبدالله بن عمر نامیده میشد سپاهی برداشته واورا تعقیب نمود گویند که ابن حمزة نامی راتقلباً بنام طرفداری ازاهل بیت طهارت درضمن هفتاد نفررفقاء واتباع عبدالله گنجانده بودند که بعداز تلاقی دو فرقه از جنگ فرار کرده و موجب شکست عبدالله بشود وهمین قسم هم عملی شده وناچار بفرار میشوند ولی عبدالله دعوت

خودرا بین بصره و کوفه در بین طوایف نشرداده وتاحدی‌قوی میشود وبا جنگ وگریز وارد ایران ودراصفهان متوقف وقسمت مهمی ازبلاد ایران راتصرف مینماید وهاشمیین از بلاد مختلفه دور او جمع و بنام خودش از مردم بیعت میگیرد وبحدی قوی میشود که احمد سفّاح و منصور برادران ابراهیم امام هم‌نزد اورفته وازعطایایش برخوردار میشوند و بعضی از سادات هاشمی را در بلاد ایران بعمل حکومتی و امیدارد تا اینکه مروان حمار بر دمشق تاخته وابراهیم اموی را که بعد از یزید بن ولید بخلافت غاصبه پرداخته بود معزول وخود براریکه سلطنت جلوس‌نمود مروان آخرین امیراموی برای اصلاح امور وبقای حکومت اموی کوشش هائی کرد منجمله لشگری تجهیز کرده وباصفهان برای جنگ با عبدالله فرستاد که چون اصفهانیان درجنگ با عبدالله همراهی نکرده و اورا تنها گذاردند عبدالله بطرف خراسان رفت تا بابومسلم ملحق شود. ابومسلم هم که جز ابراهیم امام برای خود مرجعی نمیشناخت به بهانه اینکه عبدالله از اولاد پیغمبر نیست اورا از نزد خودراند و گویند تحریکاتی هم برای قتل او بعمل آورد ـ بهرحال عبدالله درخراسان‌مقتول گردید (نگارنده گوید: شاید عبدالله پسرمعویة پسرعبدالله جعفر از نژاد زن دیگری غیر از علیا حضرت صدیقه صغری زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده که ابومسلم اورا اولاد پیغمبر ندانسته است) مقبره عبدالله در هرات امروز زیارتگاه عمومی است.

ظهور حکومت بنی عباس

دراین موقع که تصادف باسال ۱۳۵ هجری داشت بساط حکومت بنی‌امیّه برچیده شد وبمساعی و کوشش ابوسلمه معروف بوزیر آل محمد (ص) وابومسلم خراسانی وسلیمان بن کثیر و جمعی از بزرگان عرب وایرانیان استقلال طلب حکومت برابوالعباس احمدبن محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف مشهوربسفاح قرار گرفت.

بنی‌عباس احتجاجشان دراستحقاق‌خلافت چنین بوده که امارت واقعی مسلمانان بعد از حضرت رسول برعلی وسپس برحسن وحسین علیهم السلام قرار گرفته و بعد از شهادت امام سوم‌محمدبن علی‌مشهور به حنفیّه پسر امیرالمؤمنین پیشوای مسلمانان گردید

وسپس بابو هاشم پسر محمد رسیده و ابوهاشم چون عقیم بوده محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس را جانشین خود قرار داده وسپس ابراهیم امام پسر بزر گترمحمد صاحب امر شده وقبل از تحصیل قدرت بدست مروانیان کشته شده و برادران او ابوعباس احمد سفاح و منصور دوانقی بترتیب جانشین ابراهیم هستند این رویه بی‌شباهت باحتجاج معاویه در استحقاق خلافت نیست که خدعه عمروعاص واغفال ابوموسی اشعری را مستمسك قرار داد واز آن‌روز مشئوم به بعدیعنی روز اعلام رأی ناصواب حکمیت خود را خلیفه‌نامید وحال‌آنکه این‌ترّهات درپیشگاه مسلمانان ذرّه‌ئی ارزش واقعی‌ندارد دلیل‌قاطع خلافت غاصبه بنی‌امیه وبنی عباس خدعه وتزویر ورشوه وشمشیر بوده است ولاغیر.

بزر گترین فرقه اسلام را دربین فرق متفرقه دو دسته بنام عامه وخاصه تشکیل میدهندوهریك برای استحقاق خلافت احتجاج قابل توجه وعقلائی ودنیاپسندی‌دارند که برای عنوان عامه و خاصه ووجه اتخاذ آن تعبیرات مختلفی‌هم شده و نگارنده بشرح ذیل قناعت میورزد.

۱ ـ عامه معتقدند که حضرت رسول‌برای خود جانشین وخلیفه انتخاب نکرده بود ومسلمانان اعم ازمهاجروانصارحاضردرمرکزوپایتخت اسلام دورهم جمع شده و کسی را که مناسب اشغال مقام ریاست مسلمانان میدانستند بنام خلیفه بر گزیدند ودر واقع عقیده دارند که خلیفه باید باشور وتصویب کلیّه مسلمانان اهل حل وعقد انتخاب شود وچنین شخصی هم درنظرآنان ابوبکر صدیق بوده است.

۲ ـ خاصه یعنی فرقه شیعه اثنی‌عشریه باتأیید عقیده برادران سنی مذهب‌خود (عامه) دائر براینکه هرامر مهمی که درقرآن مجید وآثار ونصوص‌حضرت رسول (ص) تکلیفش بطور واضح معلوم نشده باشد باید باشورعمومی مسلمانان حل‌وفصل شود ولی امارت مؤمنین وادارهٔ امور دین اسلام از مسائلی نیست که لاتکلیف مانده‌باشد بلکه‌در قرآن مجید بموجب آیات شریفه انما ولیکم‌الله ورسوله الی آخر.

وآیة یاایهاالرسول بلغ ماانزل الیك من‌ربك وآیه تطهیر و نصوص روز خیبر و سایر غزوات (فردا بیرق را بدست کسی خواهم دادکه خدا و رسول همیشه از او راضی

بوده وخواهند بود) و نص روزغدیر با آن تعبیرو نکات مخصوصه ئی که تا قیام قیامت عبارتی واضح‌تر ومشروح تر از آن متصور نیست بکاربرده شود زیرا حضرت رسول (ص) که عالم بگذشته‌و آتیه بود ومیدانستندکه دوره‌ئی خواهدآمدکه‌بعضی‌عالم نماها‌بیانات‌حضرتش‌را سوءتفسیر خواهند کرد لذا برای‌سداین باب خودش فرمایش خود راتشریح کرده است .

بطوریکه مورخین ومحدثین کلیه فرق اسلام اتفاق دارند که حضرت باجمع کردن قافله حج که کمتر ازهیجده هزارنبوده وتا هفتاد ویکصد و بیست هزار نفر نقل کرده اند بمنبرجهازشتری صعود فرموده و بعد ازخطبه غرّاء خود قبلا ازمردم سؤال فرموده اند که‌آیامن ازشما به نفوس شما اولیتر نیستم (حضرت دراین عبارت حداعلی دقت را بکار برده چه امردنیا منحصر به سه چیز است اموال ــ اعراض‌ونفوس وعزیزترین آنها قطعاً نفوس‌است زیرا باید نفسی‌وجود داشته باشد تا صاحب اموال واعراض باشد ــ این است که فرموده الست اولی بانفسکم منکم ونفرموده باعراضکم ویا باموالکم) همه حاضرین بطور مثبت با کلمه (بلی) تصدیق کرده اند یعنی بلی حضرت رسول درامر نفوس آنان و بطریق اولی دراموال واعراض آنان ازخود آنان اختیارات بیشتری دارد .

پس از احراز این مقدمــه شروع باخذ نتیجه مینمایند و میفرمایند : من کنت مولیه فهذاعلی مولیه اللهم وآل من والاه وعادمن عاداه وانصرمن نصره واخذل من‌خذله حضرت ختمی مرتبت .

با قرینه مقالیه که حتی عبارت را از یك ماده لغوی استعمال کرده راه تردید را براهل عالم بسته است زیرا ازمردم بالغت (اولی) اقرار گرفته ودرمعرفی‌حضرت علی(ع) هم‌کلمه مولی بکاربرده است خلاصه معنی‌چنین میشود (حال‌که من درنفوس شما بیشتر از خود شما اختیار دارم پس هر کس من مولی اوهستم علی مولای اواست و اختیارات علی نازل منزله اختیارات من‌است) .

ذات اقدس نبوی باین رویه هم قناعت نکرده و نص صریح خودرا باقرینه حالیه هم توأم فرموده چه امر کرده کــه خیمه مخصوصی برای اجرای تشریفات نصب امارت مؤمنان زده شده و مهاجر وانصار را به بیعت با امیرمنصوب جدید واداشته است .

اولین بایع بخلافت عمربن الخطاب ملقب بهفاروق بودکه بصرف بیعت علی اکتفا نکرده بلکه بیعت علی را با اقرار صریح قولی خود مؤکد نموده و گفته بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومومنة .

فاروق نیز در استعمال کلمه (اصبحت) قصد خاص ادیبانه داشته بدلیل اینکه هم صیغه صریح انشائی بکاربرده وهم ازحیث ماده (اصبح) مترادف ومناسب با معنی انشائی است متعمد بوده که بحضرت علی امیرالمؤمنین منصوب پیغمبر بگوید یا علی تصور نکنی که بعلت هاشمی بودن یا شجاعت یا داماد و یا پسر عموی پیغمبر بودن برمن فضیلت داشته ای بلکه بدلیل نص نصب بمقام اولویت مخصوص از طرف حضرت رسول الساعة مولای من و کلیّه مؤمنین ومؤمنات شدی (هذاهوالمطلوب) (زیرا عرب آنروز متفاخر به خانواده ونژاد بوده‌اند) بعلاوه دین اسلام منحصر دینی نبوده که ازطرف خداوند متعال مقررشده است وپیغمبرهم منحصربه پیغمبر اسلام نیست .

آنچه تواریخ و قرآن مجید حکایت میکند تمام پیغمبران اولوالعزم و مرسل جانشین منصوب داشته اند وهیچك ازامم سابقه بعد از وفات پیغمبرشان به نصب خلیفه اقدام نکرده اند تامسلمین تابع آثار آنان باشند .

چنانکه عقل سلیم هم اجازه نمیدهد که بانی ومؤسس یکعمارت یا یك کارخانه در موقع غیبت تأسیس خود را بانتظار اینکه کارگران کارخانه خود مدیر کارخانه را تعیین خواهند کرد واگذارد بلکه مهمترین و عالمترین و علاقمندترین مهندسین همان کارخانه رابجانشینی خود منصوب وسائرمهندسین و کارمندان را باطاعت او توصیه میکند ـ آیا اسلام بقدر یك کارخانه نیست پس بعقیدهٔ شیعه نصب خلیفه باخداورسول وبعقیده عامه بااجتماع امّت است وبمقتضای این دو عقیده متین چه نصب خلیفه بامردم (شورای حل وعقد) وچه با خدا و رسول باشد حکومت بنی امیه و بنی عباس مغصوبه میباشد زیرا باخدعه وتزویر ورشوه و شمشیر تأسیس شده بوده است بهرحال حکومت ظاهری بربنی‌عباس قرار گرفت و بنام‌آل محمد کشورهای وسیعه اسلامی‌را تحت اوامر ونواهی خود گرفتند .

در مدت قلیل تصدی احمد سفاح که همتش مقصور برقلع و قمع بنی‌امیه بود نسبت بسادات علوی مخصوصاً دوشعبه حسنی و حسینی احترامات زیاد کرده و اکثر آنان را بحکومت و امارت بلاد مختلفه اسلامی گماشتند و جز حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق علیهما السلام که اعتنائی بدستگاه خلافت نداشته و جمعیت کثیری از مسلمانان نژادهای مختلفه را دور خود جمع و مشغول درس و بحث و تجدید اصول فراموش شد اسلام بود بقیه سادات ازخوان خلافت کذائی برخوردار و بهره مند شدند و بهمین جهة علویان که دراواخر حکومت بنی‌امیه در هرگوشه از کشورهای اسلامی غلیانی داشتند تاحدی ساکت شدند .

تا احمد سفاح رحلت نمود ومنصور بحکومت رسید واول کاری که کرد بزرگترین مانع نفوذ خود را که ابو مسلم مروزی بود از بین برداشت و عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را که پدر محمد صاحب نفس زکیه و ابراهیم بود در زندان مغلول کرد .

تا اینموقع سادات علوی انتظار داشتند که خلافت بین هاشمیین اعم از علوی ها وعباسی‌ها بطریق شور ورعایت الاصلح فالاصلح سیر نماید ساکت بودند اما همینکه نصب وقیام منصور دوانقی وتهیه زمینه قلدری ودیکتاتوری ومعاویه مآبی را ملاحظه نمودند و یقین کردند که حکام بنی عباس هم تابع آثار بنی امیه هستند همان حالت حکومت اخیره بنی امیه حکمفرما گردید یعنی سادات علوی هریك از گوشه و کنار کشور های اسلامی طلوع وبنی عباس را غاصب حق خاندان علوی معرفی و خلافت را خاص خود دانستند و بهمین جهة حکام و امراء علوی هاشمی از اطاعت منصور سر باز زده و دعوی استقلال کردند .

فصل ششم یا هفتمین نهضت قیام محمد النفس الزکیة بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی امیرالمؤمنین علیهم السلام

اولین کسی که برحکومت جابرهٔ بنی‌عباس خروج کرد محمد صاحب نفس زکیه بود ـ این محمد از حیث شباهت کاملاً قیافهٔ حضرت رسول را داشت و با تطبیق بعضی

علائم صوری در آن زمان تصورشده بود که نامبرده مهدی آل محمداست ودراواخر دورهٔ اموی که حزب هاشمیین تشکیلات محرمانه داشته و برای بدست آوردن خلافت کوشش داشتند تمام علویین باستثناءِ حضرت صادق علیه السلام وبنی عباس وطرفدارانشان دربیعت نامبرده بودند ولی حضرت صادق (ع) مکرر باو اعلام نموده بود که تومهدی آل محمدنیستی وبی جهة خودرابکشتن مده که تشکیلات بنی عباس زودتر به نتیجه رسیده و خانواده علوی بخلافت نمیرسند که این قضیه خود جریان مخصوصی دارد بهرحال همینکه خلافت براحمد سفاح قرار گرفت محمد وابراهیم پسران عبدالله المحض که نبیرگان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بودند از انظار مخفی گردیده وبدعوت خود ادامه دادند.

ابوعباس احمد سفّاح چون مرد ملایمی بود پافشاری زیادی برای بدست آوردن وقلع و قمع آنان نکرد ـ زیرا اساساً خانواده عباس بنام آل محمد (ص) مقام خلافت را اشغال کرده بودندچگونه ممکن بود که درابتدای کار آل حقیقی محمد را بتوانند قتل عام نمایند ـ احمدسفاح بامهربانی زیاد که نسبت بعبدالله المحض بن الحسن المثنی مینمود مانع ازاعتراض علویان مخصوصاً محمد وابراهیم پسران عبدالله شد.

ولی همینکه منصور دوانقی بر مسند حکومت تکیه زد بحدی مغرور شد که اعتنائی باین امورنداشت وعده‌ئی ازسادات را بقتل رسانید وعده‌ئی راهم در زندان مقید ساخت لذا محمد صاحب نفس زکیه درمدینه خروج نمود.

وتفصیل آن چنین بود که سادات و مشایخ علویان همیشه در مدینه مجتمع بوده و بعد ازقتل عام مدینه که دردورهٔ حکومت یزیدبن معاویّه بعمل آمد دیگرخلفاء اعم از بنی امیه وبنی عباس قدرت وجرئت حمله بمدینه را نداشتند زیرا واقعهٔ حرّه برای امویان گران تمام شده واساس حکومت آنان را متزلزل کرد.

ابوجعفر منصور هم نمیتوانست لشگری تجهیز و رسماً برای قلع و قمع سادات بمدینه بفرستد ولی به بهانه حجّ خود سفری بمکه رفته و در مراجعت بمدینه آمد و بنام اعطاء جوائز مردم مدینه را جمع کرد که شاید محمد و ابراهیم هم اغفال شده و حاضر شوند اما آنان در مدینه نبوده و در نقاط مستحکمی مخفی بودند منصور که در

حیلهٔ خود بمقصود نائل نشده بود از نهایت غضب امر کرد که عبدالله المحض پدر آنان را با هفت نفر دیگر ازسادات عظام دستگیر و به غُل و زنجیر مقید ساختند .

عبدالله محض که زبانی از شمشیر برنده تر داشت بمنصور گفت من رویهٔ یزیدبن معاویه را درسلوك باآل محمد وعلی باولاد عباس تبریك میگویم آخر اگر ما بزرگان بنی امیه را در روز بدر کشته بودیم واولاد آنان دروقعه طف وسوق اسراء آل محمد و علی بکوفه وشام ازما انتقام میگرفتند ای اولاد واحفاد عباس ما که باسیر شما در روز بدر چنین سلوك نکردیم که دست وپای او را زنجیر بگذاریم تاشما حال معارضه بمثل کنیدای خلیفه پیغمبر آخر با ما بعدالت رفتار کن دراینجا عبدالله منتهی درجهٔ فصاحت ومهارت را درسخن بکار برده است ـ زیرا در روز جنگ بدرعتبه وشیبه بدست حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشته شده وعباس ومعاویة بن ابی سفیان بدست آنجناب اسیر شده بودند حضرت رسول چون عبّاس عموی خودرا درصف اسراءِ بدر که بعد بآزادشدگان نامیده شدند مشاهده کرد متأثر شده وامر نمود که دستهای او را باز کردند .

عبدالله نسبت بمنصور چندین تعریض دراین عبارت بکار برده بود :

اول آنکه حکومت بنی‌عباس را بحکومت بنی‌امیّه در سلوك با آل علی تشبیه کرده وتقریباً متذکر شده بود که تغییر خلافت بحال اهل‌بیت طهارت از حیث تحمل شداید فرقی نکرده است .

دوّم آنکه بمنصور گفته بود که معاویة اوّلین غاصب خلافت و عباس جدا علای منصورهردو ازاسراءِ بدر هستند واسیر کننده هردو آنهاجداعلای عبدالله‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام بوده است .

سوم آنکه اعلام کرده که عمل حضرت رسول وحضرت امیراجداد عبدالله باعباس جد منصور برخلاف عملی بود که بامعاویة وسائرین میشده ـ وحال آنکه عمل معاویة واولادش باعمل بنی‌عباس‌نسبت بعلویان یك قسم است برمطلعین از تواریخ پوشیده نیست که استعمال کلمهٔ طلقاء درصدراسلام بزرگترین طعن وتعریض بود چنانکه حضرت‌سید سجاد وعلیا حضرت زینب کبری دختر امیرالمؤمنین (ع) درشام نسبت به یزیدبن معاویه

یابن الطلقاء خطاب کرده وهیمنهٔ فرعونی یزید را با این خطاب درهم شکستند و فرق طلقاء یا آزاد شده آن است که طلقاء بدون فدیه و اسراء با فدیه آزاد میشدند و این کلمات بزرگترین اهانت بود بهرحال منصور که خود از ادباء وفصحاء عصر بوده وتمام نکات بیانات عبدالله مانند تیرزهرآلود درقلبش جا گرفت آتش گرفته وخواست ناسزائی بعبدالله گفته و در انظار اورا خفیف نماید تا بلکه ساکت شود لذا فریاد کشید ای پسر زن بدکارساکت شو ویاوه سرائی مکن عبدالله ذرهٔ ئی ترس بخود راه نداده‌وجواب داد که ای قاذف کدام یك از مادران من بدکار بوده اند آیا فاطمه دختر حسین بن علی یا فاطمه دخترحضرت رسول یاخدیجه دختر خویلد بدکار بودند این‌عبدالله و امام محمد باقر علیه‌السلام درآن‌تاریخ‌دونفرمرد منحصری بوده اند که پدرومادرآنان اولادسبطین و از دو طرف به پیغمبر اسلام و علی امیرالمؤمنین منتهی میشده اند ــ منصور خجالت کشیده وسرخود را زیر انداخته وازمجلس خارج شد.

(درشرع‌اسلام قاذف کسی‌است که نسبتی ازقبیل زناء وغیره بکسی بدهدو نتواند دعوای خودرا ثابت‌نماید وشرعاً مستحق حدّ قذف‌است) بهرحال محمدبن عبدالله‌المحض ابن‌الحسن المثنی وسائل کارخود را فراهم کرده ودر رجب سال ۱۴۵ هجری درمدینه بخروج کرد و مالك بن انس که یکی از مجتهدین اربعه مذاهب سنی وبتقویت عباسیان درمقابل حضرت صادق علیه‌السلام برانگیخته شده بود چون بیحیائی منصور را خارج از اندازه مشاهده کرد بلزوم یاری محمد صاحب نفس‌زکیه فتوی داد ومردم اعم ازقبائل صحرانشین واهل‌شهر بااو همداستان شده وبا لشگرمنصور محاربه نمودند محمد ازحیث پدر واجداد اشرف سادات‌حسنی بودزیرا حسن مثنی جد محمد در وقعه طف حاضربود ویکی از کسانی‌است که درموقع‌جنگ مغلوبه بمدافعه ازخیام عم بزرگوارش حضرت امام حسین علیه‌السلام قیام کرده و از جهت جراحات زیاد در بین کشتگان مدهوشاً افتاده بود.

که عبید زیاد نامبرده را بفزاری رئیس قبیله مادر او بخشیده واز کشتن‌اوصرفنظر کرده است قسمت اعظم سادات حسنی از نژاد همین شخص میباشند.

حسن بن الحسن سیدی جلیل و بزرگوار است که بدامادی حضرت امام حسین ع گرامش مفتخر بود و عبدالله بن الحسن المثنی بعداز حضرت امام محمد باقر اشرف و ارفع کلیه سادات عصر خودش بشمار میرفته است احمد سفاح خلیفه اول عباسی ارادت زیادی نسبت باو داشت ودرموقع تقسیم جوائز بیت‌المال هرمبلغی که عبدالله میخواست باو تأدیه میشد. گویند علت ارادت خلیفه اول عباسی با عبدالله قضیه ذیل بوده است درباریان خلافت که درهرعصری از روی تملق و چاپلوسی و دولتخواهی و شاه دوستی (امان از این شاه دوستی) مؤسس ومایه بدبختی ملل عالم بوده اندگاهی احمد سفاح را هم تحریك نموده ومیگفتند که محمد وابراهیم پسران عبدالله را از خودش بخواه تا در پیشگاه خلیفه حاضر نماید سفاح هر مرتبه که این سؤال را از عبدالله میکرد چند روزی آن سیدجلیل را مضطرب مینمود تااینکه بکلی‌ازخلیفه رنجیده واز طرزسلوك او به برادرش حسن‌بن‌الحسن المثنی بن‌الحسن بن‌علی علیه‌السلام (حسن سوم) شکایت نمود حسن برادرش را وادار نمود که این دفعه درجواب احمد بگوید من از محل‌اختفاء پسرانم اطلاعی ندارم ولی حسن برادرم ازمحل آنان مطلع است و بهمین ترتیب عبدالله جواب خلیفه را داد احمد سفاح حسن سوم رااحضار کرده ومحل‌اختفاء برادرزادگانش را استعلام نمود حسن بافصاحت وبلاغت‌هاشمی خود باحمد گفت که من محل برادرزادگان خود را بعمّال‌خلیفه معرفی خواهم کرد بشرط آنکه دوسؤال من ازطرف خلیفه‌جواب داده شود احمد این رویّه‌را قبول نمود حسن‌سؤال کرد که ایهاالخلیفه شمارا بخداقسم میدهم اگردرلوح محفوظ خداوند قادرمتعال‌مقرر کرده باشد که‌خلافت وامارت‌مسلمین درشخص شما وسایر افراد خاندان عباسی سیر نماید بااین فرض درصورتیکه اهل عالم بمخالفت قیام نمایند میتوانند این امر را ازمحور مقدر خود منحرف نمایند ویا در آن خدشهٔ کنند؟ سفاح جواب داد بدیهی است که مخالفت کلیه اهل عالم با تقدیر حتمی مختصر تأثیری ندارد. حسن ثالث سؤال کرد درصورتیکه تقدیر الهی بعکس باشد یعنی خداوند مقرر کرده باشد که خلافت ازخاندان عباسی بخاندان علوی‌منتقل و محمد وابراهیم برادر زادگان من وعموزادگان شما متصدی این امر شوند آیا کسی میتواند

باتقدیر الهی معارضه نماید احمد سفاح که از این طرز بیان حکیمانه کاملاً تحت تأثیر واقع شده بود جواب داد بدیهی است که بازهم تبدیل تقدیر امکان ندارد .

حسن مانند سردار فاتحی که‌صفوف اول خصم را شکافته‌وشکسته باشدباشجاعت بیشتری بیانات عالیه خود را بدین‌طریق تکمیل نموده و گفت‌خلیفه یکفرد ازخانواده عباسی هاشمی است و بنام آل محمد (ص) بر کشورهای اسلامی مسلط شده است وطبق تعلیمات وروّیه سرمایه افتخارخانواده هاشم یعنی‌حضرت محمدبن عبدالله خاتم پیغمبران (ص) تربیت شده ومعتقداست که با تقدیر خداوندی احدی قادر بمقاومت نخواهد بود پس چه موجب شده که هرروز این شیخ بزرگوار راکه از طرف هردو سبط بحضرت رسول میرسد درانظاربواسطهٔ سؤالاتی مخالف طبعش ناراحت وربخانده خاطر مینمایند با اینکه در غیر این امر نهایت درجه مورد عنایت والطاف خود قرارش میدهید - بین خانواده عباسی وعلوی هیچ وقت بینونت وجدائی نبوده ودر روز ثقیفه عباس جد اعلای شما درعداد متخلفین از بیعت ابوبکروباتفاق جد ما علی‌بن ابیطالب مشغول امر تدفین حضرت‌رسول بود ودرحین تغسیل مرتجلاً پیشنهاد کرد که باعلی بیعت نموده و بواسطه شیخوخیّت خانواده هاشمی راه اشغال خلافت را برای او هموار نماید حال که خداوند این موهبت را دراعقاب او قرار داده چه شده که باید خلیفه عباسی درقلع و قمع و یا ایذاءِ خانوادهٔ علوی کوشش نماید .

گویند که احمد سفاح درتمام اینمدت ساکت وعرق خجالت از جبین اوجاری بود و سپس ازجا برخاسته و پیشانی حسن ثالث را بوسیده و از حرکات خود معذرت خواست و تعهد نمود که دیگر راجع بمحمد صاحب نفس زکیه و ابراهیم بهیچوجه مزاحمتی باعبدالله‌المحض وسایر بنی هاشم نداشته باشد وبوعدهٔ خود هم وفا کرد زیرا تا او زنده بود عبدالله معززومحترم زیست‌کرده وسایربزرگان بنی‌هاشم‌هم (شعبه‌علوی) در رفاه بودند .

امّاتعدی‌منصور وتعرض‌بعلویان موجب تجدیداختلاف ومعارضه‌گردید بهرحال پس از اسارت سادات مدینه محمد و ابراهیم با لباس مبدّل که شناخته نشوند نزد پدر

خود آمده و اجازه خواستند که‌خودرا بمنصورمعرفی ومشایخ سادات‌را از بند وزنجیر آزاد نمایند . ولی عبدالله‌المحض پدر آنان ازاین عمل نهی کرده وفرمود پسران‌عزیزم درصورت دستگیری وقتل شما باز بنی‌عباس ازعلویان دست نمیکشند ومانع زندگانی شرافتمندانه ما هستند وبا این حال بهتر آن است که شما دو نفرازافراد خانوادهٔ علوی شرافتمندانه بمیرید زیراجباران‌که مانع زندگانی‌راحت‌وآسایش‌مردم هستندنمیتوانند مانع مردن شهیمانه آنان بشوند محمد و ابراهیم تکلیف خود را فهمیده و اولی در مدینه و دوّمی در بصره بمقدمات خروج خود پرداختند جنگ محمد در شهر مدینه باعمال حکومت عباسی بوقوع پیوست وبدون مقاومت شدیدی شهرونواحی‌آن بدست صاحب نفس‌زکیه افتاده فوراً دستورداد دراذان جمله حی‌علی‌خیرالعمل‌را که متروك‌شده بود گفته شود .

این محمد امام سوم زیدیّه هم محسوب میشود ودراین تاریخ مقر حکومت عباسی شهر کوفه بوده ودرمقام ایجاد شهر بغداد بوده‌اند .

تفصیل اولین جنگ محمدعلوی‌باعباسیان

روز ۲۸ جمادی‌الثانی ۱٤٥ هجری محمد بن عبدالله المحض معروف بمهدی صاحب نفس زکیه بمسجد حضرت رسول آمده و بعداز زیارت قبر پیغمبر (ص) بمنبر صعود کرده و خطبه غرائی درحمد خدا و نعت پیغمبر قرائت کرده و سپس مختصری ازفجایع بنی‌امیه که راه عدم را پیموده وبنی‌عباس که تابع آثار منحوس آنان بودند بیان نموده و لزوم معارضه باظلم و جور راگوشزد واز مردم مدینه طبق کتاب خدا و سنت رسول و رویّه اجداد گرامش تقاضای بیعت نمود .

مردم مدینه متفق‌الکلمه دعوت‌آنجناب‌را پذیرفته وبااوبیعت نمودند ـ وروزبروز کار محمد زیاد تر تقویت میشد و مدت امارت این سید جلیل نود روز طول کشیده و مردم حجاز باشوق وشعف زیاد امارت علوی هاشمی‌را استقبال مینمودند و اغلب رجال وبزرگان بنی‌هاشم‌درسلك طرفداران محمد منسلك شدند عمال‌رانده‌شدهٔ عباسی‌خودرا بکوفه رسانیده وخبرطلوع وخروج زیدیه‌را بمنصور رسانیدند محمد عنوان جانشینی

یحیی پسر زیدبن علی‌را داشته وبدین جهة اورا امام سوّم زیدیه میدانند منصوردوانقی لشگر جراری بسرداری عیسی‌بن موسی تجهیز نموده و امان نامهٔ برای محمد و سایر اهالی مدینه فرستاد که دست ازمخالفت بردارند عیسی لشگر عباسی‌را تانزدیکی‌خندق حضرت رسول(ص) که درجنگ‌احزاب بدستورسلمان فارسی حفر شده بود پیش‌آورده ومبادله برید و سفراءِ بین عیسی و رجال واشراف مدینه ورؤسای خانوادهٔ علوی شروع شد ولی‌هیچیك ازاهالی‌مدینه بوعدووعیدعیسی‌فریفته نشده‌وازدورمحمد متفرق‌نشدند و بالنتیجه کار بجنگ کشید روز ۱۵ رمضان ۱٤۵ هجری دو لشگر علوی و عباسی دربرابر یکدیگر صف‌آرائی‌نمودند دراینموقع چون قلت عدد و نداشتن وسایل‌جنگی محمد واضح شد بعضی ازمشایخ مدینه از محمد درخواست نمودند که بمکه مسافرت کرده وبجنگ اقدام نکنند اما آن سید جلیل از اینکار سر باز زده و فرمود اگر من چنین اقدامی نمایم‌مدینه دوچار واقعه‌ئی‌نظیرواقعهٔ حرّه دورهٔ یزیدبن معاویه خواهدشد من بمقاومت خود ادامه میدهم که در صورت موفقیت مقصود حاصل و در صورت عدم موفقیت بحدی کوشش خواهم کرد تاشهید گردم ــ وبا فرض ثانی دیگر تعرضی باهالی ننموده ومقصود آنان باقتل من حاصل‌خواهدشد والحق نیز همین‌قسم جانبازی نمود.

روزهای ۱۵و۱٦ و۱۷ رمضان جنگ ادامه داشت وبدواً شکست فاحشی‌بلشگر عباسی وارد آمد اما چون محمد صاحب نفس زکیه طبق رویه جد گرامیش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور داده بود فراریان‌را تعقیب نکنند ومجروحین را صدمه نزنند وپناهندگان‌را پذیرفته وسخت‌گیری برلشگرعباسی ننمایند. ولی رفتارعباسیان برعکس علویان بوده واین دو دستورمتضاد ومتناقض اهل مدینه‌را تضعیف ولشگرکوفه را تقویت نموده تابالاخره مردم مدینه فراری شدند ومحمد صاحب نفس زکیه درمیدان جنگ شهید گردید وعدهٔ زیادی ازمشایخ سادات وقاریان قرآن ومحدثین وعباد وزهاد که‌برای مخالفت باظلم و جور قیام کرده بودند دراین وقعه بشهادت رسیدند ونام منصور عباسی بعد ازنام یزیدبن معاویه درحمله وقتل‌اهالی مدینةالرسول ثبت شد واین‌بدنامی تا قیام قیامت درتاریخ اسلام برای آنان باقی ماند.

فصل هفتم
هشتمین نهضت سادات علوی یا دومین جنگ بین سادات و خلفای عباسی

همینکه خبر قتل محمدبن عبدالله صاحب نفس زکیه در بصره بابراهیم برادرش رسید گریه کرد واشعاری درباب خروج وعدم تسلیم خود انشاء نمود وسپس لشگری ازطرفداران خود ترتیب داد بقصد جنگ بامنصور عباسی حرکت کرد عیسی بن زید امیر میمنه وابراهیم بن یزید یشکری رابرمیسره سالارقرارداد واتباع او باعقاید محکم در جنگ پایداری میکردند منصور دوانقی نیز عیسی بن موسی حاکم مدینه را احضار و مأمور مقاتله با ابراهیم نمود که در قریه باخمری محلی نزدیك کوفه تلاقی فریقین دست داده وقضایای مهمی از این جنگ در کتب تواریخ بیادگار مانده است ـ عیسی بن موسی همان کسی است که محمـد را شهید کرده بود پس از صف آرائی دولشگرمردی بلند قد و کبود چشم بمیدان تاخته و فریاد کرد که من قاتل صاحب نفس زکیه هستم هنوز ابراهیم دستور جنگ او را نداده بود که چند نفرمانند بازشکاری براوتاخته وپاره‌پاره‌اش کردند ـ غریب این‌است‌که ازلشگر منصور هم احدی اورا یاری نکرد . ابراهیم بیرقی را بابوحمزه نام داده ودستور داده بود که محل‌مخصوصی را محافظت نماید ـ جنگ خاتمه یافت وابراهیم کشته شد وابوحمزه محل را تخلیه نکرد وهرچه باو گفتند که مقاومت‌تو بیفائده‌است وصاحب داعیه کشته شده جواب داد من مأموربحفاظت این نقطهٔ وجنگ هستم وآنقدرمقاومت وجدال کرد تا کشته شد .

لشگر ابراهیم بحدی دلیرانه جنگ کردند که قوای عباسی را شکست دادندو منصور درپشت دروازه های کوفه عده زیادی مرکوب و دواب نگاهداشته بود که فرار نماید و دائماً فریاد میکرد که پس چه شد صحت قول صادق آل محمد ـ و مقصودش فرمایش حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به عبدالله المحض بود که‌خبر کشته شدن پسران او را بدست منصور داده بود .

در اینحال که لشگر بصره سیل آسا بطرف کوفه رو آورده بودند از کمینگاه عباسیان تیری بابراهیم تصادف کرده و او را ازصدر زین بر زمین انداخت ـ بشیر رحّال

فوراً ابراهیم را بسینه خود چسبانید ونگاه داشت تادرآغوش اوجان داد وخود اوراهم درآنحال بقتل رساندند ابراهیم در رمضان و شوال وذی‌القعده ۱۴۶ هجری از بصره تا کوفه راتحت فرمان داشت ولی در ذی‌حجه سال مزبور شهید شد.

بعد از شهادت ابراهیم ازطرف منصور ندای امان درداده ولشکر بصره دست از جنگ کشیدند ولی‌چون امان بنی‌عباس‌قابل اعتماد نبوده شجعان وعلماء وفقهاء لشکررا که مؤثر درتجهیزقوای ابراهیم میدانستند بهانه جوئی کرده یکان یکان بقتل میرسانیدند ازحضرت امام جعفرصادق روایت شده که بعداز قتل ابراهیم کلیه علویان را اعم ازشعبه حسنی وحسینی ازمدینه بکوفه بردند که جمعیت ما مشتمل بر تمام پیران سالخورده و اطفال مراهق بود واحدی را در مدینه نگذارده بودند و علویان در کوفه انتظار قتل عام خود راداشتند تااینکه روزی ربیع حاجب دونفرازما را که من وحسن‌بن زیدبودیم نزد منصور برد - منصور بمن گفت تو آنکسی هستی که غیب میگوئی من گفتم غیر از خدا کسی غیب نمیداند گفت تو آنکسی هستی که مردم بتو خراج میدهند گفتم خراج بتو که امیرالمؤمنین هستی میرسد - منصور گفت میدانی برای چه شما علویان را بکوفه جلب کرده ام گفتم نه گفت برای‌اینکه خانهای شمارا خراب کنم وقلب‌های شما را مجروح کنم ونخل‌های‌شما را قطع کنم وبعد شما را دربیابان ها رها کنم وغدقن کنم که کسی از اهل عراق وحجازباشمامعاشرت نکند گفتم‌ای امیر مسلمانان بسلیمان سلطنت‌دادند شکرکردو بایّوب بلادادند صبرکردوبیوسف ظلم کردند بخشیدآخرتوهم ازاین نسل‌ونژاد هستی‌فوراًتبسّم کرده و گفت نزدیك بیاومرا نزد خود نشانیده واکرام کرده و گفت مثل تو کسی باید زعیم و رئیس قوم باشد تمام علویان واهل بصره راکه درقضیه ابراهیم دخالت‌داشتند بخشیدم - وفوراً علویان وسائراسراءرا آزاد کردند.

بزرگان شهداء در این دوجنگ

عدّه زیادی ازعلماء وفقهای‌آن عصر درجنگ بامحمد وابراهیم همراهی کرده و کشته شدند زیرا بعد از واقعه حرّه که بوسیله یزیدبن معاویة صورت گرفت ومنتهی بخروج اولادزبیر و تسلط برحجاز وتشکیل‌حزب هاشمی‌شد تمام هاشمیین جزحضرت امام‌جعفرالصادق علیه‌السلام

دربیعت محمد بودند ـ وخوداحمد سفاح که مشهوربابوعباس و منصور که معروف بابو جعفر وبرادران ابراهیم امام‌بودند دربیعت شرکت کرده وهیچگونه جبروعنفی دربیعت محمد صاحب نفس زکیه تصور نمیشد بنابراین فقهاء تابعین صحابه این بیعت را بیعت عامه‌تشخیص داده وبنی‌عباس‌را ناکثین بیعت دانسته ومانند طلحه وزبیر بشمار میآورند چون طبق عمل حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام جنگ باناکثین بیعت واجب بود تابجامعه برگشته وازخودسری‌دست بردارندلذا علماء زمان قتال بابنی‌عباس‌را واجب دانسته ودرمدینه فتوی برلزوم آن دادند وبدین‌جهة گرفتارمظالم عباسیان‌شدند.

قتل بزرگان سادات حسنی

ازجمله سادات عظامی که درخلال این دوسال دوچار صدمه شدید وبالاخره کشته شدند، به‌اسامی ذیل بودند.

۱ ـ عبدالله‌المحض‌بن‌الحسن‌المثنی‌بن‌الحسن‌السبط‌بن‌علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام پدرمحمدوابراهیم صاحبان داعیه‌امامت ۲ ـ حسن‌بن‌حسن‌المثنی‌بن الحسن‌السبط ۳ ـ ابراهیم‌بن‌الحسن‌المثنی بن‌الحسن‌السبط ٤ ـ علی‌بن‌الحسن بن‌الحسن المثنی‌بن‌الحسن‌السبط ٥ ـ عبدالله‌بن‌الحسن بن‌الحسن‌المثنی‌بن‌الحسن‌السبط پسر عم محمدوابراهیم ٦ ـ عباس‌بن‌الحسن‌المثنی‌بن‌الحسن السبط ۷ ـ اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌بن الحسن‌المثنی بن‌الحسن‌بن علی‌بن ابیطالب ۸ ـ محمدبن ابراهیم‌بن‌الحسن‌المثنی‌بن الحسن‌السبط ۹ ـ علی‌بن محمدبن عبدالله المحض‌بن‌الحسن المثنی‌بن‌الحسن السبط وعدهٔ بیشماری ازقاریان قرآن واهل علم وسادات شعب دیگر از اولاد علی و سایر بنی هاشم بلکه بعضی ازافراد شعبه عباسی‌هم‌که مورداعتماد منصور نبودند ـ ببهانه‌های مختلف بقتل رسیدند.

الحاصل مظالم بنی عباس بواسطه امتداد دورهٔ حکومتشان بمراتب زیادتر از بنی‌امیّه بود وعلویان ازفشار آنان مستأصل شده و به نقاط مختلف بلاداسلامی مهاجرت نموده ودرمحل‌های جدید گاهی ازشناساندن خود خود داری داشته وهمین رویه‌خلاف عدل و انصاف موجب شد که بعضی از سلاسل سادات باغیرسادات خلط شده ودر قرون اخیره باشك و شبهه شناخته میشدند.

(واقعات متفرقه) بعداز قتل ابراهیم عدهٔ کثیری از فقهاء وعلماء که برای دفع شر منصوردوانقی که بمراتب بدتر ازخلفاءِ بنی‌امیه بامسلمانان رفتار میکردند بمساعدت ابراهیم فتوی داده بودند ازبلاد عراق متواری و یا به قتل رسیدند منصور درقطع‌رحم افراط کرده وعده بیشماری ازعلویان اعم ازشعبه حسنی ویا حسینی ویا سایر احفاد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که از اولاد دیگر او بودند بطرق مختلفه هلاك گردانید که ماسعی میکنیم نام و نشان سادات عظام ازاین شهدا را دراین تاریخ معرفی نمائیم ازجمله شهداء.

عبدالله الاشتر بن محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه است که بعد از قتل پدرش بکوفه مهاجرت و بواسطه کثرت اعداء ازآنجا به بصره و از راه دریا به سند رفته و در شهری که بنام منصوره بود متوقف گردید اهل این شهر باجنابش بیعت کرده و مدتی به عزت گذرانید تاریخ و مدت حکومت عبدالله را صحیحاً بدست نیاوردم ولی قطعاً از سال ۱٤٥ تا ۱٦۰ خارج نبوده است و بامر منصور دوانقی هشام بن عمربن بسطام ثعلبی بسند لشگر کشیده و آن سید جلیل را بقتل رسانید هشام سرعبدالله را برای منصور فرستاده واو نیزبرای اثبات قدرت و اهمیت خود سر او را بمدینه فرستاد که از طرف بعضی‌دنیا طلبان دراین باب مدیحه سرائیهای مفصل شده ولی‌درنظر فقها ومتدینین اینگونه اعمال تقبیح میشد.

دیگرازسادات جلیل که ضمن خروج محمد وابراهیم بدست منصورکشته‌شدند حسین‌بن زیدبن علی‌بن حسین علیه‌السلام است که سیدی جلیل‌القدرودرخدمت پسرعم گرامش حضرت امام جعفرالصادق علیه‌السلام به‌آموختن فقه اشتغال داشت.

سفاح ومنصورنسبت باوظاهراً اظهارعنادی نمیکردند زیرا اولین وسیله تبلیغ‌که بدست ابو مسلم خراسانی برای قلع و قمع بنی‌امیه افتاده بود - قتل زیدبن علی پدر و یحیی‌بن زیدبن علی برادرحسین بوده وبرای حکام جوری که بنام خون خواهی پدراو برکشورهای اسلامی مسلط شده بودند درانظار شایسته نبود که متعرض پسر شوند ولی درمعنی چون میدانستند که هیچیك ازاولادعلی تابع اولاد عباس نمیشود درقلع و قمع آنان ساعی بودند بهرحال حسین باتفاق برادرش عیسی و دوپسر عمش موسی و عبدالله

پسران حضرت امام جعفر الصادق (ع) در وقعه مدینه که لشگر منصور محمد واصحابش را محاصره کرده بودند تعصّباً شرکت کرده وسه نفر آنها بدرجه رفیعه شهادت رسیده‌اند ولی عیسی ازاین جنگ بسلامت جسته و درجنگ بصره هم شرکت داشت.

ازجمله سادات متواری موسی بن عبدالله برادر محمد و ابراهیم بود که بچنگ منصور افتاده و تازیانه زیادی براو زده ودر زندان محبوسش کردند - گویند موسی در زندان بوده تا منصور از دنیا رفته و مهدی در زمان خلافت خود او را آزاد کرده است وبعداز مدتی مجدداً اورا جستجو میکرده‌اند لذا از حجاز وعراق متواری شده ومحلّ مضجع این سید جلیل معلوم نیست.

موسی درذم مردم‌عراق اشعار آبداری سروده‌که تابحال درعرب ضرب‌المثل‌است.

از جمله سادات‌حسنی علی‌بن‌حسن‌بن زیدبن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام است که‌باتفاق پدرش در زندان منصور محبوس بود ودر زیرزنجیر ظلم وفات کرده‌است اما مهدی حسن بن زید را بعداز مرگ منصور آزاد کرده وخود وقعه مشهوری دارد که انشاءالله‌درجای خود درج‌خواهیم کرد دیگر حمزه‌بن اسحق‌بن علی‌بن عبدالله‌بن جعفر‌بن ابیطالب است که او نیز در زندان منصور دار فانی را وداع کرده است دیگر علی‌بن عباس بن حسن‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی است که متواریاً وفات کرده و در تاریخ نام و نشانی ندارد.

واقعه دلخراش

از قضایای فوق‌العاده دلخراش زندگانی عیسی بن زیداست که بامحمد صاحب نفس زکیه خروج کرد ودرلشگراو امیرمیمنه بود بعد ازقتل محمد درمدینه عیسی به بصره رفته وبا ابراهیم برادر محمد همکاری کرد و درجنگ با خمری که لشگر ابراهیم سپاه منصور را درهم شکستند مانند جد گرامش حضرت امیرالمؤمنین‌شجاعت‌ها کرداما افسوس‌که بواسطه کشته شدن ابراهیم‌همراهانش متفرق و این سیدجلیل ناچارشد که متنکّرا دریکی ازقبایل کوفه (بنی‌حی) زندگانی نماید - زیرا فشار بنی عباس برای قطع نسل علی وفاطمه سلام‌الله علیهما بمنتهی درجه رسیده و واز اطفال صغیر همدست بردار نبودند.

گویند عیسی بسقایت گوسفندان وشتران قبیله اشتغال داشت وچون آثارجلالت ازجبین اوظاهر بود رؤسای قبیله او را مانند فرزندان‌خود اکرام کرده ودختری‌بحباله نکاح او درآوردند خداوند دو دختر ودوپسر باو عطاء کرد بدون اینکه زن و فرزندان نسب پدررا بشناسند.

عیسی بخراسان هم‌مسافرت کرده واشعارآبداری دائر برمظلومیّت خود بردیوار های عمارات عمومی یعنی کاروانسراهـا نوشته بوده است که مهدی عباسی بعد از فوت منصور آنها را دیده وفوق‌العاده متأثر شده است وبلافاصله درکلیه بلاد اسلامی‌بوسائل مقتضیه ندای امان در داده و عیسی رامورد لطف خود قرار داده ولی عیسی باکمال بی اعتنائی زندگانی منزویانه خود را ادامه داده و برای ملاقات با خلیفه عباسی حاضر نشده است اما چون میدانست که دیگر خطری برای اقارب خانوادهٔ او موجود نیست خود را بزن وفرزندان خود معرفی کرده است که آنان نیز بدانستن نسب پدر وشوهر خود مفتخر ولی برحسب سفارش او تظاهر نکرده اند تا اینکه عیسی وفات یافته و اولاد صغار او در زحمت ومضیقه مالی افتاده‌اند یکی از دوستان صمیمی عیسی صباح زعفرانی خود را بمهدی عباسی رسانیده و اورا هم بشارت وهم تعزیت بفوت عیسی گفته است مهدی که از موقعیت مهم عیسی دائماً نگران بود فوق‌العاده خوشوقت شد وعائله اورا بدارالاماره منتقل ومثل عائله خود نگهداری کرد - گویند تاروز قتل‌امین‌الرشید عائله عیسی در دارالاماره ساکن بوده‌اند.

واقعات متفرقه

از دردهای سوزناك این سید جلیل قبل از معرفی خودآن بوده که نمیتوانسته خود را معرفی نماید وبدین جهة بعضی ازافراد عائله او درامور خانوادگی بااو اختلاف حاصل میکرده اند.

چون در اواخر زندگانی خود دائماً در حال بغض وگریه بوده صباح زعفرانی دوست وفادارش از او سؤال میکند که شاید این گریه بعلت آن است که از روزاوّل خلافت برجدّت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قرارنگرفته است جواب میدهد خیرزیرا جدّم درمقابل مهاجروانصار علناً ایستادگی‌کرد ومردم فهمیده باحتجاج‌او گوش‌ندادند

وپس ازمدتی هم حق وحقیقت ظاهر گردید .

عرض میکنند پس احتمال میدهم که این تأسف و گریه دائمی بعلت مظالمی باشد که ازطرف بنی‌امیه برخاندان شما اعم از علی و حسین و زید شهید علیهم‌السلام رفته است .

جواب میدهد که تمام‌اجداد وپدرمن همان‌حالت جدا‌علایم‌حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) را دارند و مردم عناداً آنان را با اینکه قبلاً خود بقیام دعوت کرده بودند بدشمنان واگذاردند وحق و حقیقت ازمردم پوشیده نماند عرض میکنند پس‌قطعاً این‌تأثر شدید بعلت آنکه بنی‌عباس پسرعموهای شما بخاندان علوی خیانت کرده وخلافت‌را غصب وسادات فاطمی را قتل و غارت کردند خواهد بود جواب میدهد خلفاء عباسی برخلاف سیرهٔ اجداد خود که آنی از تابعیت جد من خودداری نداشتند دعوای بزرگی کردند وروزگار هم باآنان مساعدت کرد ولی عامه مسلمین آنان‌را دراین کارذی‌حق نمیدانند چنانکه خود آنان هم پیشنهاد تفکیك خلافت را بروحانی وسیاسی بماکردند وما تن در ندادیم وتاریخ قضایارا ثبت وضبط خواهد کرد وبااینکه درتمام این امور بما ظلم و ستم شده وهریك از این امور قابل تأثر وتأسف عالم‌اسلام است تا چه رسد بمن‌که خود یکفرد علوی وفاطمی هستم و از کلیّه این امورجگرم خون است ولی این حالت حزن من سبب جانگدازکوچکتری دارد که دائما مرا آزار میدهد وآن قضیه این است‌که من‌بعدازاشتغال بسقایت درقبیله بنی‌حی زن گرفته ودارای دختری شدم که تدریجا بسن بلوغ رسید ویکی ازهمسایگان من که بهمان شغل سقایت اشتغال داشت دختر مرابرای پسر خود خواستگاری نمود و حمیّت هاشمی من مانع از موافقت بود و اینکار موجب تولید اختلاف بین من و عیالم شد زیرا او باین کار اصرار داشت و میگفت این شخص دارای وسائل زندگانی بهترازما وپسرش‌هم جوان شایسته و معقولی است وباید بقبول این ازدواج تن درداد من از خداوند خواستم که این محذور اخلاقی وخانوادگی را از من رفع نماید وپس از مدتی دخترم مریض شد وفوت کرد چون دخترم ازعدم موافقت من در تعجب بود ونمیدانست که دختر پیغمبراست وباهمین جهل بهنسب خود هم‌ازدنیا

رفت لذا این حالت حزن دائمی بمن دست داده و نمیتوانم از این فکر خود را منصرف نمایم نگارنده گوید لعنت بر این دنیای دون و دنیا پرستان که با اولاد رسول چنین معاملاتی را روا داشته اند. گویند عیسی در مجلس بیعت محمد صاحب نفس زکیه که حضرت امام جعفر الصادق تخلف کرد نسبت بآنحضرت بی‌ادبی کرده بوده و شاید این مصائب مجازات آن سید جلیل بوده تا دیگر درعقبی بازخواستی نداشته باشد.

فصل هشتم
نهمین نهضت
قضیه فخ

نهمین نهضتی که سادات علوی برای مطالبه خلافت نمودند اصحاب فخ بودند که برهبری حضرت حسین بن علی بن زید بن الحسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) برضد بنی‌عباس قیام نمودند فضائل زیادی در بارهٔ اصحاب فخ رسیده است من جمله آنکه حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله برصحرای فخ گذشت و درآنجا دو رکعت نماز خوانده وفرموده یکی از اولاد من باتفاق جمعی از صلحاء در این سرزمین شهید خواهد شد و برای هرشهیدی اجر و ثواب دوشهید دراسلام مقرر شده است.

و تفصیل این واقعه چنان است که بعد از قتل ابراهیم همیشه خلفاء بنی عباس نسبت بعلویان شدت داشتند وحکام مدینه را از دشمنان مسلم اهل بیت طهارت انتخاب مینمودند تابر آنان شدت نمایند. سادات علوی هم باقتضاء نژاد وهمت عالی خود هیچوقت نه از خلفاء بنی عباس ونه از حکام آنان اموزذلت آوری را تحمل نمیکردند وبااینکه اغلب جان شیرین خود را برسر این رویه گذارده بودند بازانصراف از این امر طبیعی محال بود در این تاریخ کسی که از سادات عظام برای معارضه با ظلم وجور قیام نمود حضرت حسین بن علی بن زید بن الحسین بن الحسن مثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام است که درمحاسن اخلاق افراط کرده وبمدارج عالیه ارتقاء یافته بوده ودر جلالت وشهامت شهرهٔ عصر واز بزرگترین عبّاد وزهاد عصر بشمار میرفت.

این شخص شریف درسال ۱۶۹ بعلت سخت گیری‌های بیجائی که ازطرف حکام فاسق وفاجرعباسی نسبت بعلویان بعمل می‌آمد بستوه آمده وجان شیرین خود رابرای حفظ شرافت خانوادگی واصل متین عدالت فدا کرد.

و تفصیل امر چنان است که هادی عباسی حکومت مدینه را باسحاق بن عیسی بن علی حاکم مکه داده و او یکی از اولاد عمر بن الخطاب موسوم به عبدالعزیز بن عبدالله را قائم مقام خود قرارداد که این شخص دائماً درمقام ایذاء طالبیین بود و همه روزه آنان را درمسجد موسوم به مقصوره احضار میکرد ــ وبآنان تکلیف مینمود که هریك در مقابل حاکم مدینه کفیل وضامن اعمال اقوام واقارب خود بشوند. و بطور کلی حسین بن علی ویحیی بن عبدالله بن الحسن وحسن بن زید بن، محمد بن عبدالله بن الحسن را ضامن یکدیگر وسائر بنی فاطمه قرار داده بود دراین حال قافله حج ازبلاد شرقی بمدینه آمد وهفتاد نفرازشیعه درداراین افلح که در بقیع واقع بود منزل کردند وازجهت ارادت خود باولاد علی وفاطمه علیهما السلام باحسین بن علی وسائرسادات عظام ملاقات نمودند که این امر مورد اعتراض حاکم عمری واقع شد ــ وقبل ازاین قضیه هم فرماندار عمری حسن بن زید بن محمد بن عبدالله وابن جندب هذلی شاعروغلام عمرخطاب را که درمجمعی جمع بودهاند اسیر کرده و بنام اینکه این دو نفر شرب خمر کردهاند آنان را تازیانه زد که دراینعمل افتراء و کذب هم باز از غرضرانی دست نکشیده بود ـ زیرا بحسن هشتاد تازیانه و بابن جندب پانزده تازیانه زد ـ وآنان را درشهرمدینه بدین عنوان گردانید ـ که یکی اززنان هاشمی که درزمان محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه بصاحب بیرق سیاه معروف شده بود بحاکم عمری پیام فرستاد که ازاینکارقبیح دست برداروآنان راآزاد بگذاروالا شهرمدینهرا برتوخواهم شورانید وبدین جهة حسین وهذلی ازقید اسارت خلاص شدند.

بهرحال عبدالعزیز بشیعه و سادات سخت گرفت و یکنفر شخص پستی را که بابوبکر بن عیسی وجولاء معروف بود برآل علی گماشت که بآنان سخت گیری کند.

ویك روزجمعه آنان را درمسجد مقصوره جمع واجازه انصراف نداد تاظهر شد و موقع ظهر هم فقط مجاز بودند که برای وضوء خارج شده ومجدداً بمسجد برگردند ـ و بعد از نماز باز از خروج آنان ممانعت بعمل آوردند ـ ودراین جریان حسن بن زید که سابقاً ذکر او شد از مسجد خارج شده و دیگر مراجعت نکرده بود عمال حکومتی بقاعده ضمانت قبلی اورا ازحسین بن علی قائد فخ مطالبه کردند حسین حاکم را استهزاء

کرد و بحاکم عمری گفت یا اباحفض آیا ما را مغضوب خود کرده‌ای.

فرماندار از این جهت که حسین بن علی او را امیر نخوانده و مخصوصاً با ادای کلمهٔ اباحفض بعناد تاریخی خاندان خطّاب با خاندان علوی اشاره کرده بود فوق‌العاده غضبناك شده و فریاد کشید که چه شده مرا با کنیه میخوانی و حال آنکه اسم وسمت مرا بهتر میشناسی حسین گفت که این رویه اهانت نیست زیرا حضرت رسول را هم ابوالقاسم وخلیفه اوّل را ابوبکر مینامیدند و حال آنکه اسم آنان را هم مردم میدانستند و هیچ وقت شنیده نشده که آندو نفر از مورد خطاب واقع شدن با کنیه تحاشی داشته باشند عبدالعزیز گفت هیچ یك از افراد قبائل در سخنوری و بحث در مقابل علویان تاب مقاومت ندارند و در حدت لسان و اعمال کنایات آنان سرآمد عرب هستند حسین گفت شما اشتباه میکنید علویان در شجاعت و سخاوت و شهامت و کلیهٔ صفات حسنه پیشرو عرب هستند نهایت دنیای دون پروربآنان مساعدت نکرده است فرماندار صلاح خود را درسکوت دیده و گفت شما که ادعای وفای بعهد را سجیهٔ خود میدانید باید طبق تعهدی که سپرده‌ای حسن بن زید را تحویل عمال حکومتی بدهی حسین تصمیم خود را دائر بر خروج بر بنی عباس گرفته بود زیرا آنان وقاحت را از حد گذرانیده حتی اولاد و احفاد عمربن خطّاب را بر بنی اعمام خود که بنام آنان خلافت را اشغال کرده بودند ترجیح میدادند و پست‌ترین اشخاص را پیدا کرده و برعلویان وفاطمیان میگماشتند چنانکه درهمین تاریخ شخص جولائی را ازاهل یمن که ساکن مدینه بود یافته و مراقب برسادات قرار داده بودند.

(شغل جولائی در میان عرب ننگ است و درتاریخ اسلام این امر سابقه داشت که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درمسجد کوفه مشغول خطبه وموعظه بود واز عدم مساعدت کوفیان که ذات اقدسش را مجبور بامضای حکمنامه ابوموسی اشعری کرده بودند گله میکرد اشعث‌بن قیس کندی که از منافقین و ظاهراً با حضرت امیر بیعت کرده و ازرؤسای لشگراوبشمار میرفت ویکی از اشخاصی است که ازمعاویه برای قبولاندن حکمیت باهل عراق رشوه گرفته بود از جا برخاسته و عرض کرد

که این مطلب برعلیه شما است و بنفع شما نیست .

حضرت غضبناك شده وفرمود ای جولای پسرجولاء چگونه این مطلب برضرر من است آیا من شما را بقبول حکمیت دعوت کردم یاشما مرا مجبور کردید و شرحی دائر بر جمع شدن کوفیان با شمشیر های برهنه و تکلیف باحضار مالك اشتر از میدان جنگ و امضای حکمنامه بیان فرمود و اشعث سر بزیر انداخته و سکوت کرد .

اشعث از قبایل یمن بود که خود را از خاندان سلاطین عرب یمن میدانست و خاندانش ازدشمنان متعصب اهل بیت طهارت بوده‌اند چنانکه یکی از پسرانش محمد اشعث قاتل مسلم‌بن عقیل واسحق‌بن اشعث پسر دیگرش اززمرهٔ قتلهٔ حضرت سیدالشهداء ودخترش اسماء زهردهندهٔ حضرت امام حسن مجتبی (ع) است بهر حال حسین که از سختگیریهای عباسیان به تنگ آمده بود در نظرداشت که درهمین مجلس بعبدالعزیز عمری فرماندار مدینه حمله کرده وکار او را بسازد ولی چون عمال او مسلح و حسین وکسانش اسلحه نداشتند بملایمت پرداخت و گفت اگر امشب را بمن مهلت دهید حسن بن زید را یافته و تحویل شما خواهم کرد .

عبدالعزیز که بی اختیار وارد معارضه حضوری با حسین بن‌علی قائد فخ شده و از شجاعت و جرئت و جلادت او اطلاع داشته و بیمناك بود موافقت با تقاضای حسین را فوزی عظیم دانسته وگفت مهلت میدهم بشرط اینکه این مسامحه ومماطله برجرئت علویان به مخالفت باعمال خلیفه نیفزاید وآرامش این شهررا که محل مهاجرت حضرت رسول واصحاب کباربود برهم نزنند وطرفین موافقت کردند که فردای آنروزحسین‌بن علی‌حسن‌بن زیدرا تحویل نماید یکی ازیاران سادات خود را بحسین رسانیده وعرض کرد که این چه تعهدی است که بحاکم مدینه میسپاری و حال آنکه نه بحسن بن زید دست خواهی یافت و نه در صورت دست یافتن صلاح ماست که آن سید جلیل را تحویل این معاند نمائیم زیرا فوراً بقتل او فرمان خواهد داد .

حسین فرمود ساکت باش که این تأخیردرمعارضه فقط برای دست یافتن باسلحه است وهیچ وقت من چنین نیتی که درجزو عمال حفید عمرخطاب باشم نداشته و ندارم

چون جمعیت سادات درمسجد مقصوره حالتی شبیه بمحبوس داشتند نگهبانان را اغفال کرده و جمعی از آنان بمنازل خود رفته و برای خود و سایرین اسلحه جنگ بمسجد آورده وعلی‌الطلوع نگهبانان را خلع اسلحه ومتفرق و مؤذن را مجبورنمودند که جمله حی علی خیرالعمل را در اذان ذکر نماید .

کلیه سادات فاطمی که در اقطار عالم برای مطالبه خلافت دست بشمشیرزده‌اند اوّلین اقدام آنان اصلاح اذان بود و جمله الصلوة خیرمن‌النوم را حذف و جمله حی علی خیرالعمل را مقررداشته‌اند وخود بنی عباس دردهساله اوّل خلافت خود بتقلید ازعلویان این رویه را اتخاذ کرده بودند ولی بعد صرفه خود را در ترجیح مقررات دیگران بر اجتهاد اهل بیت طهارت‌دانسته ورویه عامّه را متابعت کردند عبدالعزیزعمری فرماندار مدینه که از حالت غیر طبیعی حسین بن علی هنگام معارضه استنباط عدم اطاعت او را کرده بود تمام شب را در فکر بود که فردا با سادات چه معامله کند و تصادفاً صدای اذان از مسجد مقصوره ظن او را تبدیل بیقین کرد و فهمید که سادات با شمشیر قیام کرده‌اند فوراً عُمال خود را جمع‌آوری ورؤسای قبائل‌را برای تجهیزلشگردعوت نمود امّا مردم که قلباً طرفدار اهل بیت بودند چندان اعتنائی باونکرده وعدهٔ قلیلی بیشتر دور او جمع نشدند و آنان هم در مقابل علویان تاب مقاومت نیاورده و فقط بمحافظت قصر فرمانداری که بنای آن در زمان عثمان گذارده شده و مشتمل بر بیت المال بود پرداختند .

و ازطرفی حضرت حسین بن علی بر منبرمسجد مقصوره رفته و مردم مدینه را بیاری اهل بیت طهارت و کتاب خدا و سنت رسول دعوت نمود ..

مردم مدینه که چند مرتبه مورد تعرض سخت خلفای جورعباسی واقع شده بودند کاملاً بمتابعت حسین قیام نمودند سادات هم چون حال را بدین منوال‌دیدند باحسین‌بن علی بیعت کرده و چنین صلاح دیدند که ازمدینه خارج و بطرف مکه عزیمت نمایند تا شاید درآنجا یاران بیشتری یافته و بمقصد نهائی خود که امربمعروف ونهی ازمنکر بود توفیق یابند .

حسین بن علی ازشهرمدینه خارج وبطرف مکه رفت و شهرمدینه را هم ازدست نداده و تحت سلطه خود صورتاً نگهداری و دنانیزخزاعی را بعنوان فرماندار و خلیفه خود در مدینه مستقر نمود .

گویند حضرت حسین بعد از فرار عبدالعزیز حاکم عباسی با ۲۶ نفر از اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع) ازمسجد مقصوره بمسجد حضرت رسول(ص) آمده و در بالای منبر مشغول خطبه و گرفتن بیعت بود حماد بربری که رئیس قوای مسلحه شهر مدینه یا رئیس شهربانی بود با عده‌ئی ازاعوان خود بمسجد حمله کرد ودر باب جبرئیل یکی از سادات بنام یحیی بن عبدالله با شمشیر برهنه جلو او را گرفت و بین آنان کار بضرب و طعن رسید .

امّا یحیی همینکه دید بازبان نمیتواند رئیس شُرطه را ازمعارضه منصرف نماید شمشیری بر فرقش نواخته و سراو را بدو نیم کرد و سایر یاران او هم متفرق شدند . همینکه این خبر بحاکم عمری رسید فریاد کشید که قاطر مرا در درب حیاط نگاه دارید و ظرف های منزل را پر از آب کنید و بعد ها اولاد این شخص از جهت شماتت به حُبّتی ماء معروف شدند در همین حال میرك ترکی با جمعی از سپاهیان عباسی که تحت امراوبودند بقصد حج وارد مدینه شده و ازقضایا مستحضر شدند میرك که بسادات علوی و فاطمی معناً ارادت میورزید مخفیانه به حسین پیغام داد که جمعی را برای حمله باوبفرستند تا بدین بهانه نام برده شهرمدینه را ترك وبطرف مکه عزیمت نماید حسین نیز ازاین تبانی استفاده کرده و قوای میرك را باتهدید صوری از اطراف مدینه بطرف مکه راند .

تمام اهل مدینه صورتاً به بیعت حسین در آمدند جز حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام که شخصاً بمسجد تشریف آورده و فرمودند که من از بنی اعمام گرام خود تقاضا دارم که مرا ازبیعت معاف دارند وسادات نیزموافقت نمودند وآنحضرت درلشکر علوی شرکت نفرمود .

درمقام اظهار مفاخرت و شهامت حسین بعد از مسلط شدن براوضاع شهر مدینه

درمنبر فریاد کشید که من تعهد کرده بودم امروز حسن بن زید را تحویل حاکم مدینه نمایم و اینك حسن حاضر است و حاکم نیست که او را تحویل بگیرد بنا بر این ذمه من از ضمانت بری است و دیگر حق مطالبه حسن را از من ندارد بهرحال حضرت حسین بن علی قائد معرکه فخ امورشهرمدینه را تنظیم نموده و خودبا جمعی ازسادات عظام و مردمی که با کمال طوع ورغبت درلشگر اومنسلك شده بودند بطرف شهرمکه عزیمت نمود .

جنگ سادات علوی با عمال عباسی در صحرای فخ

بطوریکه متذکر شدیم مبرك ترکی ازمدینه باجنگ گریز بمکه رفته و موسی بن عیسی حاکم عباسی کل حجاز را از قضیه مستحضر نمود .

موسی پس از ملامت و مؤاخذه از مبرك ترك از جهت عدم معارضه با حسین به تجهیز لشگر پرداخته و با اینکه اوائل ذی حجه وموسم حج بود لشگر را بطرف مدینه سوق داد .

زیرا بنی‌امیه و بنی عباس جز عدۀ معدودی از آنان بعد از نیل بخلافت دیگر توجهی باصول اسلام نداشتند ایام حج و غیر حج برای این دو دستۀ دنیا طلب فرقی نمیکرده وازطرف دیگرسادات هم میدانستند که حاکم حجازآنان را راحت نخواهد گذارد وسعی داشتند بلکه بتوانند قبل ازوصول مدد ازبغداد که مرکزخلافت عباسیان بود تمام خطۀ حجاز را بتصرف درآورند موسی بن عیسی که خانواده‌اش درقلع وقمع خانوادۀ رسالت پناهی سعی کامل داشته وبهمین جهت ازمقربین دستگاه خلاقت عباسی بودند زیرا پدرهمین شخص درقتل محمدبن عبدالله صاحب نفس زکیه درمدینه وبرادرش ابراهیم بن عبدالله در بصره و استحکام حکومت ظالمانه و جابرانۀ عباسیان سعی کامل کرده بود و خلفاء عباسی همیشه حجاز را باین خانوادۀ شوم میسپردند .

بالجمله دو لشگر در روز ترویه درمحلی موسوم بفخ تلاقی کرده و وقت نماز صبح طرفین مسلحاً در برابر یکدیگر قرارگرفتند .

قبل از وقوع جنگ موسی اعلام امان نموده و گفت بشرط تسلیم از سادات در

بهم زدن شهر مدینه بازخواستی نکرده و برای تعیین تکلیف آنان بدربار بغداد مراجعه خواهد کرد .

سادات جواب دادند که بامان بنی‌عباس اعتمادی نیست وهیچ وقت علویان زیر منت آنان نخواهند رفت موسی سپاه خود را صف آرائی و بجعفرو محمد پسران سلیمان عباسی ومبرك تر کی سپرده ودستورداد که سادات را محاصره و کلاً اسیر یاقتل عام نمایند .

حسین هم بـا اعوان و انصار خود مستعد مدافعه بود و جنگ سختی بین آنان درگرفت که ازجهة کثرت لشکرعباسی تدریجاً سادات یکان یکان بدرجهٔ رفیعه شهادت رسیده و یا بدست آنان گرفتار شدند حسن بن زید که در این جنگ شجاعت هـای شایانی کرده بود بدرخواست موسی تسلیم شده ولی بدون توجه بـامان فوراً آن سید جلیل را بقتل رسانیدند که این نقض قول موجب شد تـا بقیه اتباع حسین بهیچ وجه خیال ترك مخاصمه را نکرده و در جنگ تا آخرین نفس کوشش نمایند و بهمین جهة عده زیادی از لشگر عباسی بقتل رسید تا تمام سادات متفرق شده ویا کشته شدند .

و حضرت حسین که مقام شامخی در زهد و تقوی و سخاوت و شجاعت و شهامت داشت تنها مانده وباز ازمجاهدت درجنگ دست نکشید وهرچه باوامان عرضه داشتند جواب فرمود که من بامان شما احتیاج ندارم تا اینکه آنجناب نیز از کثرت جراحات وارده از مرکب بزمین غلطیده و روحش بشاخسار اعلی علیین شتافت .

در فضل شهداءِ فخ مطالبی در کتب تاریخ درج شده که آنانرا در ردیف شهداءِ بدر و اُحد وموته و کربلا در میآورد .

یکی ازعباد آن عصر که نامش باختلاف ضبط شده میگوید که ازمدینه بمکه میرفتم و در راه باعده‌ئی همراه بودم که عمال حکومت بنی عباس بودند سادات فخ بما حمله کرده و کلیه اموالمان‌را بغارت بردند وبناله واستغاثه من که جزءِ آنان نبودم بجهت همراه بودن باآنان توجهی نکردند لذا بعد ازرسیدن بمکه نزد موسی‌بن عیسی حاکم مکه رفته وقضایا را گفتم و نام برده را باخواندن اشعاری تحریص بدفع سادات کردم و همان شب درعالم رؤیا صحرای محشررا دیدم که علیا حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا

سلام‌الله علیها دوستان خودرا شفاعت مینموند در حال اضطراب بآنحضرت عرض کردم که من از دوستان اهل بیت طهارت هستم چرا مرا شفاعت نمیفرمائید حضرت صدیقه فرمودندکه چگونه دوست ماهستی که معاندین مارا برقتل عام اولاد من تحریص میکنی از هول و دهشت ازخواب بیدار شده و از شکایت نزد حاکم مکه نادم و پشیمان شده و بتوبه و انابه گرائیدم. صبح آن روز نزد موسی رفته ورؤیای خودرا نقل کرده ونامبرده را ازمخالفت با سادات فخ منع نمودم ولی بجای تأثیرحرف مرا تهدید نموده که دیگر این رؤیا را برای کسی نقل نکنم.

وشاعرشهیر اهل بیت عصمت وطهارت دعبل خزاعی رحمةالله علیه درقصیده رثائیه غراءِ خود ابیات ذیل را خطاب به علیا حضرت صدیقه کبرای فاطمه زهراسلام‌الله علیها سروده است.

افاطم قومی یا بنة الخیر فاندبی	نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة	و اخری بفخٍّ نالها صلوات
و اخری بارض الجوزجان محلها	و قبرببا خمری لدی الغربات الی آخر

ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین مردم و گریه وزاری کن برستارگانیکه در بیابانها متفرقند مقصود قبور اولاد آنحضرت است یکدسته از این قبور در کوفه است یعنی شهداءِ کربلا وزیدشهید ودسته دیگردرمدینه است (مقصودمحمد صاحب‌نفس‌زکیه وسایرساداتهستندکه درجنگ بامنصوردوانقی شهیدشدند) ویکدسته دیگرازاین قبور درصحرای فخ است ودسته دیگر درزمین گرگان که برقبریحیی بن زید اطلاق میشود.

و قبر دیگری در باخمری است که مقصود قبر ابراهیم بن عبدالله میباشد که بخونخواهی برادرش محمدصاحب نفس‌زکیه قیام کرد وامام چهارم زیدیه بشمارمیآید.

و این فاجعه عظمی که ازحیث اهمیت وعظمت جنایت مورد توجه بزرگانشیعه واقع شده وبزبان سخنگوی اهل‌بیت طهارت بعنوان حضرت صدیقه کبری فاطمه‌زهرا سلام‌الله علیها در این قصیده غرّاءِ رثائیه ثبت وقید شده در زمان هادی عباسی‌چهارمین خلیفه ازاین سلسله غاصبه بوده است.

فصل نهم
دهمین نهضت سادات هاشمی

فاجعه یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در دورهٔ منحوس هرون الرشید عباسی بوده است یحیی هنگام شهادت برادران و زندانی شدن پدر واکثر رجال خانواده خود طفل صغیری بود که ایام بلوغ او مصادف با دورهٔ مهدی وهادی عباسی بوده وتعرض باو نرسانیدند ولی دردورهٔ هرون الرشید بوسیله فضل بن ربیع جلب شده ومحبوس گردید وتفصیل آن چنین است که یحیی سیدی جلیل وعابدو زاهدی یگانهٔ عصرخود بود ویکی ازاوصیاءِ حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق علیه السلام بوده است حضرت صادق برای تعمیه عباسیان یحیی بن عبدالله ومادر امام موسی کاظم که ام ولد بود وحضرت امام موسی کاظم را وصی قرارداد وقضایای غریبی درتواریخ از یحیی نقل کرده اند این شخص همان کسی است که رئیس شرطه مدینه را در موقع خروج سادات فخ بقتل رسانید ـ یحیی باجمعی ازدوستان خود بعد ازواقعه فخ فرار کرده وشهر به شهر بطورمخفی گردش کرده وبرای خود تبلیغ مینمود تا اینکه دردیلم محلّ مناسبی یافته ودرآنجا مستقر گردید و مردم آنسامان نامبرده را بامارت بر گزیده و تحت تعلیمات او امور دینی ومذهبی خودرا هم انجام میدادند و عُمّال خلیفه عباسی هم بسهولت باو دست رسی نداشتند . چون دربار هرون الرشید از موقعیت وشخصیت او نگران بود بوسیله فضل بن یحیی حاکم خراسان باب مذاکره را با او باز کرده و با ارسال رسل و اعزام برید و سفیر مقرر گردید که با اعطاءِ تأمین یحیی بدربار خلافت برود امّا امان نامه ازحیث عبارات وشهود مورد قبول یحیی واقع نشد وفضل بن یحیی بن خالد برمکی که دراینکار ساعی بود مجدداً خواسته‌های یحیی بن عبدالله را تکمیل کرده وبهر طریقی بودآن سید جلیل را از بین دوستان صمیمی وقلل جبال دیلم فرودآورده وبه بغداد بردند .

وچندی بین خلیفه و یحیی حسن روابط صوری برقرار بود تا بسعایت جمعی از چاپلوسان بین آنان وحشت تولید شد و بامر هرون الرشید یحیی درنزد فضل برمکی محبوس گردید .

فضل که خود باعث تأمین وحسن روابط یحیی ورشید شده بود میل نداشت که

درخون او شریك شود لذا نیمه شبی او را با دو نفر معتمد بیکی از نواحی خارج بغداد فرستاد .

عیون وجواسیس رشید که مراقب کار فضل بودند هرسه نفر را اسیر نموده وبامر رشید محبوس نمودند . هرون فضل را طلبیده وازحال یحیی سؤال کرد فضل جواب داد که تحت نظر من محبوس است رشید گفت بزندگانی من قسم یاد کن که در این قول راستگو هستی فضل بفراست دریافت که خلیفه ازعمل او مستحضر شده است لذا گفت بزندگانی خلیفه قسم که او را آزاد کردهام زیرا بحق رحم پیغمبر مرا قسم داد و از خدا شرم کردم که او را اجابت نکنم . هرون درانظار درباریان گفت بسیار کار خوبی کردی وخودم خیال داشتم که اورا آزاد کنم وبعد ازخروج فضل گفت خدامرا بکشد اگر ترا نکشم ـ و این امر یکی از علل مهمّه غضب وسخط هرون‌الرشید برخانواده برامکه است بهرحال یحیی‌بن عبدالله تحت محاکمه قرار گرفت ویکی از ساعیان که موسوم بعبدالله بن مصعب زبیری و فوق‌العاده جسور بود حضوراً نسبت‌هائی به او داد یحیی خطاب برشید گفت بسعایت این شخص زبیری مغرور مشو که جدّ این شخص عبدالله زبیرجدّ تو عبدالله بن عباس‌بن عبدالمطلب را ازمکه اخراج کرد وانواع واقسام توهین‌را دربارهٔ او روا داشت وحال آنکه آنان خانواده پست وموهونی درعرب داشته‌اند عبدالله میگوید آیا از پسر صیغه دختر عبدالمطلب توهین میکنی یحیی میگوید که بقاطر گفتند پدرت کی‌است جواب داد مادرم اسب است این شخص ازطایفه وخاندانی است که تمام آنها بیك زن ازخانوادهٔ ما افتخارمیکنند و درضمن اشعاری در ذم خلفاءِ عباسی که عبدالله سروده بود قرائت کرد چون حالت غضب بررشیدنسبت بعبدالله ظاهر شد نامبرده مضطرب شده و گفت بخداوند رحمن ورحیم قسم است که این اشعارمتعلق باو نیست یحیی میگوید که دروغگویان درموقع قسم خداوند متعال را بصفت عفو و اغماض ورحم یاد میکنند که مورد سخط حضرتش واقع نشوند اگرخلیفه اجازه میدهد من او را قسم بدهم رشید موافقت کرد ویحیی بعبدالله تکلیف نمود که بگو از حول وقوّهٔ خداوند بیزار وبحول و قوه خودم مستظهر و از خدا بی‌نیازم اگر این اشعار را

من سروده باشم وزبیری بانهایتا کراه آن کلمات را برزبان رانده و گفته اند که آثار جذام از همان ساعت در بشره‌اش ظاهر شد و بانهایت خفت و ذلّت بدارالبوار شتافت و وقتیکه او را در قبر گذاردند دود سیاهی از قبر متصاعد گشته و دیگر جثهٔ در قبر دیده نشد .

و بجای اینکه این کرامت که آثار فضل و جلالت آن سیّد جلیل بود در هرون‌الرشید تأثیر کند و او را از اعمال ناشایسته بازدارد . گویند که در زجر یحیی کوشش زیادتر کرده و علاوه برشکنجه های سخت که قلم بعد از قرن ها از نوشتن آنها شرم دارد با کم کردن قرص‌های نان جو که هرهفته یکبار بزندان او میبردند آن سلیل جلیل نبوّت و ولایت را از پای درآوردند لعنة‌الله علیه وعلی ابنه و ابیه واجداده الخلفاءِ العباسیّین واسلافهم خلفاءِالامویّین .

زحمات وصدمات سادات علوی و فاطمی دردورهٔ حکومت عباسیین بمراتب بیش از دورهٔ حکومت بنی‌امیّه بوده است .

رؤسای خاندان عباسی که خودشان در بیعت رؤسای خاندان علوی بوده و از ساعت اوّل رحلت حضرت رسول اکرم(ص) همیشه حامی آنان بودند وقتیکه برکشورهای اسلامی مسلط شدند قطع رحم‌کرده و چنان مظالمی مرتکب شدند که بعضی ازعلویان آرزوی بازگشت حکومت اموی را میکردند .

بنی عباس اجتهاد علمای اربعه سنت و جماعت را رسمیت داده و ترویج نمودند و از نشر فقه و معارف شیعه اثنی عشری که در دورهٔ زرّین این فرقه (ده سال اخیر اموی وده سال اوّل عبّاسی) بوسیله امامین همامین باقرین درعالم‌اسلامی تبلیغ شده بود جداً جلوگیری نمودند .

ازجمله علماءِ زمان که بایحیی‌خروج کرده ودوچارصدمات شدیدشده‌اند یحیی بن مساور ومحمدبن ابراهیم وسهل بن‌عامر بجلی ومحمد بن عثمان و ابن علقمه و مخول بن ابراهیم بودند که بامررشید دوازده سال درزندان گذرانیده‌اند .

یحیی بن محمد بن مخول نقل کرده است که ساق پاهای جدّ خود را دیدم که

فوق‌العاده ضعیف شده بود و معلوم شد که دراثر زنجیر هرون بآن حال درآمده است .

فصل دهم
یازدهمین نهضت

یازدهمین کسیکه برخلیفه غاصب عباسی خروج کرد ادریس‌بن عبدالله‌بن‌حسن‌المثنی‌بن‌حسن‌بن علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام بود که بعد از واقعهٔ فخّ باتفاق غلام خود که راشد نام داشت وارد قافله حاج مصر شده و بآنجارفتندو برحسب تصادف بریکی ازدوستان بنی‌عباس وارد شدند و آن شخص بقرینه دانستکه آنان ازاهل حجاز وخائف هستند وپس ازاستعلام خبر وشناختن ادریس بن عبدالله آنان را احترام کرده و بطور مخفی بافریقا اعزام داشت .

ادریس بشهر فاس درآمـد و مردم را بمتابعت خود دعوت کرد و امرش رونق گرفته وبلاد مجاور را یکی بعد ازدیگری تحت فرمان واطاعت خود درآورده و عمال خلیفه عباسی را از آن سامان مخذول ومنکوب بخارج راند .

همینکه این‌خبربهرون‌الرشیدرسید درمقام‌چاره برآمدولی‌بواسطه بعدراه و نشر مظالم بنی‌عباس درعالم‌اسلام بلشکر کشی بافریقا موفق نشد وبه‌یحیی‌بن‌خالد متوسل شد که بطریق‌حیله دفع ادارسه را بنماید یحیی‌بن‌خالد که بعد حق‌خود وخانواده‌اش‌را بطور کامل از مظالم عباسی‌ها دریافت داشت واحدی ازخاندانش در روزگار باقی نماند وازشیخ‌کبیر تاطفل صغیر بقتل رسیدند بدولتخواهی‌آنان سلیمان نامی راکه ازمتکلمین زیدیه بود فریفته وبایك غالیه مشکٔ مسموم بمدینه فاس افریقا فرستاد .

سلیمان حرامزاده که شرکتش درفرقه زیدّیه برای امر دنیوی و جلب زخارف دنیا بود خود را بادریس معرفی و مدتی جزءِ خطباءِ زیدیه مردم را بدان مذهب دعوت میکرد تادرموقع فرصت عطردان را باو تقدیم نموده وآناً ازآن شهر فرار کرد .

ادریس بمجرد استشمام بوی خوش از آن غالیه بیهوش شده و درحال سکرات افتاد راشد غلام وفادار او بفراست مطلب را فهمیده وفوراً بجستجوی سلیمان پرداخت تا اورا درحال فرار یافته وبه بدترین عقوبات بقتل رسانید ـ دراین تاریخ زوجه ادریس حمل داشت که سپس طفلی ازاو متولد شده که اهالی فاس او را بنام ادریس ثانی نامیده وبرسریر امارت متمکن ساختند وعدّه‌ئی ازامراء آن‌بلاد ازنسل همین‌ادریس‌هستند که

مدتی مدید درافریقا حکومت وامارت داشته‌اند آری مردم بلاد دیگر خارج ازحجاز وبلاد عرب بیشتر باهل‌بیت طهارت ارادت میورزند چنانکه نمونهٔ کامل آن در تاریخ ایران مشهود وسادات علوی نهایت درجه مورد احترام بوده وحال‌هم هستند.

فصل یازدهم
دوازدهمین نهضت
سادات علوی

ظهورمحمدبن ابراهیم بن‌اسمعیل طباطبا بن‌ابراهیم بن‌الحسن المثنّی‌بن‌الحسن‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب‌علیهم‌السلام است گویند نصر-بن شبیب که از رؤسای قبائل جزیره بود بمدینه رفت و از بقایای رجال اهل‌بیت طهارت سؤال کرد ودراین تاریخ سه نفر در بین رجال اهل بیت طهارت شاخصیت داشتند.

۱ ـ علی‌بن عبدالله‌بن الحسن‌بن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام این شخص بطور کلی منزوی و در منزلش مشغول عبادت بود واحدی‌را نمی‌پذیرفت.

۲ ـ عبدالله بن موسی بن عبدالله المجتبی بن حسن المثنی بن الحسن بن علی علیهم‌السلام و این شخص در تحت تعقیب جدی بنی‌عباس بود و در خفا زندگانی مینمود و کسی باو راه نداشت.

۳ ـ محمد بود که بـا مردم تماس میگرفت وبرای خروج خود زمینه سازی میکرد نصربن شبیب بااو ملاقات کرده و کشتار های فجیع بنی‌عباس و غصب حقوق اهل بیت طهارت‌را تذکر داد ووعده داد که درصورت قیام بامر خلافت با او مساعدت نماید وبرای اینکار او را بجزیره که درنواحی موصل است دعوت نمود. محمد جمعی ازشیعیان واقارب خودرا جمع آوری کرده و ازمدینه بجزیره رفت و مهمـان برنصربن شبیب شد. اونیز اهل وقبیلهٔ خودرا جمع آوری کرده ومطلب‌را باآنان درمیان گذارد جمعی موافق وجمع دیگر مخالف بودند بحدیکه بانعلین وعصا یکدیگررا مورد ضرب قرار داده و کلاً متفرق شدند جز بنی‌اعمام و خواص او که آنان هم مانع مساعدت نصر میشدند ومی گفتند بـا کسی مساعدت میکنی که اگر موفق نشود عباسیـان تو را و قبیله‌ات‌را مورد سخط و غضب خود قرار میدهند ـ و اگر موفق شود مانند پدران و اجدادش برای تو امتیازی قائل نخواهد شد لذانصر ازمساعدت محمد معذرت خواسته

وپنجهزار دینار برای مؤنه تقدیم واز کمك‌های دیگر خودداری کرد. محمددرحال غضب اشعاری سروده وعدم رضایت خود را از اینحرکت ناجوانمردانـه اظهار کرده و خواسته است که بحجاز مراجعت کندو دربین‌راه با ابوالسرایا که یکی ازسرهنگان مأمون‌الرشید بود وبواسطه کدورت وخصومت با حسن‌بن سهل والی بغداد در نواحی دور ازآبادانی‌های‌عراق ازترس عُمال دولتی با غلامـان و کسان خـود متواری بوده ملاقات مینماید وسه‌نفر ازغلامان او بنام ابوالسؤل و بشّار وابوالهرماس مذهب تشیع داشته‌اند. محمدّ ازموقع استفاده کرده واین ناراضیان خلافت عباسی را به بیعت‌خود دعوت کرده وآنان‌هم متابعت کرده وقرار گذاردند که در کوفه با همدیگر ملاقات و امرخود را ظاهر نمایند.

محمد در بین راه پیرزنی را دید که دنبال بار های خر ما سیر میکرد و آنچه از بار ها بزمین می‌افتاد جمع میکرد محمد از حال او پرسید عرض کرد که دخترانی دارم و مطمئن نیستم که آنان را برای کار و یا کمك خود از خانه بیرون بیاورم لذا بهمین وسیله که مشاهده میفرمائید امر معاش آنان را میگذرانم محمد گریه کرد وگفت همین امور است که مرا واداشته تا خروج کرده‌و خون خود را در راه عدالت بریزم تا حق ذوی‌الحقوق را بآنان برسانم مردم کوفه درامر خروج باو استقبال‌کردند و ابوالسرایا هم برخلاف نصربن شبیب بوعده وفا کرد و یاران طباطبا در عین‌التمر مجتمع‌شدند وباتفاق به‌نینوا آمده وبزیارت قبرحضرت امام‌حسین(ع) فائز شدند ومحمد خطبه غرائی درمصائب وارده براهل بیت طهارت انشاء کرده ومردم‌را بنصرت‌خودطبق کتاب خدا وسنت‌جدش دعوت نمود وازآنجا بکوفه تشریف آورده وبانتظار رسیدن اتباع ابوّالسرایا درخارج کوفه متوقف شدتاخیل او هم بمحمد ملحق شدندابوالسرایا بعرض رسانید که ای پسر رسول خدا بکوفه وارد شوید که کسی مانع شما نمیشود و بدون هیچگونه نزاعی محمدبن ابراهیم طباطبا وارد شهر شده و مردم را به بیعت‌آل محمد و کتاب خدا وسنت رسول و امر بمعروف و نهی از منکر و سیرهٔ کـه بحکم کتاب‌خدا وسنت‌پیداشده بود دعوت‌نموده ومردم‌هم‌براواجتماع کرده وبیعت‌اورابرای فرار از مظالم‌عباسیان استقبال کردند واین بیعت درقصر ضرّتین واقع شد و جمعی نقل

کرده‌اند که حضرت امام محمد باقر و حضرت زید الشهیدبن علی‌بن الحسین الشهید علیهم‌السلام هردو ازوقوع چنین بیعتی بایکی ازاهل بیت طهارت درجمادی الاول سال ۱۹۹ خبر داده بودندکه عیناً مطابق آمد ، دراین تاریخ فضل‌بن عباس سمت‌امارت‌کوفه را از طرف مأمون‌الرشید داشت وبعد ازاستقرار کار محمد درقلعه جنگی کـه متعلق بدولت عباسی بود سنگربندی‌کرد و غلامان خود را به تیراندازی واداشت . محمد بن ابراهیم طباطبا فضل را بمتابعت خود دعوت نمود ولی فضل قبول نکـرد و بجنگ و جدال ادامه داد . محمد ابوالسرایا را مأمور جنگ او کرده ودستور داد که قبلا اورا بمتابعت دعوت نمائید و ابتداء بجنگ ننمائید ــ چون فضل اصرار ورزید و یکی از غلامان اتباع محمدرا باتیرازپا درآورد ابوالسرایابغلامی که درتیراندازی نظیر نداشت دستور داد که تیری در میان پیشانی غلام فضل‌بن عباس زد و اورا ازبالای باروی قلعه بزمین سرنگون کرد . مقارن اینحال ازهرطرف اتباع محمد بقلعه تاختند و فضل‌هم باکسان خود فرار کرده و دربغداد بحسن بن سهل ملحق گردید . حسن والـی عراق لشگری بسرداری زهیربن مسیّب تجهیز کرده وبصوب کوفه جهت قلع وقـمع طباطبا ویارانش فرستاد زهیر پسر خودرا که ازهر نام داشت باجمعی ازلشگریان بطور مقدّمه جلو فرستاد وخود درعقب‌او باتبختر تمام سیر میکرد .

ازهر بطرف کوفه عزیمت کرده‌و در محلّی موسوم بسوق الاسد رحـل اقامت انداخته بود که جاسوسان‌این‌خبررا به‌محمدبن‌ابراهیم طباطبا در کوفه رسانیدندو آن سید جلیل درحال اغماء وبحران‌شدت مرض بود .

ابوالسرایا جمعی ازافرادشجاع وصمیمی‌را همراه خود برداشته ونیمه‌شب‌برآنان تاخت ولشگر خسته و کوفته وبیخبررا چنان‌بقتل وغارت‌گرفت که لشگربغداداساساً موفق بصف‌آرائی درمقابل او نگردیده‌وشکست فاحشی برآنان واردآمد .

ابوالسرایا بکوفه مراجعت وباستحکام شهر ومعابر حمله لشگر مهاجم پرداخت. ازطرف دیگر که زهیر خبرشکست پسرخود را شنید در حال غیظ و باکمال تعجیل لشگرخودرابطرف کوفه حرکت‌داد‌ودرپشت‌قنطره (پل) کوفه لشگر گاه‌زدبطوریکه

صدای آنان باهل کوفه میرسید.

ابوالسرایا بکوفه مراجعت و باستحکام شهر پرداختند. حسن بن هذیل که صاحب ورفیق شفیق حسین بن علی قائد وشهید صحرای فخّ بود دربین مردم ظاهر شده و به پند و نصیحت پرداخت و آنان را بحرب لشگرعباسی تحریص وترغیب مینمود.

بعضی ازلشگریان بغدادی بهتاکی پرداخته و کلمات مستهجن نسبت باهل کوفه میگفتند. گویند یکنفر ازاهل بغداد که نسبت بزنان کوفه جسارت میکرد و میگفت قریباً بازنان شما مقاربت خواهیم کرد هنوز ازهتاك فارغ نشده بود که شخصی ازاهل قریه و ازار کوفه خودرا بشط انداخته وبهرطریق که بود خود را با شنا بآن طرف دجله رسانیده وبوسیله کاردیکه درجامهٔ خود پنهان کرده بود شکم‌اورا دریده و پایش‌را گرفته وبشط کشید وباشنا خودرا بانعش اوبسمت کوفه رسانید وهیچیك از تیرهائی که لشگر بغداد انداختند باو تصادف نکرد وموقعیکه نعش شخص هتّاك‌را از شط به‌بیرون کشید صدای مردم کوفه‌به‌تکبیر وتسبیح بلند شد ودیگر کسی‌ازبغدادی ها جرئت هتاکی بکوفیان‌را نداشت.

سپس مردی ازاولاد اشعث بن قیس که نوعاً مردم خوش نیّتی نبوده و همیشه با آل‌علی درعناد بودند بدون اجازه ابوالسرایا بجنگ بغدادی ها رفته و مبارز طلبید و چندنفر را هم بقتل رسانید ولی درموقع مراجعت مورد عتاب ابوالسرایا واقع گردید زیرا بناء جنگهائیکه بین مسلمین بمتابعت اهل‌بیت طهارت واقع میشدهمیشه بردفاع بود و هیچوقت پیش قدم در جنگ نبوده اند و بعد ازمورد حمله واقع شدن بدفاع میپرداخته اند.

بهمین‌جهت‌قائدین‌فرقه‌شیعه‌زیدیّه‌به‌پیروی‌ازجدّ گرامشان‌حضرت‌علی‌بن‌ابیطالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام درجنگ جمل این رویه را سرمشق خودقرارداده بودند.

بطوریکه سابقاً ذکر شده زیدبن علی‌بن‌الحسین ابن‌علی علیهم‌السلام‌درجنگ بهر کسی ضربتی میزد ازضربت دوّم خودداری میکرد وفراریان‌را تعقیب نمی‌نمود و کلاً ازجلب اسراء برقیت خودداری داشتند واموال آنان‌را به‌غنیمت اخذ نمیکردند

ومحمدبن عبدالله المحض صاحب نفس زکیّه نیز همین رویّه را در موقع خروج در مدینه مجری داشت و گویند بهمین جهت ازلشگر عباسی شکست خورد .

بهرحال مرد اشعثی تعرض کرده وشمشیر خود را در غلاف کرده و باسب خود تازیانه زده وبخانه خود رفت ودیگر تاخاتمه کار طباطبا درجنگ‌ها مداخله نکرد .

ابوالسرایا سردارلشگرطباطبا که مردی شجاع وجنگ دیده ودرتدابیرجنگی یگانه عصر خود بود مدتی طویل درروی قنطره ایستاد تا یکنفر بغدادی ازلشگرجدا شده وبطرف کوفیان حمله کرد وبابوالسرایا ناسزا میگفت ابوالسرایا شخصاً باو حمله کرده و بقتلش رسانید و سپس بطرف لشگر زهیر حمله کرده و صفوف‌را بهم ریخت تا پشت لشگر بغدادآمده و بـاز ازطرف دیگر صفوف‌را بهمزده وخودرا به‌قنطره کوفه رسانید وبدینوسیله نقاط ضعف دشمن‌را تشخیص وبجمعی از شجاعان دستورداد که از طرق مخصوص خود را به پشت لشگر بغداد رسانیده و باشنیدن صدای تکبیربآنان‌حمله نمایند و برای اغفال دشمن در بالای قنطره به‌نیزه تکیه داد و بحدّی توقف کـرد که مردم کوفه تصور کردند که‌سردارشان بخواب رفته ودرمقابل صدای طبل وبوق وهای و هوی بغدادیان تکبیر و تسبیح را بصوت بلند میگفتند تا بدینوسیله او را از خواب بیدار کنند ولی آنمرد شجاع اعتنائی نمی‌نمود . این رویّه لشگر دشمن را تشجیع نمود که بطرف قنطره حمله نمایند .

در این موقع ابوالسرایا تبسمی بطرف کوفیان کرده و دستور حمله داد صدای تکبیر بگوش اشخاصی که در کمینگاه بودند رسیده ویکمرتبه ازچند طرف بلشگر بغداد تاختند ابوالسرایا به‌بشار غلام‌شجاع خود دستور داده بود که درجنگ مغلوبه علم بغدادیان را سرنگون کنند که او نیز بخوبی از عهده اینکار برآمد و تزلزل در لشگر بغداد افتاده روبفرار گذاردند .

دراین‌حال‌ازطرف سردارطباطبا ندا دردادندکه‌هرکسی‌ازاسب پیاده شودواسلحه خودرابرزمین گذارد درامان‌است . جمعی‌از بغدادیان برای‌استخلاص‌خود ازقتل‌بدین‌امر تن دردادند وسردارشجاع کوفه‌لشگر زهیررا تعاقب نمود وبقتل واسرآنان پرداخت.

زهیر که تن بذلت فرار داده وباز ازتعقیب کوفیان درصدمه بود فریاد کشید ما که فرار میکنیم دیگر ازجان ماچه میخواهید . ابوالسرایا فرمان مراجعت داد ومردم کوفه به نهب وغارت اموال واسلحه زیادی ازلشگر عباسی نایل آمدند .

وبسبب این فتح کارامارت محمدبن ابراهیم طبا طبا بالا گرفت ومردم قبایل ازهر طرف بدو متمایل شدند وزمام کارهای حکومت بطور کلّی دردست ابوالسراّیا بود .

امّا زهیر بعد از شکست به بغداد آمده وخودرا تا مدتی از نظر والی عراق که حسن بن سهل بود پنهان میداشت تا عمال والی او را یافته بنزدش بردند .

حسن عمودی برچشم زهیرزد که مجروح گردید وامرکردکه او را بقتلش رسانند ولی بواسطه شفاعت جمعی ازرؤساء بغداد ازخون اودرگذشت سپس عبدوس بن عبدالصمد را که ازسرداران بزرگ عباسی بود باهزارسوار وسههزار پیاده برای دفع لشکرطبا طبا و فتح کوفه اعزام داشت وامر نمود که از راه سابق که زهیر رفته بود نرود تا لشگرش آثار قتل و شکست دفعهٔ سابق‌را ندیده و دل‌شکسته نشوند . عبدوس از راهی‌که طریق جامع نام داشت (جامع اسم قریه‌ایست در کنار فرات) بصوب کوفه عزیمت کرده و در هیچ جا توقف نکرد تا خود را بقریه جامع رسانیده و در آنجا استراحت نمود .

امّا جاسوسان کوفه خبرحرکت عبدوس را مخفیانه بابوالسرایا رسانیده بودند و او باخواص خود این امررا در میان نهاده وتصمیم اتخاذ کردند که با شبیخون درعرض راه لشگر عباسی را متفرق کرده ونگذارند که آنان بکوفه برسند ومدتی شهر ومردم رادرمحاصره نگاهدارند وازخوف مخالفت محمدطباطبا بطورپنهانی شجعان مردم‌را تجهیز کرده وشبانه قریه جامع را محاصره کرده وازسه طرف خشگی فریاد یافاطمی یامنصور امّت برداشته وبرلشگر عبدوس حمله نمودند لشگر بغداد ازخواب بیدار شده واز ترس شمشیر غالباً خودرا بفرات انداخته وغرق و یا بزحمات زیاد فرار کردند وخود عبدوس هم گرفتار پنجه قهر ابوالّسرایا شده وبطرز فجیعی بقتل رسید .

لشگر کوفه واهالی قریه جامع لشگر گاه بغدادیان را غارت کردند و با غنایم زیاد غانم وفاتح بکوفه مراجعت کرده وخبر فتح خود را بعرض طباطبا رساندند . آن

سید جلیل درحال مرض بود ولی با حال غضبناک ازجا برخاسته وضجه کشید که خداوند را بشهادت میطلبم که من از اینکارهای ابوالسرایا بیزارم . اهل بیت طهارت وخاندان نبّوت و ولایت هیچوقت به‌شبیخون متوسل نشده‌اند واین جنگ مشروع نبوده‌وبایستی قبلاً آنانرا بمتابعت کتاب وسنت حضرت رسول(ص) دعوت کرده باشیدابوالسرایاالتماس واصرار کرد که تقصیر اورا عفو فرموده ودربین مردم رسوایش ننماید زیرا مدعی بود که از نهایت حرص به تقویت آل رسول باینکار دست زده است وتعهد مینماید که دیگر بچنین‌عملی دست نزند محمّد طبا طبا از نهایت حیا وشرم ساکت مانده است .

محمّد چون آثار مرگ درخود مشاهده میکرد وصیّت کرد که بعد از او علی‌بن عبدالله علوی بامر امارت مسلمین قیام نماید .

صاحب روضة‌الصفا مدعی است‌که ابوالسرایا آن سید جلیل را مسموم کرده‌است زیرا مخالفت طبا طبا باجنگ های غیله (شبیخون) بر لشگر های عباسی که مسلمان بوده‌اند دربین مردم فاش شد وابوالسرایا مورد ملامت عموم واقع گردید .

بهرحال رؤسای زیدّیه فوت طباطبا را مکتوم داشته وشبانه جسد شریفش را به نجف که غری معروف بود برده ودفن کردند وروزبعد ابوالسرایا مردم‌کوفه را درمسجد جمع کرده وفوت محمد ولزوم بیعت به‌علی‌بن عبدالله را بمردم اعلام نمود . ولی علی بااین امر همداستان نبود ودرقبول این امر تردید داشت محمدبن محمدبن زیدبن علی‌بن‌الحسین علیهم‌السلام در مجلس حاضر بود برخاسته وشرحی برتحریص و تشجیع علی‌بن عبدالله برای قبول امارت شیعه اظهار داشت علی‌بن عبدالله ازجای برخاسته و بعد ازحمد خدا ونعت رسول گفت که محمد طباطبا رحمة الله علیه امارت را قبول کرد و تقیه را برای نفس خود رعایت ننمود ودراحقاق حقوق الهی‌کوتاهی نکرد ومن وصیت او را ازجهت سستی ونکول ردّ نمیکنم ولی درنظرمن کس دیگری که ازمن‌صلاحیت بیشتری برای اینکار دارد درمیان هست وآن محمدبن محمدبن زید است وما ریاست خودمان را باو وا میگذاریم که جوانی شجاع وپرشور است ابوالسراّیا ومردم کوفه هم رضا داده و به محمد بیعت کردند .

ظهور محمدبن محمدبن زیدالشهید

بعد ازاتمام بیعت کارمحمد بالا گرفت وعمّال خود را در نواحی مختلفه عراق متفرق نموده و کلیه آن بلاد را تحت حکومت خود گرفت .

۱ ـ اسماعیل‌بن علی‌بن اسمعیل‌بن جعفر(ع) را در کوفه خلیفه خود کرد .

۲ ـ روح‌بن حجّاج را بریاست شهربانی شهر کوفه بر گزید .

۳ ـ احمدبن‌السرّی‌الانصاری را بریاست دفتر خلافت نصب کرد .

٤ ـ عاصم‌بن عامر را قاضی کوفه قرار داد .

۵ ـ نصربن مزاحم را رئیس بازار نمود .

٦ ـ ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر(ع) را بحکومت ولایت یمن انتخاب کرد .

۷ ـ زیدبن موسی بن جعفر (ع) را بحکومت اهواز فرستاد .

۸ ـ عباس‌بن محمدبن عیسی‌بن محمدبن علی‌بن عبدالله بن جعفربن ابیطالب را والی بصره قرار داد .

۹ ـ حسن‌بن‌الحسن‌الافطس را امارت مکّه عطا کرد .

۱۰ـ جعفربن محمدبن زیدبن علی(ع) وحسن بن‌ابراهیم‌بن حسن‌بن علی(ع) را مشترکاً برای اداره امور واسط اعزام داشت و کلیه آنان بمشاغل خود قیام نمودند .

امّا افطس بدون هیچگونه مانع و رادعی درمکه پذیرفته شد و حج سال ۱۹۹ را بریاست خود اقامه کرد اینکه صاحب ناسخ التواریخ اصل خروج محمد طباطبا را در سال ۲۷۹ هجری دانسته اشتباه است وشاید مربوط بچاپ ویا ترجمه باشد .

امّا ابراهیم‌بن موسی(ع) هم با مختصر مقاومتی درحکومت یمن مستقر گردید .

امّا حاکم واسط که نصر بجلّی بود مقاومت شدید کرده ودرنتیجه مغلوب شد و سادات معظّم جعفروحسن وارد واسط شده وبا مردم برفق ومدارا بعمل‌حکومت پرداختند

امّا عباس جعفری هم با مساعدت علی بن جعفربن محمدبن علی‌بن‌الحسین(ع) شهر بصره را بتصرف درآورد.

امّا زید بن موسی بن جعفر(ع) درحین رفتن باهواز با حسن بن علی مأمونی که از سرداران عباسی بود تلاقی کرد و جنگ کرده او را شکست داد و سپس زید بن موسی خانه‌های بنی‌عباس را در بصره‌آتش زد و درتاریخ بزیدالنار معروف شده است .

در اثر این وقایع سیل مکاتبات و ارسال رسل از تمام این بلاد بطرف کوفه بنام فتحنامه در جریان آمد و اهل شام و جزیره هم استدعا کردند که خلیفه علوی پرتو عنایت بر آنها انداخته و حکام عادلی بدان بلاد اعزام دارد و عموم مسلمانان از تسلط و فتوح سادات اولاد حضرت رسول (ص) خوشوقت بودند .

همینکه این اخبار بسمع حسن‌بن سهل رسید نامه به طاهربن‌الحسین فاتح‌بغداد نوشته و او را برای جنگ با علویان بعراق دعوت کرد طاهرجواب رد داده و ضمناً او را تنذیر نمود که از طرفیت با اولاد فاطمه دست بردارد زیـرا مردم یاری و مساعدت آنان را عبادت و عمل بمقررات دین میدانند و معارضه با چنین قومی خذلان دنیـا و آخرت را در پی دارد .

حسن‌بن سهل هرثمة‌بن اعینْ و سندی‌بن شاهك را بمساعدت خود خواند و از خوف اینکه هرثمة اجابت نکند سندی را حامل نامه قرار داد .

هرثمة قبلا از قبول امر سر باز زد ولی بعد که نامه منصوربن مهدی عباسی باو رسید جنگ سادات را که مایه خذلان دنیا و آخرت او شد قبول کرده و از حلوان به بغدادمراجعت کرد وهمینکه به شهروان رسید اهل بغداد و بنی‌عباس ازاواستقبال کرده و با تجلیل زیادی او را وارد بغداد کردند .

حسن بن سهل کلیه دیوانهای لشگر ها را با کلید خزانه باختیار او گذارد . هرثمةسی هزارنفراز شجاعان جنگ دیده را تجهیز کرده وبعزم کوفه در خارج بغداد لشگرگاه زد .

هثیم‌بن عدی میگوید بر هرثمة وارد شده وبا اومزاح کردم و گفتم اگر خضاب کرده بودی دشمن از منظرهٔ شما بهترلذت میبرد جواب داد که اگر سربرای من‌باقی ماند خضاب میکنم در این موقع ابوالسرایا در قصر توقف داشت و لشگری بسـرداری محمدبن اسمعیل‌بن محمدبن عبدالله الارقط‌بن علی‌بن‌الحسین(ع) بمداین فرستاد که با جنگ ابوالبسط حاکم عباسی را ازآن شهررانده و در مداین مستقر شدند . بهر حال هر دو لشگر از بغداد و کوفه روی بیکدیگر آورده و در قریه (صرصر) تلاقی‌دست

داد . در این موقع حسن بن سهل حماد ترك و علی بن سعید را با لشگر زیادی بمدائن فرستادو بااینکه محمدبن اسمعیل مقاومت شدید کرده باز در نتیجه بغدادیان بر مدائن مسلط شدند ولی سردار کوفه ابوالسرایا از این امر مستحضر نبود و بتصور اینکه مدائن در دست طرفداران او است از جسر صرصر گذشته و بطرف مدائن رو آورد و در بین راه با اصحاب شکست خوردهٔ خود مواجه گردید ومعلوم شد ابوالهرماس غلام شجاع اودر جنگ کشته شده است ناچار خواست که بطرف قصر لشگرگاه سابق مراجعت نماید که لشگر هرثمة سر راه را بر او گرفتند جنگ بزرگی واقع شد و در جنگ برادر ابوالسرایا بقتل رسید و لشگر کوفه درمیدان جنگ متفرق شده و فرار کردند وخود او با جمعی بقریه ماریه رفت هرثمة کوفیان را تعقیب نمود و برای کثرت اضرار آنان امر کرد که نهر کوفه را از فرات قطع و سد کرده و آب را بروی مردم بست . اینکار در نظر مردم بزرگ آمد و ترسیدند که مدتی قطع آب بطول انجامد وبرای راه‌چاره دورهم جمع شدند و هریك نظری را ابراز مینمودند که یکمرتبه فرات طغیان کرده و سدّی که درجلو نهر کوفه بوددرهم شکست ونهر کوفه کما فی‌السابق جریان یافت ومردم این امر را از میمنت مساعدت با سادات علوی دانسته و در معارضه با عباسیان جدّی‌تر شدند هرثمة نیزازاین حرکت خجل شده و دیگر اصراری درسدّ نهر ننمود ولی لشگر جرارخود را بصوب کوفه حرکت داده و در رصافه لشگرگاه زد .

ابوالسرایا نیز در مقابل او قرار گرفت و چند روز بازار جنگ گرم بود و در تمام این ایام ابتکار و فتح با لشگر کوفه و بغدادیان در حال شکست و فرار بودند و حتی یکروز غلام سیاهی خود هرثمة را اسیر نموده بود که تصادفاً جمعی از لشگر بغداد باو برخورده وغلامرا بقتل رسانیده وهرثمة راآزادکردند. ابوالسرایا علی بن محمدبن جعفر(ع) معروف به‌بصری‌را که ازشجعان روزگاربود باجمعی در کمینگاه قرارداده‌بود که از پشت سر بلشگر هرثمة بتازند در اینموقع هرثمة دست بحیله زد و فریاد کرد که ای اهل کوفه برای چه مسلمانان باید یکدیگر را بدون جهت بقتل برسانندا گر بخلافت منصوربن مهدی توافق‌دارید ما هم باین امرراضی هستیم بیائید تا مشترکاً باو

بیعت کنیم و اگر عقیده دارید که خلافت باید تغییر مسیر داده و از خاندان عباس بخاندان علی(ع) انتقال یابد پیشوای خودرا حاضر کنید تاروزدوشنبه بشورپرداخته و اینکار را سرانجام دهیم. اهل کوفه که بیوفائی عادت قدیمی آنها بود درجنگ سست شده وازحمله خودداری کردند. ابوالسرایا فریاد کشید که گول این عجمی‌ها رانخورید که در گفته های خود دروغگو و حیله بازند (مقصود از عجمی اتراك هستند زیراتمام ایرانیها و اتراك و تاتار را عرب رویهمرفته عجم می نامد و الّا ایرانیها هیچوقت اولاد عباس رابراولادعلی واهل بیت‌طهارت ترجیح نداده‌اند) بهرحال کسی ازاهل کوفه بفریاد اوتوجه نکرد، ابوالسرایا فریاد کشید که‌ای اهل کوفه وای کشندگان علی وحسین و زید من بشما مغرور شدم و شما بمن خیانت کردید و زود باشد که نتیجه خیانت به شما واصل گردد و باتفاق محمدبن محمدبن زید وجمعی ازدوستان صمیمی از کوفه بیرون‌آمد و در قادسیه توقف نمود و سه روز درآنجا ماند تا اتباعش از خستگی درآمدندوسپس راه صحرا را در پیش گرفت درخلال این احوال اشعث‌بن عبدالرحمن اشعثی مردم کوفه را بصلح با هرثمة دعوت کردوآن نامردان نیز پذیرفته ودسته دسته بیرون رفته و از منصوربن مهدی و هرثمة امان گرفتند و بعد از چند روز توقف لشکر بغداد منصورو هرثمة حاکمی بر کوفه بنام عنان‌بن فرج گماشته وخودشان به بغداد مراجعت کردند امّا محمد و ابوالسرایا بطرف بصره رفتند و در بین راه فهمیدند که لشکرحسن‌بن‌سهل بربصره تسلط پیدا کرده وعمال علوی را ازشهراخراج کرده‌اند لذا راه را بطرف واسط گرداند و معلوم شد که سرنوشت واسط هم مانند بصره است.

محمد وطرفدارانش متحیّر ماندند که بکجا بروند وچنین صلاح دیدند که از دجله عبور ودرسواحل شرقی آن فرودآیند تاهم ازاکراد ایرانی وهم ازاعراب عراق بتوان استفاده کرد. لشکرعلوی بسرداری ابوالسرایا ازتمام بلاد سواحل غربی وشرقی خراج گرفته وغلات آنان را هم خریداری کرده ودرحوالی اهواز متمرکز گردند.

و ازآنجاهم بشوش رفت ولی اهالی درب هارا بسته وآنها را راه ندادند باغلبه وتهدید اهالی را مرعوب کرده و وارد شهرشد و ازطرف دیگر حسین‌بن علی مأمونی

حاکم اهواز بمقاومت پرداخته و باو اعلام کرد کـه میل جنگ با محمدبن محمدبن زیدعلوی را ندارد ولی ناچار باید از قلمرو حکومت او بجای دیگر بروند ابوالسرایا قبول نکرده وجنگ سختی دربین آنان درگرفت واهالی شوش هم از پشت سر بآنان حمله کردند جماعت‌زیدیه در رکاب محمد پایداری کرده وعدّه زیادی ازآنان بقتل‌رسید وبعد ازاین‌شکست محمد وابوالسرایا دربلاد ایران متواری شدند تاعبورآنان به برغان افتاد حماد کندی که ازطرف مأمون‌الرشید حاکم این ناحیه بود آنان را تأمین داده و باگرفتن ده هزار درهم ازحسن‌بن سهل والی بغدادآنان را تحویل نامبرده نمود.

حسن بن سهل خواست که هر دو نفر را بقتل رساند ولی اطرافیان مانع قتل محمدبن محمدبن زید علوی شدند و گفتند وقتی که هرون‌الرشید میخواست خانواده برمك را قتل عام نماید برآنها احتجاج کرد که ابن‌افطس علوی را بقتل رسانیده‌اند ابن افطس عبدالله‌بن حسن بن حسن بن علی بن علی بن الحسین السبط الشهیدبن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام بود اما ابوالسرایا را بهرون‌بن خالد داد کـه بقصاص قتل برادرش عبدوس بقتل رساند و جسد و سر او را در قسمت شـرقی و غربی بغداد بدار آویخت ــ و محمد را بخراسان نزد مأمون فرستاد ــ فضل بن سهل سعی در کشتن او داشت امّا مأمون ظاهراً اقدامی نکرده وتحت‌الحفظ او را در خانه‌ئی نگه داشت و پس ازمدتی بوسیله نوشانیدن شربت مسموم و بقتلش رسانید گویند محمد را سن بـه بیست نرسیده بود و مأمون از شهامت آنجوان علوی در تعجب بود و مطابق دیوان های ثبت لشگر ۲۰۰ هزارنفردر این امر یعنی ازتاریخ خروج طباطبا تا زمان گرفتاری محمد ازمردم طرفین بقتل رسیده‌بودند ـ امّاهرثمة که موجب شکست وبرهمزدن دستگاه‌علویان شدبواسطه کدورت که‌حسن‌بن سهل با او داشت توقف دربغداد را صلاح خود ندانسته وبخراسان روآورد حسن نیز برادرخود را از جریان مطلع کرده و اوهم در نزد مأمون بحدی‌از هرثمة سعایت کرد که بالاخره بامر مأمون درحال زندانی بودن بقتل رسید و جزای بهمزدن دستگاه سادات را در کوفه که حکومت نسبتاً معتدلی تشکیل داده بودند در دنیا دید و حال منتظر است که در روز میعاد نیز بجزای خود برسد.

مقتولین در این واقعه عده زیادی از سادات و عبّاد و زهاد کوفه بودند که فقط برای نیل به ثواب اخروی و دفع ظلم بنی عباس دخالت در امر نموده بودند.

فصل دوازدهم
نهضت سیزدهم

سیزدهمین کسیکه از سادات علوی خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید محمدبن جعفربن محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است - این محمد شخصی فاضل ومحترم بود گویند وقتی مأمون در خراسان امر کرد که سادات علوی در خیل مخصوصی سوار شده و بمحلّی بروند اولاد ابوطالب ابا کردند که بسر خیلی دیگری غیر از محمدبن جعفر بدین کار مبادرت ورزند محمد از پدر خود حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق علیهما السّلام نقل اخبار میکرده وعده‌ئی از رُوات اسناد خود را باومیرسانند - ابوالفرج نقل کرده که محمد تمام روزها را روزه میگرفت و تمام شب ها را بنماز میگذرانید - و سبب خروج این سید جلیل آن بود که شخصی در ایام خروج سادات در کوفه کتابی نوشت و در آن کتاب بنی فاطمه را بطور کلی مورد سب قـرار داد و تمام احفاد و ذراری حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها که درمدینه حاضر بودند دورهم جمع شده وباتفاق بقیه اولاد ابوطالب از غیر حضرت فاطمه علیها السلام بدرخانه او رفته وآنکتاب را برای آنحضرت قرائت کردند محمد همیشه تا این تاریخ در حال انزوا بود - اما بعد ازشنیدن مفاد کتاب بدون اینکه جوابی بدهد داخل خانه خود شده زره به تن پوشید و شمشیر خود را حمایل کرد و از خانه خارج شد و مردم را دعوت کرد که بخلافت با او بیعت کنند.

مردم مدینه که بعد از حضرت حسین بن علی قائد فخّ با دیگری بیعت نکرده بودند بجنابش اقبال کردند و بدون مقاومت شدید بر مدینه مسلّط شد و بساط عدل گسترانید وسپس لشگری جمع کرده و بطرف مکه عزیمت نمود و باهرون بن مسیب حاکم مکه جنگ شدیدی کرد و از بزرگان سادات حسین بن حسن الافطس ومحمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن الحسن السبط و محمدبن الحسن السیلق وعلی بن الحسین بن علی بن زید وعلی بن الحسین بن زید وعلی بن جعفر بن محمد از اجله علویان بااو همراه بودند وقبلاً هرون را شکست دادند حاکم عباسی بحضرت علی بن الموسی الرضا (ع) برای اصلاح متوسل شد ولی محمد

قبول نکرد لذا هرون لشکر زیادی جمع کرده وسادات را محاصره نمود وبواسطه رسیدن آذوقه لشکر مدینه تدریجاً متفرق شدند ومحمد ناچار شد که خود باجمعی از سادات باماان هرون بن مسیب تن دردهد و بدین جهت تحت الحفظ آنان را بخراسان فرستادند دربین راه قبیلهٔ صحرانشینی برعمّال هرون تاخته وسادات را ازدست آنان گرفتند ولی آنان خودشان نزد حسن بن سهل والی بغداد رفته ومحترمانه بخراسان مسافرت کردند محمدبن جعفردرخراسان وفات کرد وخود مأمون در زیر نعش آنجناب حرکت میکرد ومیگفت این رِحم من است وسی هزاردینار قرض او را پرداخت .

نهضت چهارم چهاردهم کسیکه برحکومت جورعباسی خروج کرد عبدالله بن جعفربن ابراهیم بن جعفربن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام است که در ایام مأمون الرشید در نواحی فارس حکومت داشته و قومی از خوارج در همان حدود او را شهید کرده‌اند که بشرح آن تا بحال دست نیافته‌ام .

نهضت پانزدهم خروج محمدبن قاسم بن علی بن عمربن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که در زهد و تقوی اعجوبه روزگار بوده و در طالقان چهل فرسنگی خراسان اقامت داشته و بعد از نشر بیعت خود وجمع آوری لشکر و ترصد حمله بخراسان که تحت حکومت عبدالله بن طاهر از طرف معتصم عباسی بود بواسطه اعمال اتباعش از تعقیب امر دست کشیده است .

بدین تفصیل که با لشکر مجهّزی بصوب خراسان حرکت و در منزلگاهی فرود آمده بود و نیمه شب صدای گریه و زاری مردی درمقابل دیگری او را ازخواب بیدار میکنند که ابراهیم نام محلّ اطمینان خودرا برای تحقیق امر میفرستد ابراهیم بابررسی اطراف وجوانب بمحل گریه وزاری نزدیك شده ومیفهمد که یکی ازاهل بیعت محمد نمد واشیاء دیگری را بجبر وعنف گرفته وآن شخص باتضرع اشیاء خود را میطلبد ابراهیم از آن شخص تابع خودشان که به محمد برای یاری دین بیعت کرده بود سؤال میکند که این چه حرکت فجیعی است که ازتوسرزده میگوید ما دربیعت شما واردنشده‌ایم مگربرای آنکه آنچه لازم داریم از مردم بربائیم ونفع حاصل کنیم - بهر حال ابراهیم

نمد را از آنشخص جابر گرفته و بصاحبش ردّ میکنند و گزارش امر را بصاحب بیعت محمدبن قاسم معروض میدارد .

محمد گریه کرده و میگوید اینانند مردمیکه ماباید بوسیله آنان حق خود رامطالبه کرده و امر بمعروف و نهی از منکر کنیم وسپس بیعت خود را از مردم برداشته و مخفیانه بقریه نساء فرود آمده و باتفاق دوست صمیمی خود ابوتراب بعبادت و انزواء اشتغال میورزد ولی عبدالله طاهر دست از سر آن سید جلیل برنداشته و بحیله های خاصی او را یافته و تحت‌الحفظ به بغداد نزد معتصم میفرستد .

گویند در عرض راه بواسطه اینکه اغلب مردم ایران طرفدار خانوادهٔ علویان بودند هیچوقت محافظین در روز بمسافرت ادامه نداده و همیشه شب راه رفته‌اند تا به بغداد رسیده‌اند .

معتصم مدتی مدید آن سید جلیل را در حبس نگه داشت ولی یاران او باحیله خصوصی از زندان خارجش کردند و نگارنده به بقیه زندگانی او دست نیافته است .

فصل سیزدهم
نهضت شانزدهم

در ایام خلافت مستعین عباسی ابوالحسین یحیی‌بن‌عمربن‌یحیی بن سعیدبن علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن‌ابیطالب علیهم‌السلام است که بواسطه شدت بنی عباس از عراق بخراسان رفت و عبدالله طاهر او را گرفته ومجدداً به بغداد فرستاد و مدتها بامر متوکل در زندان فتح بن خاقان و عمربن الفرج بود تا اینکه بوسائلی از حبس خلاص شد و فوراً بکوفه آمد و مردم را به بیعت آل محمد دعوت کرد و جمع کثیری ازاو متابعت کردند وبه قادسیه ونواحی کوفه مسلّط گردید .

از قضایای غریب آن است که مردم بغداد بطور کلی طرفدار او بودند و حال آنکه با تمام علویان که یکی بعد از دیگری بر اولاد عباس خروج کرده بودندمخالفت شدید داشتند یحیی بیت‌المال کوفه را ضبط کرده و بر اتباع خود تقسیم نمود ودراین حال عبدالله‌بن محمود با لشگری از عباسیها در نواحی کوفه متوقف بود برای معارضه بکوفه روآورد و بعضی از اعراب بطور توهین آمیز با یحیی صحبت کردند ولی آن سلاله نبوت و ولایت بمدافعه قیام کرد و خود شخصاً بطرف عبدالله‌بن محمود تاخته و

پشت شمشیر برصورتش زد و گفت اگر میخواستم ترا بقتل میرساندم ـ عبدالله ولشگرش از کوفه منهزم شده وبه بغداد رفتند محمدبن عبدالله طاهر والی بغداد حسین بن اسمعیل پسر عم خود را با لشگر مجهزی بحرب یحیی فرستاد و در این لشگر سرداران نـامی مانند خالدبن عمران و ابوالنساء غنوی و عبدالله بن نصر و سعد ضبابی شرکت داشتند و در چند محاربه کوچك یحیی فاتح شده و قصبه قسین را بتصرف درآورد امّاحسین بن اسمعیل با لشگرزیادی رسیده ودر قریه شاهی توقف نمود یحیی برای اینکه در کوفه محاصره نشود باتفاق هیضم بن علاء و اهل و عشیرة و یاران خود بشاهی رفت و دراولین جنگ هیضم که امیدواری همه مردم باوبود فرار کرد واحتمال دادند که با سردار لشگر عباسی در اینکار تبانی داشته است بهر حال حمیت هاشمی یحیی تحریك شده و بقدری در جنگ کوشید تا بدرجه شهادت رسید اسمعیل سر او را بکوفه فرستاد مردم کوفه غلام حامل سر را بقتل رسانیدند سپس سر یحیی را به بغداد حمل کردند مردم بغداد بآنان فحاشی کرده وبضجه و گریه ازخانه‌ها صدا بلند شد بعضی ازمردم متملق بحاکم بغداد تبریك و تهنیت گفتند ولی ابوهاشم علوی بر محمدبن عبدالله والـی بغداد وارد شده و گفت من تراتهنیت میگویم بکشتن کسی که اگر حضرت خاتم‌النبیین(ص)حیات داشت بایستی بحضرتش تسلیت وتعزیت گفت سپس محمدبن عبدالله طاهر خانواده یحیی و سرها را بخراسان فرستاد گویند این سرها در عرض راه وارد بر هیچ خانهٔ نشدمگر آنکه عزت و احترام و ثروت از آن خانواده سلب شد .

برای اسرای علویان هیچوقت در بغداد اظهار تـأسفی نشده بود مگر اسیران لشگر یحیی که بحدّی در بغداد مورد تأسف واقع گردید که ناچار خلیفه عباسی امر کرد که آنان را آزاد کردند قصائد و مراثی مفصل و غرائی برای این سید جلیل در کتب تواریخ ضبط است که از سیاق مطالب این ذریعه خارج است .

نهضت هفدهم

نهضت حسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن حسن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام است که در کوفه بعد از یحیی خروج کرد ولی مستعین لشگری برای جنگ او فرستاد حسین فراراً از کوفه

بسامره رفت و با خلیفه عباسی بیعت کرده بکوفه بر گشت و ارادهٔ خروج ثانوی نمود که او را گرفته و مدتی در حبس نگاه داشتند تا معتمد بخلافت رسیده و او را آزاد کرد وبرای مرتبه سوم بازخروج کرد این دفعه بامرموفق عباسی اورا اسیر و درواسط زندانی کردند تا دار فانی را وداع نمود.

نهضت هیجدهم خروج محمدبن جعفربن حسین بن جعفربن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که بعنوان نیابت حسین خروج کرد و بنام اعطاءِ حکومت کوفه ابن طاهر مغرورش کرده و سپس او را دستگیر و در زندان نگه داشت تا جان شیرین را از دست داد.

خاتمه

بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که عدهٔ سادات شهید و مقتول و محبوس در دورهٔ منحوس حکومت مغصوبه عباسی منحصر بصاحبان داعیه نبوده بلکه بعناد آنان بر هر که دست یافته‌اند آنچه توانسته‌اند ازقتل وزجرخودداری نکرده‌اند - باستثناءِ احمد سفاح مکنی بابوعباس که فرصت اینکاررا نیافت ویا سیاستش اقتضاءِ نمیکرد واز طرفی هنوز در دورهٔ او کسی از سادات علوی با شمشیر با او معارضه نکرده بود و فقط از بیعت و ملاقات او گریزان بودند.

ابوعباس با عبدالله پدر محمد وابراهیم صاحبان داعیه خلافت نهایت درجه مهربانی مینمود که بدینوسیله به پسران او دست یابد.

و از طرفی بلاد اسلامی را بین هاشمیین اعم از علوی و عباسی تقسیم نموده بود که بعضی از مورخین حمل بر حسن نیّت او کرده ولی دسته دیگر این عمل را نیز خدعه برای استقرار کامل حکومت عباسی دانسته‌اند - زیرا سفاح و منصور در مقابل محمدبن عبدالله المحض معروف بصاحب نفس زکیه کاملاً مغلوب و در بیعت اوبوده‌اند بهر حال همینکه حکومت عباسی در دورهٔ منصور دوانقی باوج اقتدار رسید و محمد و ابراهیم را بقتل رسانیدند و اتباع آنان را متفرق کردند بر سر رویه امویین رفته و از ظلم و بیداد دربارهٔ آل علی کوتاهی نکردند.

زیرا بعلاوه قتل آنان از جمله مقتولین دورهٔ منصور حسن وابراهیم وعلی وعبدالله و عباس پسران حسن بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام هستند که بجرم مساعدت و همراهی با پسرعم خود محمدبن عبدالله‌المحض بدست منصور کشته شدند وهمچنین اسمعیل و محمد پسران ابراهیم بن‌حسن بن حسن بن حسن بن علی وعبدالله بن اسحق بن‌ابراهیم حفید او بامر منصور کشته شدند .

و دیگر علی‌بن محمدبن عبدالله‌المحض که برای عناد منصور با پدرش شربت شهادت نوشید وبازحسن‌بن زیدبن علی‌بن‌الحسین و موسی‌بن عبدالله و علی‌بن حسن‌بن زیدبن‌الحسن بن علی وحمزه‌بن اسحق‌بن علی بن عبدالله که کلاً از اولاد سبطین بودند برای استقرار خلافت عباسی با حیله و سم و شمشیر از جان شیرین دست شستند تا منصور بدار مکافات شتافته و دورهٔ بیداد او خاتمه یافته است .

دوره مهدی عباسی

در دورهٔ منحوس مهدی‌عباسی علی‌بن عباس‌بن‌الحسن بن‌الحسن بن‌الحسن بن علی بامر مهدی در حبس کشته شده اند و بکس دیگر که در دورهٔ این مضل" که نام خودرا مهدی گذارده بود دست نیافتم .

دوره هادی عباسی

در دورهٔ هادی که ضال‌النسب لقب او بوده عده‌ئی از اولاد حضرت صدیقه طاهره در صحرای فخ" نزدیکی مکّه شربت شهادت چشیدند که قسمتی از موضوع قصیده غرّاء شاعراهل بیت طهارت دعبل خزاعی را تشکیل داده است .

و پس از آن واقعه جمع کثیری از سادات را بنام مساعدت با حضرت حسین بن علی قائد معرکه فخ" متهم نموده و بقتل رسانیدند که از جمله حسین‌بن علی‌بن الحسن ابن‌الحسن‌بن علی علیهما‌السلام وسلیمان بن عبدالله المحض بن الحسن‌بن علی و حسن بن محمدبن عبدالله المحض‌بن الحسن‌بن الحسن‌بن علی وعبدالله بن اسحق‌بن ابراهیم‌بن الحسن بن الحسن بن علی علیه‌السلام بوده که صبراً و یا در زندان شهید شده‌اند .

دوره هارون‌الرشید

در دورهٔ شوم هرون علاوه بر حضرت امام بحق موسی‌بن جعفر علیه السلام سادات ذیل باتهام داعیه خروج بر عباسیان بقتل رسیده‌اند .

۱ـ یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی ۲ـ عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی ۳ـ محمد بن یحیی بن حسن بن حسن بن علی ۴ـ حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۵ـ عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی ۶ـ اسحاق بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ظلماً و بدون موجبی شهید شده اند.

دوره امین الرشید

امین عباسی دست خود را در مدت کوتاه حکومت خود بخون آل رسول نیالوده ولی افسوس که تاریخ ظالم این شخص را جبون و بدون لیاقت ضبط کرده است وحال آنکه چنین نبوده و این بیچاره در مسیر سیل شدید ایرانیان استقلال طلب واقع شده و از بین رفته است.

دوره مأمون الرشید

در دوره مأمون الرشید علاوه برحضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم سادات ذیل بعناوین مختلفه شهید شده اند ۱ـ حسن بن حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی ۲ـ حسین بن اسحاق بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ۳ـ محمد بن حسین بن حسن بن علی بن الحسین ۴ـ علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۵ ـ محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام ۶ـ محمد بن محمد بن زید علوی این دسته ساداتی هستند که در بغداد و مدینه ومکه ومرو بشهادت رسیده اند ولی شهادت سادات شهید در ایران را در دورهٔ مأمون ملعون جداگانه خواهیم نگاشت.

ایام معتصم عباسی

در دورهٔ معتصم علاوه برحضرت امام محمدتقی علیه السلام عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار بامر آن مطرود شهید شده است.

ایام واثق

در دورهٔ واثق عباس بن علی بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی(ع) شربت شهادت چشید.

دوره متوکل عباسی

علاوه برمسموم کردن حضرت امام علی النقی (ع) ابوعبدالله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی بن عبدالله المحض الحسن بن الحسن السبط

و محمدبن محمدبن جعفر و قاسم‌بن عبدالله‌بن حسین‌بن‌علی‌بن‌الحسین‌السبط و احمدبن عیسی‌بن زیدبن‌علی‌بن‌الحسین‌السبط وعبدالله‌بن موسی‌بن عبدالله‌بن‌حسن‌بن حسن‌السبط بعنوان اینکه داعیه خلافت دارند کشته شده‌اند.

دوره مستعین

در دورهٔ مستعین عباسی یحیی ازسادات نامی‌شهید شده که شرح آن گذشت.

دوره معتز عباسی

در دورهٔ حکومت مغصوبه معتزّ اسمعیل‌بن یوسف‌بن ابراهیم‌بن موسی‌بن عون‌بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن‌السبط قبلاً محبوس و سپس شهید شده است.

دوره معتمد عباسی

دورهٔ معتمدتصادف باسال ۲۶۰ هجری داشته که حضرت‌امام‌حسن عسکری(ع) را مسموم نموده وازآن تاریخ به بعد دیگر بشهداء سادات دست نیافته‌ام و بر مطالعه کنندگان پوشیده نیست که تمام اسامی خلفاء عباسی باکلمه جلاله باحروف رابطه به کلمه (الله) توأم‌بوده است ولی‌چون‌نگارنده هیچ‌تناسبی در رویه و اعمال آنان با خدا ندیده شرم کرده است که کلمه جلاله را مرادف اسامی بدون مسمّی آنان ذکر کند.

فصل چهاردهم توضیح مقال راجع به مذهب شیعه و متابعین حقیقی آن

در اینجا فعالیت سادات علوی که معاصر با ائمه طاهرین بوده و برخلفای جور و ظلم اموی و عباسی خروج کرده‌اند خاتمه می‌یابد - وبر مطلعین تاریخ اسلام پوشیده نیست که عدهٔ مدّعیان امر خلافت از افراد این خانواده جلیل منحصر باین عده نبوده جم غفیری در همان زمان‌یا زمانهای‌بعد ظهور کرده وگرفتاریأس و شدت امراء وقت شده و صدایشان زود خاموش گردیده است.

نگارنده گویداین‌بودسلوك‌قوم‌عرب ومعتقداتشان به‌خاندان‌حضرت‌ختمی‌مرتبت که‌غالباً هم‌ازبنی‌اعمام‌آنان بوده ومکرر ازخوان نعمت اجداد عترت‌طاهره برخوردارشده‌بودند.

اینك‌شرح‌ذمهٔ ازمذهب‌اثنی‌عشری ومجذوبیت وارادت‌ایرانیان وخدماتی که‌نسبت‌باهل بیت‌عصمت وطهارت بتقدیم رسانیده‌اند برشته تحریر درمیآوریم تامورد مقایسه قرارگیرد.

حالت عمومی ایران قبل از اسلام

بطوریکه از تواریخ استنباط میشودسلاطین اخیره ساسانی دائماً درپی عیش ونوش بوده وبکشورداری توجهی نداشته‌اند وبهمین جهة هم تودهٔ مردم و هم بزرگان ایران از پادشاهان خودناراضی و در مقام پیدا کردن مفرّی بوده‌اند یکی از فضلا معاصر ظهور وتقویت مزدك را بهمین دلیل میداند و عقیده دارد که چون ایرانیان برای رهائی از چنگال سلاطین مستبده ساسانی بمزدك متوسل شده و درپیروی مذهب ساختگی آنمرد متقلب بعواقب وخیمی گرفتار شدند لذا ازرویه خود پشیمان شده وجدداً به تقویت سلطنت ساسانی کوشیدند که نتیجه آن ظهور انوشیروان عادل بود و بخرابیهای دورهٔ پدرش قباد سروصورتی داد اما بعد از مردن کسری باز حالت عمومی مردم ایران مضطرب گردید و مجدداً ملعبه دست مردان و زنان خانوادهٔ ساسانیان شدند.

در این موقع آوازهٔ طلوع کوکب درخشان و نورانی اسلام در عالم نشر شده و در درجهٔ اوّل بایرانیان تأثیر کرد و بوسائلی بطور غیر مستقیم سرداران اسلام را بفتح ایران دعوت کردند.

و این عمل دلیل تاریخی قابل اعتمادی دارد که در ناسخ‌التواریخ هم نقل شده بدین شرح که بعد ازفتح مداین دختران یزدجرد و جمعی از اسراء ایران را در مسجد مدینه برای فروش عرضه‌کردند و حضرت شاه ولایت علی امیرالمؤمنین(ع) اعتراض کرد وفرمود هؤلاء قومٌ دعونا الی انفسهم - یعنی‌این اسراء ازقومی هستند که ما را بکشور خودشان دعوت کردند (وازاین عبارت میتوان استفاده کرد که مقصودحضرت بلااختیار بودن ایرانیان در جنگ با مسلمین بوده است) و با اینحال باید با اسراء آنان خوش سلوکی کرد.

وباز بقرارنقل تاریخ بلاد ری چهارهزارنفر ازلشکر شاهنشاه بدون جنگ تحت قرارداد خاصی که به پیشنهاد سعد وقاص سردارلشکرعرب وامضاء خلیفه دوّم باایرانیان منعقد شد با تمام تجهیزات و اسلحه و دواب خود بلشکر اسلام ملحق شده و در فتح ایران بامسلمانان همکاری کردند واّلا فتح ایران برای مسلمین بدین سهولت امکان‌پذیر

نبود جماعت ایرانی در کوفه سکونت اختیار کرده و بقبیله حمراءِ نامیده شدند که شرح آن خواهد آمد بدیهی است که این مجاهدت برای نیل بعدالت و تشکیل حکومت فاضله بوده وخیانت بکشور محسوب نیست .

تااینکه بعد ازفتح‌ایران تدریجاً بتحریك بعضی‌مفسدین وبرحسب تمایل‌خلیفه دوم برخلاف معاهده مقرّره که شرط اول‌آن تساوی حقوق بین ایرانی وعرب بود اقوام عرب نسبت بایرانیان وسایر مسلمانان غیر عرب با نظر تحقیر نگریسته و برای خود امتیازاتی قائل شدند .

ایرانیان جویای عدالت و مساوات که برای فرار از شر امتیازات طبقاتی دورهٔ ساسانی باسلام ملتجی شده بودند ازاین اعمال بی‌قاعده وخلاف شرع‌مطهّراسلام کاملاً مکدّر شدند .

امّا دفاع حضرت امیرالمؤمنین(ع) از اسراء ایران و همچنین‌پیشنهاد تقاص‌از عبیدالله‌بن عمر که بدون محاکمه وثبوت تقصیرهرمزان شاهزاده ایرانی را بتوهم‌شرکت در قتل پدرش‌کشته بود تاحدّی ایرانیان را بیافتن خواستهٔ خود امیدوار کرد و منتظر شدند تابعد از قتل عثمان وقیام حضرت امیر بخلافت آرزوی آنان برآمد .

خاصّه‌که مقرخلافت حقّه‌اعلیحضرتش در کوفه قرار گرفت وهستهٔ مهّم‌مسلمانان ایرانی که همان چهار هزار نفر لشگر شاهنشاه واعقاب آنان و کسانیکه از اقوامشان بعد بدانجا مهاجرت‌کرده بودند ازحدّاعلای عدالت ومساوات‌موعود دین‌اسلام بهره‌مند گردیدند لذا از دل و جان محب اهل بیت عصمت و طهارت شده و حقیقت اسلام را (کما هوالحق) در پیروی از این خانوادهٔ جلیله دانستند بحدّی که در زمانهای بعد هم هرچه مخالفین اهل‌بیت عصمت وطهارت بایرانیان فشار آوردند درمحبت وارادت نسبت بآنان عمیق تر شدند .

چنانکه در زمان حکومت شوم معویة دستور مؤکّدی ازدربار خلافت مغصوبه برتکوب و خذلان ایرانیان صادر میشود که مستند برویّه عمر خطاب بوده است و در اثرهمین حکم زیادبن عبید حاکم کوفه ایرانیان متوطن درآن شهررا بسه دسته تقسیم

کرد عدۀ کمی را در کوفه نگاهداشت و یکدسته را بشام تبعید کرد و دسته دیگر را بەبصره که داخل ایران محسوب میشد گسیل داشت واین ترتیب برخلاف معاهدۀ اوّلیه بود که بین خلیفه ثانی و ایرانیان منعقد شده و از طرف خلیفه سوّم عثمان بن عفان و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امام حسن مجتبی علیهما السلام هم تأئید شده بود.

بعقیدۀ نگارنده جمعیت شیعه جبل عامل درشام نژاد ایرانی داشته ودارند چنانکه فعلاً درنواحی بیروت عدّەئی ازاعراب شیعه تابع دولت علیه ایران هستند ـ بنده با بعض از آنان مذاکره کردم که منشاءِ ایرانیت آنان را بدانم دیدم که خودآنان هم نمیدانند که بچه جهت جنسیت ایرانی دارند ومیگویند پدرانمان تابع ایران بوده‌اند ماهم تغییر تبعیّت نداده‌ایم- مظنون است که اینان از نژادهمان ایرانیان تبعید شده دورۀ حکومت معویة ابن ابیسفیان باشند که تدریجاً مستعرب شده‌اند ولی دراغلب تواریخ مذهب شیعه جبل عامل رانتیجه مجاهدت ابوذر غفاری رضوان الله علیه میدانند که ماهم تائید کرده ولی مانعة الجمع نمیدانیم. بالجمله ایرانیان مقیم کوفه درهر نهضت که بنفع علویان می‌شده فوراً شرکت می‌نموده‌اند ـ وبااینکه شیعه امامیّه بوده‌اند ازمساعدت با فرقه کیسانیه وزیدیّه هم بنام اینکه اهل بیت رسول هستند خوداری نداشته‌اند.

ایجاد حکومت بنی‌عباس که اساساً بدست ایرانیـان عملی شده واکنش همان عناد دیرین بنی‌امیه نسبت بآنان است.

امّا ایرانیان بعد از قلع و قمع حکومت اموی بازباغفال شدن خودشان پی‌برده ودرمقام جبران برآمدند که نتیجه آن ولایتعهد حضرت رضا علیه السّلام دردورۀ حکومت مأمون الرشید است امّا افسوس کـه این امر هم اغفال بعد از اغفال بوده و ثمره مفید و مثبتی نداشت اینکه بعضی مغرضین و یـا جهّال مذهب تشیّع را از مبتدعـات سلاطین صفویه قلمداد کرده‌اند سفسطۀ بیش نیست.

تشیّع که عبارت از پیروی اهل بیت طهارت در دین اسـلام است از دورۀ حیات

حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) بواسطه واقعات اخوت(۱) و مباهله(۲) و نزول(۳) آیة ولایت بواسطه اعطاء انگشتری بسائل در حال رکوع که از طرف حضرت امیر علیه‌السلام انجام شده بود و آیه شریفه تطهیر(٤) واحادیث شریفه ثقلین(٥) و ثقلین(٦) سرچشمه

(۱) بین چهل و شش نفر از مهاجرین با چهل و شش نفر از انصار عقد اخوت بسته شده که در این واقعه حضرت رسول(ص) حضرت امیرالمؤمنین‌را برادر خود قرار داده و بزرگترین افتخاررا باو بخشیده است . بشهادت پنجاه نفر از رجال عامه - الغدیر جزء سوم صفحات ١٠٥ - ١١٦

(۲) نصارای نجران نمایندگانی بشهر مدینه فرستادند که با پیغمبر اسلام درباب دین مذاکره کنند و جریان مذاکرات مفصل است و بدین جا ختم شده که طرفین‌مباهله کرده یعنی‌هریك دیگری‌رانفرین نمایند تا بسبب استجابت فوری دعاحقانیت آن‌طرف معلوم شود و علمای نصاری دراین باب‌قصدامتحان داشتند که ببینند حضرت رسول با دستگاه امارت و سلطنت برای مباهله از شهر خارج میشود تا او را سلطان دانسته و بعدم اطاعت خود ادامه دهند یا مظلومانه و بدون تشریفات بیرون میآید تا او را پیغمبر بدانند و از اوامرش اطاعت کنند - حضرت رسول بحکم آیه قرآن باتفاق حضرات علی و فاطمه و حسنین صلوات‌الله علیهم بطور ساده و بدون آلایش از مدینه بیرون آمده و در مقابل‌نصاری قرار گرفتند که خود این عمل رعشه براندام آنان انداخته و فهمیدند که حضرتش در دعوی نبوت صادق است و سر تسلیم بر خاك مذلت نهاده و متقبل اداء جزیه شدند - در این واقعه حضرت امیر به نفس پیغمبر تعبیرشده وهیچ‌فقیه مسلمانی درعالم اعم‌ازشیعه وسنی‌یافت نمیشود که این‌وقعه راانکار نماید .

نگارنده - ای خاك برسر آنمردمی که نفس پیغمبر را خانه نشین و بکسان دیگر بیعت‌نمودند

آیه شریفه قل تعالو ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم‌ثم نبتهل‌و نجعل لعنةالله علی الکاذبین .

(۳) موقعیکه آیه شریفه انما ولیکم‌الله و رسوله والذین یقیمون‌الصلوة و یوتون‌الزکوة و هم‌راکعون نازل شد حضرت رسول از فرد فرد اصحاب که در مسجد مدینه جمع بودند سؤال نمود که چه کسی‌در آنساعت صدقه داده است ودرنتیجه معلوم شد که حضرت امیرالمؤمنین عامل اینعمل نیك بوده وبحکم خدا ولی کلیه مسلمانان بعد از خدا و رسول قرار داده شده است آیا کسانیکه که تحت ولایتش‌بودند باید بر او مقدم شوند ؟ بشهادت ٦٥ نفر از علمای سنی مذهب - الغدیر جزو سوم صفحات ١٤٢-١٤٧

(٤) حضرت امیرالمؤمنین وحضرت فاطمه وحسنین سه روزروزه گرفته وهرروزغذای خود را بمسکین و اسیر و یتیم داده و با آب افطار نمودند که دراثراین عمل آیه شریفه تطهیرشرف نزول یافت انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیراً . بشهادت ۳۱ نفراز بزرگان سنی - الغدیر جزو سوم صفحات ١٠٠ - ١٠٤

(٥) انی تارك فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی الخ من ازبین شما میروم ودوچیز را دربین شمامیگذارم که کتاب خدا و عترت من هستند واگر امت باین دومتوسل و متصل باشند گمراه نمی‌شوند تادرعالم باقی بمن واصل شوند صحت این حدیث شریف مورد قبول عامه و خاصه است .

(٦) ضربة علی فی یوم‌الخندق افضل من عبادةالثقلین حدیثی است که در روز جنگ فرموده‌اند و آن هنگام قتل عمروبن عبدود بوده که تمام‌اسلام وتمام کفر دراین مبارزه در مقابل‌یکدیگرقرار گرفته‌بودند و اگر علی در این جنگ کشته شده بود اثری ازاسلام باقی نمانده بود و برعکس باکشته شدن‌عمرو اسلام ترویج گردید .

گرفته و در واقعهٔ غدیر رسمیت(۱) یافت و از روز اجتماع سقیفه بنی ساعده آن عدّه که در بیعت ابوبکر شرکت نکرده و بعد بدان امر اجبارشدند متقلد این عقیده‌بودند و روز بروز بر شرکاء آنان افزوده میشد.

نهایت چون نسبت بعامّه در اقلیت بودند با تقیه و مدارا سلوك میکردند و اهل جماعت هم دیگر در مقام ایذاء این دسته از مسلمانان بعد از اجبار به بیعت نبودند تا پس از مرگ خلفاء ثلثه که حکومت ظاهری و خلافت حقه اسلامی بدست این فرقه افتاد عقائد حقه اسلامی را طبق مذهب خود در دنیای اسلام نشر دادند - و با تصدّی امویان آزار واذیت دوستان اهل بیت طهارت معمول گردید - و عباسیان هم که بتقلب متصدی امر خطیر خلافت شدندبواسطه دور کردن علویان از نیل بخلافت مذاهب جماعت

(۱) در این روز باحضور یکصدوبیست‌هزارنفر حضرت رسول علی را بمقام ولایت یعنی امارت مؤمنان منصوب نمود. که این واقعه رایکصدودونفر صحابی وهشتادچهارنفر ازتابعین وسیصدوشصت‌نفر از علماء معروف اهل‌سنت وجماعت در کتب تألیفیه خود متذکر وصحت آن را تائید نموده‌اند که مشخصات تمام آنان در الغدیر قید شده است از جمله اسامی بیست و یکنفر مورخ و ۲۵ نفر محدث و هفت نفرمفسر وشش نفر متکلم و نام کتب آنان و عدد صفحات مشتمل بر حدیث شریف و تاریخ وفات مؤلفین در صفحه۶ و۷ و۸ وتمام‌روآة که جمعاً ۵۵۴ نفرمیباشند ازصفحه۱۴ تا ۱۵۱ جزء اوّل الغدیرمندرج است.
کتاب مستطاب الغدیر متعلق به علامه شهیر و مجاهد بی نظیر حضرت آیت‌الله امینی زادالله فی‌توفیقاته میباشد که درشانزده جلد باسرمایه عمرعزیزتألیف(آری عمرعزیزاست اگربچنین‌کاری صرف‌شود).
فرموده و یا مجاهدت شخص خود تا بحال موفق شده که نه جلد آن را بچاپ رسانیده ودر تمام اقطار اسلامی منتشرنموده است.
الغدیر کتابی است که مصنف معظم آن واقعه غدیر را مشعر بر اعلام ولایت مطلقه حضرت علی‌بن ابیطالب ع بر مسلمانان مانند ولایت خدا و رسول صم از مجاری عامّه با ذکر سلسله اسناد و طرق روایات مؤیداً بکتاب الله جمع آوری نموده بحدیکه تمام طرق طفره و انکار را بر قوی ترین منکرین و مخالفین سد نموده است.
در موقع حصول افتخار تشرّف نگارنده بحضور مصنّف جلیل معظم‌له افاضه فرمودند که کتاب خود را تألیف ودرنظر گرفتم بطوری بچاپ برسانم که ازمقام منیع و عزّت حضرت امیرالمؤمنین ع چیزی مایه نگذارم یعنی دست‌توسل واستمداد بطرف هیچکس دراز نکنم والحمدالله بهمین طرز هم‌توفیق رفیق شده است فشکراً له ثم شکراً له
انتشار این کتاب مستطاب که بزرگترین مایه افتخار شیعه امامیه است تا بحال جمعی از علماء و فضلاء اهل سنت وجماعت را دربلاد سنّی نشین بدرك حقایق خلافت اسلام‌موفق کرده وباظهارتشیع وتقریظ از کتاب وتجلیل‌از مقام بزرگ مصنّف مبادرت کرده‌اند.
اللهم اشرکنافی‌مساعیه‌العظیمة علی‌اکبرتشید.

و سنت را رسمیت داده و مردم را به پیروی از علماء اربعه واداشتند .

اخیراً دولت عثمانی هم که از رسمیت یافتن مذهب شیعه نه تأسیس مذهب در ایران بوسیله صفویان غضبناك شده بود تحریکاتی کاملاً وحشیانه نسبت بشیعه در بغداد و اسلامبول و سائر شهرهای بزرگ ترکیه بعمل آورده عدّه زیاد از اهل ایمان و پیرو اهل بیت طهارت قربانی این سیاست شوم شدند .

فداکاری ایرانیان ایرانیان مقیم کوفه و مدائن در جنگهای جمل و صفین و نهروان در صف اول لشکر حضرت امیرالمؤمنین (ع) منسلك بودند و بحدی دردستگاه خلافت تقرب داشته‌اند که محسود رجال عرب واقع شده‌اند و تفصیل آن خواهد آمد .

و همچنین نسبت بحضرت امـام حسن مجتبی علیه‌السلام منتهی درجه فدائی و صمیمی بوده‌اند که بعد از تفرق لشگر آنحضرت بتحریك معویة‌بن ابی سفیان و یأس کامل از عرب مسافرت حضرت امام حسن (ع) بمدائن پایتخت قدیم ایران واکنش همان اتصال و ارتباط معنوی بوده است .

دستور مؤکد معویة بر ایذاءِ فارسی زبانان بهمین جهة بوده ودستور خلیفه‌ثانی را بهانه کرده بوده است .

محاصرهٔ طرق و شوارع کوفه درواقعه طف مورخ ۶۱ هجری برای آن بوده که حضرت امام حسین علیه‌السلام بایرانیان دست نیابد ـ و با اینکه جمعیت ایرانی[1] بدست زیادبن عبید از کوفه متفرق شده بوده‌اند باز بهترین یاران مختار ثقفی و ابـراهیم اشتر در امارت هیجده ماهه شیعه و انتقام ازقتله حضرت امام حسین (ع) بودند .

اینك واقعات تاریخی که مبین و مؤید مذهب شیعه و متابعت صمیمانه ایرانیان است ضمن فصول آتیه بقدر وسع وتتبع نـگارنده تدوین وتحریر خواهد شد وتلخیص مقالاتی است که سابقاً در مجله ارمغان منتشر شده است .

---

۱ ـ ابوعمروایرانی رئیس شهربانی مختاربود واغلب قتله امام حسین (ع) بدست این مرد کشته شده‌اند بطوریکه برای هرخانهٔ که خراب وغارت وصاحبش کشته شده باشد درعرب مثل شده ادخلها ابوعمرو.

فصل پانزدهم
مذهب تشیع درایران

شروع به تبلیغ اصول مذهب تشیع درایران فعلاًمورد تشکیك عدّه دوست جاهل و یا دشمن مغرض واقع شده است ـ بعضی از اشخاص غیر آشنا بتاریخ یا مغرض ظهور سلاطین صفویه را در ایران با تأسیس و ایجاد مذهب تشیّع مقارن دانسته‌اند و میگویند که جنت‌مکان شاه اسمعیل صفوی بعد از ارتقاء بمقام سلطنت و قلع وقمع مدعیان خود که‌ملوك‌الطوائف ایران بودند در شهر تبریز کفن بگردن انداخته و با شمشیر برهنه در کوچه و بازار گردش میکرد و فریاد میکشید من سلطنتی را که برروی رسمیّت قطعی مذهب شیعه استوار نباشد نمیخواهم و مخالفین را مخذول و منکوب خواهم کرد لذا مردم مرعوب شده و تظاهر بشیعه بودن کردند و عدّه‌ئی ازمخالفین را هم‌عقاب نمود و یا از کشور طردشان کرد و از طرفی چون سلطنت ایران مدت مدیدی در این خانواده باقی بود و تمام اعقاب آنان پیرواین عقیده بودند رفته‌رفته کلیه‌مردم این مذهب را اختیار کردند بعلاوه سلاطین نامبرده خود را مرشد کامل نامیده و عدّهٔ زیادی دراویش برای مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و سایر اهل بیت طهارت تربیت نموده و از ذکر فضائل خلفاءِ ثلاثـه اوّلیه جلوگیری نمودند تاکاملاً آئین تشیّع در بلاد ایران ترویج و شایع گردید. بعقیده نگارنده این ادعا خلاف واقع وازمفتریات مجعوله مغرضین است‌زیرا سیاسیون قرون اخیره متفق‌القولند که شاه اسمعیل صفوی این رویّه را طبق مقتضیات سیاست انتخاذ کرد یعنی چون تمایل مردم‌ایران را به پیروی از مذهب شیعه تشخیص داده بود در مقابل ترکهای عثمانی این طریقه را اتخاذ کرد تا مردم با صمیمیت کامل از او پشتیبانی کنند چه اگر مردم ایران تمایل بمذاهب اربعه داشتند با حامی‌بزرگی در مجاورت کشورشان مانند سلطان قادر قاهر و متعصّب عثمانی از پیروی صفویه‌سرباز میزدند و شاه اسمعیل صفوی نمیتوانست در آن واحد هم مذهب جدید اقتراح کرده و هم سلطنت خود را در داخل کشور بر مردم تحمیل و هم در خارج و داخل کشور حریف قوی پنجه و پرزوریکه‌دنیا را مضطرب کرده و سه قاره آسیا و اروپا و افریقا را تهدید به تسخیرمینمود از کشور ایران براند پس معلوم میشود قبل از طلوع سلسله

جلیله صفویه مذهب شیعه در ایران رواج داشته ومردم هم‌معتقد بآن‌بوده‌ولی باسلاطین سابق که غالباً سنی مذهب بوده‌اند در حال تقیه میگذرانیده‌اند و بـا تأسیس سلطنت صفویه عقاید باطنی خود را اظهار داشته‌اند چنانکه در روضةالصفا قید شـده چهارصد سال قبل از طلوع صفویّه بین ترکان خاتون و خواجه نظام‌الملك مخالفت شدید بوده و هر دو نفر برای یکدیگر در نـزد سلطان سعایت میکردند یکمرتبه ترکان خاتون بشاه نوشته بود که خواجه دوازده پسر خود را مانند ائمه اثنی عشر در بین مردم عزیز کرده است ـ چون این مشاجره در ایـران بود قطعاً درآن تاریخ مذهب شیعه شیوع داشته که‌عزت ائمه اثنی عشر مورد تمثیل بوده است پس آنچه صفویه کرده‌اند رسمیّت مذهب شیعه درایران است نه ایجاد آن .

دسته دیگر معتقدند که آئین تشیّع ازدورهٔ چهارم هجری یعنی از زمان تسلط سلاطین آل‌بویه(۱) بر ایران و عراق عرب سرچشمه گرفته و تدریجاً تکمیل شده تـا در دورهٔ صفویه مذهب رسمی و عمومی شده است و برای اینکار عزاداری آل‌بویه را در بغداد که برای اولین بارخودشان‌رسماً شرکت و تعطیل عمومی‌را درنهم ودهم محرّم‌الحرام معمول داشته‌اند دلیل میآورند .

نسب و نژاد آل بویه

بویه مردی ماهیگیر بود که پسرانش بسلطنت رسیده وازشاهان خوب و شیعی مذهب ایران بودند که آثار مهمّه آنان از قبیل بارگاه‌حضرت امیر(ع)وسدّی که درخوزستان‌ساخته‌اندهنوزباقی‌است .آل‌بویه درایران قوت گرفته و سپس ببغداد تاختند هم آنان بوده‌اند که‌درنظر داشتند تاخلافت را فقط جنبه روحانی‌داده واز خانوادهٔ عباسیان هم بخانوادهٔ علویان منتقل‌نمایند ودر درجه‌اول ابوالحسن محمدبن یحیی زیدی وبعد سید مرتضی مورد توجه آل بویه بودند امّا یکی از وزراءِ آنان بنام ابوجعفر حمیری این رویه را تصویب نکرده و صلاح دولت دیلمی ندانست و احتجاجش این بود که شیعیان و ایرانیان که حامیان دولت آل بویه هستند اعتقاد دارند که تصدی عباسی ها درخلافت غصب است وبدین جهت‌همیشه با پادشاهان

---

(۱) ناسخ‌التواریخ و روضةالصفاء

دیلمی در مخالفت با خلیفه عباسی همداستان هستند ولی اگر خلافت در خانواده علوی مستقر شود ممکن است خلیفه روحانی علوی از مردم ایران استفاده کرده ولدی الاقتضاء بساط سلطنت دیالمه را برچینند بدین جهات آل بویه از تصمیم خود منصرف و بسید مرتضی و محمد بن یحیی زیدی که کاندید مقام خلافت روحانی منظور بودند روی خوش نشان ندادند.

بنظر نگارنده عقیدهٔ این دسته هم صحیح نیست چه همین خوف سلاطین دیلمی از تبانی خلیفه فرضی علوی با ایرانیان دلیل قاطعی است بر اینکه دوستی و محبت اهل بیت طهارت قبل از سلطنت آل بویه در ایرانیان حکمفرما بود که خود آنان هم از جمله مردم ایران بوده اند و پیدا شدن این فکر در مغز آنان بهمین جهت بوده و این امر در تمام تواریخ با عباراتی متشابه نقل شده است .

پس باید برای طلوع و شیوع مذهب شیعه در ایران تاریخ دیگری را قبل از قرن چهارم جستجو کرد . بعقیدهٔ نگارنده ایـن عمل در قرن اول هجری مخصوصاً در حدود سنوات خلافت حضرت مولی المتقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام صورت گرفته و مقدماتی دارد که میتوان آنرا بدو دوره تقسیم نمود .

دورهٔ اول ــ زمان خلافت خلیفه ثانی است که حضرت امیر (ع) ازفروش دختران یزدجردبن شهریارپادشاه ایران بطورعمومی ومعمولی شبیه بحراج جلوگیری کرد و فرمود فروش دختران سلاطین امری ناشایسته و درخور نجابت و بزرگواری نیست و بخلیفه وقت پیشنهاد نمود که دختران یزدجرد راآزاد بگذارند تا با هریك ازمسلمین که خواسته باشندازدواج نمایند وبدون تقویم وفروش معمولی بطرزی محترمانه آن دختر سهم غنیمت شوهردختر محسوب شود . وآنان نیز متشخص ترین افراد جوان آنروزحسین بن علی (ع) ومحمدبن ابی بکررا انتخاب نمودند(محمدبن ابی ابکر درخانهٔ حضرت امیر تربیت شده وازبزرگان اولیه شیعه محسوب میشود) وهمچنین همیشه ذات اقدسش درحمایت شاهزادگان ایرانی مانند هرمزان وسایربزرگان ایران که اسلام آورده بودند کوشا بود. زیرا معامله تساوی اسلامی درزمان خلافت سه خلیفه اوّلیه بین اقوامیکه اسلام آورده بودند حکمفرما نبوده و نژاد عرب برسائر نژادها مانند ایرانی وترك وتاتاروقبط وغیره برای خود

مزیّت قائل بودند و آنجناب این رویّه را تخطئه مینمود و لازم میدانست که تساوی کامل بین عموم مسلمین ازهر طبقه و نژاد حکمفرما گردد ولی قهراً نظریه آنجناب مجری نمیشد .

اما با قتل عمر بن الخطاب خلیفه دوّم این عناد و کینه جوئی از طرفی و حمایت که مطالبه اجرای حکم شرع اسلام بوده رسماً ازطرف حضرت امیر(ع) علنی گردید ــ زیرا بمجرد فوت عمر دراثر ضربه یکنفر ایرانی که فراراختیار کرده بود عبیدالله فرزند عمر بخانه هرمزان(۱) شاهزاده ایرانی حمله برده و آن بیچاره بی تقصیر را بغتتاً بقتل رسانید(این عبیدالله غیر از عبدالله بن عمر است که از زهاد وعباد عصر خودبشمارمیرفت) سپس همینکه با اجرای مقررات شوری عثمان خلیفه سوّم اعلام شد حضرت امیر پیشنهاد کردکه باید عبیدالله بقصاص قتل هرمزان کشته شود عثمــان با اینکه جواب شرعی در قبال نداشت بمسامحه گذرانید و جواب میداد کــه چون عمر تازه کشته شده پسر خلیفه مقتول را برای قتل یکنفر ایرانی نمیتــوان کشت و اینکار موجب شورش عرب میشود و دیه کامل قتل را بورثه هرمزان تأدیه کرد امّا حضرت امیر همیشه در مجالس میفرمود که اوّل ساعت که قدرت پیدا کردم عبیدالله را بقصاص قتل هرمزان خواهم کشت .

و بهمین جهت همینکه خلافت بحضرت امیر رسید عبیدالله ازمدینه فرار وخود را بشام رسانید و تحت حمایت معاویه قرار گرفت و در جنگ صفّین بدست یکی از اتباع حضرت امیر بنام هاشم مرقال کشته شد وحضرت امیر خداوند را شکر کرد که توانسته قصاص یکنفر مظلوم را از ظالم بعد از سالها بگیرد .

دورهٔ دوّم اقبال ایرانیان باهل بیت عصمت وطهارت حکومت ظاهری خود حضرت امیر بوده است که تساوی کامل را بین کلیه مسلمانان بدون استثناء اجرا نمود . و از این دوره مساوات و برادری در درجهٔ اوّل ایرانیان بواسطه قرب جوار استفاده نمودند

---

(۱) هرمزان فرماندار خوزستان بوده و حق داشته که در دولت ساسانی تاج برسر گذارد و مباحثه او با عمر خطاب معروف است که عار داشت برای فرار از قتل اسلام بیاورد و با تدبیری که خواستن آب و قسم دادن عمر بعدم قتل او قبل از شرب آب و بزمین ریختن آب بوده از کشتن محروس گردید وسپس باکمال میل اسلام آورده ودر مدینه ساکن گردیده بود .

و از عدالتی که قبل ازفتح ایران از طرف مسلمین بآنان وعده داده شده بود برخوردار شدند و همین رویه سبب شد که فدائی حضرتش گردیدند.

شاهد تاریخی از تاریخ بلاذری

موقعیکه لشگر اسلام هنوز بطور کامل بر عراق عرب مسلط نشده و در مکانی بنام حیره متوقف بود چهار هزار نفر از ارتش ایران طبق قرارداد مخصوص بلشگراسلام ملحق گردیدند وبعداً نژاد و اعقاب آنان بطایفه حمراء نامیده شد که بعضی از مورخین اتخاذ این اسم را بعلت لباس سرخ آنان در موقع الحاق دانسته‌اند.

امّا عدهٔ دیگر از مورخین متذکر شده‌اند که موقع حمله قریش و غطفان وکلیه اعراب جزیرةالعرب ویهود بمدینه که بجنگ احزاب نامیده شد وبراهنمائی وپیشنهاد سلمان فارسی‌وتصویب حضرت رسول(ص) دراطراف مدینه مشغول کندن خندق شدند، از زیر زمین سنگی ظاهر شد که مانع حفر خندق گردید و خود پیغمبر در آن مکان حاضرشده با ذکر کلمه اللهاکبر کلنگ برسنگ زد همینکه اولین ضربه برسنگ وارد آمد نور زرد فوق العاده زیادی از سنگ جستن نمود که چشمهای مردم طاقت نگاه کردن برآنرا نداشتند حضرت رسول بازفرمود الله اکبر قصورشام و کشورروم بتصرف امّت من درآمد ونیمی ازسنگ خورد شد واززدن کلنك دوّم نورسرخی بهمان ترتیب ظاهر گردید که حضرت باز فرمود الله اکبر قصور کسری و کشور ایران بتصرف امّت من در آمد. و تمام سنگ از هم پاشید حاضرین علت ظهور این دو نور و فرمایشات آنجناب را سئوال نمودند حضرت در جواب فرمود که در روشنی زرد اوّل قصور شام و مردم آنکشور و در روشنی سرخ قصور کسری و مردم ایران را دیدم و با الهام الهی فهمیدم که این دو کشور بتصرف امت من در خواهد آمد، لذا مورخین حمراءِ معروف شدن ایرانیان را در کوفه که مقر خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود بدین جهت میدانند.

بهرحال قبیله حمراء یا ایرانیان ساکن کوفه در زمان خلافت حضرت امیر(ع) اعوان وانصارحکومت حقه علوی بوده وازتمام طوایف مختلفه عرب زیادترمحل اطمینان

بودند و اینموضوع موجب حسادت رؤسای اعراب شده و اشعث بن قیس کندی که از خانوادهٔ سلاطین قدیم یمن بود برحضرت امیراعتراض نمود وعرض کرد یاامیرالمؤمنین قبیله حمراء بین صورت تو و طوایف عرب سدی ایجاد کرده‌اند ـ یعنی همیشه با آنان مذاکره و مشاوره داری آنجناب فرمود اسلام فرقی بین عرب و سایر نژاد ها نگذارده هر کس بیشتر به اسلام خدمت کند و یا زیادتر تقوی داشته باشد در نظر من مقرب‌تر است‌ونژادبعدی‌همین‌قبیله حمراء که یکی‌ازطبقات‌هفت گانه پایتخت‌اسلامی کوفه بودند درقضیه انتقام‌حضرت امام‌حسین(ع) پیشقدم‌شدند صاحب تاریخ طبری درکتاب عربی‌خود میگویدوقتی که لشگرمختاربن ابی‌عبیده ثقفی از مصعب زبیر در خارج کوفه شکست خوردندیکمرتبه بفارسی فریاد کردند که وعدهٔ فتح‌مختار این بار دروغ شد وباز گویند در لشگری که باتفاق ابراهیم بن مالك اشتر شهر موصل را فتح کرده و عبیدالله زیاد و حصین‌بن نمیر را بالشگر شام قتل‌عام کردند زبـان عربی فهمیده نمیشده و کلیه آنان ایرانی بوده‌اند .

در اینجا لازم میدانم اتخاذ سندی از قول دو نفر از بزرگان صدر اسلام که در صف مخالفین شیعه هستند برای بهترین مسلمان بودن ایرانیان بنمایم .

درسال۶۷هجری بعد ازقتل عام‌قتله امام حسین علیه‌السلام و کشته شدن عبیدالله زیاد و لشگر شام در موصل مختار بن ابی عبیده ثقفی امیر کوفه و قائد شیعه در قبال حمله مصعب زبیرامیر بصره مغلوب شد و بقتل رسید در این واقعه شش هزار نفرایرانی ازمصعب امان خواسته وبا شرایط خاصی تسلیم شدند ولی مصعب بعهد خود وفا ننموده و بتحریك عبدالرّحمن‌بن محمد اشعث تمام آنان را صبراً بقتل رسانید ، ومدتی بعد که مصعب بمدینه رفت و خواست ازعبدالله‌بن عمر که مردی زاهد بود ملاقاتی کند عبدالله او را نپذیرفت و گفت تو آنچنان کسی هستی که شش هزار نفر از بهترین اهل قبله و نماز را با دادن امان بقتل رسانیدی و با تو نمیتوان معامله مسلمان کرد .

مصعب‌بن زبیر جواب میدهد که اگر برادر تو عبیدالله هرمزان شاهزاده ایرانی را با دعای واهی شرکت درقتل پدرت عمربقتل نرسانیده بود طایفه حمراء این اندازه

در مخالفت با عرب یا فشاری نمیکردند که در این موقع من با فشار عرب ناچار بچنین کار فجیعی شوم .

عبدالله جواب میدهد که من هم از کار برادرم و هم از عمل تو بیزارم و خدا او را بجزای خود رسانید و همان سرنوشت در انتظار تو است الفضل ما شهدت به الاعدآء در این جا دو نفر از بزرگان غیرشیعه به بهترین مسلمان بودن ایرانیان شهادت دادهاند مصعب ازملاقات باعبدالله‌بن عمرمأیوس شده وبکوفه باز گشت ومواجه با عبدالملك‌بن مروان اموی شد که بالشگری از اندازه بیرون ا ـ دمشق تا موصل را مسخر کرده بود و با کوشش زیادیکه مصعب در جنگ نمود باز کشته شد و سراو را درقصر کوفه نزد عبدالملك آوردند که یکی از حضار بعبدالملك گفت این قصر قصرعجیبی‌است که سر حضرت امام‌حسین(ع)را درهمین مکان نزد ابن‌زیاد آوردند وسر ابن‌زیادرا نزد مختاروسر مختاررا نزد مصعب زبیروابنك سرمصعب‌را درنزد تومیبینم؛ عبدالملك فوراً ازقصرخارج شده و امر کرد که آن عمارت را با خاك یکسان نمودند . از موضوع بتناسب ارتباط مطالب متفرقه خارج شدیم حال برمیگردیم سراصل مقصد .

بهرحال با این مقدمات مسلّم گردید که تاریخ شیوع تشیع در ایران نه از زمان آل‌بویه بوده و نه اززمان سلاطین صفویه بلکه از صدر اسلام یعنی از دورهٔ خلافت خلیفه دوّم تدریجاً شروع و در زمـان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام صورت رسمی بخود گرفته است .

امّا یك حادثه تاریخی نیز که درحدود سال ۷۳ هجری واقع شده مرکز رسمی این مذهب را در قلب کشور ایران جایگزین کرده است چنانکه بطریق ذیل درفصل آتی تشریح میشود .

فصل شانزدهم
نظری بتاریخ وقایع قرن اول اسلام :

ایرانیان قدیم مثل سایر ملل عالم تعدد در آلهه قائل و موحد صرف نبوده‌اند دین زردشت در نظر علماء اسلام دینی مشکوك معرفی شده و یکتاپرستی آنان تصدیق نشده است .

و توحید بـدون غل و غش از مختصات دین اسلام میباشد وبس . توضیح مقال آنکه مقصود نگارنده‌آن نیست که سایرانبیاءِ نعوذبالله بغیرتوحید

دعوت میکرده اند ولی آنچه مسلم و مقطوع است توحید در ادیان دیگر صورت خارجی پیدا نکرده و تبلیغات انبیاء را جهال یا مغرضین باثرهائی مخلوط و بنیان ادیان را ازحقیقت خود خارج وبمجعولاتی اکتفا کرده‌اند وایران باستان‌هم ازاین موهومات بی بهره نبوده و ارباب انواع برای عناصر مختلفه و ملکات انسانی و کوه و دشت و دریا و غیره قائل بوده‌اند.

معروف است که دراین دورهٔ ظلمانی و تاریك اهالی شهرستان ساوه آب پرست بوده‌اند چنانکه بطور تواتر دراحادیث واخباروتواریخ خشك شدن دریاچه ساوه موقع تولد حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) وارد شده است.

هنگام طلوع اسلام اساس تشکیلات حکومت ایران بر ملوك الطوایفی مستقر واتفاق کامل دربین آنها نبوده است وبهمین دلیل بسرعت برق مغلوب قشون تازه نفس مسلمین واقع و خواهی نخواهی اصول ظاهری اسلام را پذیرفته‌اند.

میتوان گفت که در زمان خلافت خلفاء اربعه و اوائل حکومت بنی‌امیه تمام خاك ایران کما هوحقه درتصرف مسلمین نبوده وبفرستادن امیر و گرفتن خراج‌قناعت میشده و مخصوصاً هرج و مرج بسیار درنقاط کوچك مثل قم وساوه و کاشان حکمفرما بوده است چنانکه کتاب تاریخ قم غارت دیلمان را در موقع ورود احوص و عبدالله بقم کاملاً تشریح کرده است (دیالمه قومی بوده‌اند که بین قزوین و گیلان مقرآنان بوده و وحشی ترین اقوام صدراسلام شناخته شده اند) و تفصیل آنواقعه چنین است بعد از قضیه حکمیت که خلاصه‌آن نقل میشود:

ابوموسی اشعری (اشعری نام قبیله است با اشعری و اشاعره مقابل معتزله اشتباه نشود) مفتون عمروعاص واقع شده و در منبر علی (ع) و معاویه را از خلافت خلع نمود و عمروعاص با خلع علی (ع) موافقت و مخصوصاً معاویه را خلیفه مسلمین اعلام کرد و این خلط مبحث را معاویه دست آویز خود قرارداد و از آن تاریخ به بعد خودرا خلیفه مسلمین نامید وبدینجهت فتنه عظیم دربین مسلمین برپاخواست وابوموسی که ابداً دراین کار جزحماقت سوء نظر نداشت ومقصودش دفع شر و بهانهٔ شامیان بود

و یقین داشت که مجدداً حضرت امیر بخلافت انتخاب میشود ناچار موهوناً بخانه خود رفته و دیگر در رتق و فتق امور عامه دخالت نمینمود و قبلاً هم این شخص از کج سلیقگی مردم کوفه را از پیوستن بقشون حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام تشریف فرمائی بطرف بصره برای جنگ باطلحه وزبیر وعایشه امالمؤمنین منع کرده بود وحضرت امام بحق حسن بن علی (ع) باتفاق مالك اشتر در مسجد کوفه نسبت باو اهانت کرده بودند از مجموع این عوامل وقضایا در بین مسلمین چنین انعکاس یافت که ابوموسی وقبیله اشعریین بطریقی مخفی بابنی‌امیه راه داشته‌اند و اشعریین که خود را ازآزادمردان عالم‌اسلام ومخالف ظلم‌وجور معرفی‌میکردند دیگر بازار زهدشان رونقی نداشت ومسلمین‌ذلت ممتد خودرا در زمان خلافت معاویه‌و پیش‌آمدهای بعدی‌را بسبب خیانت ابوموسی میدانستند، لذا رؤسای قبیله اشعری‌که قسمتی ازآنان طرفدارخاندان حضرت ولایت مآبی و قسمت دیگر ازروی تعصّب و فرار از ننگ اتهام به‌خیانت و همدستی با بنی‌امیه درمخالفت باآنها اصرار میورزیدند وبطرفداری اهل بیت طهارت با مختار وابراهیم وباعبدالرحمن‌بن‌محمداشعث که مقصد معلومی‌نداشت بابنی‌امیه جنگ کرده وقافیه حکومت‌را برحجاج‌بن یوسف ثقفی‌که ازطرف عبدالملك‌بن مروان‌حاکم عراقین بود تنگ‌نمودند وبالجمله ازهرجا علم‌مخالفتی بابنی‌امیه‌افراشته میشد اشعریین فوراً درپای علم‌صف‌آرائی میکردند وبهمین جهت همیشه رؤسای آنان درزندان‌حجاج[1]

---

۱ ـ حجاج بن یوسف ثقفی شقی ترین فرد مردم روزگار خود بود که گویند تا یکی از زندانیان را در حضور او بقتل نمیرسانیدند صرف غذا نمی نمود این شخص قبلاً در دستگاه یکی‌ازامرای اموی بوده‌است‌وجهت‌ارتقاء منصب‌اواین است‌روزی که قرار بوده‌عبدالملك‌مروان‌خلیفه اموی‌درموکب رسمی با تشریفات سلطنتی بخارج دمشق برود و ریاست انتظامات برعهده مخدوم حجاج گذارده شده و او نیز حجاج را مأمور انتظامات کرده و برای محل خیمه های امراء و اشراف دمشق مأمورین انتظامی حدی معین کرده بوده‌اند که مخدوم حجاج بمناسبت اطمینانیکه ازاوداشته خیمه خود را مقدم‌برسایرین زده اما حجاج باواعتنائی نکرده وخیمه او راآتش‌زده است صاحب خیمه بخلیفه شکایت ومجلس‌محاکمه تشکیل میشود حجاج درمقام دفاع ارتکاب خود را صریحاً اقرار و خلیفه را مکلف بجبران خسارت مخدوم خود میداند و چنین توضیح میدهد که خلیفه انتظامات موکب را باو رجوع ودستور مخصوصی

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مقید و مغلول بوده‌اند تا اینکه محمدبن سائب اشعری بدست حجّاج بقتل رسید چون نامبرده رئیس قبیله اشعری بشمار میرفت قبیله مزبوره بیکبار از کوفه اعراض وبطرف

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در جزئیات حدود ومعبر وموقف رجال واسراء نمیدهد لذا اوهم بموجب نظرخود که مستند باختیارات اعطائی از طرف مقام خلافت بوده این رویه را اتخاذ وقبلا بتمام امراء ابلاغ ومتخلف راهم مجازات کرده است حکام محکمه در قبال این دفاع متحیر و مبهوت مانده و مراتب را بعرض خلیفه میرسانند عبدالملك شخصاً مسئولیت را قبول و غرامت حریق را تأدیه مینماید و بلافاصله حجاج را احضار و خلعت فاخری باو اعطاء و منشور ایالت عراق عرب و عجم را بنامش صادر مینماید و تصفیه امرحجاز و قتل‌ودفع عبدالله زبیر رانیز که در مکه لوای خلافت برافراشته بودباو واگذار وباحضورکلیه رجال بنی امیه اظهار میدارد که این مأموروظیفه شناس دولت متزلزل اموی را مستحکم وپایدارخواهد کرد بر تمام مطلعین از تاریخ پوشیده نیست که حدس وفراست عبدالملك ملعون نسبت بمقاصد دنیوی آنها مصاب بود و چه عملیات فجیعی که برای اموی ها از این جنایتکار بمنصه ظهور وبروز رسید ؛ حجاج هنگام‌تولد سوراخ‌مقعدش از گوشت و پوست پوشیده بود وباخنجر سوراخ کرده‌اند وتا مدتی مجروح بودو باهمین‌وصف درقبیله خودمعروف شده‌است وهنگام‌حکومت‌خودسعی‌داشته که دربسط یدباسلاطین قدیم ایران‌رقابت نماید ومهمانی های مفصل ترتیب میداده که مردم او را سخی الطبع بشناسند وعلاقه مخصوصی نسبت بزنان جمیله داشت قضیه او بازنش هند که در حسن و جمال نظیرنداشته معروف است .
حجاج از حیث آباء و اجداد از خانوادهٔ پستی بود و برعکس هند ازخاندان یکی ازبزرگان عرب که بشرافت فامیلی ضرب المثل بوده اند میباشد یکروز این زن نامدار درمقابل‌آینه ایستاده وخودرا آرایش میکرده و اشعاری بعربی میخوانده که مفادش این است : هند علاوه برحسن و جمال ظاهری از خانوادهٔ بزرگی و شرافت است اما افسوس که شوهر اومردی پست وازطایفه بی شرافت وموهونی است مثل کره اسب ماده نجیب عربی که در زیر قاطری بوده باشد ـ حجاج که افصح و ابلغ زمان خود بوده شخصاً سررسید ولی هند اهمیتی نداده و تمهید معذرتی ننموده است حجاج فوراً اورا مطلقه و دویست هزار درهم صداق او را بوسیله یکی از ندماء خود تأدیه نمود ولی هند تمام آنوجه را بهمان ندیم بمژدگانی طلاقش بخشید و از خانه حجاج نزد کسان خود رفت شرح این قضیه بعبدالملك رسید و از علو همت هند متعجب شده و فوراً در مقام خواستگاری او برآمده هند بشرط آنکه حجاج پیاده در جلو ناقه حامل محمل اوازمنزلش تاخانه خلیفه راه برود ازدواج بااورا پذیرفت و حجاج ناچار قبول نمود و بعد از طی طریق هند هنگام پیاده شدن از محمل پول طلائی را عمداً بزمین انداخت و بحجاج گفت پول نقره مرا که بزمین افتاده بدهید حجاج لیره را برداشته وبدو گفت این پول طلااست هند جواب داد شکر خدا را که پول نقره مرا به طلا تبدیل کرد . حجاج ناچار آخرین تیر زهرناك زن سابقش را هم در قلب خود جای داد .

اصفهان و نقاط دیگر کوچ نمودند رؤسای این مهاجرین دو نفر بنام عبدالله و احوص بوده‌اند . عبدالله مرد حلیم وملایمی بود و بهمین جهت حجاج نسبت باو احترام زیاد مینمود و همیشه درمجالس رسمی برخود مقدمش میداشت ولی احوص ازشجاعان روزگار ومرد شمشیر زن ولشگر کشی معرفی شده بود که هنگام قتل محمدبن سائب اشعری درزندان حجاج مقیدبود چون بواسطهٔ قتل محمد قبیلهٔ اشعری درمقام اعتراض بر آمدند حجاج برای دلجوئی و اسکات آنان احوص را آزاد نمود احوص بعد از آزادی برای ملاقات برادر خود عبدالله بخانه او رفت امّا بدستور عبدالله دربان اورا راه نداده وابلاغ نمود که فوراً ازکوفه خارج ودرنقطه مخصوصی اقارب متفرق خودرا جمع آوری وانتظار الحاق عبدالله را داشته باشد زیرا عبدالله که مرد جهاندیده ومدبری بود میدانست که حجاج بزودی از رها نمودن احوص پشیمان شده و در مقام دستگیری او بر می آید بهر حال احوص با عده‌ئی ازغلامان و کسان خود از کوفه خارج وتا شش منزل بطرف ایران راند و دریك وادی دور ازآبادانی متوقف و برادرش را نیز از موقف خود مطلع نمود از آن طرف همینکه آزادی احوص باطلاع مردم رسید عدّه‌ئی از سرای بنی‌امیه بر حجاج ثقفی حاکم کوفه اعتراض کرده واو را ازعاقبت وخیم اینعمل ترسانیدند ـ آن نابکارهم خواست بطریق مکر و حیله مجدداً احوص را بچنگ آورده و محبوس نماید لذا عبدالله را احضار وشرح مفصلی ازایام حبس احوص عذر خواهی نمود و تقاضا کرد که عبدالله احوص را نزد او بیاورد تا خلعت گرانبهائی باو داده و بامارت یکی از بلاد مهمه هم گماشته شود عبدالله در جواب قسم یاد کرد که از روز خلاصی احوص با او ملاقاتی ننموده است و از حالاتش بدون اطلاع است حجاج در کار خود متحیر مانده و عبدالله را مرخص نمود تا بعد تدبیر لازم را اتخاذ نماید عبدالله هم بلافاصله از کوفه خارج و ببرادر خود ملحق و با قسمتی از طائفه اشعری بطرف اصفهان رهسپار شدند و پس از طی منازل در اراضی حوالی رودخانه قم موقتاً فرود آمده و دو سه روزی به آسایش پرداختند، یکروزمشاهده نمودند که اهالی بومی قراء ودهات اطراف مواشی خود را بداخل قلعه های بلند رانده و مشغول بستن دروازه ها هستند اعراب از آنان

سبب این اقدام‌را پرسیده ومعلوم داشتند که‌همه ساله دیالمه بمحل آنان هجوم واحشام و اغنام و زنان و اطفال را بغارت میبرند و اینك بچند میلی آنجا رسیده اند احوص کسان و غلامان خود را مسلح نموده و مترصد حملهٔ ناگهانی بردیالمه گردید تا بدین وسیله هم خود و عائله اش که حصار و قلعه نداشتند محفوظ مانده و هم خدمتی باهالی کرده باشد، دیالمه که تااین تاریخ بمقاومتی برنخورده بودند غفلتاً دچار حمله شدیدی از طرف اعراب شده و تمام افراد لشگر مهاجم مقتول یا اسیر و یا فراری گردیدند که در نتیجه از آن سال ببعد اهالی بومی از تهاجم آنها بکلی آسوده خاطر گردیدند خوربنداد و یزدان فاذار که از رؤسا وبزرگان اهالی بومی بودند با عبدالله و احوص ملاقات نموده وهدیه های نفیسی بین آنان مبادله گردید و سپس بومیان تقاضا نمودند که مهاجرین اشعری در همان محلّ مانده و از مراتع و مزارع آنان برای امرار معاش خود استفاده نمایند اعراب هم این پیشنهاد را قبول نموده و در آن اراضی که امروز بشهر قم نامیده میشود مسکن گزیدند، و تا زمانیکه خور بنداد و یزدان فاذار درقید حیات بودند حسن روابط بین بومیان و اعراب اشعری حکمفرما بود ولی بعد از فوت آنان اختلاف شدیدی در سراملاك و مراتع بین آنان حادث گردید که منجر بنزاع شدیدی شد واهالی‌هفتاد قریه مسلحاً اجتماع واعراب را محاصره وحرکت فوری آنان را از آن محلّ‌خواستار گردیدند، گرچه در آن تاریخ عدهٔ اعراب هم که دسته‌دسته بعبدالله و احوص پیوسته بودند زیاد بودند و شاید میتوانستند با بومیان مقاومت نمایند ولی بدستوراحوص‌مهاجرین‌اشعری‌ملایمت نموده‌وسه روزمهلت خواستند که اموال ومواشی خود را جمع آوری کرده از آنجا بروند، و بدینوسیله جمعیت متشکل اهالی بومی‌را متفرق نموده و بتدبیر کار خود پرداختند، گویند در اعراب هفتاد نفر غلام بود که در شب دوّم مهلت بشرط آزادی واعطاءِ اشیاء مخصوص هریك مأمور قتل رئیس یا کدخدای یکی از قراء اطراف شده و تماماً یا اکثراً در مأموریت خود موفقیت حاصل کرده و سرهای آنان را نزد احوص آوردند و دیگر کسی درآنحدود نتوانست درمقام معارضه

با اعراب بر آید لذا اشعریین در اراضی ساحل رودخانه مستقر و شهرستان قم را بنیاد کرده و مذهب شیعه را ترویج نمودند.

ابن بطوطه شافعی متعصب که در حدود سال ۷۰۰ هجری ممالك اسلامی را سیر نموده و کتابی از مشاهدات خود بنام سیاحت نامه تنظیم و بچاپ هم رسیده در وصف مسجد حضرت علی (ع) در بصره مینویسد: (همینکه در بصره شناخته شدم که مردی جهانگرد و سیاح میباشم یکنفر رافضی مرا بتماشای مسجد حضرت علی (ع) دعوت نمود و این مسجد بطوری ساخته شده که صومعهٔ آن در روی ستون بزرگ و عظیمی قرار گرفته و بفاصله دو ذراع ارتفاع از زمین یکدسته چوبی در ستون نصب کرده اند، آن شخص رافضی دسته چوبی را گرفت و گفت بحق رأس علی (ع) خلیفة رسول الله تحرکی تحرك المقبض و هزرت الصومعة و بلافاصله ستون و صومعه بلرزه در آمد و مدتی بدان حال بود. من فهمیدم که آنشخص رافضی عمداً بر مذهب من طعنه زده است فوق العاده غضبناك شده و منهم بنام ابو بکر همان عبارت را تکرار نمودم و همان حالت در مسجد ظاهر گردید و در نزد او خجل نشدم البته درشهر بصره که اکثراهل جماعت بودند معارضهٔ من بارافضی‌ها خوفی نداشت بلکه موجب خوشوقتی اهالی آنجا شد ولی اگر اسامی خلفای ثلاثه اولیه ابوبکر و عمر و عثمان در شهرقم ویا کاشان ویا ساوه ویا آوه با احترام برده شود تحقیقاً شخص متکلم کشته خواهد شد) ما در صدق و کذب گفته این سیاح متعصب که کذب محض است نظری اتخاذ ننموده وبنظرقارئین محترم واگذار میکنیم. ولی از مفاد بیان اواستفاده و اتخاذ سند مینمائیم که اصول شیعه درسال ۷۰۰ هجری درشهرهای فوق کاملاً مجری بود و بقول او غلوّ در عداوت ابو بکر و عمر و عثمان هم داشته اند و ربطی بسلاطین صفویه که ازقرن دهم طلوع کرده‌اند ندارد پس ادعای بعضی ازبیسوادان یامغرضین که ملبس بلباس اهل علم هستند مشعربراینکه سلاطین صفویه شیعه‌گری را درایران ابداع کرده‌اند کذب محض وافتراء است وعقاید شیعه امامیّه عیناً همان رویه معموله مسلمین صدر اسلام است.

فصل هفدهم
تجلیات حقایق مذهب شیعه در دوره های تاریك و ظلمانی

شیعه یعنی پیرو قرآن وتابع آندسته از اقوال و اعمال حضرت رسول (ص) که بوسیله حضرت علی و حسنین و علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد صلوات‌الله علیهم و طرفداران و تابعین آنان رسیده است وهیچ یك ازاهل سنت صلاحیت وامانت این روات را تردید ننموده‌اند ومعروفیت مذهب شیعه بجعفری بدین دلیل است که در زمان امامت آنحضرت قواعد تحریف شدهٔ دین و مذهب بتصدی آنحضرت تدریس وتحریرو تدوین‌شده‌است چه اقوال واعمال حضرت رسول(ص) درصدر اسلام برای مردم احتیاج به تبلیغ نداشته وبدون اختلاف مطاع و متبع بوده است واز زمان معاویه جعل اخبار بدسائس بنی امیه شروع شد امّا آنان بحدّی از فهم و دانش دین بیگانه بودند که جرئت تصرف در اصول عالیه اسلام را نداشته و خود را محتاج بآن نیز نمیدیدند چه فقط مقصود آنان غصب خلافت و یا تصدّی سلطنت و امارت بود که نائل شده بودند و شعاع عمل وتبلیغات مجعولهٔ آنان دراطراف نفی خلافت خاصّه از خانواده هاشمی و فتوت و بزرگی خاندان امیّه دور میزد و از رشاء و حق السکوت به بزرگان عرب هم خودداری نداشتند چنانکه قضیهٔ نخود طلا درغذای معاویّه وبذل و بخشش های فوق‌العادهٔ او در تواریخ ثبت است .

معاویه برای اسکات یکنفر قاصد حضرت امیرعلیه‌السلام که حامل نامهٔ آنجناب جهة معاویه بود بنام عدی‌بن حاتم طائی مبلغ کثیری ازبیت‌المال مصرف‌کرد ودرجواب اعتراض درباریانش که نسبت زیاده روی و ضعف نفس باو دادند گفت من چنین تصوّر کردم که زبان این اعرابی بمنزلهٔ یك لشگر مجهّز خانوادهٔ مرا محاصره و درمقام قتل عام من و کسانم برآمده است و با چنین فرضی اگر تمام بیت‌المال را هم مصرف کرده بودم ملامتی نداشتم وازطرفی بنی‌امیّه اساساً قواعد دین‌را هم محترم نمیشمردند وبرای ازدیاد افراد خانوادهٔ خود با اینکه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی و صلح با حضرت حسن علیهما السلام وتصدی خلافت دیگراحتیاجی بدان دسایس نداشتند باز برسم زمان جاهلیت اعمال مضحك ومسخره آمیزی را مرتکب میشدند . ولی هردفعه

با مقاومت شدید اهل بیت طهارت مواجه و نتیجه‌ئی جز افتضاح عایدشان نمیشد.

چنانکه قضیهٔ الحاق زیادبن عبید بابوسفیان توسط معاویه عالم اسلام را لکّه‌دار نمود بحدیکه اهل جزیه یعنی ملل متنوعه کلیمی و مسیحی دربین خود ازانتقاد اعمال مسلمین خود داری نداشتند وتفصیل آن چنین است که درزمان خلافت عمربن‌الخطاب زیاد که جوانی زیرك و با هوش بود تمایل خلیفه را در موضوعی حس کرده و بطوری در گفتارخود بنام ادای شهادت(۱) عبارت بخرج داد که مقصود بعمل آمد بدون آنکه مطلب بزبان آمده باشد و در عین حال دروغ هم نگفته بود که این خود داستان مفصلّی دارد.

عمر که این فطانت را از زیاد دید فوق‌العاده طرف لطفش قرارداد و گفت اگر این جوان نسبت بقریش میرسانید عرب را مانند گوسفند بهرطرف که میل داشت سوق میداد ابوسفیان درمجلس حاضر بود وبکسانیکه در اطرافش بودند مخفیانه اظهارداشت که این جوان فرزند من است ونسبش بصنادید قریش متصل میشود ولی ازترس اجرای حدّ زنا جرئت علنی کردن مطلب را ندارم. من درموقعیکه بسفر طائف رفته بودم با سُمیه مادر زیاد زنا کردم و این جوان بوجود آمده است.

بااینکه این مطلب بخودی خود کذبش ثابت است. چه ابوسفیان باینگونه اعمال در زمان جاهلیت مشهور بوده ومطابق قواعد اسلام نیز از مسلمانان نسبت باعمال دورهٔ جاهلیت بازخواستی نمی‌نمودند تاابوسفیان ازاقامه حدّ زناءِ خوف داشته باشد باتمام این مراتب معاویه زیادبن عبید را بدست آویز گزافه گوئی پدرش برادرخود خوانده وزیاد بن ابی‌سفیان خطاب کرد آنمرد پست فطرت هم خطاب ننگین استلحاق را مایهٔ افتخارخود دانسته ودر نامه هایش خود را زیاد بن ابی‌سفیان قلمداد کرد این قضیّه که بظاهر ازترس معاویه مورد اعتراض احدی واقع نگردید بلکه بعضی ازچاپلوسان مانند متملقین عصر خودمان دراین باب بمعاویه وزیاد تبریك گفتند زبان زدعموم مسلمین گردید ومردم منتظر

(۱) موضوع زناء حاکم بصره بود که سه نفرشهادت شرعی دادند واین ولدالزناء عبارت شهادت خود را تحریف کرد و بجای اقامه حد بر مرتکب زناء حدقذف بر شهود بیچاره جاری شد.

شدند که عمل اهل بیت طهارت و عصمت را در امضاءِ و ردّ این عمل ناهنجار مشاهده نمایند ــ وزیاد از تزلزل وخوفی که در قبول ورد عامهٔ مسلمانان داشت خواست بدست آویزی نظرحضرت امام حسن‌بن علی‌علیهما‌السلام را درامضاءِ ولدالزنائی‌مایه افتخارش جلب کند لذا مطلبی را بهانه کرده ونامهٔ بآنجناب عرض‌کرده ودرنامه خود را زیادبن ابی سفیان خوانده ونام خود را هم برنام‌آنجناب مقدم نوشته بود حضرت‌امام حسن(ع) جواب نامه را بطوریکه مقتضی بود داده وضمناً متذکرشد که مطابق شرع مبین اسلام زیاد نمیتواندفرزند ابوسفیان باشد زیرا حضرت رسول‌اکرم (ص) فرموده الولدللفراش وللعاهرالحجر فرزند متعلق به فراش است و زناکار جز سنگ بهره‌ئی ندارد لذا زیاد فرزندعبید است که شوهررسمی سُمیّه بود نه‌ابوسفیان بافرض‌اینکه زنا واقع شده باشد. وضمناً نامه را جهة بی‌ادبی زیاد برای معویه فرستاد معویه شرم کرده و ازآن حرکت شنیع زیادرا منع وملامت نمود این نامهٔ محکم ومتین ومبیّن حکم شرع اسلام تاروپود رشته‌های معاویه وزیادرا ازهم گسیخت وافکار عمومی باردیگر بطرف حقانیّت خانوادهٔ طهارت وعصمت در اشغال مقام خلافت متوجّه گردید ومردم فهمیدند که قوه و ملکه امامت است که درمقابل تصمیم مستبدانه معاویه نهراسیده واز امر بمعروف و نهی از منکرخود داری نمیفرماید ــ معاویه که خود به بی‌اساسی‌وغلط بودن اقدام خود واقف بود ناچار بسکوت گردید.

مقصود ازاین بیان‌آن بودکه درصدراسلام واوایل دورهٔ بنی‌امیه‌کسی نمیتوانست بسهولت اصلی ازاصول اسلام را زیر پا بگذارد وبدلخواه خود حکم و قاعدهٔ وضع کند زیرا توجه خاص مردم بخاندان طهارت وعصمت بودوبابیان عقیدهٔ‌آنان هرعمل مجعول و مزوری از بین میرفت.

امّا این رویه باقی نماند و دورهٔ ممتد حکومت غاصبهٔ معاویه و شهادت حضرت امام حسن (ع) اوضاع عالم اسلام را دگرگون کرده ومردم بمفتریات و اعمال ناشایسته مبادرت کردند و این رویه غلط در اعماق افکار مردم جاهل و دنیاپرست ریشه دوانید و در موقع شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام یعنی سال ۶۱ هجری مردم در ادنی

مرحلهٔ قواعد انسانیت بوده و گرفتار خود خواهی و غرور امویان و در اعمال خارج از اسلام غوطه‌ور بودند . گرچه شهادت آنحضرت و اعمال ننگین بنی‌امیه تا حدی مردم را بطرف حقیقت سوق داد ولی چون شیوع مفاسد به منتهی درجه رسیده بود واستفاده چیان تا حدی چنین بازار آشفته‌ای را طالب بودند تأثیر زیادی نکرد .

ازطرفی حماقت یزید وغرور وغلوش بجائی رسیده بود که درمقابل خود هیچگونه قوه وقدرتی را نمیشناخت اگرچه قوهٔ مقررات دین اسلام باشد لذا بازار مفاسد را بعد از وقعه کربلا بقتل عام اهل مدینه که یزید را تفسیق و تکفیر کرده بودند رونق داد و مقصودش آن بود که یکباره اهل حدیث وقرآن را دردل خاك جای داده واز کارشکنی آنان راحت شود .

امّا اجل مهلتش نداده وبعد از خرابی و قتل عام مدینه و انواع بی ادبی نسبت بمسجد پیغمبر(ص) درموقع محاصرهٔ مکه معظّمه که بوسیله حصین‌بن نمیر کندی بعمل آورده بود بمرض صعب‌العلاجی مبتلاشده فوت کرد . یابنابروایت جرجی زیدان بوسیله دختر عمرو بن حمق یکی از اشراف شیعه کــه در جنگ صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بامعاویه جنگ کرده وبعد بوسیلهٔ معاویه مقتول‌شده بود مسموم گردید وبدار مکافات و مجازات شتافت امّا مرگ یزید نیز باعث اصلاح امور نشد زیرا مردم بچندین دسته تقسیم شدند که آن دسته ها هریك دین را دستآویز قرارداده و توجه واقعی و حقیقی باسلام نداشتند .

تا اینکه بعد از ده سال تقریبی کشمکش مجدداً حکومت در شام تمرکز یافته و عبدالملك بر کلیه بلاد اسلام تسلط یافت .

دردورهٔ عبدالملك وچهار نفرپسرانش هم ولید - سلیمان - یزید - هشام بهیچوجه اصول اسلام مورد توجه نبود و مانند قیاصره و جبابره هر يك قائم مقامی برای بعد از خود تعیین مینمودند نهایت عمر بن عبدالعزیز در این اواسط بر حسب وصیت سلیمان بخلافت رسید و آنچه توانست با مظالم اسلاف خود معارضه کرد .

فدك را باولاد علیاحضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها رد کرد . ولعن حضرت امیر

وحسنین علیهم‌السلام را که درقنوت نمازاززمان معاویه معمول داشته بودند متروك کرد .

این دو عمل اصول تشیّع را در عالم اسلام پایدار کرد . زیرا عمربن عبدالعزیز نوادهٔ خلیفه ثانی عمربن الخطاب و شخصیتش هم نمایندهٔ خلفای راشدین و هم امرای امویان بود و رد فدك که اعتراض صریح برعمل شیخین محسوب میشد افکار را یکمرتبه منقلب نمود چه هیچکس باطلاً اعمال اجداد خود را بدون یك جهة حقیقی و واقعی ویك عمل وجدانی فوق‌العاده قوی انکار نمیکند ولی درعین حال رویهٔ عمر بن عبدالعزیز برمردم پرورده دورهٔ امویان گران آمده ودر مقام اعتراض برآمده و درپیشگاه خلافت معروض داشتند که حضرت خلیفه بواسطهٔ شخصیت مشترکی که بین دو نژاد خلفای راشدین و خلفای اموی دارند باموری دست زده‌اند که بطلان هر دو دسته اجداد خود وحقانیت خانوادهٔ علوی وتابعین آنان را ثابت مینماید عمربن عبدالعزیزجواب میدهد : امّا لعن حضرت علی‌بن ابیطالب (ع) که سبقت و خدماتش در اسلام محلّ تردید احدی از مسلمانان نیست امری ناشایسته و ازروی لجاج و عناد معمول شده و در اسلام عملی ننگین بود وهیچ شخص عاقل و بیغرضی نمیتواند خود را راضی کند که نسبت بداماد و پسر عم و اولین تابع حضرت رسول (ص) که اسلام با مجاهدت او نشر و ترویج شده جسارت نماید . واینگونه اعمال را که منشأ دینی وعقلی ندارد وازطرفی مورد استفادهٔ یهود واقع شده وبردین‌مابدینوسیله طعنه میزنند نمیتوان ابقاء کرد زیرا ابقاءِ اینگونه بدعتها با محو اسلام توأم است .

گویند یکنفریهودی که خدمتی باسلام کرده بود وعمربن عبدالعزیزمیخواست درباره‌اش‌عنایتی کند دخترخلیفه‌را برای ازدواج باخودباوصف یهودی بودن درخواست کرد . خلیفه جواب میدهدآخرشما مسلمان نیستید ونمیتوان دخترمسلمه را بایهودی ازدواج کرد . یهودی میگوید پس چرا پیغمبراسلام(ص) دخترخود را بعلی‌بن ابیطالب داده است . خلیفه میگوید علی فردکامل اسلام و دارای فضائلی است که احدی را در اسلام باجنابش یارای مقاومت وهمسری نیست چگونه بخود جرئت دادی که حضرتش را کافر قلمداد کنی ؟ یهودی میگوید اگر چنین است . بچه دلیل تمام مسلمین او را

در نماز لعن میکنند و حال آنکه بعقیدهٔ شما لعن غیر کافر جایز نیست . بهرحال عمر بمعترضین جواب میدهد که این جریان موجب شد که من این بدعت ننگین را ازدامن اسلام پاك کنم . امّا راجع برّد فدك من خودرا امروز در بین دورویهٔ مختلف، دیده ومدتی در ترجیح یکی بر دیگری متحیّر بودم ــ یکی عمل شیخین در اخذ فدك از عُمال و رعایای حضرت فاطمه (ع) و دیگری مطالبه شدید حضرت فاطمه (ع) و عدم قبول شیخین اخذ فدك از طرف صدیق وفاروق باستناد خبر نحن معاشر الانبیاء لانورث و کلما ترکناه صدقة بوده است و حضرت فاطمه زهراء (ع) این خبر را بطور علمی با حضور مهاجر و انصار رد نموده و جوابی وافی و کافی داده است . زیرا آنحضرت فرموده بچه دلیل ابوبکر و عمر از پدرشان ارث ببرند و فاطمه (ع) از پدرش ارث نبرد این عمل مخالف عدل الهی است بعلاوه مفاد این خبر مخالف صریح قرآن مجید است آیه شریفه و ورث سلیمانُ داودَ میرساند که چنین فرمایشی حضرت رسول (ص) نفرموده اند چه آنحضرت مسلماً فرموده‌اند که هرچه ازاو نقل شود و مطابق قرآن نباشد کذب محض است آیا باستناد خبر معارض با قرآن میتوان ملکی را از دست متصرف انتزاع کرد بهرحال شیخین تکلیفی داشتند وعمل کرده‌اند ولی من نمیتوانم برخلاف احتجاج غیر قابل جواب حضرت فاطمه سلام‌ٰالله علیها مسئولیت فدك را قبول نمایم و تا زمان بقاءِ اقتدارخود باغستانهای فدك را باولاد حضرت فاطمه(ع) واگذارخواهم کرد مگرآنکه اهل حل و عقد مسلمانان مرا از خلافت خلع نمایند مردم متفقاً رویّه مرضیّه عمر بن عبدالعزیز را تأیید کرده و دستور او را متابعت کردند و همین رویه مرضیّه بود که نام نیك عمربن عبدالعزیز را درتاریخ عالم برای همیشه ثبت کرده است لذا اساس تشیّع که بعد از جنگ صفین با فشار وزور تدریجاً متزلزل شده بود در مدت دو سال و کسری حکومت عمربن عبدالعزیز مستحکم گردید و مردم بیطرف و جوانان راکه بعداوت حضرت امیرالمؤمنین (ع) تربیت کرده بودند بحقیقت امر واقف گردانید ولی بعد از فوت یا مسموم کردن عمربن عبدالعزیزباز اوضاع عمومی کشور های اسلامی بحال ظلم وجور بر گشت . و دردورهٔ خلفای بعدی مانند یزید وهشام وولیدبن یزید هم مسلمانان

تحت فشار بودند یعنی برای امور دینی خود امنیت نداشتند که باهل بیت طهارت رجوع کنند . امّا فضائل اهل بیت طهارت وعصمت وروبه شیعه امامیه مطلبی نبود که پوشیده بماند وتمامی امت از طبقات مختلفه مخصوصاً شعرا ونویسندگان که همیشه پیشرو عامه مردم در اصلاحات و اجتماعات عمومی بوده اند توجه مخصوصی بخاندان بزرگ علوی هاشمی داشته‌اند وکراراً دیده شده که درموقع نهایت درجه فشار بااینکه خوف قتل و شکنجه وزجر در کار بوده اشخاص باشهامت وصاحب عقیده وعزم راسخ از همه‌چیز دنیا وبلکه جان خودصرفنظر کرده وحق سخن رادربارهٔ حقانیت اهل‌بیت طهارت‌درخلافت ادا کرده‌اند چنانکه قضیه فصل آتی بین فرزدق شاعر درباری اموی وهشام‌بن‌عبدالملك اموی جریان یافته است .

فصل هیجدهم
(شهامت شاعر یا قوت ایمان

دردورهٔ خلافت یزیدبن عبدالملك موقعیکه ولایت‌عهد خلافت مغصوبه اموی بر هشام بن عبدالملك‌بن مروان شقی‌ترین مردم روزگار قرار گرفته بود یکی از سالها در موسم حج ظاهراً بنام ادای مناسك حج اسلام واقعاً و معناً برای استحضار از حالت مردم کشورهای مختلف اسلامی بمکه معظمه عزیمت‌نمود و درروز هشتم ذیحجه خواست کعبه‌را طواف نماید ولی ازجهت کثرت جمعیت‌حجاج که ازبلاد واقالیم مختلفه درمسجدالحرام ازدحام‌نموده بودند موفق نگردید ومعمول‌هم‌نبودکه‌درموسم حج برای طواف خلفاءِ وامراءِتشریفات خاصی اجرا گردد لذا ناچار شد که بانتظار کم‌شدن جمعیت بارجال درباری‌خوددرگوشه از مسجدالحرام بحالت احرام‌جلوس ومنظرهٔ طواف عمومی‌را نگران باشد دراین حال حضرت سید سجاد علیه‌الصلوات والسلام ازباب‌السدر وارد و بدون توقف برای طواف بطرف کعبه شتافت جمعیت مسلمانان‌بمجردمشاهدهٔ آنجناب بطرز احترام‌آمیزی‌کوچه داده وراه طواف را برای‌آن سرور باز نمودند وبعداز فراغت ازطواف ونماز مردم‌برای بوسیدن دست‌وتقدیم احترامات حضرتش تاخروج ازمسجدالحرام بر یکدیگر سبقت جسته وآنجناب را مشایعت نمودند . هشام که بجلالت قدر وشخصیت آنحضرت آشنائی کامل داشت تجاهل کرده و از حاضرین پرسید این شخص کیست که مردم نسبت باو

بیشتر از خاندان خلافت احترام مینمایند . عرق حمیت فرزدق شاعر که در سلك درباریان انتظام داشت از خدعه و تجاهل هشام تحریك شده فوراً ازجا برخاسته و گفت من این شخص‌را میشناسم اگرولیعهد خلیفه اجازه فرمایند معرفی نمایم هشام هم خواه ناخواه تسلیم گردید . سپس فرزدق‌قصیدهٔ غرائی بزبان عربی بمفاد اشعار ذیل بالبداهه انشاء و قرائت نمود که برای بهره‌مند شدن فارسی زبانان عیناً ترجمه وبنظم درآورده‌ام امید است که این هدیهٔ ناچیز درپیشگاه آن امام همام مورد قبول واقع گردد . در این اشعار هربیت فارسی معنای یك بیت عربی است .

اینك اصل قصیده

گر بپرسد سائلی از منبع جود و کرم — نزد من علمی است کانرا فاش سازم بالاتم
این بود شخصی که بطحا میشناسد منشأش — همچنین بیت‌الله و اطراف از حلّ و حرم
بهترین خلق عالم هست این شه را پدر — از علوم و زهد و تقوی در همه امت علم
این بود آنکس که جدش احمد مختار بود — بس درود از جانب حقش رقم شد از قلم
گر بداند رکن کو آمد برای طوف آن — منحنی میگشت تا بوسد جنابش را قدم
این‌بود نامش علی جدش رسول کردگار — نور ایمان را نموده پخش در بین امم
این بود آنکس که عمش جعفر طیار بود — عم دیگر حمزه آن شیری که‌حبش شدقسم
مادرش خیر النساء بنت رسول هاشمی — باب نامیش وصی آن شیر مرد منتقم
گرشودنزدیك بارکن‌الحطیم ازبهرلمس — بی تأمل رکن گردد مقدمش را مستلم
گر تونشناسی ورا ازبغض یا ازروی‌مکر — حضرتش معروف باشد درعرب هم درعجم
گر ببینش عارف انساب فامیل قریش — بی مهابا گویدش ختم است بر ذاتت کرم
گر شماری اهل تقوی جملگی را او امام — یا به پرسی خیر خلق الله را گویند هم
این بود زهرای اطهر را پسر گر جاهلی — خاتم پیغمبرانش جد و الطافش اعم
چشم خود پوشیده دارد ازحیاوزصولتش — کس نیارد نطق تا وقتیکه گردد مبتسم
از جبین عزّتش منشق بود نور هدی — همچوخورشیدی که‌ازتابیدنش گم شد ظلم
از رسول‌الله‌مشتق استچون رودی زبحر — عنصرش پاك‌است وهم پاکیزه از حیث شیم

حضرت پروردگارش داده تفضیل و شرف — از ازل ثبت است این اجلال درلوح و قلم

این بودشخصی که‌جدش برتراست ازانبیاء — همچنین از امت او پست گردیده امم

داده است از بهر احسان برخلایق بارعام — بلکه باشدریزه خوارش کوه‌وصحرای‌ظلم

هر دو دست او بود مظلوم را فریاد رس — نفع ریزد بر عموم از کس نباشد مفتقرم

خلق نیکو دارد وهرگز نگردد درغضب — پیشوای خلق باشد در علوم و در کرم

شیر گردد سست‌درمیدان‌اوهنگام جنگ — مرگ راحت‌تر بود برخصم گرآرد هجم

خلف‌عهدش نیست درافناء دشمن حین‌بغض — درخردمندیش نبود جای شك این محتشم

هست ازقومیکه حبش‌دین‌حق‌را شرط‌یك — بغضشان کفراست لیکن قرب‌حصن‌معتصم

هیچ حاتم نیست قادر در نوال جودشان — درعقب ماندند ازاین دسته بس اهل کرم

جمله شیرانند هنگام عزیمت در امور — همچه شیران زمین غران بطرزی محتدم

دست تنگی منع ننماید کفش را از سخا — هست یکسان بودن اموال یا صرف عدم

درکف‌اوخیزران‌خوشبوست‌چون‌مشک‌ختن — لیك کفش عطرآساتر شد از گل در شمم

حمل اندر کتف خود سازند در هر نیمه‌شب — از همه ارزاق و نعمتها بهر کوی اصم

گر بگوید مطلبی جامع بود هر حسن‌را — میدهد زینت ز اعمالش بالفاظ و کلم

در کلامش لا نباشد جز بهنگام نماز — گر نمیبودی تشهد بودی آن لا هم نعم

بعد ذکر حق تعالی هست واجب ذکرشان — بر تمام مسلمین دهر حتم است این رقم

دفع گردد ضر و بلوی در قبال حبشان — بندهٔ احباب او باشند احسان و نعم

هر که‌بشناسد خدارا میشناسد این جناب — چونکه دین از خانهٔ او در رسیده بر امم

روشنائی قریش باستان زاین خاندان — در قبایل از قدیم العهد قاضی و حکم

جدّ او باشد محمّد رأس و سر خیل قریش — باب او باشد علی صاحب علوم و هم علم

بدر باشد شاهد این مدعا و هم اُحد — دردوجنگ‌خندق‌وبطحا که شد فتح‌الاتم

جنگ خیبر با حنین و وقعه روز قریض — هرسه شاهد برجوانمردی این‌صاحب‌همم

بود سردار صحابه در تمام واقعات — گرچه کتمان گشته اما من نیم اهل کتم

گر فرزدق برده دریای‌سعادت زین‌بیان — خوشه‌چین خرمنش باشدتشیّد بیش‌و کم

هشام در غضب شده وفرزدق را مدتی دریکی ازقراءِ بین مدینه و مکه محبوس نمود حضرت سید سجاد علیه السلام دوازده هزار درهم جهت او عطیه فرستاد فرزدق از قبول آن امتناع ودرجواب عرض کرد که این اقدام من صرفاً برای خدا بوده‌است و دوست دارم که برای روز قیامت من ذخیره گردد ودرقبال آن جائزه قبول نخواهم کرد حضرت امام زین‌العابدین پیام فرمودند که ماعطای خودرا پس نخواهیم گرفت وعمل‌تو نیز دردرگاه جلال حضرت احدیت مورد قبول واقع شد .

گویند بعد از فوت‌فرزدق دوستانش اورا درخواب دیدند و گفته است که باتمام فسق وفجورهای شاعرانه‌ای که داشتم بسبب انشاءِ این‌قصیده رستگار شدم‌جامی‌معروف بعد از نقل این قضیه در بیانات خود میگوید که اقتضاء داشت جهت انشاءِ این قصیده کلیه گناهکاران عالم آمرزیده ورستگار شوند (بنده نگارنده نیز که خود از گناهکارانم با مرحوم جامی هم عقیده هستم . علی‌اکبر تشیّد)

مؤلفین شیعه در صدر اسلام گرچه مقصود ما نوشتن تاریخ تشیع در ایران است ولی برای رد ادعای کذب وافتراء عمدی بعضی از نویسندگان غیر شیعه‌یا شیعه جاهل بتاریخ که اساساً مذهب تشیع‌را اقتراحکرده ایرانیان میدانند ناچارشدیم که مختصری ازتلؤلؤ مذهب شیعه رادرقرن اوّل حکومت زوروقلدری امویان متذکر شویم واینك نیزبرای‌تائیدمراتب بمؤلفین مذهب شیعه درچهل سال اوّل هجری اجمالاً برای روشن شدن اذهان برادران سنی مذهب اشاره و بعد مقصد خود را تعقیب خواهیم نمود .

اقتباس از کتاب‌الذریعه الی تصانیف الشیعة : اوّلین و بزرگترین مؤلف در مذهب شیعه امامیه خود حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است که باجماع تمام امت کاتب وحی بود وجمیع آیات قرآن را بخط مبارك خودجمع آوری فرموده‌است وهم چنین تحریر کننده فرمایشات حضرت رسول (ص) ومصحف حضرت فاطمه علیها السلام میباشد وازخودآنجناب فرمایشات ونوشتجاتی‌درعلوم مختلفه وسیاست ومواعظ وعهود امروز در دست ما است که اتباع و پیروان آنحضرت ازمتقدمین شیعه وسید شریف رضی‌طاب ثراه

جمع آوری نموده و کلیه این فرمایشات ومکاتیب واعمال امروز در نزد متخصصین آن علوم محفوظ ومضبوط و مورد احترام و استفاده و اقتباس شیعه و سنی بلکه مسیحیان اروپا وامریکاست وهمچنین است خطب و مکاتیب و ادعیه مائوره ازسائر ائمه اثنی‌عشر علیهم صلوات‌الله الملك الاکبر .

بهرحال آثار ائمه معصومین آنچه امروز دردست رس است از کثرت قابل احصاء نیست و بنده نه‌لایق و درخور توصیف آنها ونه در این مقام هستم بلکه مقصود احصاء یکدسته از مؤلفین شیعه در صدر اسلام است . تا مخالفین را باتّصال مذهب شیعه برویّه حضرت رسول (ص) متذکر نمایم .

شیعیان معاصر حضرت امیرالمؤمنین (ع) به پیروی از آن حضرت بتألیف احادیث واحکام وفرایض وقضایا واخبار وتراجم احوال اشخاص وشرح جنگ‌ها پرداخته وطبقه اوّل از نویسندگان شیعه را تشکیل دادند .

۱ ـ اوّل نویسنده شیعی ابورافع غلام‌حضرت‌رسول (ص) وخزانه‌دارزمان‌خلافت علوی (ع) کتاب سنت‌های‌حضرت رسول واحکام وقضایای حضرت امیر(ع) یعنی کارهای قضائی حل شده درمحضر آن امام همام را تألیف نمود .

۲ ـ عبیدالله بن ابی رافع منشی حضرت امیر (ع) کتابی درزندگانی آندسته از اصحاب حضرت رسول (ص) که درجنگهای جمل وصفین ونهروان در رکاب حضرت امیر بدون شك وشبهه شرکت کردند نوشته است .

۳ ـ علی بن ابی رافع کتابی در فقه مشتمل بر وضوء و نماز و باب های دیگر تصنیف کرد .

٤ ـ ربیعة بن سمیع کتاب زکوة حیوانات را از مسموعات خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) نوشت .

٥ ـ ابوصادق سلیم بن‌قیس هلالی ندیم حضرت امیرالمؤمنین هم کتابی درحدیث نوشته که حضرت امام جعفرالصادق (ع) آنرا بجدالشیعه نامیده است .

٦ ـ اصبغ‌بن بناته نویسنده کتاب عهود حضرت امیر المؤمنین (ع) برای مالك اشتر نخعی و وصیت آنحضرت بمحمد حنفیه است . این شخص از رجال نامی شیعه و صاحب شرطهٔ دستگاه خلافت حقه وندیم حضرت بوده است .

۷ ـ ابوعبدالله سلمان فارسی است که شیخ رشیدالدین محمدبن علی بن شهرآشوب دراوّل معالم العلماء اورا ازمتقدمین مصنفین شیعه دانسته و کتاب خبر جاثلیق از آثار او است .

۸ ـ ابوذر غفاری رضی الله عنه است که ابن شهرآشوب بعداز سلمان اورا ذکر نموده و کتاب وصایای حضرت رسول (ص) ازتألیفات اوست . علامه مجلسی رحمة الله علیه این کتاب را بفارسی مفصلاً ترجمه وشرح نموده وبعین الحیاة نامیده است که امروزه مورد استفاده عموم مسلمین است .

۹ ـ ابوالاسود دؤلی است که باتفاق تمام علماء اسلام قواعد علم نحو را بدستور وهدایت وتعلیم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تدوین نموده وتاعرب وادب وتحریرو سخن دردنیا باقی است مورد افاده وافاضه است .

۱۰ ـ زیدبن وهب جهنی کوفی است که کتاب خطب امیرالمؤمنین را درمنابر درموسم اعیاد وغیره جمع نموده است .

فصل نوزدهم ـ اتصال مقررات شیعه به صدر اسلام و رویه حضرت رسول (ص)

مذهب شیعه که عبارت ازمتابعت اهل بیت طهارت باشد ازصدر اسلام شروع وبزرگان ومعتمدین از صحابه معتقد و پیرو و مروج آن بوده اند و اساساً در چهل سال اوّلیه محال بود که کسی یافت شود ودراقوال حضرت امیر (ع) تردید کند البته اشخاص دیگری هم درخانوادهٔ حضرت رسول(ص) مانند عایشه ام المؤمنین وانس بن مالك درباش بوده اند که چیزهائی ازآنحضرت نقل کرده اند وسائر صحابه که دردورهٔ خلفای چهارگانه زنده ودرمدینه جمع بوده اند هرکدام خبرهائی ازحضرت روایت نموده اند و مسلمین التزامی بر قبول بعض ورد بعض دیگر نداشته اند وهرکس در امر دین خود دوچار شبهه میشده بااستعلام ازیکی ازصحابه بدون رعایت دسته طرفدارعلی یاابوبکر اشکال خودرا مرتفع میکرده است وعنوان شیعه وسنی هم وجود نداشته و کلاً مسلمان نامیده میشدند .

منازعه در خلافت

چون در اصل مسئله خلافت که آیا امری دینی است و باید خلیفهٔ را درکتاب الله و اقوال و وصایای حضرت رسول جستجو کرد و یا امارتی خلقی است و باید صاحب آن را تمایل مردم تشخیص دهد اختلاف حاصل گردید ومهاجروانصار بدودسته تقسیم شدندقهراً دسته طرفداراجماع که ابوبکر را بخلافت نصب کردند چون دربین خود ناقل اخبار وسنت و کتّاب وحی زیاد داشتند دیگر مراجعاتی بطرفداران‌ولایت خاصه‌نداشته وخودبخود روات شیعه‌یعنی‌طرفداران اهل بیت طهارت ازآنان جدا شدند. ولی درعین حال درآن زمان یکنفر یافت‌نمیشده که درصحت اقوال حضرت امیر (ع) وعباس و عبدالله‌بن عباس و حضرت فاطمه سلام‌الله علیها و حذیفةالیمان وسلمان فارسی وابوذر غفاری وعمار یاسر ومقدادبن اسود و بقیه بزرگان وصحابه معتقدبخلافت بلافصل‌حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) وسائر کسانیکه ازبیعت سقیفه تخلف ورزیده بودند تردید کند بلکه در امور کلی عالم اسلامی مانند لشگرکشی بشام وایران ومصر ومسائل اتفاقیه غامضه ناچار خلفاءِ منصوب عامه و تمام صحابه هردو دسته اعم‌ازمهاجر وانصار بذیل‌عنایت‌حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام خلیفه منصوص شارع اسلام متوسل‌شده وآن‌مشکل‌را حل‌می‌نمودند. خبراقالهٔابوبکر صدیق (اقیلونی اقیلونی وعلی فیکم) وخبر هلاکت عمر فاروق (لولاعلی‌لهلك عمر) درهمین موارد بوده - که هیچیك ازفرق سنی این دوخبر را انکار ندارند و دلیل انصاف شیخین ابوبکر وعمر محسوب میدارند.

مبنای ایجاد اختلاف

پس این اختلاف وتفرق چگونه دراسلام حاصل شده است‌حال به‌بیان آن‌میپردازیم: بطوریکه عرض شدخلافت برخلاف‌میل دسته طرفدار اهل بیت برابوبکر و بعد هم برعمر قرار گرفت و در زمان این دوخلیفه بواسطهٔ قرب زمان باحیات حضرت‌رسول (ص) که تمام مردم احکام را میدانستندنهایت بعضی‌ها تتبع بیشتر داشتند والبته وجود تمام‌مهاجر وانصار درهمان مرکزتوسعهٔ اسلام در صحت جریان امور تأثیرات کامل داشته وخلافت عثمان‌هم تاحدی پیروهمان آثار بود ولی رفته رفته مهاجرین وانصار چه فوت شده وچه در بلاد اسلامی که بعد از حضرت

رسول بتصرف مسلمین در آمده بود متفرق شدند تاحدی میدان تعدّی و تخلف از مقررات اسلامی برای بعضی از افراد فامیل و خانواده عثمان یعنی بنی امیه باز شد - و باد خالت های بیمورد خود مسلمانان مدینه را رنجانده و تدریجاً این عدم رضایت مرکزی توأم با شکایت اهالی بعضی از ایالت های اسلامی مانند کشورهای مصر و عراق گردیده و عدهٔ زیادی بعنوان شکایت در پایتخت بزرگ اسلام جمع شدند و قضیه بقتل عثمان منتهی گردید . در این مدت پیروی عامه مردم از خلفاء و آندسته از مصاحبینشان که نافی ولایت خاصه بودند ریشه گرفته بود و در مقررات دین خودشان بدان عمل میکردند .

امّا همینکه خلافت بطریق بیعت عامه یعنی بهمان طریق که برابوبکر قرار گرفته بود برحضرت امیر (ع) هم قرار گرفت و مدت خلافت قلیل آنجناب کلاً صرف جنگهای داخلی و رفع اختلافاتی گردید کـه بوسیلهٔ بنی امیه توطئه چینی شده بود . ولـی قهراً در این مدت مرجع حل و فصل مسائل شرعیه آندسته از اصحاب شدند که طرفدار ولایت خاصه بودند بنابراین عقیده خواص اهل بیت هم در بین عموم مردم کشورهای اسلامی انتشار یافت . بعد حضرت امیر (ع) شهید شد و هنوز اسمی از شیعه و سنی تاریخ ثبت نکرده بود . خلافت بعد از ششماه تصدی حضرت امام حسن (ع) بمعاویه منتقل گردید و مرکز اسلام از مدینه و کوفه تبدیل بشام شد - اصحاب حضرت رسول دار فانی را وداع کردند در این حال جعل اخبار برطبق میل امیر قاهر و قلدر وقت شروع شد ، خانواده رسالت پناهی حالت انزواء اختیار کرده و جز در مورد اقوام و اقارب و بعضی از خواص شیعه طرف مراجعه عمومی نبودند لذا مقررات اسلام در دورهٔ تصدی معاویه در بـین اخـبار مجعوله و بی اساس لوث گردید و در دورهٔ یزید و مروان و عبدالملك و ولید و سلیمان (دو سال و ششماه دورهٔ تصدی عمر بن عبدالعزیز مستثنی است) و یزید و هشام و ولیدبن یزید و یزیدبن ولید و ابراهیم و مروان اموی حال بهمان منوال بود .

امّا خلفای اخیر اموی مانند یزید و ابراهیم و مروان بواسطهٔ ضعف دیگر وقت تعقیب اینگونه امور را نداشته و فقط همشان مصروف بر دفاع از مدعیان خلافت بود زیرا در این تواریخ که تصادف باایّام بعداز شهادت زیدبن علی بن حسین علیهم السلام داشت و

دولت اموی بمنتهی درجه ضعف و سستی رسیده بود در این موقع (یعنی ده سال اخیر حکومت بنی امیه) حضرت امام محمدبن علی (ع) ملقب به باقر (ع) از موقع استفاده کرده اخبار و آثار اهل بیت طهارت وعصمت‌را برای دوستان تقریر نمود وحضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) هم در ظرف ده سال اوّل حکومت عباسی بیانات پدر بزرگوارش‌راتکمیل فرمود - کتابها و مجموعه‌ها وطومارها از فرمایشات این‌دوامام همام که باچند واسطه عین فرمایشات حضرت رسول(ص) وسنت واعمال اوبودتنظیم گردید. واین‌دسته ازروات که تحقیقاً عدهٔ آنان ازچهارهزار نفر درمدت ۲۰سال کمترنبوده وتا ۲۰ هزارنفرهم مورخین نوشته‌اند بهرُوات جعفری معروف شدند وپیروان ومقلدین این دسته را شیعه امامیه نامیدند. این بیست سال را مورخین شیعه مذهب دورهٔ زرّین اسلام نامیده‌اند.

دراینموقع یعنی درحدود سال ۱۴۵ قمری هجری حکومت غاصبهٔ عباسی‌باوج اقتدار رسید وازحیث مقررات دین‌هم درمقام سروصورت دادن بخلافت خود برآمدند.

ادعای عباسیان درامرخلافت

خاندان عباسی‌را باتفاق کلیهٔ فرق اسلام حتی‌خوارج حقی درخلافت نبوده زیرا درموقع رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) عباس عموی آنجناب وجداعلا ومایهٔ افتخار عباسیان‌درقیدحیات بود وابداً چنین ادعائی نکرده بلکه در منازعات راجع بخلافت جداً طرفدار حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام بوده که محاورات و فرمایشات اورا تاریخ کاملاً ضبط نموده است پس چه‌شد که اولادش‌دعوی خلافت نمودند ؟ گویند پس‌از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام جمعی‌ازمردم‌محمدبن‌علی‌مشهور بحنفیه‌را امام می‌دانستند ومحمد درمکه اقامت داشت چون حجازویمن بعداز فوت یزیدبن معاویه تحت تسلط اولاد زبیر درآمد عبدّالله زبیر محمدرا به‌بیعت خود دعوت نمود ولی مورد قبول واقع نشد لذا درمقام ایذاء او برآمد علی‌بن عبدّالله‌بن عباس بواسطهٔ قرابت در مقام حمایت محمد برآمد و در مسجدالحرام عبدالله زبیر را درادعای خودش مورد شماتت‌قراردادو گفت کار بنی‌هاشم بجائی رسیده که‌اولاد زبیر هم برآنان‌برتری‌میفروشند عبدالله گفت که مگر زبیر پسر صفیه دخترعبدالمطلب

نیست که شما مارا غیراز بنی‌هاشم میدانید علی جواب داد از قاطر پرسیدند که پدرت کیست گفت مادرم اسب است وبنی‌هاشم بودن شماهم شبیه به نسب قاطراست‌وازطرفی چون مختار وابراهیم وشیعه عراق بنام اجازه محمدبن‌علی در کوفه خروج وعمال‌عبدالله زبیر را ازآن دیار رانده بودند وبهانه‌جوئی عبدالله هم بعد از قتل مختار و تصرف کوفه بدان جهة بود ناچار محمدبن علی و علی‌بن عبدالله عباس از مکّه خارج و درمحلی بین حجاز وشام بانتظار خاتمه منازعه مدعیان خلافت متوقف شدند قضاراهم علی‌بن عبدالله و هم محمدبن علی یکی بعد از دیگری در همان محل بعداز قتل عبدالله زبیر بوسیله حجاج‌بن یوسف ثقفی‌وفات کردند که‌حسب‌الوصیّه‌اجسادآنان بمدینه نقل ودرقبرستان بقیع مدفون شده‌اند ودعوی امامت از محمدحنفیه بعداز محاکمه معروف حجرالاسود کسی نشنیده است .

ابوهاشم پسر محمد حنفیه هم بلا عقب بوده و محمدبن علی‌بن عبدالله بن عباس ادعا کرد که پسر محمد حنفیه هنگام وفات اورا وصی خود قرار داده واین ادعاباقدرت وقوت حکومت اموی آنروز ارزشی نداشت ولی تدریجاً این فکر در مغز محمد قوت گرفت ومحرمانه شروع به تبلیغ کرد امّا قبل از موقعیکه محیط برای پیشرفت ادعای او مساعد بشود بدار باقی‌شتافت ابراهیم‌بن محمد معروف بامام داعیه پدرخودرا تعقیب واز ضعف حکومت اموی استفاده کرده مبلغین وداعیان خود را بنام دعوت‌آل‌محمد(ص) به بلاد اسلامی مخصوصاً خراسان گسیل داشت وپس‌از خروج ابومسلم خراسانی و فتح قسمت مهمّی ازایران مروان‌حمارآخرین خلیفه اموی ابراهیم‌امام راگرفته وبا انواع عقوبات بقتل رسانید . پس‌از ابراهیم قبلاً احمدبن محمدمکنی به‌ابوعباس مشهوربسفاح وسپس ابوجعفر منصور دوانقی برادران ابراهیم امام هریك خود را خلیفه میدانستند . قحطبه سردار نامی ابومسلم عمال حکومت‌را ازاقطار ایران رانده و واردعراق گردید وکوفه را نیز فتح کرد دراین‌موقع ابوسلمه که بنام وزیرآل‌محمد بسرداران ابومسلم دستور میداد خواست ازموقع استفاده کرده و خلافت‌را بحضرت امام جعفرالصادق (ع) واگذارد ولی‌آنحضرت چنین خلافتی‌را که با قتل‌عام مردم از خراسان تاشام تهیه شده

بود لایق و سزاوار همان تبلیغ کنندگان آن دانست و بالاخره بدون اجازه و تصویب ابوسلمه احمد سفاح بسرداران لشگر فاتح معرفی وبخلافت پذیرفته شد. سفاح بواسطه خدمات زیاد ابوسلمه درراه قلع وقمع بنی‌امیه بااینکه میدانست قلبش درگرو محبت خانوادهٔ علویان است بازمتعرض او نشد ودرشغل وزارت خود اورا نگاهداشت وباتدبیرهمین ابوسلمه بود که یکمرتبه باقیمانده خانوادهٔ امویان قتل‌عام وتامدتی نام ونشان از آنان باقی نماند.

قتل عام امویان

پس از شکست مروان حمار و متواری شدن لشگر او بنی‌امیه دراقطارکشورهای اسلامی متفرق شده وشروع بدسیسه واخلال کردند چه آنــان در حدود هشتاد و پنج سال از پستان خلافت و امارت سیراب شده بودند و کسانی نبودند که بتوانند اززورگوئی و قلدری و استفاده از بیت‌المال براحتی دست بکشند.

و این ترتیب مانع نضج گرفتن حکومت عباسی بود لذا ابوسلمه و سفاح نقشه کشیده و نامه هائی دائر به استمالت آنان نوشته و با وعده های خوب آنان را امیدوار کرده ودرکوفه جمع نمودند ابوعباس سفاح بتمام بزرگان بنی‌امیه بدین طرزنامه نوشت که بنی‌امیه وبنی‌هاشم از یك سلسله ونژاد هستند آنچه مسلم است حکومت اسلامی از بین آنان خارج نخواهد شد واینکه در تعارض با یکدیگرافراط و تفریط هائی بین آنان‌واقع شده مانع صله رحم وقاطع قرابت نشده وبازیکدیگررا بدیگران نمیفروشند باید هرچه زودتر دور هم گرد آمده واز خوان خلافت مشترکاً بهرمند شوند نهایت خلیفه‌که تابحال اموی بوده اینك هاشمی‌خواهد بود. رؤسای‌بنی‌امیه‌باستثنای عبدالرحمن بن ولیدبن هشام که باندلس فرار کرده ودرآنجا نقشه حکومت جدیدی را طرح کرده بود از بلاد مختلفه کشور هــای اسلامی خاطر جمع شده و یك یك در کوفه جمع شدند مقارن همین حــال سدیف غلام ابراهیم امام که شاهد چگونگی قتــل ابراهیم بدست مروانیــان بود و از دست آنان فرار کرده و در حدود شام مخفی و متواری بود خود را بکوفه رسانید و در دستگاه خلافت مقرب گردید.

این‌سدیف شخصی مطلع بانساب وتاریخ وزبانی فصیح واطلاعاتی وسیع ازمظالم بنی‌امیه نسبت بخاندان علویان و عباسیان داشت و خودش نیز ازآنان صدمه زیاد دیده بود ـ پیدا شدن سدیف در دستگاه خلافت رؤساء و اعیان بنی امیه را که در مرکز خلافت جمع شده بودند مضطرب کرد و انجمن مخفیانه‌ای تشکیل داده و چنین تصمیم گرفتند که بواسطه وجود سدیف دردربارخلیفه که‌آنان را همه روزه مورد اهانت قرار میدهد در زحمت هستند خوب است با اجازه سفاح متفرق شده و بشهرهای دیگربروند چون قبل از آمدن سدیف بموجب دستور ابوسلمه وزیر بحدی درباریان تازه کار خلافت نسبت بامویان احترام میکردند که بکلی سابقه عناد دربین بنی‌امیه وبنی‌عباس فراموش شده بود ولی در جواب آنان خلیفه وعده داد که از حرکات ناهنجار سدیف نسبت به آنان جلوگیری نماید احمد سفاح و ابوسلمه بسدیف بطور مخفی دستوردادند که از توهین بامویان موقتاً خودداری نماید و بظاهر هم قدری بـا او خشونت کردند امویان تحمیق شده وروزبروز جمعیت آنان دردربارعباسی بیشتر شد. تا اینکه ابوسلمه موقع را مقتضی دید که یکباره مدعیان احتمالی خاندان عباسی را ریشه کن نماید.

تشکیل مجلس رسمی

برای این منظور یك بار عامی ترتیب داده شد که قرار بود خانواده های بنی علی و بنی‌عباس و بنی‌امیه درآن پذیرائی و برای اولین بارعطایای آنان از طرف مقام خلافت مقرر و اعطاء شود. ولی بعد از تشکیل مجلس احدی غیر از بنی‌امیه حاضر نشد ویك عدّه از غلامان ترك و شجاع را در کمینگاه گذارده و دستور داده بودند وقتیکه خلیفه احمد سفاح عمامه خود را بر زمین زد از کمینگاه خارج شده و تمام امویان را از دم تیغ آبدار بگذرانند ـ در صدر مجلس تختی برای خلیفه گذاردند و یکی از غلامان حاضرین را اعلام میکرد که بیایند و عطایای خود را دریافت دارند. این اعلام قبلاً از بزرگان بنی فاطمه شروع و عده‌ای از آنان را نام بردند که هیچیك حاضر نبودند و سدیف سر گذشت آنانرا از شهادت یـافوت جواب میداد سپس به بنی عباس شروع شد و نام یکی از اقرباءِ یعنی برادر خلیفه برده شد سدیف ترتیب قتل اورا بدست مروانیان که

حالیه درمجلس خلیفه حضور دارند بعرض رسانید وبحدی دربیان زجر و عقوبات نسبت بمقتول نکات دقیقه وفصاحت بکاربرد که احمد سفاح بیطاقت شده وعمامه خودرا برزمین زد و پیراهن برتن دریده وشروع بگریه نمود. در این حال درب های دارالخلافه بسته وکمینگاه ها گشوده شد وجوانان مسلح ترك تمام بنی‌امیه بدون سلاح را باطرزفجیعی بقتل رسانیده و زمینه حکومت عباسی را برای پانصد سال صاف و هموار نمودند و از غرائب آن است که بعد ها خلفاء بنی عباس میگفتند که این قتل عام برای خوش‌آمد علویان از بنی هاشم بعمل آمده است.

چرا احمد را سفاح میگویند

گویند درایجاد حکومت وخلافت عباسی عدهٔ زیادی ازمردم‌را بقتل رسانیدند و اوّلین خلیفه هم احمد بود لذا این سفاکی را که در بلاد ایران و عراق بعمل آمد باو نسبت داده و به سفاح یعنی بیباك ازخونریزی نامیده شد و حال آنکه احمد سفاح شخص خونخوار و شروری نبوده و در دو سال و نیم زمان خلافت خود نسبت به اهل بیت طهارت و شیعیان آنان منتهی درجه مهربانی را داشت و همیشه آنان را بر خود مقدم میداشت قتل عام خاندان اموی که مدت هشتاد سال برنفوس واعراض ونوامیس مسلمین‌مسلط بوده و بر هیچکس رحم نمیکردند و همچنین بر هم زدن قبور خلفاء اموی که در زمان‌همین احمد سفاح (مشهور بابوعباس) بعمل‌آمد آنروز مطلوب عموم‌مسلمین بود.

فصل بیستم
شروع قساوت‌عباسیان

بعد ازفوت احمد سفاح وجلوس منصوردوانقی اوضاع دگرگون شد ابو سلمه وزیر آل محمد و سلیمان بن کثیر بجرم اینکه میخواسته اند خلافت را در خاندان علوی مقرر نمایند بقتل رسیدند و ابومسلم که مؤسس خلافت عباسی بوده و چندان اعتنائی بمنصور نداشت بدست منصور بطور اغفال کشته شد و سلطنت عباسی باوج اقتدار رسید حال نوبت بنی‌فاطمه است زیرا بیست سال است که امامین همامین باقرین زمینه را برای ترویج مذهب امامیه مساعد دیده وبدون دقیقه‌ای غفلت مشغول کار شده‌اند و محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن حسن المثنی بن الامام حسن (ع) در کوفه و بصره متوقف و تسلیم خلافت عباسی نیستند وباصطلاح تاحدی آزادی حکمفرماست و بقلدری وزورگوئی دست زده نشده است .

عصر زرین ومشعشع برای شیعه امامیه همین بیست سال است که ده سال آخر بنی‌امیه و ده سال اوّل بنی‌عباس باشد در این مدت تمام قواعد فراموش شدهٔ اسلام که در مدت هشتاد و پنج سال حکومت اموی تعطیل شده بود تجدید گردید . و مجالس درس وتألیف وتصنیف اخبار وآثاراسلامی ازطریق نقل و روایت حضرت امیر وفاطمه و امامین همامین حسن و حسین و امام زین‌العابدین به بیان حضرت امام محمد باقر وامام جفعر صادق علیهم‌السلام به منتهی درجه تشریح و تدوین گردید ، کسانیکه از محضر مقدس‌این دو امام‌همام استفاده کرده عدهٔ کثیری بودند که از اقطاراسلامی‌آمده و کتب تألیفیه‌آنان درعالم اسلام اشتهاریافت که مجموعه این‌اخباررا کتب استبصارومن‌لایحضره الفقیه و تهذیب و کافی حکایت دارد .

توجه منصوربمذهب منصورعباسی که تامدتی‌مزاحمتی باامام جعفرصادق (ع) نداشت بلکه ظاهراً احترامات زیادی هم از آن حضرت مینموده زیرا آنجناب به پسران عبدالله بن حسن المثنی‌بن الحسن السبط علیه‌السلام فرموده بوده که بیهوده خود را بکشتن ندهید که نه خلافت بشما میرسد و نه شما را در خلافت حقی است عبدالله المحض دو پسرداشت بنام محمدوابراهیم که محمد شباهت تامی بحضرت رسول داشت ودربین مسلمانان‌آندوره بصاحب نفس زکیه معروف شده و تصور شده که مهدی آل محمداست .

کلیه بنی‌عباس و بنی‌هاشم باستثنای حضرت امام جعفر صادق (ع) دراواخر دورهٔ اموی محرمانه باو بیعت کرده بودند و خود منصور خلیفه دوّم عباسی هم از آنجمله است که دربیعت محمد بود وبرای تکمیل امرمحمد مجلسی تنظیم کرده بودند که حضرت صادق را هم به بیعت او وادارند ، ولی حضرت امام جعفر صادق از بیعت خودداری و وبمحمد توصیه کرد که گرد این افکارنگردد، زیرا خلافت واقعی الهی باید درخاندان

حضرت امام حسین(ع)سیر نماید نه اولاد امام حسن (ع) و خلافت ظاهری هم که عبارت از حکومت وامارت باشد از خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل خواهد شد وبطرف منصور با دست اشاره و فرمودند که شخص صاحب قبای زرد متصدی حکومت خواهد شد . عبدالله غضبناك شده درجواب تعرض سختی بآن حضرت نموده و گفت بخل و حسد تو را به تلفیق این کلمات واداشته وبیهوده از غیب خبر میدهی . حضرت در کمال وقار و احترام فرمود پسر عم گرامم اگر خلافت باید بواسطه قرابت با حضرت رسول (ص) برمحمد پسر تو قرار گیرد چرا نباید بخودت برسد تو که به حضرت رسول نزدیك تر از پسرت هستی بیهوده این جوانان را مغرور نکرده و بکشتن ندهید که امارت بنی امیّه بر بنی عباس قرارخواهد گرفت و از مجلس خارج گردید .

منصور که تمام این جریان را خود شاهد بود قطع حاصل کرد که خلافت باومیرسد چنانکه صدق گفتارحضرت پس ازچندی ثابت گردید ومحمد وابراهیم هردوبدست منصور کشته شدند و عبدالله در زندان منصور بدرود حیات کرد .

امّا منصور باسلطه بی‌پایان‌خود زیاده ازحدّ مغرورشده ومذاکرات این مجلس‌را هم درخاطر داشت روزی‌حضرت صادق‌را احضار کرده‌وعرض کرد که خاندان‌عباسی‌حاضرند که جنبه روحانیت خلافت را ازسیاست تفکیك نمایند تادرخاندان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) قرار گیرد . بدین طریق که یك نفر خلیفه سیاسی همیشه از خاندان عباس و یك خلیفه روحانی از خاندان علی (ع) کشور هـای اسلامی‌را اداره نمایند حضرت صادق (ع) جواب داد که جدّ شما عباس چنین ادعائی را در مقـابل جدّ ما علی (ع) نداشته که حال شما دارید خلافت قابل تفکیك نیست اگر توخود را لایق ومحق درامر میدانی که هر دوقسمت را در دست دارید و اگر هم ببطلان دعوی خود معترفید خود را از خلافت خلع کن تا حق بصاحب حق واصل گردد .

منصور در پیشنهاد خود پا فشاری زیاد کرد و مدتی برای قبولاندن آن اصرار و التماس کرد ولی در تصمیم حضرت صادق (ع) تغییری حاصل نگردید وسپس غضبناك شده و درمنظر عدهٔ زیادی ازمسلمانان گفت حال دماغ خود و تو را در مقابل شیخ تیم

وعدی بزمین میمالم یعنی آنان را برحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ترجیح داده وآثار واحکام اسلام را که ازمجاری غیر از اهل بیت طهارت رسیده ترویج خواهم کرد ومقدمهٔ کلیّه علویان‌را که ازبدو تشکیل حکومت عباسی دربلاد اسلامی‌بامارت وسمت های دولتی برگزیده بودند معزول نمود امّا عدّه‌ئی ازآنان دعوی استقلال کرده وبرای خود حکومت‌های خاصّی تشکیل دادند که صاحب مزار شریف افغانستان نمونهٔ ازآنان و یا از اعقاب همین امراء مستقل بوده است .

مزار شریف

یکی از ولایات مهم افغانستان موسوم بمزار شریف است و در مرکز آن گنبد و بارگاه تاریخی عظیم و مفصلی سر بفلك کشیده‌که معروف است بمرقد حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) همه ساله مردم از تمام زوایا واطراف کشورفعلی افغانستان بلکه هندوستان بآنجا روآورده و بزیارت و تقدیم نذورات مبادرت میورزند .

دولت افغانستان هم برای ادارهٔ این دستگاه متولی مخصوص‌تعیین و نهایت اهتمام را درتعمیر وحفاظت آن بعمل آورده وشاید این دستگاه مهمترین وسیلهٔ اتحاد واتفاق فرق مختلف باشد که دست‌آویزدولت واقع شده ودرجمع وارتباط قبایل وعشایرصحرائی سرکش تأثیر تمام دارد دو زیارتگاه دیگر هم در افغانستان (هرات) وجود دارد که سابقهٔ تاریخی هر دو کاملاً روشن و مبرهن است و ابداً شایعه ساختگی ندارد .

۱ ـ مقبره عبدالله بن معاویه‌بن عبدالله بن جعفر طیار است که ذکر او گذشت و درحدود هرات بقتل رسیده ودرهمانجا که شهراوّل خراسان درآن تاریخ محسوب میشده دفن شده است .

۲ ـ مقبره حضرت قاسم بن امام جعفر صادق علیه‌السلام است که از طرف پدر بزرگوار خود مأموریت تبلیغی مذهبی در هرات داشته و در آن شهر تاریخی وفات و مدفون شده است .

در دورهٔ نورانی شیعه یعنی ده سال اخیر حکومت اموی و دهسال اوّل حکومت عباسی سفراء و نمایندگان مذهبی امامین همامین باقرین علیه‌السلام درکلیه بلاد اسلامی

آزادانه به تبلیغ مذهب شیعه دست زده بودند.

تاریخ نویسان قدیم وجدید اسلامی صحت نسب و اعمال تاریخی این دو نفر را تأیید نموده‌اند.

ولی راجع بمزار شریف که میگویند قبر حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است افسانه بنظر میرسد.

درالسنه اهالی آن ولایت چنین اشتهار دارد که بعدازشهادت حضرت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه حضرت امام حسن علیه‌السلام برای خوف از دشمنان چندین نعش ساختگی ترتیب داد و بحجاز وفارس و خراسان فرستاد وجسد شریف حقیقی دربین این نعشها شناخته نشد و احتمالا یکی از نعشها که باین سرزمین رسیده ودفن شده شاید جسد حقیقی حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد.

این مقدمه ونتیجه بکلی بی اساس وجنازهٔ حضرت امیر علیه‌السلام بتصدی حضرات حسنین وسایر اولاد آنحضرت در نجف اشرف که درآن تاریخ بنام قریه غری خارج از شهرکوفه بودمحرمانه دفن ومحل قبر بطور سر خانوادگی دربین تمام افراد خانواده معلوم بود. ولی چون دنیای دون بحدی به بنی امیّه میدان داد که موجد و مروّج و مُبلغ اول اسلام را درمنابر لعن مینمودند ازخوف جسارت بقبر این سررا پوشیده میداشتند تادردورهٔ امارت هرون‌الرشید که آهوئی‌را دردشت کوفه تعقیب‌مینمود وآهو بتل‌خاکی درنزدیکی قریه غری پناه برد وسگهای شکاری درپای تل ایستاده وابداً تعرضی به‌آهو ننمودند واز این عمل غیرعادی هرون‌الرشید مات ومتحیر گردید وجمعی ازاهالی قریه غری را احضار وجهت این امررا سؤال کرد. یکی ازپیرمردان محلی باگرفتن امان اظهار کرد ما ازپدران خود شنیده‌ایم که دراین محل مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درزیر خاك پوشیده است.

هرون‌پیاده شد ودرآن‌مکان‌شریف‌با کمال‌خضوع‌وخشوع دور کعت نماز گذارد و سپس امر کرد که خاکهای تل را متفرق ومرقد مطهر را ظاهر نمودند لذا شایعه ساختن جنازه‌های غیر حقیقی وفرستادن بنقاط مختلف اساس ندارد. وقبل از این‌واقعه

نیز مکرر مردم حضرت صادق(ع) را درآن محل بحال نماز دیده بودند که معلوم میشود. برای زیارت قبر جدش بدانجا تردد داشته اشت .

تحقیق درهویت صاحب مزار شریف

پس ایـن مرقد واقع در ولایت مزار شریف متعلق بچه کسی است؟ آیا کسی بدین نام وجود داشته است؟ درروی سنگ قبر عبارت مفصلی حك شده که سطر اول آن چنین است هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابیطالب وعبارات دیگری در دنبالهٔ آن بوده که قادر بخواندن نبوده‌اند ویا از جهة افراط درحسن نیت همینکه نام. و نام پدر و کنیه ولقب را صحیحاً میخوانده اند بحدی مجذوب میشده‌اند که دیگر بـآخر عبارت توجهی نمیکرده اند و این رویه بـاعث چنین اشتباه بزرگی شده است. (استفاده از کتاب‌الذریعه صفحه ۳۷۵ و۳۷٦ که نقل ازصفحه ۳۱۱ کتاب عمدةالطالب چاپ لکناهور نموده‌است) صاحب دو کتاب انساب آل ابیطالب وعمدةالطالب که یکی‌را بفارسی ودیگری را بعربی نگاشته پرده از روی این راز برداشته وحقیقت را در انظار عالمیان ظاهر وجلوه گر ساخته است . و این شخص خود هاشمی و نسب خودرا چنین. شرح داده .

سید جمال‌الدین احمدبن علی بن مهنی بن عتبةالاصغر بن عتبة بن محمد بن داود بن. موسی‌الثانی بن موسی الجون بن عبدالله‌المحض بن‌الحسن‌المثنی بن‌الحسن السبط بن. علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازاین‌سلسله داود که بابن‌الرومیة معروف بود. مدتی در مدینه امارت داشته و محمد پسر داود بعلت رقبائی که در مدینه بسبب امارت. پدرش پیدا کرده بود نتوانسته در حجاز بماند وبعراق مسافرت کرده است .

وشاید کتاب انساب آل‌ابیطالب ترجمه فارسی کتاب عمدة الطالب باشدکه بوسیله خود مؤلف بعمل آمده است ونسخه این کتاب نفیس را جناب‌آقای آقاشیخ آقا بزرگ. مؤلّف الذریعه در کتابخانه مرحوم شیخ نوری مشاهده نموده بوده و حال معلوم نیست. که این دّر گرانبها در تصرف کی است ولی معظم له احتمال داده که شاید تحفه جمالیه. اقتباس از همان کتاب باشد .

سید جمال‌الدین موصوف در هردو کتاب خود متذکر شده که در بلخ وارد مزار شریف معروف شدم وبا خواندن عبارت سنگ روی قبر که درزیر صندوق نفیس پنهان بوده مردم آنسامان را از شبهه خارج کردم زیرا تمام عبارت چنین است .

هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی‌بن ابیطالب‌بن عبدالله بن علی بن الحسن‌بن الحسین‌بن جعفربن عبدالله‌بن حسین الاصغربن علی‌بن‌الحسن السبط علیه‌السلام ومعلوم داشتم که صاحب قبر از احفاد حضرت امام حسن است که این نقاط را درتصرف داشته و اشتراك در اسم و لقب و نام پدر موجب چنین اشتباه بزرگی شده است .

چه در اوائل تصدی امارت بنی عباس کلیّه نقاط کشور های اسلامی را منحصراً از هاشمیّین دو شعبه علوی وعباسی تعیین مینمودند و بعد هم که منصور دوانقی دوّمین خلیفه عباسی ازسازش با حضرت امام جعفرالصادق علیه‌السلام مأیوس شد یعنی حضرت صادق تفکیك جنبه روحانیت خلافت را از سیاست غیر مشروع دانستند و امراء عباسی هم‌لجاجاً بقلع وقمع وطرد علویین پرداختند بعضی‌ازعلویان در گوشه و کنار کشورهای اسلامی تمکین نکرده و دعوی استقلال کردند زیرا در آن تاریخ بین علماء عامّه این مسئله مسلم واشتهار داشت که هریك ازافراد خاندان علوی فاطمی باشمشیرمطالبهٔ خلافت را از غیر این خاندان کند متابعتش لازم و واجب است از این قرائن و امارات استنباط میشود که این شخص صاحب مرقد ازاولاد امام حسن علیه‌السلام دربلخ امارت مستقل داشته و بعد از فوتش این عبارت را بهمان مناسبت روی سنگ حك کرده‌اند .

حال این مراتب براولیای امور دولت اسلامی افغانستان پوشیده ومجهول است یا بحقیقت امر پی برده ولی صرفه سیاسی خود را در نشر واقع امر نمیداند خدا دانا است .

امّا درنتیجه این تحقیق روشن خواهد گردید که مزار شریف افغانستان نه فقط در خور برابری با نجف اشرف نیست بلکه ظاهراً امامزاده تابع امام هم نیست زیرا خود را امیرالمؤمنین می‌نامیده که بعقیده ما هیچ امامزاده و غیر امامزاده‌ای نمیتواند

امیرالمؤمنین[1] باشد مگر همان شخص معهود بخصوص که در اذهان متمرکز ودر کتب اسلامی مشخصات او قید شده است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و بس - هر کس نرود بمکه از راه نجف حجش به نماز بیوضو میماند.

بهرحال منصور پس از یأس از سازش منظور خود از آزادی مراجعه دوستان اهل بیت بحضرت صادق (ع) جلوگیری کرد و ابوحنیفه را که از شاگردان خود آنجناب بود و هم چنین مالك فقیه را مرجع قرارداد وسپس در دوره های خلفاءِ بعدی محمد بن ادریس شافعی واحمدبن حنبل نیز تدریجاً مرجعیت یافته‌اند وچون در فتاوی این چهار نفر با علماءِ دیگر که از غیر مبانی اهل بیت طهارت اتخاذ شده بود تدریجاً اختلافاتی حاصل گردید بنا بامر قادر عباسی غدغن گردید که دیگر کسی حق اجتهاد ندارد و در واقع بحکم حکومت وقت اجتهاد درعلم فقه منحصر بهمان چهار نفروسدباب[2] اجتهاد گردید و کلیه مسلمانان عالم خواه نخواه مکلف شدند که اعمال دینی خودرا طبق فتاوی این چهار نفر مجتهد رسمی دولت عباسی انجام دهند چنانکه تا بحال هم ادامه دارد و باز بحکم حکام و امرای عباسی اجتهاد حضرت امام جعفر صادق (ع) غیر رسمی تشخیص گردید و تا بعین و مقلدین مذهب جعفری را تحت فشار قرار داده و رافضی نامیدند و مقصودشان آن بود که اینها از مذاهب اربعه رسمی مقرره دولت عباسی که مذاهب حقه است صرف نظر کرده اند و بدین طرز مذاهب پنجگانه از یکدیگر در یك دین امتیاز گرفت. زیرا مقررات مذهب شیعه کلاً ازقرآن وآثارحضرت رسول(ص) با بیان اهل بیت عصمت و طهارت تدوین شده است ولی مقررات مذاهب چهارگانه از قرآن و آثار حضرت رسول (ص) با بیان عایشه ام المؤمنین و انس بن مالك و سایر صحابه غیر ازاهل بیت است. خلفای راشدین هم مانند عمر فاروق خلیفه دوّم مقرراتی

(۱) یکی از شیعیان حضرت صادق (ع) را امیرالمؤمنین خطاب کرد حضرت فرمود لقب امیرالمؤمنین مخصوص بحضرت علی بن ابیطالب جد من است و بهیچ یك از ائمه اطلاق نمیشود. الغدیر- جزء سوم

(۲) مرحوم عرب باغی درقواعدالاسلام و آقای انصاری درشیعه میگویدنوشته‌اند که قادرعباسی برای اینکار از رؤسای عامه پول زیادی گرفت ولی شیعه ازدادن پول ابا کردند ومرحوم سید مرتضی صدهزار اشرفی یعنی تمام دارائی خودرا بخلیفه واگذارد که مذهب جعفری هم رسمی شود ولی قادرعباسی مغرض قبول نکرد

گذارده که‌در نزدفرق‌چهارگانه محترم وقابل اجرا است که چون نگارنده درمقام‌مجادله نیست‌صرفاًبموضوع‌اشاره وازشرح‌آن‌خودداری‌میکند متعتان محللتان فی عهد رسول‌الله وإنّی احرّمهما و اعاقب علیهما اما شیعه امامیه چنین حقی‌را نه برای علی علیه السلام ونه برای‌سایر خلفاءِراشدین هیچکدام قائل‌نیستندوعقیده دارند که خلیفه صرفاًمروج وحافظ شرع نبوی است وخودشان حق قانونگذاری ندارند بناءِ علیهذا مابدون اینکه تعریضی بر غیر شیعه داشته باشیم محقق و مدلل کردیم که دین شیعه دین پیغمبر اسلام است که ازطرق نقل اهل بیت طهارت بما رسیده وابداً بسلاطین صفویه و بغزنویان وبه سلاطین آل‌بویه ربطی ندارد اینکه اخیراً شیخ محمد مردوخ سنی در ندای اتحادخود مدعی شده که غزنویان هم‌درتبلیغ‌مذهب شیعه درایران کوشش کرده‌اند این ادعا ازآن جهة که مکذب ادعای دیگر او دائر بر اینکه سلاطین صفویه مذهب شیعه‌را در قرن نهم هجری ابداع کرده اند میباشد مورد اتخاذ سند ما است ولی در مرّ واقع بی اساس است زیرا سلاطین غزنوی اکثر بلاد هندوستان را از زیر سم اسب گذرانیده و بضرب شمشیر وسر نیزه برآن‌سامان تسلط یافتند ـ اگر آنان شیعه ومبلغ اصول تشیع بودند باید کلیهٔ بلاد مفتوحه آنان مذهب شیعه اختیار کرده باشند و حال آنکه خلاف آن ظاهراست واکثریت تام مسلمانان هندوستان سنی‌مذهب هستند وعدّهٔ قلیلی شیعه دارد که شاید زیادتر ازصدی سی‌وپنج کلیه مسلمین‌آن بلاد نباشد (پس ادعای‌آقای‌مردوخ دراین باب قابل‌توجه نیست) ومختصر فاصلهٔ بین معتقدات ورویه شیعه امامّیه با پیغمبر اسلام وجود ندارد البته ازطرق اهل بیت واین مثل دردنیا مخالف ندارد که اهل البیت ادری بمافی‌البیت ـ اهل هرخانه بهتر میدانند که درآنخانه چیست .

فصل بیست و یکم
تمرکز شیعه درایران

بطوریکه در فصل شانزدهم اشاره شد قبیله اشعریین تدریجاً ازسال ۷۳ تا ۸۳ جمعیت کثیری درسواحل رودخانه شهرقم جمع شده وشهرقم را بناء گذاردند وازچند طرف میدان اعاشهٔ خود را توسعه دادند .

دسته‌ای از آنان بطرف کاشان رفته و درآنحدود سکونت اختیار کردند و دسته دیگر آوه را مقر اعاشه خود قرار داده وجماعت دیگر ازآنان درقراء بین قم و اصفهان مکان گرفتند وجماعتی هم بطور انفرادی درتمام نقاط ایران متفرق شدند.

وصف شهر قم

شهرستان قم که بنیانش منسوب بطایفه بنی‌سعد اشعری است و ازاواخرقرن اوّل‌هجری یعنی سال ۸۳ به بعد روبعمران گذارده یکی از شهرهای مقدسه اسلامی است واخبار زیادی درمدح‌قم وقمیّین در کتب قدیمه دیده میشود.

حوزه علمیه قم بواسطه مرکز تشیع واقع شدن درایران ازتاریخ بنیانش همیشه دائر ومباحثات علمیه دراین شهر رونق کامل داشته ودائماً سادات گرام وشیعیان خاص از اطراف واکناف کشورهای حجاز وعراق از فشار خلفاءِ جور فرار کرده و این بلدهٔ مقدسه را مأمن خود قرار می‌داده‌اند.

ساختن دو مسجد عظیم بنام حضرت امام حسن عسکری در شهر قم و مسجد حضرت صاحب‌الزمان علیهماالسلام بتفصیلیکه در کتاب جنت‌المأوی تألیف شیخ نوری مندرج‌است بامر امام عصرعجل‌الله تعالی فرجه درجمکران شش‌کیلو متری شهر و صدها قرائن‌دیگرمؤید همین‌معنی‌است اصول عقاید مذهب شیعه وآثاراهل‌بیت طهارت در قم مانند اصول‌اسلام درمدینه طیبه درصدراسلام شیوع داشته است ولی این شهردرهیچیك ازازمنهٔ سابقه تاریخی اسلامی مرکز حکومت مستقل ومحل توجه مردان سیاست و رجال دولت‌نبوده است وگاهی سیاستمداران برای‌پشتیبانی‌خودافراد برجسته‌روحانیت قم‌را بمرکز خود میکشانیده اند و بدین‌جهة همیشه رجال درجهٔ اوّل سیاست و علم و روحانیت را که ازقم برخاسته اند درجاهای دیگر می‌یابیم مانند تاج‌الملك رقیب نظام‌الملك دراصفهان سعدالملك رقیب خواجه رشیدالدین درمحوّل بغداد ابن‌بابویه در شهرری. بنابراین دلائل وقرائن از اواخر قرن اوّل هجری اسلام مذهب تشیع هم در ایران شایع شده وهم مرکزیت یافته‌است بحدیکه تحت عنوان شیعه‌وسنی بخصوص جنگهائی در بعضی‌نقاط واقع شده وشعراء معروف دراین‌باب قصائد واشعاری سروده‌اند

یاقوت حموی درمعجم‌البلدان متذکرشده که بعد از تمرکزاقوام مختلفه بنی‌سعد درحوالی رودخانه وبنای شهرقم ومتفرق شدن درکاشان وآوه بواسطه اختلاف مذهبی بین اهل آوه وساوه جنگی بوقوع پیوست ولی‌طولی نکشید که ساوه نیز پیرو طریقهٔ جعفری گردید.

(ساوه مسقط‌الرأس نگارنده است که خانوادهٔام ایل‌ولی‌یاری قدر متیقن از سال ۱۰۲۰ هجری در دولت‌آباد ساوه که فعلاً مخروبه شده ساکن بوده وشناخته میشده‌اند واین ایل دوتیره داشته که درنواحی اردوباد وشیروان مرتع وییلاق وقشلاق داشته‌اند و بعد از ظهور صفویه تیرهٔ ولی‌یاری بواسطه ارتباط با امرای آق قویونلو که خالوهای سلاطین صفویه بوده اند مورد سوءظن جنت‌مکان شاه اسمعیل صفوی واقع شده و از آذربایجان بعراق‌عجم کوچانیده‌شده وتاسال ۱۰۲۰ هجری هیچگونه اطلاعی از حالات آنان نداریم ولی در این سال که حاتم بیك اردوبادی‌برای دفع امیرخان برادوست و اکراد طاغی بآذربایجان لشکر کشیده است الله‌یارخان جدّ ششم نگارنده دولت آباد را مرکزخود قرارداده وتمام چاپارخانه‌های بین‌اصفهان وتبریز تحت سرپرستی او اداره میشده وسپس فولادخان پسر اوهم همین سمت را داشته است باز ولی یارخان پسرفولاد خان هم تازمان سلطنت نادرشاه افشار درهمین محل وبهمین شغل منصوب بوده و با نادر شاه که بطور غیر رسمی از مغان باصفهان میرفته نشناخته معارضه نموده و بامر نادر شاه او را دستگیر وباصفهان برده‌اند ولی مورد عفوواقع شده وبشغل سابق خود برگشته وتا اواخر سلطنت کریم خان زند درسرکاربوده‌است امّا محمدرضا جد سوم ومحمدعلی جد دوم وعباس جد اول نگارنده باشند ازکارهای دولتی دست کشیده و بشغل‌گله‌داری و فلاحت قدیمی خود پرداخته و دولت‌آباد را هم ترك ودرموسی‌آباد مسکن‌گرفته‌اند که حالیه تبدیل به احمدآباد و باغشیخ‌شده است.

محمد اسمعیل پدر بنده هم همین حال را داشته ولی نگارنده در سن ۲۳ سالگی برای تحصیل بقم و سپس بطهران آمده و دیگر بمحل مراجعت نکرده‌ام امّا اقوام و اقارب ما در همان نواحی متفرق و مشغول امور فلاحتی هستند و اکثر آنان زندگانی

خیلی بهتر از من که رتبه عالی دولتی دارم دارند با اینکه سرمایه‌های زیادی هم ندارند)

گویند سنبسی شاعر معروف سنی مذهب درموقعیکه اظهارعداوت بشیعیان میکرده و نسبت‌های بیجائی باهل آوه میداده شدیداً مورد اعتراض واقع شده ودرجواب اعتراض بعربی اشعاری دارد که یاقوت حموی ضبط کرده و عیناً درج میشود .

و قائلة اتبغضُ اَهلُ آبة — و هم اَعلامُ نظم والکتابه

و قلت الیك عنی ان مثلی — یعادی کل من عادی الصحابه

خلاصه معنی اشعار این است که بسا گوینده که بمن میگوید که آیا اهل آبه را دشمن میداری و حال آنکه آنان مردمان عالم و فاضل و بزرگان نظم و نویسندگان هستند. من باو گفتم مثل من کسی با هر کسی که دشمن صحابه باشد دشمن خواهد بود و اشعار عربی فوق العاده حزن آوری هم در باب خرابی و قتل عام کلیه اهالی آنسامان در وقعه تهاجم مغول وتاتاردراین کتاب مضبوط است که از موضوع بحث ما خارج خواهد بود.

واقعات تاریخی

بین اهل قم و سبزوار باحکام سنی مذهب اختلافات سخت وجدی اتفاق می‌افتاده که گاهی بصورت هزل خاتمه یافته و گاهی بجنگ و جدال کشیده است که نسبت بسبزوار درمثنوی مولوی و نسبت بقم در تاریخ موسوم بانوار المشعشعین و نسبت بهر دو محل درمجالس المؤمنین مرحوم قاضی نورالله شوشتری مراتب قید شده و هردو محل استعداد وقوع اینگونه قضایا را دارد گویند اهالی قم از دربار خلافت همیشه خواستار بودند که حکام شیعی مذهب به این شهر بفرستند بعضی ازخلفاء عباسی که اخلاقاً ملایم ودرعین حال که سیاستاً مروج مذاهب عامه بودند بازتنفر زیادی از شیعه امامیه نداشتند ومعناً از ارادت واخلاص بدون غل و غش مردم نسبت بعلویان که بنی اعمام ایشان بودند خوشوقت میشدند خاصه از نقل اخبار و احادیث شیعه از عبدّالله عباس جدّ آنان که مورد اعتماد محدثین وعلماء این فرقه ناجیه میباشد اطلاع کامل داشته ومورد پسند آنها بود ودرواقع بحقانیت مذهب شیعه عقیده‌مند بودند .

ولی برخلاف عقیده و اجتهاد جدّ اعلای خودشان پیرو مذاهب عامه شده بودند که از سال ۱٤۵ هجری به تقویت خود آنان ترویج شده بود . امّابعضی خلفاء سختگیر

عناداً حاکم قم و مراکز شیعه نشین را از سنیان متعصب انتخاب کرده و به ایذاء مردم آنسامان میپرداختند. من‌جمله یکی از حکام قم مردم را جمع کرده و گفت چه شده که تمام مردان این ولایت علی و حسن و حسین و جعفر و موسی نام دارند که اسامی ائمه رافضی‌ها است وهیچکس بنام سه نفر خلفاء اولیه نامیده نشده‌است واخطار نمود که تا سه روز اگر شخصی‌را بنام ابوبکر و یا عمر ویا عثمان نزد من نیاورید که از سکنه قم باشد فساد عقیده والحاد و زندقهٔ شما را به خلیفه گزارش و فرمان قتل‌عام وغارت شهر قم را صادر خواهم کرد. مردم شهر بتکاپو افتاده وهرچه سعی کردند کسی را بنام های فوق نیافتند تا اینکه در یکی از زوایای شهر مردی را یافتند که ابوبکر نام داشت و از حیث قیافه کریه و شاید اعضایش هم فلج بود ویرا نزد حاکم آوردند که خود این اقدام بیشتر موجب غضب او گردید فریاد کشید کـه شما تمام جوانان رعنا و خوش قیافه و خوب صورت را علی نامیده و این شخص ناقص و زشت‌را ابوبکر نامیده اید این هم از عناد شما نسبت بصدیق است یکی از اهالی میگوید کـه چنین نیست بلکه‌آب وهوای این ولایت کسی را که علی‌نام داشته باشد خوب‌پرورش میدهد وهر کس‌را که ابوبکر نام داشته باشد باینصورت در می‌آورد حال هر کار که میخواهید بکنید حاکم را از این لطیفه خنده دست داد ومردم را بحال خودشان واگذارد.

اهالی قم که غالباً ازطوایف اشعری وشعب بنی‌هاشم میباشند مردمانی قوی‌البنیه واهل جنگ‌وجدال بوده و گاهی‌اساساً حکام سنی‌مذهب‌را بشهرراه نمیدادندواگرهم با قوهٔ قهریه وارد شهر میشده اند اهالی تاحدّ امکان بنافرمانی میکوشیده اند تابالاخره خلفاء و امراء وقت ناچار بتغییر آنان میشده اند ولی برعکس اگر حاکم شیعی‌مذهب انتخاب میشد در اطاعت فرامین خلافت کوشش داشته و تحف و هدایای زیادتری هم بدربار خلیفه میفرستاده‌اند چنانکه درموقع عزیمت ناصرالدوله شیعی مذهب آل‌همدان بقم اهالی استقبال شایانی کرده و منال دولت را اعم از وجیبه اراضی وزکوهٔ مواشی و غلات بدون تأمل تقدیم داشتند.

احکام شیعه دراروپا (نقل ازکتاب یکی از دکترهای معروف ایران) بقرار مسموع نامبرده درموقعی‌که در اروپا مشغول تحصیل بوده به

انجمن های تحقیقی مختلفه آنسامان راه یافته ولدی‌الاقتضاءِ وارد بحث و جدال هم در امور تاریخی و دینی و مذهبی میشده و گاهی هم که از عهدهٔ حل مسائل غامضهٔ فقهی بر نمی‌آمده ازطرح کنندگان مسائل استمهال وقضیه را برای مرحوم شیخ‌محمدحسین یزدی کتباً مینوشته وآقای یزدی هم مسائل را در مجمعی از فضلاءِ وفقهاء طرح‌میکرده وجواب های کافی تهیه وبرای او میفرستاده ایشان هم بعد از وصول جواب شبههٔ ایراد کنندگان را مرتفع مینموده اند.

ظاهراً آنچه از مقررات دین اسلام در قارهٔ اروپا و آمریکا انتشار یافته از کتب فرق چهارگانه عامه بوده وازمؤلفات کتب فقهی تابع وپیرو اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام یعنی فرقه ناجیهٔ شیعه امامیه اثنی عشریه در آن دیار اثری نبوده و نیست و مسئله فوق‌العاده غامض در نظر متجددین ومحققین عصرحاضر که پایهٔ اطلاعات خودرا بتحقیق در اطراف کرات دیگر کشانیده ومنظومهٔ شمسی را مجسم میکرده‌اند تعبد وعدم‌توجه بحسن وقبح مورد امر و نهی بوده ـ و این عبارت که حسن و قبح تابع امر مولی است و بنده را درآن چون وچرائی نیست در انظار آنان استهزائی بیش نبوده است.

اتفاقاً همین ایراد را بر محصل متجدد ما کرده‌اند که پیغمبر شما حکیمی بیش نبوده و در بعضی امور عقاید و مقررات خوبی داشته ولی این عقیده یعنی حسن و قبح را تابع امر مولی دانستن بحدی سخیف وجاهلانه است که وضع سایر مقررات اورا هم باید حمل برتصادف کرد و نمیتوان استفادهٔ از منبع قدس دانست.

محصل متجدد ما جواب داده است که این عقیده مربوط بفرق عامّه است ما شیعهٔ امامیه علاوه براینکه چنین قاعده واصلی نداریم مدارك احکام ماچهار چیزاست کتاب ـ سنت ـ عقل ـ اجماع اروپائیان گفته‌اند اولاً ما اسمی از شیعهٔ امامیه نشنیده‌ایم و ثانیاً احتمال میدهیم که مدرکیت عقل‌را شما که فرنگی‌مآب هستید خودتان اختراع کرده باشید تا دینتان دنیا پسند باشد ایشان جواب میدهند که چنین نیست ممکن است از مأمورین خود که در کشورهای اسلامی دارید مراتب را تحقیق نمائید.

انجمن علم و ادب بمأمورین خود در هندوستان و افریقا مخصوصاً مصر و ترکیه

وایران و افغانستان دستور تحقیق میدهند پس ازمدتی جواب میرسد که چنین فرقهٔ که بعد از اهل جماعت وسنت دربین تمام فرق اسلامی اکثریت داشته وقوی تر از تمام فرق هستند دراسلام وجود دارد وعقل‌هم یکی از مدارك معتقدات آنان هست - افراد انجمن ازمحصل پرحرارت ایرانی معذرت خواسته وحکم میکنند که مقررات دین اسلام واقعی همان است که این فرقه یعنی شیعه امامیه اثنی عشریه پیروی میکنند.

فصل بیست و دوم
مرکز شیعیان غیور یا مسلمین غور

اولین تمرکز شیعه درایران دربلاد غور بوده ولی بواسطه اینکه غور آنروز حالیه بطور کامل خاك‌ایران‌محسوب نمیشود بااینکه از حیث تاریخ تقدم داشته زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری ایجاد شده بود بعلاوه مرکز ایران نبوده ما نیز آنرا در ذکر وقایع اتفاقیه در درجهٔ دوّم قرار دادیم وآنچه از غور آنروز که حالیه درتصرف ایران است سیستان وبلوچستان نامیده میشود وشرح‌آن چنین‌است که در زمان‌خلافت مولی‌المتقین‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام جعدةبن‌هبیرةالمخزومی پسر امهانی دختر ابوطالب وخواهرزادهٔ حضرت شاه ولایت بحکومت خراسان و ماوراء النهر منصوب شد - آنروز پاکستان و افغانستانی وجود نداشته و سراسر افغانستان و قسمتی از پاکستان ایران محسوب بوده است.

برحسب دستور حضرت امیرالمؤمنین حاکم جدید مأموریت یافت که بلاد غیر مفتوحه حوزهٔ حکومت خودرا بگشاید زیرا ولایات ایران تا اواخر قرن دوم (هنگام حکومت مأمون عباسی) کاملاً تسخیر نشده بود و تدریجاً بدین مبین اسلام مشرف میشدند چه لشگرهای بزرگ اسلامی که برای جنگ با ایرانیان تجهیز میشد نقاط سهلّیه یعنی الکه‌جات را با سرعت برق آسائی پیموده و با فتح یا انعقاد قرارداد صلح در سلك کشورهای اسلام منسلك میساختند ولی حوصله محاصره مراکز جبلّیه یعنی کوهپایه‌ها را نداشتند وبتصوّرآنکه اهالی کوهپایه‌ها نمیتوانند دراواسط حکومتهای اسلامی زندگانی کرده و بالاخره فشار اقتصادی قطع رابطه بلاد سهلیه و جبلّیه آنان را مجبور به تسلیم خواهد کرد وقت خود را تضییع نکرده و آن بآن به پیشرفت خود بطرف شرق ادامه میدادند.

گرچه این تصوّر در کوهپایه های کوچك فوق العاده بجا و بموقع و کاملاً بـا نتیجه بود زیرا اهالی کوهپایه‌ها چنانکه در زمان خود ماهم چنین است بدون استفاده از محصولات الکه جات و گرمسیرهای مجاور نمیتوانستند زندگی کنند وهمیشه باید با فروش تهاتری محصولات سرد سیری خود غلات و مواد اوّلیه دیگررا که برای زندگی خودشان و حیوانات اهلی لازم داشتند از نقاط مجاور الکه جات تهیه کنند و بمجرد فرود آمدن ازقلل جبال ودرّه های عمیق مسکن خودشان چون مال وجانشان در بلاد مفتوحه اسلامی در امان نبوده ناچار بقبول اسلام یا تعهد و تقبل جزیه بوده اند و این تصمیم فوق‌العاده عملی و سریع‌النتاج بوده است .

امّا استثنائاتی هم داشته است مانند مازندران و غور که هم مواقع مستحکم و غیر قابل لشگر کشی داشته و هم از حیث وسائل و حوائج زندگانی از خـارج بی نیاز بوده اند .

ما در تاریخ وقایع و تحوّل ایران که نظر میکنیم می‌بینیم که این نقاط همیشه از تعرض لشگرهای مهاجمین و فاتحین بزرگ مانند اسکندر و اسلام و مغول تاحدی در امان بوده و بسهولت تسلیم آنان نگردیده‌اند .

تواریخ اسپهبدان وسادات و داعیان زیدیه در مازندران و گرگان و طرز سلوك آنان با امرای اموی و عباسی شاهد این مدعا است .

معروف است که تا زمان تأمین استقلال تام ایران حکمی از امویان و عباسیان درگرگان و مازندران مجری نبوده و حکومت محلّی را همـان اسپهبدان بقایـای امراء دورهٔ ساسانیان اداره مینمودند و بهمین جهة برای استفاده از مقررات عادلانه اسلام که در آن تاریخ گوش جهانیان را پر کرده بود دست سادات علوی را نیـز بعنوان داعیان دین باز گذارده بودند و فتح کامل این نقاط و قلع و قمع اسپهبدان و راندن داعیـان علوی زیدی بعد از تأمین استقلال ظاهری ایران که بدست طاهریان شروع و بوسیله صفاریان کامل شده بعمل آمده است بدین معنی که وقتی‌حکومت بدست خود ایرانیان افتاد تمـام زوایای مملکت را گشوده و تحت حکومت امرای ایرانی اسلامی درآورده و وحدت کشور را تأمین نمودند .

با توجه باین مقدمه جعدة بن هبیرة المخزومی پسر ام هانی خواهر حضرت امیرالمؤمنین(ع) درخراسان متمکن ولشگرهای کوچك کوچك بنقاط فتح نشده اعزام داشت زیرا در موقع اعزام حکّام دستور مؤکد بآنان برای پاك کردن حوزه های خود ازغیر مسلمین وافراد غیرمتعهد باصول ذمّه در درجهٔ اول قرار داشت. بدیهی است که لشگر اعزامی دورهٔ خلافت‌علوی باهمان اصول که خود حضرتش بامرخلافت قیام مینمود پیش میرود یعنی قبلاً بطرزی کاملاً ملایم و استدلالی ومنطقی باحجّت و بیّنه شروع بکار میکنند.

امرای غور که وضع را کاملاً عقلائی وطبق اصول انسانیت می‌یابند بدون جنگ سر برخط فرمان جعدة بن هبیره والی خراسان گذارده و بدین مبین اسلام مشرف میشوند و به پیشنهاد جعدة فرمانفرمای کل خطّه خراسان از پیشگاه عالی خلافت حقه مولی المتقین امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بافتخار امیرغورفرمانی با خط مبارکش صادر میشود که قرنها در آن‌خانواده محفوظ ومایهٔ افتخار ومباهات آنان محسوب میشده است.

پس از شهادت حضرت امیر و کناره گیری حضرت امام حسن علیهماالسلام که خلافت مغصوبه برمعاویةبن‌ابیسفیان قرارگرفت آن مطرود طلیق‌بکلیهٔ بلاداسلام‌دستور سخیفی مشعربرلعن حضرت امیروحسنین علیهم‌السلام صادرکرد که باقوّهٔ قهریه وتطمیع استفاده‌چیان وجهالت مردم اجرا گردید امّا امراءِ غور بهیچوجه این حکم مشئوم را اطاعت نکرده ودرهیچ یك ازنقاط آن ایالت بموقع اجرا گذارده نشد واین بزرگترین افتخار را تاریخ بنام آنان ثبت نمود چنانکه فضلا ونویسندگان آن عصر مراتب‌را در تألیفات خود قید کرده‌اند.

معرفی بلاد غور

بلادغور که واقع است بین‌افغانستان وپاکستان وایران مشتمل بر پنج کوه است و مجموع آن را مندیش که مخفف میاندیش است می‌نامند که مطابق مندرجات کتاب مجالس‌المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری رضوان‌الله علیه سیستان و بلوچستان است‌که باکمال تأسف قسمتی ازبلوچ آن امروز در تصرّف کشور ما نیست.

۱ ــ زارمرغ که دارالملك پادشاهان بوده است ۲ ــ سرخضر که بلادتبخراست ۳ ــ اشك است که موسوم به بلاد تمران میباشد ٤ ــ کوه وزنی است که بلاد داور و قصر کجوران درشعاب واطراف آن است ٥ ــ کوه فخ است که مرتفع ترین کوههای عالم محسوب است و گویند درقلّهٔ آن کوه قصر کوچکی از چوب آبنوس یافته‌اند که تاریخ ساختن آن معلوم نشده است ـ بدیهی است که بمرور زمان این اسامی تغییریافته و درعین حال این نقاط درمحل شناخته میشود .

نسب سلاطین غور پادشاهان غوراز نژاد ضحاك تازی هستندکه بعدازتسلط فریدون بربلاد ایران دو نفر پسران ضحاك فرار و در نهاوند برای خود حکومتی تشکیل‌دادند یکی از آنان که موسوم بهسور بود شاه شد ودیگری‌موسوم‌بسام وسپهسالار شد . شاه دختری داشت که قرار گذارده بود به پسر برادرش موسوم به‌بسطام بدهد ولی چون سام سپهسالار پدر بسطام فوت کرد سورشاه از این قرارداد سرباز زد و درنظرداشت که دخترراً بیکی‌ازشاهان اطراف بدهد امّاچون دختردراین تصمیم‌باپدرش همداستان نبود با پسرعم خود فرار کرده وبه‌بلاد غور رفتند که درآنجا دیگر نه‌اندیشهٔ از فریدون شاهنشاه ایران داشتند و نه ازسور شاه نهاوند در هراس بودند و بهمین‌جهت آن نقطه نیندیش نامیده شده وبمرورزمان‌مندیش‌شده و پس‌ازتنظیم وتشکیل سلطنت بسطام هدایا و تحفی نزد فریدون شاهنشاه ایران فرستاده و بطور کلی ملوك الطوایفی غور مانند سایر ایالات رسماً امضاءِ و شناخته شد و بسلاطین شنسبانی معروف شدند .

نقل ازطبقات ناصری صفحه ۳۳ ــ همینکه حکومت بسطام در کشور غور مسلّم شد اتباع وقبائل که متصلان خانواده ضحاك بودند ازاطراف روی بجبال غور نهادند و درآن مملکت سکونت ساختند وعدد آن قبائل بسیار شد وچون حقتعالی خواسته بود که ازآن اصل پادشاهان دیندار وملوك کامکار در رسند بر آن قبائل برکت کرد تا عهداسلام دریافتند وازمعدن صلب ایشان جواهرسلطنت درسلك جهانداری انتظام‌یافت واندوهزار منبر و محراب بعوض بتکده‌های قدیم وضع شد ـ بازنقل ازصفحه ۲۹ کتاب مزبور ــ و ایشان‌را شنسبان خوانند به نسبت پدری که بعد از نقل فرزندان ضحاك در

بلاد غور بزرگ شد وبه شهم وقوی رسید ونام گرفت وغالب ظن آن است هم اوبود که در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه ایمان آورد و از وی عهدی و لوائی گرفته وهر که از خاندان او به تخت نشستی آن عهد را که امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه نوشته بود بدو دادندی و او قبول کردی آنگاه پادشاه شدی وایشان ازجمله موالیان علی بودند کرم‌الله وجهه ومحبت ائمه واهل بیت مصطفی صلی‌الله علیه‌وآله وسلم دراعتقاد ایشان راسخ بودی رحمهم‌الله پایان عبارات طبقات ناصری .

مدیحه این سلاطین معظّم که بآن اختصاص دارند وهیچ یك ازامراء و دول عالم دراین افتخار نمیتوانند شریك آنان باشند رد فرمان مشئوم معاویة بن ابیسفیان درلعن علی علیه‌السلام وهتك احترام خاندان عصمت وطهارت بوده است - زیرا تمام حکام وامراء اسلامی از روی تملق وچاپلوسی و یا از ترس و طمع این حکم خلاف شرع اسلام را خواهی نخواهی اجرا کردند ولی امراء غور فرستادهٔ معاویه را مخذول و منکوب برگردانیدند وجواب دادند که ما برخلاف قرآن مجید وسنت حضرت رسول (ص) اقدام نخواهیم کرد - معاویه هم صرفهٔ خود را در مسامحه دید زیرا موقعیت محلّی سلاطین وامراءِ غور ممکن بود به قلوب ایرانیان دوستداراهل بیت توأم شده وابومسلم خراسانی هشتاد سال زودترطلوع کند یکی ازشعرای معروف فریدالدین مبارکشاه مروزی تاریخ غوریان را به نظم کشیده که ابیات ذیل بطور نمونهٔ از آن درج میشود .

بـا سـلام در هیـچ منبر نماند	که بروی خطیبی همی خطبه خواند
کـه بر آل یاسین بلفظی قبیح	نکردند لعنت بوجهی صریـح
دیار بلندش از آن بُـد مصون	که از دست آن ناکسان بُد برون
ازین جنس هرگزدر آن کس نگفت	نـه در آشکارا نـه اندر نهفت
نرفت اندر آن لعنت خاندان	از این بر همه عالمش فخر دان
همـین پادشاهان بـا دین و داد	بـدین فخر دارنـد بر هر نـژاد

نام ونشان این قوم ازنمان فریدون تادورهٔ هرون‌الرشیدامتداد داشته وسلاطین آنان کمتر از۲۳نفر نبوده‌اند - دردورهٔ عباسیان که بنام آل‌محمد بر کشورهای اسلامی

فرمانروائی داشتند غوریان هم تاحدی از آنان متابعت کردند وقرار دادند که سلطان آنان باید همیشه به بغداد رفته واز دست خلیفه بیرق کشورداری را اخذ نماید ـ درزمان هارون‌الرشید بین دو برادر درسرتاج و تخت غور معارضه شد بزرگان قوم هردو نفر را بدربار خلافت گسیل داشتند تا با امرخلیفه اختلاف فیصله یابد هارون‌الرشید یکی از دوبرادر را که بآداب ورسوم امراء آشنا دید بسلطنت ودیگری را بسپهسالاری لشکر انتخاب کرد واین دو منصب درخاندان آنان باقی بود تا دورهٔ سلطنت غزنویان که بکلی کشور غور را فتح کرده و جزو قلمرو حکومت خود قرار دادند گویند یکنفر شخص یهودی بشرط اجازهٔ اقامت ده‌هزاریهودی درکشور غور یکی ازدوبرادر را برسوم دربار خلافت تربیت کرده بود ولی برادر دیگر باهمان لباس غوری که شاید مثل لباس بربری‌های خراسان بوده بحضور خلیفه میرود و خلیفه هریك را طبق هیئت ظاهری بسلطنت و سپهسالاری برمیگزیند .

فصل بیست‌وسوم
خاندان نوبختی‌ها
یایکدسته دیگر از
شیعیان‌ایرانی‌متقدمین

نوبخت یکی از منجمین ایرانی است که در اواخر حکومت بنی امّیه طلوع کرده و درعلوم غریبه ونجوم وپیش گوئی گوی سبقت‌را از کلّیهٔ منجمین‌عصر ربوده بود ودرعصرحکومت‌عباسی مورد توجه منصور دوانقی واقع شده و از ندماء خاص خلیفه بشمار میرفت چون از نهایت کهولت قادر بحضور در دربار نبود پسر خودرا که بابوسهل نامیده میشد بجای خود گماشت .

ابو سهل دارای ده پسر بود که هریك دارای علوم و فنون مخصوص بودند و روز بروز عدّهٔ آنان تزاید گرفت وتمام این خاندان طرفدار جدّی اهل‌بیت طهارت وعصمت بودند ودر زمان منصور ومهدی وهادی عباسی قوس ترقی صعودی را پیموده ودر عصر هارون‌الرّشید یکی از پسران ابوسهل متصدّی کتابخانه خلافتی گردید و خود شخصاً دارای تألیفات زیادی بوده است . ابونواس شاعراغلب این خاندان را مدح کرده وبعضی را نیز قدح کرده که فعلاً هم در کتب قدیمه مخصوصاً شرح دیوان ابونواس که بوسیله حمزه اصفهانی مورخ معروف تألیف شده خود نمائی میکنند .

این خاندان درداخل دستگاه خلافت عباسی که خود ظاهراً دشمن علویان بودند به تبلیغ تشیع اشتغال داشته وخدمات گرانبهائی هم مانند خاندان برامکه بدوستان و طرفداران اهل بیت حضرت رسول(ص)مینمودند واز بعضی قرائن برمی آیدکه خلفاء عباسی ازعقاید واعمال آنان اطلاع داشته ومؤاخذه نمی نموده‌اندگویند نوبخت بعلت معتقدات شیعی و یاافکار ایرانیت واستقلال طلبی در زندان اهواز در دورهٔ امویان محبوس بود و احمدسفاح ومنصور دوبرادربرای الحاق بهعبدالله بن معاویةبن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب دراصفهان از بصره باهواز آمده‌اند ـ این عبدالله دراواخر دورهٔ اموی در کوفه خروج و فراراً باصفهان آمد ودراصفهان مردم بنام آل محمد (ص) باو بیعت کردند و بحدّی اسم او بلند شد که بعضی ازنقاط ایران بتصرف او درآمد این دونفر که بعد خلفای اوّلیه عباسی شدند درآن تاریخ بطمع جائزه واستفاده ازحجاز باصفهان آمده‌اند .

قضیه عبدالله نواده عبدالله جعفر خود شرح مفصل وجداگانهٔ دارد که سابقاً ذکر شد ـ صرف متابعت مردم ازنامبرده بنام یکفرد هاشمی دلیل قاطعی است که در اوایل قرن دوّم هجری مردم طرفدار و دوستدار اهل بیت طهارت بوده‌اند .

بهرحال همینکه منصور وارد اهواز میشود عمال حکومت اموی نامبرده را نیز اسیر کرده وبزندان اهواز میبرند که نوبخت هم درآنجا زندانی بوده است .

گویند نوبخت بمجرّد مشاهده وقار ومتانت منصور نزد او رفته و احوال پرسید تا معلوم داشت که نامبرده یك تن ازبنی‌هاشم واز افراد شعبه عباسی آن خاندان است لذا نهایت درجه تجلیل وتکریم را دربارهٔ منصور مرعی داشته و اظهار داشت که قریباً برسریر خلافت اسلامی تکیه‌زده وچندین کشوررا مسخّر خواهدکرد منصور به‌تصور استهزاءِ توجهی باظهاراتش ننمود نوبخت خودرا معرّفی وگفتهٔ خود را بـا قسم‌های غلاظ وشداد مؤکد نمود ودلائل وقرائن نجومی خودرا اظهار وتقاضا نمودکه درموقع ارتقاءِ به تخت امارت وحکومت او وخانواده‌اش را فراموش نکند .

ازاین وقعه چند سال نگذشته بودکه خلافت قبلاً برسفاح و بعد برمنصور قرار گرفت نوبخت در سال ۱۴۵ هجری از ایران بعراق رفت ودرموقع طرّاحی بناءِ بغداد خود را بمنصور معرفی نمود .

منصور که در نهایت بخل ولئامت بود درمورد نوبخت از هیچگونه بذل و بخشش خودداری نداشت واحترامات و تجلیل زیادی ازاو مینمود و مقدّمةً مقدار زیادی اراضی درنواحی بغداد بطوراقطاع بخانوادهٔ نوبختی اختصاص داد که مورخین محلّ اقامت همه آنان را بعد از کثرت جمعیت درهمان اراضی قید کرده اند وازاین خاندان که اعقاب منجمی پیش نبودند علماء وامراء بزرگی درصفحه تاریخ عالم خودنمائی میکنند بعضی ازمورخین نوشته‌اندکه نوبخت زردشتی بوده وبدست منصور دوانقی اسلام آورده ومقرب درگاه او شد ولی بنظر نگارنده این مطلب صحیح نیست زیرا اگر نوبخت بدست منصور اسلام می آورد بایستی پیرو مذاهب عامّه باشد چه خود منصور مؤسس ومروّج آنمذهب بوده وکلیه اتباع وحواشی خلافت از او متابعت میکردند با اینحال امکان ندارد که یکنفر شخص بی‌اطلاع از اسلام که دردرجهٔ اوّل مورد عنایت خلیفه بوده وبرای خاطر او از دین آباء واجدادی خود دست میکشیده درصف مخالفانش قرار گیرد ـ ازمجموع اوضاع واحوال استفاده میشود که نوبخت قبلاً بدین اسلام مشرف شده بود ومانند سایر ایرانیان ازدوستان اهل بیت طهارت بوده است ودردستگاه خلافت که وارد شده کسی مزاحم مذهب او نبوده چه خود عباسیان هم قبلاً به تشیع تظاهر مینمودند و بعد از یأس از سازش باحضرت امام جعفرالصادق علیه‌السلام که منصور و سائر خلفای بنی‌عباس از تشیّع روگردان شدند باز به‌محترمین در باری خود که سوابق خدمت داشتند تعرض نکردند چنانکه وجود همین خانواده وخاندان برامکه وعلی‌بن یقطین دردربارخلافت عباسی شاهد همین مدعا است نهایت چون نفوذ طایفه جلیله برامکه قدرت خلافت را تحت‌الشعاع قرارداد وبنی‌عباس از خوف معارضه در امر خلافت بهانه‌ای ساخته و آن خاندان عظیم ایرانی‌را بکلّی نابود کردند .

خاندان نوبختی در دورهٔ عبّاسیان توسعه یافت ودرکلیه شئون دربار خلافت اعم ازفرهنگ وسیاست دخالت داشتند ـ کتابخانهٔ خلافت‌عباسی وترجمه از کتب‌خارجیان مخصوصاً از یونان وهندوستان بمساعدت وتحریص وترغیب آنان باعلی‌درجه ترقی کرد و اغلب افراد این خاندان بحکومت و قضاء برگزیده میشدند و تمام آنان پیرو ائمه

معصومین بودند ودرباطن دستورات خودرا ازآنان میگرفتند وضمن انجام وظایف دولتی خود وظایف مذهبی‌را نیزانجام میدادند یعنی مروّج ومبلغ مذهب حقهٔ جعفری بودند و گاهی اوقات هم جان ومال خودرا دراین راه ازدست داده‌اند شاید قضیّه ولایت عهدی حضرت رضا علیه‌السلام ازآن موارد باشد وسفیرسوم حضرت صاحب‌الامر(ع) ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی درصفحهٔ ۹۶و۹۷و۹۸ جلد سیزدهم بحار ازاین خاندان معرّفی شده وهمچنین مشخصات جمعی ازرجال نوبختی دراین صفحات مندرج است که معاصر حسین بن روح بوده‌اند.

بیهقی درتاریخ خود متذکر شده که حسن بن سهل ذوالریاستین سعی وافی در تقریر ولایت عهد حضرت رضا علیه‌السلام داشت و بازهمین شخص متهم است که درقتل حضرت رضا شریك بوده است و جهتش آن است که حسن برادر خودرا بایالت بغداد فرستاد و در آنجا موجب هرج و مرج شده بود و هیچیك از درباریان جرئت اظهار مطلب‌را به‌مأمون نداشتند ولی حضرت رضا (ع) مطلب را بمأمون اظهار کرد وموجب تحدید قدرت بی‌پایان حسن بن سهل شد وبدین جهت اوهم بقتل حضرت اقدام نمود. ولی بعضی مورخین اخیر مانند آقای اقبال حسن بن سهل‌را از خاندان نوبختی نمیدانند والله اعلم بحقایق الامور.

فصل بیست وچهارم توضیح راجع بمقدمه

یکی از دوستان سنی مذهب که مقدمهٔ کتاب‌را راجع بعصبیّت خوندمیر مؤلف روضة‌الصفا مطالعه کرده بود اظهارکرد که‌شاید سهوقلمی ازخوندمیر دراین‌مورد بظهور رسیده وبایك لغزش‌قلم نمیتوان اورا حامی بنی‌امیّه دانست این است که اینك چند مورد دیگرهم تذکر داده میشود تادوست سنی ما که مطابق مذهبش هیچوقت معویّه‌را درمقابل علی(ع) نمیگذارد اطمینان حاصل نماید که مطالب این کتاب بدون مطالعه ودقت کامل نوشته نشده است.

قضیه اول

در اصل واقعه شوری که سعد وقاس رأی خود را بعثمان و زبیر رأی خود را بحضرت امیرالمؤمنین (ع) و طلحه رأی خود را بعبدالرحمن بن عوف داده و از شوری خارج شدند و اوهم خودرا از خلافت محروم نمود تاقاضی حلّ مشکل باشد وقتی که بحضرت علی اظهار کرد که بتو بیعت میکنم بشرط

آنکه بکتاب خدا و سنت رسول و رویّه شیخین با امّت سلوك کنی خوندمیر مینویسد که علی جواب داد بقدر وسع و طاقتم ولی عثمان بدون قید و شرط آن رویّه را قبول نمود - این مطلب کذب محض است وچنین معنی میدهد که مثل حضرت علی کسی که خداوند اورا ولی خود خوانده و پیغمبر اورا بولایت بر مردم نصب نموده ازعمل بکتاب خدا وسنّت رسول ورویّهٔ شیخین عاجز بوده باشد وحال آنکه خوندمیردر جواب تحریف کرده زیرا حضرت مولی امیرالمؤمنین(ع) رویّه شیخین‌را مورد اعتناء قرارنداده وچنین جواب داده که‌بیعت مسلمانان‌را بشرط عمل بکتاب خدا وسنّت رسول و اجتهاد خودم می‌پذیرم وبا سه مرتبه تکرار سؤال و جواب از رویّهٔ متخذه خود عدول نفرموده است - و مقصود حضرت آن بوده که رویهٔ شیخین آنچه خارج از کتاب و سنت بوده قابل متابعت نیست اما خوندمیر چنین توجیه کرده که‌حضرت امیر رویّهٔ شیخین‌را فوق‌العاده بزرگ میدانسته وتحمل آنوظیفه سنگین را مقید بقدر وسع وطاقت کرده است ولی عثمان خودرا قادر بانجام رویّهٔ شیخین می دیده لذا بدون قید و شرط متقبّل شده است و این طریقه جز طرفداری عثمان رأس و رئیس بنی‌امیّه معنی دیگری ندارد .

قضیه دوم واقعه تبعیدابوذرغفّاری است که در کمال ذلت واهانت بعمل آمد اعزام ابوذر از شام بمدینه بـا مأمورین غلاظ و شداد و زجر و شکنجه بوسیله معاویه بوده - و تعرض شدید و زجر و شکنجه در مدینه هم بوسیله عمال عثمان ادامه داشته تـا بالاخره اجبار و الزام بمسافرت بربذه شده است کـه فوت دلخراش این شخص شخیص و زن و فرزندانش از گرسنگی ومرض در نقطه‌ئی‌که هیچ کس برای دفنش وجود نداشته‌و منحصر دختر صغیره‌اش با کمال زحمت جنازه را بسر راه آورده و بوسیله کاروان حج کـه مالك اشتر رئیس آنان بود قیام بتدفین او شده از مسائلی است که مورد شبهه و تردید هیچیك از مورخین نیست .

ولی خوندمیر بطرزی این مطلب را در لفافه پیچیده که حقیقت آن را از بین برده ومدّعی شده که درموقع نصیحت ابوذر نسبت بعثمان که زکوةرا نباید فقط باقوام و اقارب داد و کعب‌الاحبار مدعی شد که با پرداخت زکوة بهرحال حق خدا پرداخته شده محسوب است و ابوذر سر او را با عصا شکست عثمان از کعب‌الاحبار تقاضا کرد

که از جریمه ابوذر در گذرد و خیلی از او ممنون شد که موافقت کرد و بعد بابو ذر گفت که اگر نمی‌توانی بامسلمانان مدارا ومواسا کنی در گوشهٔ خلوتی مسکن گزین و در وقت احتیاج بیا و دو شتر و چند گوسفند هم باو داد علاوه بر اینکه این مطالب صحیح نیست خود خوندمیر هم بلافاصله مطالبی نقل کرده که کذب نوشتهٔ او را ثابت مینماید چه‌میگوید که عثمان غدقن کرد کسی ازابوذردرموقع عزیمت مشایعت نکند و حضرت امیرالمؤمنین و عمار یاسر تخلف نموده و از آنجناب مشایعت نمودند بهمین جهة بین آنان با مروان‌بن حکم مشاجراتی واقع شده است الخ.

بدیهی است هرمنصفی که درمجموع این‌عبارت دقت کند میفهمد که عثمان ابوذر را مجبور بمسافرت به ربذه کرده بود و الاّ مشایعت مسلمانان از یکنفر برادر دینی‌که خود باختیارمسافرت میکند وخلیفه وقت بقول‌خوندمیر شتر و گوسفندباوبخشیده چرا باید ممنوع و غدقن باشد.

و هم چنین میگوید که ابوذربعثمان میگفت که زکوة را نباید فقط باقرباء داد این عبارت ظهور در این دارد که عثمان زکوة مال خودش را بکسانش میداده و ابوذر معترض بوده است وهم چنین نزاع ابوذر و معویه را در سرلفظ بیت المال با بیت مال‌الله دانسته و حال‌آنکه موضوع درهردوقضیه تعرض ابوذر غفاری تقسیم بیت‌المال مسلمین بین بنی‌امیه ومحرومیت ذوی‌الحقوق واقعی بوده و همین‌رویّه بود که آخر بقتل عثمان منتهی گردید.

قضیهٔ سوم خوندمیر در قضیّه صلح حضرت امام حسن چنین وانمود کرده که از ساعت اوّل بیعت گرفتن آنجناب میل بصلح با معویه داشته و بعد ازخروج از کوفه باز مردم خودرا بصلح دعوت کرده و بدین جهة خوارج باو حمله کرده‌اند در حالیکه این مطالب کلاً کذب است و حضرت امام حسن (ع) در مقام محاربه با معویه بود نهایت چون رؤسای قبائل کوفه متمایل بمعویه و با او تبانی داشته و یکان یکان بطرف آن مطرود میگریختند و جز قیس‌بن سعدبن عباده از انصار و برادران و اقارب هاشمی مردم دیگر با او همراه نبودند ناچار ازجنگ دست کشیده و بمداین رو آورد و مصالحه وقتی انجام شده که مدائن در محاصره لشگر شوم معوّیه

بوده و بیعت حضرت امام حسن بمعاویه کاملاً با اجبار و ناچاری و ازجهة نداشتن یاران صمیمی انجام شده است و بس .

دوست سنّی ما وقتی که براین جریان واقف شد بازازمیدان درنرفته و اعتراض کرد که بر فرض آنکه مورخ شهیر خواندمیر در مورد بنی امیه خالی از تعصب نبوده چنانکه بعضی ازمورخین ومحدثین سنّی دیگر نیزازاین رویّه تجافی نداشته‌اند بچه جهت شما فقط مطالب او را مورد انتقاد قرار داده و نامی از سائرین نبرده اید جواب گفتم برای آنکه کتاب او فارسی ودرایران زیاد انتشار داشته ودردست رس توده مردم است و ممکن است درافکارمردم ساده لوح تأثیرداشته باشد امّا کتاب های تواریخ دیگر که بزبان عربی است ودرایران انتشارزیاد ندارد مورد ابتلاء نیست زیرا آنها مورد مطالعهٔ اشخاصی است که خودشان میتوانند صحت وسقم مطالب را تشخیص دهند ـ (پایان مبحث)

توضیحات مربوط بفصل سوم وچهارم

حسن نیّت حضرت زیدبن علی الشهید مورد تردید احدی از بزرگان وعلماءِ شیعه نبوده چنانکه درفصل سوم شرح داده‌شده و رجال مامقانی هم که از کتب معتبره است همان مراتب را تأیید کرده است ولی راجع بحضرت یحیی بن زید که فعلاً مرقدش در گرگان زیارتگاه عمومی است لازم است توضیحی داده شود که آیا پیرو عقیدهٔ پدربزرگوارخود بوده است ویا استقلال عقیده داشته است برای فهم وحتم دراین مطلب چیزی که مبیّن امر باشد بنظر نرسیده ولی یکی ازمشایخ معمر که عمرخودرادرفن حدیث وتاریخ ووعظ گذرانیده به بنده میفرمود که یحیی سیدی جلیل القدر است زیرا برحسب تصادف دردورهٔ ناصرالدین شاه قاجار قبرش شکافته ومشاهده شده است که بدن بدون سرمجروح وخون آلودتازه مانده مثل اینکه تازه بقتل رسیده وهیچگونه آثار اندراس درهزار ودویست سال تاریخ بربدن شریف او وارد نیامده است ـ وآیة الله امینی در کتاب الغدیر جزءِ سوم متذکر شده که یحیی بن زید ازاصحاب حضرت صادق علیه السلام است وغل وزنجیری که اورا مقید کرده بودند شیعه به بیست هزار درهم خریداری میکرده اند وفروشنده این مبلغ را از تمام خریداران گرفته وغل را قطعه قطعه کرده ودربین آنها تقسیم نموده است .

عقیدهٔ نگارنده مخالف عقیدهٔ خریداران قید است زیرا این قید بسیار مشئوم بود

که بدست وپای اولاد حضرت رسول (ص) گذارده شده بود - برای شیعه قید و زنجیری میمون و متبرك است که معاندین و غاصبین حقوق اهل بیت مانند معویه ویزید وسایر معاندین عترت طاهره از بنی امیه و بنی عباس در آن مرده باشند نه اینکه اولاد حضرت رسول (ص) وذریهٔ حضرت علی وفاطمه سلام الله علیهما وسائر عترت طاهره در آن مغلول شده باشند و چنین زنجیری نحس ترین اشیاءِ عالم است . (علی اکبر تشیّد)

توضیح مربوط بفصل ۶ و ۷

موقعیکه محمد صاحب نفس زکیّه وابراهیم پسران عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط (ع) درمقام خروج بودند از طرف حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) نهی شده اند وصریحاً بپدر آنان فرمودند که محمد پسر تو مهدی آل محمد نیست وبدون جهة اورا بکشتن ندهید .

اما عبدالله وسائر بنی هاشم مانند عیسی بن زید قبول ننموده وجواب خشونت آمیزی بحضرت دادند که تفصیل آن را منتهی الآمال نقل نموده است .

عیسی بن زید معروف بموتم الاشبال کـه از شهادت پدر خود حضرت زید شهید غضبناك بوده هرمحال و ممتنعی را از شوق گرفتن انتقام پدر ممکن می شمرده گویند در خارج مدینه شیر ماده ئی یافت شده بود که چند بچه داشت ومدتها مزاحم عابرین ومواشی مردم می شد وبرحسب تصادف روزی باعیسی تصادف کرده و باو حمله نمود و آن حفید رشید شاه ولایت با قوه و قدرت موروثی خود کوپال شیر را درهم شکسته و اورا بقتل رسانید و بدین جهة به یتیم کننده بچه های شیر مشهور گردید .

بهرحال باید دید که مطابق اصول متقن مذهب شیعه اشخاصی که با نهی امام خود مبادرت بخروج و جنگ کرده اند عمل آنان ممدوح وخودشان مصابند یا استحقاق قدح و انتقاد دارند .

اما عیسی موتم الاشبال بطوریکه سابقاً متذکر شدیم به بلیّات صعبی گرفتار شده و امکان توبه و قبول آن در باره اش میرود و میتوان گفت که همان بلیات صعب مجازات مخالفت وخشونت با فرمودهٔ امام عصر بوده است .

اما درتشخیص رویّهٔ عبدالله المحض وپسرانش مدرك قاطعی در دست نیست جز آنکه درنورالانوار و رجال مامقانی و بعضی کتب دیگر اشعار دارد که بعد از دستگیر

کردن سادات حسنی و نقل آنان ازمدینه بکوفه حضرت امام جعفرالصادق مدت مدیدی گریان بوده واظهار تأسف وتأثرمینموده است بعلاوه دعبل خزاعی که خطاب بحضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها درحضور حضرت امام رضا (ع) قصیدهٔ رثائیهٔ خودرا دروصف قبورآنان قرائت کرده ازطرف حضرت رضا باسکوت امضاء شده زیرا اگر آنان بناحق شهید نشده بودندلازم بود که حضرت‌امام رضا (ع) فرموده باشد که این سادات برخلاف حکم خدا ووصیت رسول(ص) خروج کرده اند وحضرت صدیقه بعمل آنان راضی نیست وبعکس فرمودند که براین قصیده یك بیت بیفزا که آنهم قبرخودش درطوس بوده‌است .

ـ بااین قرائن میتوان عمل سادات حسنی را ممدوح دانست وصاحب کتاب‌الغدیر هم تمام این مراتب‌را تأیید کرده است .

ایضاً توضیح راجع بواقعات متفرقه از فصل هفتم

بطوریکه درصفحه ۱۰۵ اقتباس‌ازمقاتل‌الطالبین‌متذکرشدیم حسین وعیسی پسران‌حضرت زید شهید با محمّد صاحب نفس‌زکیّه در خروج همراه بوده وحسین در مدینه شهید شده‌است وحال آنکه مرحوم شیخ نوری اعلی‌الله مقامه وفات حسین را درسال ۱۳۵ ده سال قبل از خروج صاحب نفس زکیّه دانسته ومرقد او را در حلّه میداند که حضرت صاحب الامر (ع) برای او فاتحه میخوانده است و حیف است که ما از بیان اصل قضیه که راحت روح شیعه است صرف نظر نمائیم .

اقتباس ازصفحه ۲۷۵ جلد ۱۳ بحار قسمت جنّة‌المأوی

مرحوم سید مهدی طباطبائی برادرزادهٔ سید محمد باقر قزوینی که از خواص مرحوم سید مهدی بحرالعلوم بوده است واقعهٔ ذیل را برای پسران خود سید محمد و سید صالح نقل فرموده که آنان هردو نفر بخط خودشان واقعه‌را برای شیخ نوری نوشته اند ـ اینك اصل واقعه ـ در حلّه شخصی بنام حاج علی تاجر دوچار ضرر مالی شده بوده ولی ورشکستگی خود را از مردم می پوشیده است یکروز اوّل آفتاب بقصد زیارت سید مهدی که دارای ریاست عظیمی در حلّه و اطراف بوده و بقدس و تقوی و اعلمیت اشتهار داشته از منزل خود خارج میشود و در خیابان مصادف با شخص غریب و فوق‌العاده خوش روئی میشود که در مقابل شبکهٔ مقبرهٔ ذی الدمعه

ایستاده ومشغول‌خواندن فاتحه است حاج‌علی‌میگوید نزد نفس خودخجل‌شدم و گفتم که این شخص غریب برای ذی‌الدمعه فاتحه میخواند ومن که اهل بلدم تا بحال چنین کاری نکرده ام لذا ایستادم و مشغول خواندن فاتحه شدم وبعد ازاتمام بآن شخص سلام کردم جواب داد و پرسید که‌آیا شما بمنزل‌سید مهدی میروید عرض کردم بلی فرمود که منهم باشما خواهم‌آمد و باتفاق براه افتادیم .

دربین‌راه بمن گفت حاج‌علی‌غصه نخورمال راخداعوض‌میدهد زودباشدکه‌خسارات شما جبران شود زیرا وجوه الهیه را میپرداختی و امتحان خوبی دادۀ من نزد خود فکر کردم که معلوم میشود ورشکستگی من در بین مردم مشهور شده که حتی غرباء هم آن را فهمیده‌اند گفتم در هر حال خدا را شکر میکنم باز فرمود که مطمئن باش بزودی قروض خود را خواهی پرداخت و بدرب خانه سید مهدی رسیدیم من باوتعارف کردم که بفرمائید زیرامن ازاهل خانه هستم فرمود شما بفرمائید که من صاحب‌خانه هستم و دست مرا گرفت و وارد کرد بعد هر دو نفر باطاق بزرگی رفتیم که عدۀزیادی طلاب علـوم دینیه نشسته و منتظر بودند که سید از اندرون خارج شود و فقط یك جای خالی در صدر مجلس بود که آن شخص بهمان محل رفته و در جای سید نشست و کتابی که در آنجا نهاده بودند باز کرده و جزوات خطی کتاب مواهب‌الافهام تألیف سید را از جوف کتاب برداشته و شروع کرد بخواندن و تعریف کردن دراین حال‌سید وارد مجلس شده و آن شخص خواست که ازمحل سید برخیزد ولی سید اورا درهمان جا نشانید و با خوش روئی و گرمی پرسش کرد و حیا کرد که از نام وموطن اوسئوال نماید و بلافاصله شروع بدرس کرد و آن شخص در مباحثه شرکت کرده و بطوری‌در مطلب دقیق شده بود که سیدمیگوید کلماتش مانند دُرّشاهوار بود یکی از طلاب با خشونت باو گفت ساکت باش شما حد ورود در این مطلب را ندارید کـه تبسمی فرموده و ساکت شد تا درس خاتمه یافت و تمام اهل مجلس مبهوت ومتوجه او بودند من پرسیدم که شمااهل کجاهستید و کی‌بحلّه آمده‌اید فرمود که من ازاهل سلیمانیه هستم و دیروز از آنجا بیرون آمدم و در همان ساعت نجیب پاشا بـا شمشیرآن شهر را

فتح نمود و احمد پاشارا که دعوای استقلال داشت اسیر کرد و عبدالله پاشا برادر احمد پاشا را والی سلیمانیه قرارداد سید نزد خود فکر میکند که چه شده خبر این فتح تا بحال بحلّه نرسیده است آن شخص آب میطلبد مستخدم ظرفی را میخواهد از طغار آب پر کند آن شخص میگوید دراین طغار حیوانی مرده وبعد از بررسی معلوم میشود که سام ابرص مردهٔ درطغار است ازمحل دیگر آب میآورد و آنشخص غریب آب را آشامیده و بر میخیزد کـه برود سید و اهل مجلس برخاسته و از او احترام میکنند و بمجرد خروج آن شخص خوش منظر اهل مجلس بخود آمده ومیگویند که بین سلیمانیه وحلّه ده روز راه است چرااما اعتراض نکردیم که چگونه این شخص یکروزه بحلّه رسیده است حاج علی مذاکرات بین راه را برای سید نقل میکنند سید مهدی امرمیکند که فوراً این شخص را جستجو کنید که قطعاً حضرت صاحب الزمان(ع) بوده است وتمام حاضرین بجستجو پرداخته واثری از آنجناب نمی یابند .

اما خبر فتح سلیمانیه را یاد داشت میکنند بعد از ده روز خبرفتح بحلّه میرسد و با انداختن توپ و تفنگ جشن گرفته میشود .

شیخ نوری میفرماید که نام ذی الدمعه همان حسین بن زیدالشهیداست که دست پروردهٔ حضرت صادق علیه‌السلام بوده و فوتش سال ۱۳۵ و بابو عاتقه معروف بوده و دخترش را بعد مهدی عباسی بحباله نکاح درآورده و دارای نسل کثیری است . اما سید صالح نام ذی الدمعه را محمد دانسته واین لقب هم بواسطه گریه او در تهجّدش بوده‌است.

ما از موقع استفاده کرده و این واقعهٔ دلپذیر را بمناسبت مخالفتی که با یکفرض باشهید شدن حسین بن زید درسال ۱۴۵ درمدینه داشت متذکر شدیم .

توضیح راجع بفصل یازدهم

خروج وطلوع حضرت حسین بن علی قائد معرکه فخ ممدوح وعملش مورد امضاء قبلی حضرت رسول واقع شده بود وهم چنین حضرت صدیقه طاهره بنقل شخصی از عبّاد حمایت خود را از سادات شهید فخ اعلام فرموده چنانکه گذشت زیرا این آزادمردان تربیت شدهٔ مکتب ائمه طاهرین ازعرض وشرافت خانواده وافراد فامیل خود دفاع نموده‌اند وچنین اشخاصی صرف نظرازعلوی و فاطمی بودن طبق مفاداخبارواحادیث شهید ومصاب ومأجورخواهند

بود زیرا مکرر دراخبار وارد شده که هر کسی برای حفظ عرض و مال وشرافتش کشته شود شهید محسوب است .

علاوه برمراتب دررویه بعضی ازسادات نکات ودقایقی دیده میشود که عیناً عمل حضرت رسول وامیرالمؤمنین صلوات الله علیهما است ـ مثل اینکه جنگ غیله وشبیخون رامشروع نمیدانسته‌اند ومردم دنیادار بیکدیگر میگفته‌اند که باسادات همراهی نکنید زیرا اگر موفق شوند یاران خود را با دیگران در تقسیم غنیمت فرقی نمیگذارند ـ و همچنین است حال راجع بسائر سادات قیام کننده بر امراء ظلم و جور که باصول اسلامی توجهی نداشته‌اند ـ ونیز علماء وبزرگانی که بواسطه اقتضاء محیط از اظهار عقیدهٔ باطنی خود خود داری میکرده‌اند که شرفاء مکه وبعضی از علماء بلاد سنی نشین را میتوان از این دسته محسوب داشت .

زیرا این قضیه مسلم است که شرفاء سابق مکه درموقع احتضار عقیدهٔ باطنی خودرا که مشعر بر خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین بوده اظهار میکرده‌اند وخواص خانواده آنان درحضور اشخاص خارج از خانواده که درآنموقع تصادفاً حاضر بوده اند سیاسةً میگفته اند که شریف بواسطه شدت مرض هذیان میگوید .

واین رویه را بوسیلهٔ اشخاص موثق معاصر مکرر شنیده‌ام مخصوصاً یکی ازمخبرین قدیمی جراید که اخیراً ازبعضی ازافراد خانوادهٔ شریف حسین مرحوم مانند ملک عبدالله مرحوم ودیگران که درحال حیات هستند دراین باب سؤالاتی کرده بود با اینکه کاملاً موافق بوده‌اند تقاضا کرده بودند که از قول آنان چیزی نقل نشود ـ زیرا ممکن است درمحیط سلطنت آنان موجب تولید اختلاف گردد والله یعلم بحقایق الامور .

توضیح لازم

توضیح دیگری که لازم است تذکر داده شود آن است که در صفحه۱۸ قید شده که درمذهب شیعه جز برای اموری من جمله امر بمعروف ونهی از منکر کشتن کسی جایز نیست یکی از علماء[1] پس از اطلاع بر آن شفاهاً فرمودند که کشتن کسی برای امر بمعروف هم جائز نیست بااینکه مطابق

---

۱ ـ این شخص حضرت آیةالله حاج میرزا خلیل کمرهٔ دامت برکاته است .

توضیحاتیکه که خودشان شفاهاً فرمودند بعضی از مرتکبین جرائم با اجرای سه مرتبه حدّ در دفعهٔ چهارم کشته میشوند ولی درعین حال مقصود نگارنده هم از امر بمعروف معارضه با ظلم وجور حکّام غاصبه بوده است که خود معظم‌له هم باماهم عقیده هستند.

مثل اینکه سادات علوی با داشتن یاوران برحکّام اموی و عباسی خروج کرده وخلع آنان ونصب اشخاص صالح هدفشان بوده‌است بنابراین اختلاف عقیدهٔ دربین نیست.

فصل بیست و پنجم
خاندان برامکه

طایفه برامکه مردمانی جوانمرد وبذّال ومنتهی درجه با فتوّت واز ایرانیان اصیل بوده‌اند واکثرمؤرخین آنان را شیعهٔ امامّیه قلمداد کرده‌اند.

امّا نگارنده عقیدهٔ قطعی و جزمی دراین بـاب ندارد گرچه از اعمال منصفانه و سخیّانه خالد واحفاد او متون تاریخ اسلام مشحون است و عملی کـه خلاف معتقدات مذهب تشیّع باشد هم از آنان نقل نشده مگر از یحیی پسر خالد کـه تا حدّی متهم بقتل امام هفتم حضرت موسی بن جعفرالکاظم علیه‌السلام است و برخلاف یحیی پسرش جعفر که از قتل و حبس یحیی بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط علیه‌السلام خودداری و بدون اجازه خلیفه اورا رها کرد وعلّت اوّلیه غضب هرون‌الرشید بر برامکه همین قضیه بوده است ولی آن عمل هم چندان امر مهمی نبوده زیرا برادر جعفر فضل در حکومت خراسان یحیی را که در قلل جبال دیالمه قرار داشته و دارای اتباع و یاورانی زیاد بوده امان داده و به بغداد آورده بود وهر آزاد مرد بافتوتی ذمّه دار حمایت از امان داده خانوادهٔ خود می باشد اگرچه عقاید مذهبی آنان هم متغایر باشد وهمین جعفرهم باز متهم بقتل عبدالله حسنی است بهرحال بپاس ایرانیّت برامکه وفتوت و سخاوت آنان اجمالی از خاندان آنان تذکّر داده میشود.

خالدبن برمك

اولین کسی که دردستگاه حکومت عباسی ازاین خاندان بوزارت وندامت خلیفه رسید خالد بودکه قبلاً بشرکت سلیمان بن کثیر و ابو سلمه خلال تحت ریاست ابومسلم مروزی به تبلیغات دامنه داری برای عباسی ها دست زده بودند.

در دورهٔ احمد یا عبدالله سفاح بحدی ابوسلمه در دستگاه خلافت نفوذ داشت که خلیفهٔ وقت اسمی بیش نبوده ـ و برای قتل ابوسلمه سفاح خلیفه منصور برادر خود را بخراسان فرستاد وبا گرفتن اجازه از ابومسلم ابوسلمه را غفلةً بقتل رسانیده و شهرت دادند که خوارج اورا کشته‌اند وسپس دستورقتل سلیمان بن کثیررا بابومسلم دادند و او هم بدون تفکّر پایهٔ دوم قدرت خود را با کشتن سلیمان متزلزل کرد.

واین دونفر جزاینکه شیعی مذهب بوده و میخواستند بعد از حصول توفیق به تشکیل دولت خلیفه را از خاندان علوی انتخاب کنند هیچ قسم تقصیری نداشتند اما بر عکس خالد برمکی که بعد از قتل ابومسلم اولین شخص ایرانی در دستگاه خلیفه عبّاسی بود روز بروز در دربارعباسیان ترقی کرد ومنصور ومهدی عباسی‌را درمهام امور با رأی صائب وافکار بلندخود تقویت مینمود.

دراواخر دورهٔ مهدی عباسی خالد وفات یافته و یحیی پسرش صاحب اعتبار شد چنانکه در دورهٔ خلافت کوتاه هادی‌عباسی وهفده سال وچندماه ازامارت هرون‌الرشید هم در وزارت باقی بود.

در دورهٔ هرون‌الرشید چهارنفر پسران یحیی محمد وموسی وفضل وجعفر برتمام کشورهای اسلامی تسلط کامل داشته وهرون بازیچه آنها بوده است.

قضایای بزرگواری و سخایای این‌خاندان در وزراء ورجال اسلامی‌سابقه نداشته ونام نیك آنان دراثر این اعمال محیرالقول تاقیام‌قیامت درتاریخ ضرب‌المثل است.

مخصوصاً جعفر که درلطف حدیث و طلاقت لسان وبشاشت منظر بطوری هرون رابخود جلب کرده بود که‌خلیفه نمیتوانست آنی بدون مجالست جعفر زندگانی نماید و همین علقه را نیز نسبت بخواهر خود عبّاسه داشت و از طرفی خواهر مأمون هم نهایت درجه علاقه را بهرون برادرش و همچنین نسبت بجعفر داشت و هرون او را بشرط عدم مواصلت واقعی برای جعفر عقد بسته بود که به‌بهانه اینکه جعفر برخلاف امر خلیفه رفتار کرده واز عباسه دارای اولاد شده وطفل رادرمکه نگهداری کرده اند بر برامکه غضب نموده وخاندان‌آنان را باشمشیر وسم وضیق درزندان قلع‌وقمع کرداما واقع امر

آن بود که هرون از زوال ملك خود خوف داشت والا برای اینکه مردی با خواهر او که زن خودش بوده جماع کرده و تحریك و تحریص وحیله هم ازطرف خواهرش بوده هیچ احمقی بچنین جنایاتی دست نمیزند .

هذا ایضاً من برکة البرامکه

بعد ازقتل عام برامکه ازطرف دربار خلافت قدغن شد که کسی به نیکی نام‌برامکه‌را برزبان نیاورد روزی بخلیفه گزارش‌رسید که مردی شامی هرروز در ملاء عام ایستاده و اخلاق و کردار پسندیده برامکه‌را بازبانی فصیح بیان میکند بحدّی که مردم‌دور او جمع شده وبصدای بلند برای برامکه ضجّه وزاری میکنند ـ بامرخلیفه‌اورا جلب ودرمقام بازخواست‌علت این حرکت را سئوال کردند جواب میدهد که حقشناسی مرا باین عمل واداشته و شرح حال خود را چنین گفت ـ که در دمشق تاجر صاحب اعتباری بودم و بواسطه ورشکستگی و ذلّت اهل و عیال خود را برداشته و در نهایت زحمت خود را به‌بغداد رسانیدم ـ عیال و اطفال خود را در خرابهٔ متوقف کرده و برای پیدا کردن قوتی جهة آنان به‌تکاپو افتادم ـ جمعی را دیدم که بیك عمارت عالی وارد میشوند فهمیدم که در آنجا ضیافتی است خود را داخل آنان کرده وبمجلس جشن برامکه وارد شدم وبعداز پذیرائی مفصل و اعطاء جایزه حاضرین متفرق شدند و منکه خواستم بروم خادم گفت که صاحب خانه باشما کاردارد من تصور کردم که میخواهند ازمن‌انتقام این عمل‌زشت را که بدون دعوت خودرا داخل اعیان و اشراف کرده‌ام بگیرند .

امابعد از خلوت‌شدن مجلس‌جعفر وفضل برمکی شرح حال مرا پرسیدند ومنهم تمام قضایارا برای‌آنان نقل کردم ـ مجدداً مبلغ زیادی وجوه طلاونقره بمن داده‌وبخادم امر نمودند که‌مرا بمنزل برساند وهرچه سعی کردم که خادم مرا رها کند قبول نکرده و مرا بجای خرابه بیکعمارت عالی دعوت کرد گفتم منزل کسان من خرابه فلان است واینجا نیست خادم گفت ماتمام کسان شما را باینجا آورده ایم واین عمارت وهرچه در آن است بتوتعلق دارد ـ سپس‌عیال واطفال‌خود را درجامه های نو ملاقات کردم وفردای آنروز قبـاله املاکی را بـرای من فرستادند که تا بحال خود و عائله ام از فوائد آن

زندگانی کرده ودر رفاه بوده ایم آنروز تمام‌مردم نسبت به برامکه برای وزارت خلیفه مدّاح بودند و تشکر ازآنان وسیله تکثیر عطایا بود اما شنیدم که هرکس حالیه نام آنان را بازبان احترام آمیز ذکر کند بامر خلیفه کشته خواهد شد وخواستم فتوت و جوانمردی آنان را با قدرشناسی جواب داده و امروز خون خود را فدای آنان کنم تا در تاریخ هردو قضیه توأما برای ابد ثبت شود ـ هرون بگریه افتاد و امر کرد خلعت گرانبهاء ومقدار زیادی دراهم ودنانیر بآن شخص داده ومرخصش کنند ـ بلافاصله مرد شامی میگوید هذا ایضاً من برکةالبرامکة یعنی این عطای امروز خلیفه بازاز برکت برامکه است گویند هرون‌الرشید از این روز ببعد از قتل عام برامکه نادم وپشیمان گردید وفهمید که مردم نام او را به نیکی یاد نخواهند کرد .

برامکه درحکومت خود کاملاً باعدالت رفتار کرده و درقلمرو فرمانفرمائی آنان احدی قادرنبود که بدیگری تعدی وظلم وجور نماید.

گویند هرون‌الرشید ایالت وسیع‌خراسان را بفضل بن یحیی اعطاء کرده بود و انتظار داشت که اواموال زیادی ازآن سامان بخلیفه عاید دارد ولی فضل جز آنچه عادی بود چیز زیادتری نفرستاده هرون فضل را عزل کرده و شخص دیگری را بدانجا فرستاد وحاکم دوم‌تحف وهدایای‌زیادی ازاسب وشتر وسایر دواب بااقمشهٔ نفیس‌وسیم وزر فراوان در مدت قلیلی بدربار هرون اهداء نمود ـ هرون با حضور یحیی پدر فضل هدایا را بازدید کرد و باو گفت که این هدایا در دورهٔ حکومت فضل کجا بود یحیی جواب داد درنزد صاحبانش هرون گفت نه‌چنین است بلکه صرف‌تبذیرات وبخشش‌های بدون جهة خصوصی فضل‌پسرتو میشده است .

ولی‌صدق گفته‌یحیی بزودی برخلیفه‌محرز شده ومجدداً فضل رابحکومت‌خراسان اعزام داشت .

جوانمردی برامکه گویند شخصی که باحاکم بصره واهواز کاری داشت‌سفارشنامهٔ از قول یحیی وزیر جعل(1) نمود وبحاکم مزبور داد ـ حاکم

خداوند را شکر میکنم که این عمل‌را دونفر درطهران بنام بنده مرتکب شدند وهیچکدام ازآنان‌را مفتضح نکردم (نشید)

تعجب نمود زیرا بین حاکم بصره و برامکه روابط خوشی وجود نداشت و برای امتحان حاکم بصره سفارشنامه را نزد یحیی فرستاد و سئوال نمود که آیا نامه خط او است یا جعل شده است یحیی بدون اینکه جاعل نامه را بشناسد صدور نامه را از طرف خود تأئید نمود که در اثر این عمل هم کدورت یحیی بن خالد با حاکم بصره زائل و هم صاحب حاجت به تقاضای خود نائل گردید .

فصل بیست و ششم (سادات و امامزادگان در ایران) بطوریکه درشهرهای مختلفه کشورایران مشاهده میشود مشاهد و مزارهای زیادی در کشور فعلاً موجود است که کلاً معروف بامامزاده ودارای اسم خاصی‌هم هستند بعضی‌ازمردم عقیده‌دارند که اغلب اینگونه قبورومزارهااصل وحقیقتی نداشته وبدسایس استفاده چیان بدین‌صورت درآمده است .

عدّهٔ دیگر طبق شهرت های محلی آن مشاهد را مقابر امامزادگان مسلم‌دانسته ودر نهایت احترام بدین امکنه مینگرند و ما از حقیقت و واقع امر اطلاعی نداریم ولی قدر متیّقن عدّهٔ زیادی از سادات عظام در ایام قلیل ولایت‌عهد حضرت امام رضا علیه‌السلام ازحجاز وسائر بلاد عرب مانند عراق وحجاز و یمن بعزم خراسان حرکت فرمودند امّا هنوز غالب آنان بمقصد نرسیده بودند کــه واقعهٔ حائله شهادت حضرت ثامن‌الائمة پیش‌آمد وازطرف خلیفه بناحق مأمون عباسی‌بتمام حکام وامراءِ بلاد عرض راه دستور داده شد کــه کلیّه سادات را دستگیر و یا بقتل برسانند و مهمترین کاروان سادات که بطور دسته جمعی وبا هیمنه عظیم درحرکت بودند دوقسمتند .

اول جماعتی که بــا حضرت فاطمه ملقب بمعصومه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهم‌السلام همراه بودند و در حدود ساوه مورد تعرض لشگر مأمون‌الرشید واقع شده و بطور کلی آنان را مقتول و یا اسیر ویا متفرق کرده‌اند که عدّهٔ آنان در بحرالانساب ۲۲ نفر قید شده است .

و حــالیه مشاهد و مقابر شهداء آنان زیارتگاه عمومی است مشاهد سادات و

امامزادگان درشهرستان قم از جا های دیگر ایران زیادتر است زیرا این شهر از قدیم‌الایام‌اختصاص بدوستان اهل‌بیت عصمت و طهارت داشته و محل توقف وآسایش جمع کثیری از سادات و بزرگان شیعه امامیّه بوده است .

نزول‌اجلال‌سادات وشیعیان‌اهل‌بیت‌طهارت‌باین‌بلده طیبه ازدورهٔ حکومت‌حجاج بن یوسف ثقفی بسال۷۳ هجری شروع وتـا اواخر دورهٔ قدرت خلفاءعبّاسی (۶۵۰) ادامه داشته است .

چون نگارنده آشنائی و روابط زیاد با یکی از مشاهد شریفه این امامزاده ها در بین راه قم و ساوه دارد مناسب دید که شرح مختصری بپاس حقوق پدر ومادر خود که در جـوار رحمت آن امامزاده رحل اقامت ابدی انداخته و رجائاً بخاندان جلیل و عظیم حضـرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام ملتجی هستند در این کتـاب تذکر دهد .

امامزاده سید هرون در ده کیلومتری شهرستان ساوه مزاری موجود است که بنام امامزاده سید هرون بن موسی الکاظم علیه‌السلام نامیده میشود ودرالسنه مردم نسلاً بعد نسل اززمان قدیم گفته میشود که این سیدجلیل بعد ازتفرقه سادات بوسیله سپاه عباسیان‌باجراحات زیادی‌درداخل زراعات قریه‌ورزنه بزمین افتاده ودر حال ضعف واغماء بوده‌است (در نزدیکی این مرقد شریف حالیّه تپه‌ئی بنام ورزنه موجود است که با حفاری بعضی آثار تاریخی ازآن استخراج میکنند)

در این حال شخص زارعی در حین سر کشی بزراعات خود آنجناب را دیده وبا پرسش حال مجروح بمنزل خود رهسپار میگردد که‌غذاودوائی برای پذیرائی ومعالجه جراحاتش بیاورد ودربین راه بعمّال مأمون ملعون که آنحضرت را جستجو میکرده‌اند برخورده وبرای گرفتن جایزه بجای اقدام به اطعام ومداوا عدّهٔ زیادی دشمن مسلّح را برسر آنحضرت میآورد که فوراً بقتلش مبادرت مینمایند و حالیه هم زائرین در موقع زیارت برآبیار ورزنه لعنت میفرستند ــ باز معروف است که آبیار اهل قریه ورزنه با انگشت کوچك خود محل اختفاء سید هرون را بعمّال مأمون نشان داده و امامزاده هم

اورا نفرین کرده که خود واعقابش تاقیام قیامت نشاندار باشند وعلامتی شبیه بانگشت از پهلوی انگشتان دست ها وپاهای او ظاهر شده و خانوادهٔ آن شخص بشش انگشتی معروف شده اند و الحال هم در آن حدود خانو ادهٔ هستند که در دست ها و پا ها ۲۴ انگشت دارند ـ از غرائب این است که خانواده های دیگر هم وقتی از آن نژاد دختر میگیرند ویا بآنها دختر میدهند باز این اثر در اولاد آنان ظاهر میشود **والله اعلم بحقایق الامور**

علاقه نگارنده باین مشهد شریف

مسقط الرأس نگارنده محلی است که درشش کیلومتری شهرستان ساوه واقع است وخانواده ام یك شعبه ازایل ولی یاری است که در دورهٔ سلاطین صفویه آنان را از ایروان وشیروان واردوباد بعراق عجم (شعاع بین ساوه وقم واراك) آورده وتخته قاپو کرده اند این قسمت جریان مخصوصی دارد که در تاریخ ساوه متذکر شده ام و اجمال آن در صفحه ۱۲۵ مندرج است.

نگارنده تاسال ۱۳۳۲ قمری درهمان محل سکونت داشتم ولی در سال ۳۳ از آن محل که زمان قدیم موسی آباد و فعلاً احمد آباد و باغشیخ نامدارد بعزم تحصیل علوم قدیمه بقم رفته ومشغول تحصیل شدم.

در زمان توقف در قم یك جریان تاریخی مهمی بواسطه جنگ بین الملل اول در کشور حکمفرما بود که اجمالش بشرح آتی است.

درمحرم سال ۱۳۳٤ مهاجرت واقع شد وعنوانش این بود که رجال سیاسی ایران دودسته شده یکعده طرفدار تغییر پایتخت کشور باصفهان ودستهٔ طرفدار مهاجرت بودند ـ مهاجرین یعنی طرفدار متحدین آلمان و عثمانی و اطریش عقیده داشتند که باید به متفقین (انگلیس وفرانسه وروسیه) اعلان جنگ داد تادرصورت موفقیت متحدین ایران طعمه دولت عثمانی نشود مهاجرین که نابغه ملی ایران سید حسن مدرس و نظام السلطنه مافی و سلیمان میرزا ومیرزا سلیمان خان میکده و سید یعقوب شیرازی و جمع کثیری دیگر از رجال نامی و وکلاء مجلس بودند که مجلس دورهٔ سوم را تعطیل کرده و بقم آمده وبنام کمیته دفاع ملی ستادی ازژاندارمری تحت ریاست کلنل محمد تقی خان و نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی و اتباع آنان و خلج قم و ساوه و شاهسوند تشکیل داده

و برای جلوگیری ازروسها که ازقزوین عازم قم بودند اعزام داشتند . این قوای مختلط بواسطه نداشتن استعداد کافی وهمچنین عدم هم‌آهنگی تاب مقاومت نیاورده وبمجرد مواجهه به صفوف منظم‌سالدات روس تزاری بامختصر زدوخوردی شکست خورده ودر قراءِ بین‌ساوه وقم متفرق‌شدند ـ جمعی‌ازافسران‌ژاندارمری‌درحین‌عقب‌نشینی‌باحمدآباد و باغشیخ که شش کیلومتر در زیردست ساوه بطرف قم واقع است وارد شده و بخانه پدر بنده مرحوم محمد اسمعیل که افتخاراً این کتاب بنـام گرامی ایشان نامیده شده بصورت مهمان وارد میشوند فقید سعید ازنامبردگان پذیرائی گـرمی نموده و سپس بوسیله راهنما آنان را ازراه کویر که عرّابه‌رو نیست بقم میرساند .

اما درهمان شب که آنان درخانهٔ ما بسر میبردند پدرم‌قاصدی حیدر نام که‌مرد چابك و کوه پیمائی بود برای اطلاع رؤسای مهاجرین بقم فرستاده و بنده راکـه در مدرسه جانی خان مشغول تحصیل بودم ازاین جریان مطلع و مأمور نموده بود کـه مراتب‌را باطلاع رجال کمیته دفاع ملی برسانم . نگارنده باتفاق مرحوم سید بشیر که ازطلاب مدرسه و رفیق وهمولایتی بود خدمت مرحوم مدرس رفته و با ذکر نشانی و علائم که افسران مهمان داده بودند خبر شکست قوای ملی را بایشان رسانیدیم وهمین امر موجب شد که مرحوم معظم نسبت به بنده بعدها لطف پیدا کرده و این دوستی تا سال۱۳۴۷قمری که ایشان آزاد بودند جریان داشت وبهمین جهت درموقع دستگیری آن سیدجلیل که مردم طهران بکلی اورا ترك نموده بودند و نگارنده افتخاراً بروابط خود ادامه داد مورد بغض و عناد عمال حکومت بیست ساله مخصوصاً درگاهی و نوائی که مردمی بیوجدان وبی عقیدهٔ دینی‌بودند واقع‌شده وهفت‌ماه و بیست وهشت روز از بهترین ایام شباب خودرا در زندان سیاسی گذرانیدم در زندان بمرض رماتیسم گرفتار شده و اینك بعداز گذشتن ۲۴ سال باز آثار آنمرض باقی است .

و این شدت یأس شهربانی درگاهی بواسطه اظهار اطمینان زیاد مرحوم مدرس نسبت به بنده بود ـ زیراآن‌مرد بزرگوار در ایام اخیر آزادی بعضی قضایای‌خانوادگی خود راکه جنبهٔ ناموسی داشت به بنده محوّل فرموده‌بود که بحمدالله والمنه باتحمل شدائد درزندان موفق شدم وظیفهٔ وجدانی وتکلیف دینی خود را بحد اکمل اجـرا

نمایم ـ شرح مخصوص قضیه در کتابی که بنام چگونه بزندان سیاسی جلب شدم تألیف کرده ام مندرج است وپس از مدتی ازقم بوطن خود مراجعت وازآنجا بطهران آمده و درمدرسه مشیریه به تحصیل ادامه دادم تا اینکه درسال ۱۳۳۶ بر حسب امر مطاع پدر و مادر بوطن خود مراجعت کردم . مقصود ازاین مراجعت ازدواج بـا دختری از عموزادگان بود ولی افسوس که ده ماه بعد ازعروسی مرض مشمشه شیوع پیدا کرد که سینه وگلوی مرضی مانند صدای قلیان صدا میکرد وهیچ معالجهٔ هم مؤثرواقع نمیشد وبفاصله دوسه روز فوت میشدند ــ این مرض دراغلب نقاط ایران کشتار زیادی نموده وشنیدم که بدواً دراثر وزیدن باد زردی بروز کرده بود و درافواه مردم مشهور گردید که مخزن گازخفه کنندهٔ ترکیده ویاعمداً آن رادر ایران منفجر کرده‌اند ــ دراین تاریخ هنوز قوای انگلستان وروسیه درنقاط مختلفه ایران متوقف بودند

بهرحال این مرض خانمانسوز بخانواده نگارنده راه یافت ودر روز ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۸ قبل ازظهر مادرم بنام صغری بیگم که اهل یزد وازطرف مادر سید و با آیةالله مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی اعلی‌الله مقامه قرابت داشت و مرا ازجان خود زیاد تر دوست میداشت برحمت خداوند کریم و رحیم شتافت و در همان روز هنوز از تجهیز و تدفین مادر عزیز فـراغت حاصل نشده بود که خواهر بزرگترم بنام مرضیه خانم جان بجهان آفرین تسلیم وبخلد برین خرامید ــ وهنوز ایام فاتحه این دونفر نگذشته بود در روز چهاردهم محرم عیالم که آنهم بنام صغری خانم و هنوز یکسال کامل از عروسی او نگذشته وخداوند دختری هم مرحمت فرموده و نام او را رقیه گذارده بودیم با طفل خود درگذشت وروز ۱۸ محرم ۳۸ خواهر دیگرم بنام ربابه خانم بدار بقاء شتافت که امیدوارم هرچهار نفرباخاتون خود علیاحضرت صدیقه کبری فاطمه زهری سلام‌الله علیها درقصور جنان معشور ومحشور باشند .

نگارنده باقی ماندم ویك پدر پیر ۶۵ ساله زیرا برادر وخواهر دیگری نداشتم حالت حیرت وبهتی به نگارنده دست داده بود که ازنهایت تأثرقادر بگریه هم نبودم ـ پدر سالخورده و گرم و سرد روزگار چشیده که برای دفعه دوم بچنین بلیهٔ گرفتار شده

بود بتسلیتم پرداخت وباپند واندرزهای پدرانه ومشفقانه خود نوازشم مینمود ـ تازه بعد از چندی راه گریه‌بازشد ودر بیت الاحزان خود نشسته وچندی اشتغال به زاری داشتم دراین‌مدت معاندین وبعضی‌از کسان‌واقوامم که تدریجاً بابنده اختلاف پیدا کرده بودند عمال ورّاث‌مرحوم‌عضدالملك را که اززمان قدیم‌باما‌اختلاف ملکی‌داشته واین مأمورین سمت نظامی‌هم داشتند بایذائم واداشتند که بانهایت مشقت تحمل‌ومدافعه نموده وساعیان را بخدا واگذاردم .

چه بدکردی مشو ایمن ز آفـات   که بد را بد بـود آخر مکافـات

هزار مرتبه شکر خدا را که قدرت نمائیش حق عدالت را ادا نمود و ساعیان و نمامان را مخصوصاً درمنظر بنده بمجازاتهای شدیدی مبتلا کرد بطوریکه بیچاره شده واحتیاج مفرط بمساعدت نگارنده پیدا کردند و اگر شخصاً جدیت و فعالیت نمیکردم جنازهٔ یکی ازآنان قابل دفن نبود وبحکم بهداری میبایستی سوزانده شود چون‌مبتلا بامراضی‌شده بود که اساساً اطبّاء هم ازنزدیکی‌باوخوف داشتند ودیگری مدتی‌گرسنه بالباسی‌بدتر‌ازلباس گداها‌بدرب خانه‌ام‌میآمد واو را راه‌نمیدادم تابالاخره‌ازبس‌مستأصل وبیچاره بود متأثرم کرد وعقل خود را برنفس غلبه داده ودست او را گرفته ببازار لباس دوزها برده و یکدست لباس خریده و بدنش را پوشانیدم و قیمت این لباس را بعـدها از او نگرفتم که همیشه در نزد من خجل باشد و بضمانت و معرفی خود شغلی برایش تهیه کردم که حال هم امرارمعاش مینماید ـ وهمچنین بشکرانهٔ موهبت آلهی وحصول قدرت وتوانائی ازمساعدت بادسته دیگر که درپشت سر آن دونفر باعث ایذاء واضرارم بودند دریغ نداشته وندارم.

بهرحال پس از چهارماه که حالت حزن و تأثر قدری تخفیف حاصل کرد پدر و کسانم چنین صلاح دیدند که مجدداً بطهران عزیمت نموده و مدتی به‌تفرّج و گردش مشغول شده وسپس بوطن مألوف برگردم همین سفر بود که بطهران آمده و ترك همه چیز خود را از مال و منال کرده و دیگر راضی نشدم کـه بآنجا برای اقامت دائمی مراجعت کنم .

ولی گاهی برای چند روزی جهت ملاقات پدر پیر خود به‌آن محل میرفتم وتا

ده سال بعد (سال ۱۳٤۷) پدرم درحال حیات وسالی یکمرتبهٔ او هم بطهران میآمد و چند روزی در نزد ما میماند وباز بمحل علاقه خود مراجعت میکرد تا اینکه در روز ۲۱ رجب‌المرجب همین سال داعی حق را درسن ۷۵ سالگی لبیّك اجابت گفت رضوان الله علیه ورحمته الواسعه.

این پنجنفر که تمام اقربای درجهٔ اوّل و دوّم نگارنده بودند در جوار رحمت آن امامزاده عظیم‌الشّان سیدهرون‌بن موسی‌الکاظم‌علیه‌السلام رحل‌اقامت ابدی انداخته وبدین‌وسیله باهل بیت عصمت وطهارت‌التجاء نموده وازحساب وعقاب وحول وهراس قبرو قیامت مصون ومأمون شده‌اند (انشاءالله الغفور الودود الرئوف العطوف الرحیم الکریم).

بعضی ازمردان سالخورده کرامات زیادی هم از بقعه شریف امامزاده سیدهرون نقل مینمایند ـ در حوالی بقعهٔ مبارکه امامزاده نگارنده عمارتی مشتمل برهفت اطاق ساخته وبصورت وقف برای استفاده زوّار وعابرین اختصاص داده‌ام ودرظرف سال حداقل چهار مرتبه برای تشرف بمرقد امامزاده و زیارت تربت پدر و مادر و خواهران وسایر اقارب خود بدان محل مسافرت کرده و اگر فرصتی باشد یك شب هم در آن مکان بیتوته میکنم والا بعد از زیارت و قرائت چند سوره قرآن براه خود ادامه میدهم .

اینك بقیهٔ اصل مطلب تعمیرساختمان گنبدمخروطی امامزاده که جنبهٔ تاریخی و گچبری وکاشیهای مهم دارد درزمان سلطنت مرحوم شاه سلطان حسین صفوی بعمل آمده ولی تاریخ صحیح بنای آن معلوم نیست درداخل بقعه طاقچه کوچکی بود که بنده دربی بآن نصب کرده وداخل آن را تخته کوبی و تعدادی کتب فارسی ساده و دوجلدقرآن ویك جلد کتاب دعاء درآن بصورت وقف گذارده‌ام تازائرین مورداستفاده قرار دهند ولی درمدت قلیلی بواسطه کهنگی بناء موریانه دربوتخته‌هارافاسد ومتلاشی کرد ـ حال متولی امامزاده کتابهارادراطاق مسکونی خودنگاهداری میکند ـ امیدوارم که خداوند توفیق بدهد تا بتوانم یادگار دیگری هم درآن محلّ تهیه نمایم .

سایر امامزادگان درشهر ساوه مشاهد شریفه امامزاده سید اسحق وامامزاده سید ابورضا وامامزاده سیدعلی‌اصغر وامامزاده‌های دیگری معروف

ومزار عمومی است و دردهات اطراف‌هم مقابر ومزارهای زیادی موجود است‌که حدس زده میشود تمام آنان جزو همان دسته همراهان حضرت معصومه بوده اند .

وباز معروف است که عمال مأمون‌الرشید عباسی باقتل و اسر امامزاده های مرد هیچگونه تعرّضی بحضرت معصومه ننموده و آن سیده مجلله با خدمه و کنیزان خود بشهر قم نزول اجلال فرموده وبتفصیل مندرج در تاریخ قم مریض وداعی حق را لبیّك اجابت و در همان‌جا مدفون میگردد کـه امروز عـلاوه بر اینکه مزار عموم مسلمانان است به‌برکت وجود شریف آن سیده مظلومه جلیله شهرستان‌قم مرکز وحوزه علمی مهمّی شده که معروفیت جهانی دارد .

اینك بپاس‌ارادت واخلاص‌نسبت باین سیّده مجلله مجدّداً مختصری ازتاریخ شهر قم را متذکّر میشود .

قـم شهرستان شیعه نشین قم اززمان خیلی قدیم (قرن‌اول‌هجری) که دوستان‌وطرفداران اهل بیت‌طهارت درفشارحکومت جابره حجاج‌بن یوسف ثقفی درعراق بوده وبنقاط مختلفه عالم متواری می‌شدند بناء شده وبحدی اصول شیعه وآثار اهل بیت طهارت در قم شیوع داشته کـه چشم مخالفین این مذهب را خیره نموده و دردورۀ بنی‌عباس ضرب‌المثل بوده است .

ابن‌بتوته شافعی‌اهالی‌چهارشهرقم وکاشان وساوه وآوه‌را دشمن سرسخت‌شیخین وعثمان ومتعصب درمحبت اهل بیت طهارت دانسته که بحث در اطراف آن از موضوع این‌ذریعه خارج است گویند دربغداد اهالی باتجّارقم معامله کرده وسپس ازتأدیه اموال آنان خود داری میکردند و تجار قم جرئت مراجعه بحکومت جور عباسی را برای احقاق حق خود نداشته وناچار ازمال خود صرف نظر میکردند .

بهرحال‌شهرستان قم که ازقدیم اختصاص‌بشیعه داشته ودارد اخیراً ازتاریخ ورودآیةالله مرحوم حاج شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی اعلی‌الله مقامه بآن شهرتجدید حیات علمی‌کرده وترقیات روزافزونش شروع بنورافشانی نمود ـ واین تلولؤ بواسطه وجود عدّه زیادی ازاعلام محفوظ مانده است تااینکه نزول‌اجلال حضرت حجةالاسلام

والمسلمین آیة اللّٰه‌فی‌الارضین آقای حاج آقاحسین طباطبائی بروجردی متع‌اللّٰه‌المسلمین بطول عمره بقم بعمل آمد و مصداق آیة شریفة الیوم اکملت لکم دینکم واقع شد و بذرافشانی‌سابق بثمرآمدوامروزشهرقم اولین مرکزعلمی عالم‌اسلامی محسوب میشود .

حجج‌اسلام دیگری‌هم غیرازحضرت معظم‌له که مراجع تقلیدبوده وهستندمانند حضرت آیةاللّٰه سید(۱) محمد حجة و حضرت آیةاللّٰه خوانساری و حضرت آیةاللّٰه سید صدرالدین اصفهانی وحضرت آیةاللّٰه آقای سید کاظم شریعتمداری تبریزی وعدهٔ زیادی از علماءِ اعلام که دراین شهرتشریف دارند و چشم عالم اسلام بوجود مبارکشان روشن وبوستان دین محمدی (ص) و مذهب جعفری از اعمال واخلاق ومجاهدت آنان سر سبز وخرم است **کثر اللّٰه امثالهم و زاد اللّٰه فی توفیقاتهم.**

مشهوراست که حضرت فاطمه بنت حضرت امام موسی کاظم را در ساوه مسموم کرده اند وبا حالت مرض بقم‌رفته ودرآنجا رحلت نموده‌است نگارنده درجزئیات‌واقعه موفق به تحقیق نشده ولی قدر مسلم اگر چنین واقعه فجیعی واقع شده باشد مربوط باهالی‌بومی‌ساوه نبوده وبدست همان عمال‌ومأمورین حکومت عباسی واقع شده است.

تصور نشود که درانتخاب وترجیح این‌نظر نگارنده ازولایت ووطن‌خوددفاع‌میکند زیرا بطوریکه سابقاً ذکرشد خانواده ما بعد ازقرن دهم هجری درحدود ساوه متوطن شده‌اند واین‌عمل‌ننگین‌اگرواقع شده‌باشد در اواخرقرن دوم‌هجری بوده است ولی‌قدر متیقن اصول‌شیعه در اواخرقرن اول‌هجری درقم و کاشان‌وساوه وآوه نشروترویج شده و مردم‌بومی‌این‌چهارشهرکه قبل‌ازآن تاریخ‌اساساً‌مسلمان‌نبوده وبا خدعه تظاهرباسلام ویا ذمی بوده‌اند مسلمان شیعه شده وغیر ازمقررات مذهب شیعه با اصول مذاهب فرق عامه بهیچوجه‌آشنائی‌نداشته‌اند ـ قطعاً‌چنین مردمی بقتل‌سیده جلیله حضرت معصومه دختر وخواهروعمه ائمه خود مبادرت نمینمایند .

---

۱ ـ باکمال تأسف دراین تاریخ که این صفحه تصحیح میشود آقایان حجة وخوانساری برحمت‌ایزدی پیوسته‌اند رضوان‌اللّٰه علیهما ـ .

فصل بیست و هفتم
دسته دوم سادات در ایران نقل از کتاب بحر الانساب تألیف حبیب پوردکنی

دومین دسته از سادات عظام که با هیمنه خاصی ازحجازوارد ایران شدند اتباع وهمراهان‌حضرت‌امامزاده احمدبن‌الموسی-الکاظم (ع) معروف بشاه چراغ هستند که عدهٔ آنان دوازده هزار نفربوده وبدستورمأمون عباسی قتلغ حاکم فارس آنان را درشیرازمحاصره کرده وبطور کلی سادات معظم را مقتول و یا متفرق کرده‌اند که امامزاده احمد با ابراز شجاعت های فوق‌العاده باز شهید شده ومرقد شریف آن‌حضرت مدتها از انظار پوشیده مانده تا اینکه در دورهٔ سلاطین دیالمه که تا حدی طرفداران اهل بیت طهارت از حالت تقیه بیرون آمدند صلحاء وعبّاد شیراز درمقام یافتن مرقد مطهر آن شاهزادهٔ عظیم‌الشأن برآمدند.

گویندمادرآنحضرت موسوم‌بام‌احمدازمخدرات‌متشخّصه‌ومحترم‌ترین زنان حضرت امام موسی کاظم (ع)وزاهده وعابده‌آن‌عصربشمارمیرفته است وحضرت امام موسی کاظم (ع) درموقعیکه بامرهرون عبّاسی به‌بغداد جلب شد وهمان سفری بود که دیگر بمدینه مراجعت نکرد ودایع‌امامت را که عبارت ازاشیاء موروثی ازپیغمبربود بآن‌مجلله‌سپرده ووصیت فرمود که هروقت یکی ازاولاد من این اشیاء را از شما مطالبه کرد بدان که من بدرود حیات کرده‌ام وآن شخص‌مطالبه‌کننده امام عصروخلیفهٔ مسلمین وحجة بالغهٔ خداوند قادرمتعال است ام‌احمد تصورمینمود که این دولت نصیب فرزند اوامامزاده‌احمد خواهد شد وپس ازمدتها طول زمان (چهارسال یا هفت‌سال وبیشتر) قبل از نشر خبر شهادت امام هفتم درمدینه حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) نزد زن‌پدر خودرفته وودایع امامت را مطالبه نمود - آن مخدره محترم فوراً بحضرت امام موسی کاظم (ع) رحمت فرستاد وحضرت رضا (ع) را بشهادت پدرتسلیت عرض کرد و به‌نیل بمقام عالی امامت وخلافت‌مسلمین هم تبریك گفت وآناً تمام اشیاءِ خاصه‌را تقدیم نمود- وسپس پسرخود امامزاده احمد را که عدهٔ زیادی درحال‌حیات پدرش باوبیعت کرده بودند بمتابعت برادر گرامی خود وادار نمود.

حضرت امام رضا (ع) مادروپسررا بدعای‌خیریاد کرد وفرمودخدمت بزرگی‌انجام

دادید که بگمراهی مردم نکوشیدید .

معروفیت امامزاده احمد بشاه چراغ

در تاریخیکه صلحاء شیراز و عبّاد وزّهاد آندیار در مقام یافتن مرقد مطهر آنشاهزادهوالاتبار بودند پیرزن‌صالحهٔ نزدعضدالدوله دیلمی سلطان فارس آمدوعرض کرد درحوالیمنزل‌من تپه‌ایست که درروی آن نیمه شبها چراغی روشن میشود که مانند مشعل پرنوری میدرخشد و همینکه بمحلّ روشنائی میروم چیزی دیده نمی‌شود شاه ازرجال ودرباریان خود وبعضی ازعلماء وشیوخ شیرازدراین باب تحقیقاتی کرد وچیزی دستگیرش‌نشد وگفتند که‌چون گوینده پیرزن فقیری است شاید درنظر گرفته که بدین وسیله استفادهٔ بنماید .

شاه متقاعد نشده وفرمود که من از بیانات این‌زن بوی حقیقت میشنوم وتصمیم اتخاذ کرد که خود شخصاً باین قضیّه رسیدگی کند تا صحت و سقم مطلب را کشف نماید ویك شب مخفیانه بمنزل پیرزن رفته ودرآنجا استراحت کرد .

عضدالدولـه مقارن نیمه شب بخواب رفت و آنزن صالحه مترّصد روشن شدن چراغ گردید وهمینکه بطریق شب‌های گذشته نور چراغ ظاهر شد ببالـین شاه دوید و سه مرتبه عرض کرد که شاه ـ چراغ ـ شاه ـ چراغ ـ شاه ـ چراغ یعنی ایشاه چراغ روشن شده است .

عضدالدوله پادشاه دین‌دار ازخواب جسته وصدق اظهارآن زن صالحه را مشاهده نمود و برخاست بمحل چراغ دوید وبا کمال تعجب دید که‌روشنائی بکلی محوگردید وبا ترك آن نقطه باز چراغ روشن گردید ــ هفت‌مرتبه روشن شدن چراغ و رفتن‌شاه بدان نقطه تکرار شد تااینکه مقارن طلوع صبح صادق دیگر چراغی دیده نشد .

آن پادشاه عالیمقدار محل را علامت گذارده و روز بعد دستور داد که تپّه را بشکافند تاازآن سرمکتوم پرده برداشته شود ودر نتیجه سرداب عظیمی کشف گردید که جسدی در روی تختی درداخل‌آن گذارده شده بود ــ وهیچکس جرئت واردشدن بسرداب وبررسی امر را نداشت .

شاه تحقیق امر را از شیخ عفیف‌الدین که مردی زاهد و عابد و تارك دنیا بود

خواستار شد - زاهد نامبرده آن شب درعالم رؤیا دیده بود که بزیارت حضرت امامزاده احمدبن موسی الکاظم علیه‌السلام موفق شده است وحتم کرد که سرداب کشف شده مرقد مطّهر آن امامزاده است لذا وضوء گرفته و لباس‌های پاکیزه پوشیده و وارد سرداب شد واز لوحی که در نزد جسد بود و انگشتری آنحضرت معلوم گردید که مشاهدات او درخواب ازرؤیاهای صادقه بوده‌است عضدالدوله ازاین موفقیت فوق‌العاده مسرور گردید شاه دیلمی امر نمود که آن روز را تعطیل عمومی نموده وبرای این موفقیّت جشن عظیمی برپا کرده وتاسه روز نقاره‌خانه سلطنتی را نواختند - و اولین بارگاه حضرت شاه چراغ بدست این سلطان خدا پرست براهنمائی شیخ عفیف‌الدین برپا گردید .

گویند انگشتر امامزاده را مدتی در خزانه سلطنتی نگاه داشتند و پس‌ازمدتی مفقود شد که فوق‌العاده اسباب اضطراب شاه گردید ولی شیخ عفیف‌الدین در عالم رؤیا دید که تاجی از مو بجای انگشتر از طرف امامزاده بعضدالدوله اهداء شده است که آن‌تاج نیز بوسیله عفیف‌الدین در داخل سرداب یافت شد وطالبین برای مطالعه بیشتر دراین موضوع را بمطالعه کتاب بحرالانساب تألیف حبیب پور دکنی دعوت مینمایم .

در شیراز نامه و آثارالعجم این قضّیه بطریق دیگر نقل شده و کشف قبر را در عمارت یکی از وزراءِ ابوبکر سعدالدین که مقارن با سال ۷۰۰هجری بوده دانسته‌اندو با محتویات کتاب بحرالانساب کاملاً مخالفت دارد - امّا بنظر نگارنده میتوان بین هردو نقل وفق داد زیراسلاطین نامدارآل بویه در قرن‌چهارم طلوع کرده وابوبکر سعدالدین درسال ۷۰۰ بعد ازفتنه مغول بر شیراز تسلّط داشته است و ممکن است در فتنه هلاکو که تمام ایران قتل عام و شهرها ویرانه و خراب گردید بنای شاه دیلمی موضوع نقل کتاب بحرالانساب هم‌ازبین رفته باشد ومجدداً بطریق نقل کتاب شیرازنامه وآثارالعجم در دورهٔ سعدالدین کشف‌شده باشد - گرچه بعضی ازفضلاءِ نظرنگارنده را تحقیق کامل موضوع و نتیجه را صحیح دانستند ولی خودم این قضیه را بدین جمله ختم مینمایم - والله یعلم بحقایق‌الامور .

و دیگر از امامزاده‌های مسلّم و مقطوع در شیراز حضرت کلثوم بن اسحق بن

زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است که مزارو ملجاء عموم شیعیان ودوستان است وبشرح زندگانی این مجلله بطور کامل دست نیافتیم - همین قدر دربحر الانساب قید شده که این مجلله از مازندران خائفاً بشیراز آمده و در کلبهٔ ازشر اعداءِ بطور مخفیانه زندگانی می نمود ودشمنان کلبه را برسراو خراب نمودند. لعنة الله علیهم.

و دیگر از اولاد حضرت ابوالفضل العباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام جعفر بن حسن بن عبدالله بن عباس است که ملقب بتاج الدین ومعروف بسیدحاجی غریب وسکونتش درشیراز ومردی فاضل و فقیه ومتبحر و ادیبی بی نظیر و مورد احترام کلیه مردم فارس بوده است قبرشریفش درمحلّه دروازه کازرون میباشد ومعروف است که هر کس در مقبره او قسم دروغ یادکند در آن سال فوت خواهدکرد وبقیه اولاد حضرت ابوالفضل دربغداد و مصر ومدینه وبلاد ایران مانند مازندران وثمرقند ازحدّ احصاءِ زیادتر است.

و آثار جلالت وشجاعت وسخاوت ازتمام افراد این خانواده ظاهر وهویدا بوده است گویند درحکومت بنی عباس اوّل کسی که بامارت حرمین گماشته شده عبدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس است وبپاس بزرگترین فداکاری حضرت ابوالفضل نسبت بحضرت امام حسین(ع) همیشه اولاد آنجناب مورد احترام خاص ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده اند چنانکه از قضیه ذیل اجمال آن فهمیده میشود.

بمناسبت ذکراولاد حضرت ابوالفضل یکنفر دیگر از اولادآن حضرت را که از بزرگان رجال وعلماء شیعه امامیه است وبطرز اعجازآمیزی شناخته شده ومزارش مطاف مسلمانان واقع شده است بااینکه درایران فعلی نیست برای تیمن وتبرك متذکرمیشویم.

این شخص ابویعلی حمزة بن القاسم بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبدالله بن العباس است که قبرش درقریهٔ ازنواحی حلّه میباشد وبرخلاف واقع بقبرحمزة بن الکاظم (ع) معروف شده بوده است مرحوم سید مهدی حلّی موقعیکه برای تبلیغ تشیع درقراء وایلات بنی زبید گردش میکرده (این قبیله متجاوز ازده هزار نفربوده اند وبه برکت مرحوم سید مهدی مذهب تسنن را ترك وشیعه امامیه شده اند) اتفاق افتاده که یکشب درقریه حمزه توقف کرده ومردم آنقریه انتظار داشته اند که سیّد مقبره حمزه را زیارت نماید ولی سیّد جواب

داده که قبر حضرت امام زاده حمزة بن موسی الکاظم (ع) درشهر ری است ومنکه صاحب این قبر را نمی شناسم هیچوقت او را زیارت نمیکنم و بواسطه معروفیّت مرحوم سید مهدی و توجه زیادی که مردم بتقدس و تقوای او داشته‌اند از زیارت مقبره حمزه اعراض کرده‌اند سید مهدی میفرماید از قریه حمزه حرکت کرده و بقریه مزیدیّه رفتم و نیمه شب برای تهجّد برخاستم و بعد از فراغ ازنماز شب در طلوع صبح صادق برای ادای فریضه صبح دوچار شك شده و منتظر شدم تا یقین بظهور فجر حاصل شود در این حال سیدی از اهل این قریه که بقدس و تقوی معروف بود وارد شد و بعد ازسلام بطوریکه تشدد ازلحن بیانش ظاهر بود گفت سیدنا درقریه حمزه بچه مناسبت اززیارت حضرت حمزه امتناع کردی گفتم برای اینکه مردم میگفتند که این امامزاده حضرت حمزةبن موسی الکاظم علیه‌السلام است ودر نزد من بصحت پیوسته‌که قبرحضرت‌امامزاده حمزةبن موسی در شهر ری است سید وارد که تصور می شده از اهل قریه‌است میگوید ربّ من‌شهرة لا اصل لها این‌مقبره مضجع حمزةبن موسی‌الکاظم (ع) نیست بلکه مرقد ابویعلی حمزةبن‌القاسم بن علی بن حمزةبن‌الحسن بن عبدالله‌بن‌العباس بن‌علی‌علیه‌السلام است که از علماءِ بزرگ ورجال حدیث‌است‌کتب رجال درنزد شما هست مراجعه‌نمائید در این موقع من برای‌تشخیص وقت متوجه بآسمان برای‌ادای فریضه شدم و سیّدمزبور از نزد من بیرون رفت پس از ادای نماز صبح نزد خود فکرکردم‌که این سید عوام‌است و اهل علم نیست خوب بود از او می پرسیدم که این مطلب را از که شنیده است ولی بهر حال این برخورد مرا از توجه بکارهای دیگر بازداشته ومشغول مطالعه کتب رجال که در این سفر همراه داشتم شدم وبا کمال تعجب مشاهده کردم که‌آنچه سیّد گفته در کمال صحت است و بر من معلوم و واضح گردید که صاحب قبر ابویعلی است در اینحال آفتاب طلوع کرده و مردم ورود مرا بقریه مزیدیّه شنیده بودند لذا دسته جمعی برای دیدن من آمدند ــ و همان سیّد هم در جزو آنان بود او را نزد خود طلبیده و سئوال کردم که شما از که شنیده‌اید مقبره قریه حمزه متعلّق به ابویعلی‌حمزه بن‌القاسم است نه حمزه‌ابن‌الکاظم که مقارن طلوع فجر نزد من آمده وبمن اظهار کردید سیّد تعجب

کرد و گفت من در این سفر تا این ساعت شما را ندیده‌ام و در خارج قریه در باغ و مزرعه خود بودم و شنیدم که بقریه مزیدیّه تشریف آورده‌اید مخصوصاً برای دیدن‌شما آمده ام سید مهدی میفرماید که حتم کردم که سیّد طرف ملاقات در طلوع فجر که در چنان موقعی برای ملاقات من آمده ـ و فرمایشش تحکم‌آمیز بود زیرا ابتدائاً بازخواست کرد که چرا مقبره حضرت امام زاده حمزه را زیارت نکردی ـ و وقتی که جهت تردید خود را گفتم فوراً جواب داد و بکتب رجال که در نزد من بود اشاره کرد و آنچه فرموده بود در همین کتب بمجرد مراجعه صحتش محرز گردید چنین کسی جز حضرت صاحب‌العصر والزمان علیه سلام‌الله‌الملك‌المنان کس دیگری نیست و فوراً با تمامی اهل آن قریه برای زیارت حضرت ابویعلی حرکت کردم .

و همین رویّه باعث شده که اهالی آن سامان با احترامات زیاد بمقبره آن‌سلاله شاه‌ولایت نگریسته ومرقدش منتهادرجه مورد احترام است‌گرچه این واقعه‌را بمناسبت ذکر اولاد حضرت ابوالفضل‌العباس که فداکاری فوق‌العاده در راه ترویج و بقاء اسلام فرموده درج نمودیم تا یکذره از یکدریا حقی که والاحضرتش نسبت بمسلمانان دارد اداء شده باشد ولو با ذکرعجز ازاداء ـ اما درعین حال این خبرشریف دلالت قطعی‌هم دارد بر اینکه قبر شریف حضرت امامزاده حمزةبن‌الموسی‌الکاظم علیه‌السلام درشهرری محل شك و شبهه نیست و میتوان با اطمینان خاطر بنام اولاد امام آنحضرت را زیارت نموده زیرا وقتی که مرحوم سید مهدی بامام عصر عرض میکند که در نزد من بصحت پیوسته‌که قبرحمزةبن موسی‌الکاظم درشهرری است حضرت حجةالله‌البالغه در این‌عبارت تردید نفرموده و بمعرفی حضرت ابویعلی پرداخته است در واقع اظهار سیّد مهدی را در این باب امضاء و تأیید فرموده است ـ و صریح ترین خبری که در این باب موجود است همین خبر شریف است زیرا درخبرزیارت حضرت عبدالعظیم حسنی اسم حضرت حمزه نیست و فقط مفاد خبر اشعار داردکه حضرت عبدالعظیم‌حسنی قبر یکنفر ازاولاد حضرت امام موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام را زیارت میکرده است .

و دیگری از اولادحضرت ابوالفضل العبّاس بن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین

علیه السلام. حسن بن عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی علیه السلام معاصر حضرت رضا علیه السلام بوده و بحدی متشخّصانه حرکت میکرد که دردوره مأمون کسی را یارای همسری با او نبود چنانکه همیشه بدون اجازه بر مأمون وارد میشد و هیچیك از حجّاب ودربانان قدرت جلوگیری از اورا نداشتند یکمرتبه مأمون برای امتحان آنجناب امر نمود که دربان از او جلوگیری و هرچه از او میشنود فوراً باطلاع مأمون برساند.

بنا بر این تبانی حسن بطور معمول خواست وارد عمارت مأمون شود ولی دربان جلوگیری وعرض کرد که تأمل بفرمائید تا اجازه تحصیل کنم فوراً آنسلاله شاه ولایت و وارث شجاعت و فتوت بر گردید و شعری را بعربی خواند که معنی آن چنین است من اصراری بخر سواری ندارم ولی چون برای طی طریق مرکبی لازم وخرهم یکی از سواری دهندگان است ناچارم که خر سوار شوم ـ حاجب فوراً مطلب را باطلاع مأمون رسانید و مأمون بدون ردا و پای برهنه آنسید جلیل را تعقیب و در وسط معبر باو رسید و باکمال معذرت او را برگردانید و بازدرموقع رحلت حسن بن عباس مأمون پیاده جنازهٔ او را تشییع و میگفت بعد از تو ای پسر عباس موت و حیات مردم برای من یکسان است. نگارنده گوید توضیح دیگری که نمی توانم ازآن صرف نظر نمایم آن است که قضیه حسین بن زید وابویعلی دوواقعه ازسه واقعه ایست که ازمرحوم سیدمهدی طباطبائی قزوینی حلّی اعلی الله مقامه نقل شده و مایه سرافرازی و روشنی چشم شیعه امامیّه است زیرا این شخص شخیص که محل اعتماد کامل علماء امامیه و در واقع از پروردگان بواسطه دستگاه مرحوم سید مهدی بحرالعلوم است چه سید باقرقزوینی عموی سید مهدی ازمحارم خاص بحرالعلوم بوده است بحد تواتر نقل شده که برای مرحومین بحرالعلوم واردبیلی حاجبی وجود نداشته و بطور عادی هروقت که گرفتاری یا احتیاجی داشته اندفوراً بمسجدکوفه یاسهله رفته وازحضرت صاحب الامر علیه السلام مسئله را استعلام و مراجعت میکرده اند چنانکه نسبت بسید مهدی در مذاکره و محاوره مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین و نسبت بمرحوم اردبیلی در پرسش مسئله از حضرت امیرالمؤمنین و حواله بحضرت صاحب الامر و رفتن بمسجد کوفه و استعلام مشکل و مراجعت بطور

عادی و معمولی نقل شده و مرحوم شیخ نوری هم در کتاب جنةالمأوی متذکر شده‌است بهر حال دو واقعه آن در جای خود نقل گردیده و از واقعه سوّم نیز نگارنده نمیتواند صرف نظر نماید .

و اگر ادبای عصر ایراد فرمودند که قضیّه‌ئی دراین کتاب نقل شده که رابطهٔ با موضوع کتاب ندارد ممکن است قارئین بحمایت مؤلف جواب بدهند ـ که سه قضیه فوق العاده در یکسند بنقل پسران مرحوم سید مهدی اعلی‌الله مقامه سید محمد و سید صالح که هر دو مجتهد و زاهد و عابد و معتمد بوده‌اند از پدر بزرگوارشان برای یکی از مشایخ بزرگ شیعه مرحوم شیخ نوری اعلی‌الله مقامه نوشته شده بود و شیخ نوری با توثیق سند وراویان هرسه قضیه را درجنّة المأوی نقل فرموده که درصفحات ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ کتاب بحارالانوارجلد سیزدهم قسمت جنةالمأوی چاپ شده است ومؤلف کتاب بدو قضیه برای اثبات تباین قتل حضرت حسین‌بن زیددر مدینه در سال ۱٤٥ با اینکه در سال ۱۳٥ در حلّه وفات نموده بوده واثبات قبر حضرت حمزةبن موسی‌الکاظم و فرق‌آن با حمزة القاسم‌العبّاسی احتیاج داشته و ازجهة حلاوت و مطلوبیت قضایا که قطع داشته درنزد خوانندگان هم چنین است از قضیه سوّم هم‌نتوانسته غمض عین نماید هنیئاً له و لله درّ والدیه و مربّیه .

اینك اصل قضیه

مرحوم سیدمهدی‌طباطبائی میفرماید برای درك زیارت مخصوصه حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز ۱٤ شعبان یکی از سالها عازم کربلای معلی شدم و همینکه ازشط هندیه گذشتم و بقریه بنی‌طرف که ازآنجا تا کربلا دو ساعت و نیم راه است رسیدم مشاهده کردم که عده بی شماری زوار از قراء اطراف حلّه درآنجامتوقف وباران بشدت می‌بارد من تصورکردم‌که علّت توقف زوّار نزول باران است و در منزل یکی از اعراب فرود آمدم و نماز ظهر وعصررا خواندم و ضمناً معلوم شد که قبیله عنیزه راه کربلا را سدّ کرده و پانزده روز است که احدی از ترس قادر بعبورنیست و زوّار درمنازل بنی‌طرف متوقف هستند ـ بفاصله نیمساعتی یکمرتبه مشاهده شد که زوّار بارهای خود را بسته وسواره وپیاده بطرف جاده‌کربلا روان شدند

کسی را برای تحقیق مطلب فرستادم خبر آورد که قبیله بنی طرف مدعی شده‌اند که یا اسلحه ناریه و قوه قهریّه زوّار را از تعرض قوم عنیزه مصون دارند تا وارد کربلا بشوند من فهمیدم که توقف دو سه روزه زوّار بر بنی طرف سنگین شده و خواسته‌اند بدین‌وسیله آنان‌را ازخانه‌های خود بیرون کنند والا قومی‌مانند بنی‌طرف قابلیّت طرف نزاع واقع شدن با قبیله عظیم عنیزه را ندارند ـ و بفاصله چند دقیقه مصاب بودن این حدس واضح شد و زوّار بیچاره با لباس های تر شده و حالت خجلت زده بر گشته و دیگر وارد خانه های بنی طرف نشدند و در پناه دیوارها با کمال یأس و حزن درنهایت زحمت که از زمین گل و باران داشتند متوقف شدند.

این حالت حزن عمومی زوّار در من تأثیر زیاد کرد و حالت بغض و گریه و دلشکستگی بمن‌دست‌داد و بکنج منزل‌خود درفته مهموم و مغموم بمناجات باقاضی‌الحاجات پرداختم و چند دقیقه بیشتر طول نکشید که شخصی براسب سفیدی سوار و نیزه بلندی در دست داشت بجلوخانهٔ که من‌درآن ساکن بودم آمد وبصوت جلی‌مرا خواست فوراً جلو چادر آمده و خود را معرفی کردم مقدمةً سلام کرده و گفت که مرا گنج آغا و صفر آقا فرستاده‌اند بشما بگویم که ما با قوای خود قوم عنیزه را از سرراه طرد کردیم و شما با تمام زوّار حرکت کرده و تشریف بیاورید جواب سلام داده و گفتم آیا شماهم با ما خواهید آمد جواب داد آری دو نفر نامبرده از افسران معروف ارتش عثمانی بودند من فورا بر مرکب خود سوار شده و براه افتادم صاحب خانه جلو آمدو گفت خوب است امشب را توقف فرمائید تا قضایا کاملا روشن شود وگفتم برای درك زیارت مخصوصه ناچار از عزیمت هستم سایر زوّار که اینحال را دیدند به تبع ما حرکت کرده و بطرف کربلا رهسپار شدیم سوار مزبور مانند شیر غضبناك در پیشاپیش ما حرکت میکرد تا بگردنه و تنگه سلیمانیه رسیدیم سوار از گردنه بالا رفت و ما وقتی که به گردنه رسیده و بالا آمدیم دیگر از سوار اثری ندیدیم و ضمناً مشاهده کردیم که از عنیزه هم اثری نیست و دردامنه صحرا عدّهٔ در حال فرار هستند و بحدی دور شده‌اند که فقط گرد وغبار آنان دیده میشود ـ من برفقای خود گفتم که آیا تردیدی دراینکه این شخص حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام بودداریدکلاً جواب دادند که قطعاً حضرت

حجةالله بود ولا غیر . عجّل‌الله تعالی فرجه وجعلناالله من اتباعه

بهرحال وارد دروازه کربلا شدیم و گنج‌آقا و صفرآقا را باقوای خود در آنجا متوقف دیدیم قوای عثمانی تعجب کردندو گفتند که ما مدتی‌است درتنگنای محاصره گیرکرده وقدرت خارج شدن نداریم این‌همه زوار چگونه بکربلا رسیده‌اند پس عنیزه بکجا رفتند گنج آقا و صفر آقا از روی تخت برخاسته و جلو من آمدند من بآنان سلام کرده و گفتم حقوق خود را بگیرید و استراحت در داخل شهرها بخوابید امّا بدانید کعبه خود صاحبی‌دارد گفتند مطلب چیست قضایا رابرای آنان نقل کردم گفتند سیّدنا ما ازکجا میدانستیم که شما جزء زوارهستید تابشما پیغام بدهیم‌آخرشما چگونه از نزد عنیزه بسلامت گذشتید گفتیم ازعنیزه جز گرد و غباری در دامنه صحرا چیزی ندیدیم ـ دراین حال یکی از باغبان های کربلا جلو آمده و گفت چند روز بود که عنیزه راه را گرفته واحدی را مجال عبور نمیدادند امّا چند دقیقه قبل‌از پیدا شدن‌زوار درگردنه (عرقوب) سواری که نیزه بلندی دردست داشت درمیان قبیله عنیزه حاضرشد وبصوت[1] بلند اعلام کرد که یامعشر عنیزه فرار کنید که قوای عثمانی با اسلحه ناریه کامل ازطرف‌حلّه بطرف شما روآورده‌اند ـ ودرهمین دقیقه سوار وپیاده دربالای گردنه ظاهرشد عنیزه بحدّی مرعوب شدند که بعضی از اسباب‌های خانه‌های خود را فراموش کردند و فوراً خیمه‌های خود را برچیده و با کمال عجله بطرف صحرا روان شدند ـ و معلوم شد وقتیکه که مابیالای‌گردنه صعودکرده وبواسطه ندیدن سوار راهنما تعجّب کرده وقدری متوقف شده بودیم قبیله عنیزه تصورسان لشگر و یا نصب توپ و آلات جنگی کرده بوده‌اند که بدین جهت برعجله خود درفرار افزوده بوده‌اند .

فصل بیست وهشتم
امامزادگان وسادات طهران

حضرت امامزاده‌زید دروسط‌بازارطهران‌گنبد ومرقدامامزادهٔ ایست بنام امامزاده زید که مورداحترام عموم مردم‌است وگنبد وبارگاهش تاحدّی جنبه تاریخی دارد و قدر متیقن این شخص از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که مطابق

---

۱ ـ آری ما شیعه امامیه درتمام دقایق زندگانی خود را تحت حمایت امام خود میدانیم .

مندرجات کتاب جنة النعیم بیك روایت با هشت فاصله بامام حسن (ع) متصل میشود بدین‌طرز زیدبن ابی‌الحسن‌علی‌بن حسین‌بن‌ابی عبدالله محمدبن عبیدالله‌الامین‌بن عبدالله بن‌الحسین‌بن جعفربن حسن بن حسن‌بن‌علی‌بن ابیطالب علیهما السلام و بروایت دیگر زید برادر جدّ حضرت عبدالعظیم حسنی است ـ که از طریق سلسله اولاد زید بحضرت امام حسن (ع) متصل میشود و بسلسله جعفربن‌الحسن ربطی ندارد.

وباز گویند حضرت عبدالعظیم‌هم برادری زید نام داشته وبعضی احتمال داده‌اند که برادر آنحضرت باشد ولی چون هیچیك ازمورخین مخصوصاً منتقلة‌الطالبیّه دراین باب تصریحی ندارد این احتمال ضعیف است.

بهرحال حضرت امامزاده زید قطعاً امامزاده است چه از اولاد زیدبن حسن(ع) باشد وچه از اولاد جعفربن‌حسن‌بن‌حسن(ع) وباید مورداحترام وزیارت مسلمانان‌واقع باشد ـ امّا اینکه ادّعا کرده‌اند که این شخص بلا فاصله اولاد امام است صحیح نیست زیرا در اولاد مستقیم ائمه سه نفر زید نام بیشتر مشهور نیست.

۱ ـ زیدبن امام حسن(ع) که در مدینه ساکن بوده وباحضرت امام محمد باقر علیه‌السلام درتولیت موقوفات حضرت امیرالمؤمنین معارضه داشته و مسافرت او بشهر ری قدیم در تواریخ نقل نشده است..

۲ـ زیدبن علی‌بن‌الحسین علیهم‌السلام که در کوفه شهیدشد وامویان جنازه اورا چهارسال بردارکرده وبعدهم سوزانیدند وقبرشریفش درقلوب شیعیان آل محمد(ص) است.

۳ ـ زیدبن‌الموسی الکاظم(ع) میباشد که از بس از دست عباسیان اذیت و آزار کشیده بود وقتی که ازطرف محمد طباطبا بربصره مسلط شد تمام خانهای بنی‌عباس را آتش زده وسوزانید وبدین جهة بزیدالنّار معروف شد.

این زید بعداً اسیر شده واورا بخراسان نزد مأمون عباسی بردند و درخراسان مسموم یا فوت شده است.

امامزاده حسن نسبش درجنة النعیم بدین طریق قید شده است حسن‌بن حسن امیربن ابیعبدالله محمد عزیزبن‌احمد الخطیب بن‌حسن بن‌جعفر

بن هرون بن اسحق الکوکبی بن الحسن الامیر بن زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب علیهماالسلام .

اینکه بعضی‌ها او را حسن المثنی دانسته‌اند اشتباه است . زیرا حسن‌المثنی در واقعه کربلا شرکت داشته و بعد که معلوم شد در میان کشتگان درحال اغماء است و ازطرف عبیدالله بن زیاد برئیس قبیله فرازی تحویل گردید در کوفه معالجه شده و بمدینه عودت کرد - این‌حسن بدامادی حضرت امام‌حسین افتخار داشته واغلب سادات حسنی از نژاد همین‌شخص‌هستند وبه ری‌هم مسافرت نکرده‌است وحسن‌ثالث‌هم نیست زیرا حسن ثالث با برادرش عبدالله محض پسران حسن مثنّی در زندان کوفه بوسیله عمّال منصور دوانقی‌نگاهداشته شده بودوباطرزفجیعی کشته شدومستبعداست که جنازه اورا از کوفه به‌ری نقل‌کرده باشند ـ ولی قدر مسلم ازنژاد امام حسن‌است که درموقع تسلط داعیان زیدیّه برمازندران و برقسمتی از ایران در ری میزیسته است .

امامزاده قاسم درشمیران

نسبش چنین نقل شده ـ قاسم‌بن حسن امیربن زیدبن حسن بن علی‌بن‌ابیطالب (ع) پدرخدیجه زوجه حضرت عبدالعظیم‌حسنی است و این روایت از نظر های دیگر بصحت نزدیک‌تر است .

زیرابعض دیگرمدعی شده‌اندکه این‌محل مدفن سرشریف قاسم بن‌حسن‌بن‌علی علیه‌السلام شهیدکربلااست که فوق‌العاده مستبعد بنظرمیرسد زیراسرهای‌شهداءرابشام برده وازشام‌بکربلا عودت‌دادند ـ وبعضی‌ازسرهای‌شهداء راهم در شام دفن کرده‌اند که فعلاً بمقبره رئوس‌الشهداء معروف‌است ونگارنده بافتخارزیارت آنمقبره نائل‌شده است.

امّا روایت دیگرآن‌است که این محل‌مقبره قاسم‌بن قاسم‌بن‌الحسن‌است‌که‌آنهم چندان محل اعتماد نیست زیرا وجود چنین شخصی‌منوط بواقع شدن عروسی در روز عاشورا است که‌کلیه مورخین ومقتل نویسان در وقوع آن تردید کرده‌اند والله اعلم .

امامزاده حمزة‌بن موسی‌الکاظم

بشرح کتاب جنة‌النعیم که از منتقلة‌الطالبیة نقل نموده دو نفر بدین نام در ری سکونت داشته‌اند .

۱ ـ ابوالقاسم حمزةاطروش‌که ازاولاد عبدالله باهرفرزند حضرت

امام زین‌العابدین علی‌بن الحسین (ع) است .

۲ ــ حمزه بن موسی الکاظم(ع) که این مرقد شریف را متعلق بیکی‌از این دونفر دانسته‌اند بعضی ازنویسندگان قبر امامزاده حمزةبن موسی‌الکاظم را درشیراز دانسته‌اند که این قول چندان اعتباری‌ندارد ــ زیرا درروایتی‌که حضرت عبدالعظیم مرقدشریف اورا زیارت میکرده تصریح باولادامام موسی کاظم شده ودرخبری که‌ما ازجنة المأوی درهمین کتاب ذکر کردیم تصریح باسم حمزه هم دارد پس تردیدی نیست که این مکان شریف مضجع قطعی حضرت امام زاده حمزةبن موسی علیه‌السلام میباشد .

مرحوم سیدمحمدباقر شفتی رشتی ساکن اصفهان بانی مسجد بیدآباد وهزاران اعمال بزرگ دیگر ازاولاد این امامزاده است گویند وقتی که ازمرحوم شفتی راجع بمخارج مسجد بدان عظمت‌سئوال می‌شده جواب میفرموده‌که دست من درخزانه خلاق عالم است و نیز بلاشبهه سلاطین صفویه ازنژاد همین‌امامزاده لازم‌التعظیم هستند وسلسله نسب آنان در اغلب کتب قید شده است .

و بطلان روایت حمزه‌بن القاسم وازنژاد حضرت ابی‌الفضل‌العباس‌بودن هم سابقاً واضح گردید .

سادات بنوحمزه طوس‌از اولادمحمدبن‌موسی‌بن‌احمدبن حمزةبن موسی‌الکاظم(ع) میباشند که نقیب سادات و وزیر ملوك سامانی از این خاندان بوده .

وهم چنین صدرالدین محمد دفتردارشاه خدا بنده و نقیب همدان ازاین‌نژاد است .

امامزاده عبدالله الابیض

نسبت امامزاده عبدالله بائمه طاهرین از جهة وقایع تاریخی از تمام امامزادگان درطبقه خودش روشن‌تر واطمینان بخش‌تر است بدین ترتیب عبدالله‌الابیض بن عباس بن محمد بن عبدالله الشهیدبن حسن‌الافطس بن علی‌بن علی‌بن حسین بن علی‌بن ابیطالب علیهما السلام .

امامزاده عبدالله در سال ۳۱۹ برحمت ایزدی پیوسته وخودو فرزندش حسین و نواده اش عبدالله عالم وفاضل ومحدث و شاعر خوش بیان وشیرین زبان بوده‌اند .

محمد جدّ اوّل امام زاده عبدالله معاصر معتصم عباسی و فوق‌العاده طرف احترام

او بوده است معتصم که خود مرد زورمندی بوده عمودی آهنین داشته که هشت مرتبه ببالا می‌انداخته و میگرفته و بعد بعلی‌بن عباس که از اولاد حضرت عباس‌بن علی (ع) بوده میداده و او هم هشت مرتبه بمتابعت از معتصم عمود را ببالا میانداخته و میگرفته حال قدرت زورآزمائی بیشتری نداشته و یا باحترام معتصم که زیادتر از هشت مرتبه بامتحان عمود قادر نبوده باین اندازه اکتفا میکرده خدادادناست تا گفته نماندکه اولاد حضرت عباس‌بن علی(ع) بیشتر از اولاد حضرت امام حسن و امام حسین مورد احترام و انس عباسیان بوده‌اند زیرا از این شعبه کسی دعوی خلافت نداشته واولاد حسنین که بهیچ‌وجه بعباسیان اعتناء نداشته وخلافت‌راحق‌خود میدانستند طرف‌بغض آنان‌بوده‌اند.

گویند روزی معتصم وعلی‌بن عباس با عمود آهنین بطریق فوق ورزش کردند و سپس معتصم بمحمدبن عبدالله گفت که آیا شما از این فن بهرهٔ ندارید محمد عمودرا گرفته و شانزده مرتبه به بالا انداخته و گرفت که این عمل از عهدهٔ پهلوانان آنروز خارج بود معتصم در نزد همگنان خجل شده ولی بروی خود نیاورده و تأکید کرد که محمد بسر عمل خود که خارج از بغداد بودبرود وسپس شربت مسمومی‌بآن سیدجلیل خورانید و بقتلش رسانید.

جد دوم امام زاده عبدالله ابیض عبدالله شهید از ائمه زیدیه است که حسین‌بن علی قائد معرکه فخ او را جانشین خود کرده بود- اما دسته دیگراین نظررا قبول ندارند و میگویند از شرایط خاصه ائمه‌زیدیه قائم به سیف بودن است و عبدالله بچنین عملی مبادرت نکرده است.

هرون عباسی‌ملعون این‌سید جلیل‌را محبوس نموده وبراوتنگ گرفت وبملایمت عبدالله توجّهی نکرد لذا آن سیدجلیل نامه باو نوشته وبسیار هتا کی بهرون کرد- گویند هرون ظاهراً تعرضی باو نرسانیده و در مجلس رسمی خود گفت خدایا شرّ عبدالله‌را از من کفایت کن و عبدالله را تحویل جعفر برمکی داد جعفر هم سر او را بریده و ضمن هدایای یکی از اعیاد برای هرون فرستاد و هرون از جعفر دراین باب مؤاخذه سخت نموده و این عمل یکی از مطاعن برمکیان است بعقیدهٔ نگارنده این اعمال بکلی ساختگی است زیرا خلفاءِ بنا حق عباسی از قتل‌اولاد حضرت صدیقه کبری خودداری

نداشته وعدهٔ زیادی از آن سلسله جلیله را بانواع واقسام مشقات بقتل رسانیدند وهرون مغرور خدانشناس از دست عبدالله محبوس خود بخدا شکایت نمیکند و مخصوصاً دستور قتل او را خودش داده بوده است.

جدّ سوّم امامزاده عبدالله حسن افطس است که سرنیزه آل ابوطالب معروف است درجنگ محمد صاحب نفس زکیه علمدار لشکر بود وپس از کشته شدن محمد فرارکرد و بطور مخفی زندگانی می‌نمود تا بوساطت حضرت امام جعفر صادق (ع) از حال خوف بیرون آمد و منصور از کشتن او صرف نظر کرد.

گویند این شخص نسبت بحضرت صادق(ع) جسارت کرده بود و درعوض حضرت نسبت باو مهربانی زیاد میکرد:

سید تاج‌الدین آوی وزیر سلطان محمد خدابنده که سلطان را بمذهب تشیع در آورده بود و بهمین جهة بسعایت خواجه رشیدالدین که در مذهب تسنن تعصب زیاد داشت شهید گردید ازسادات افطسی است گویند سلطان محمد خدابنده بعد از کشتن سید تاج‌الدین که تاج‌الملك لقب داشته نادم و پشیمان شده و قاتلین او را که من جمله خواجه رشید بود با افتضاح تمام بقتل رسانید.

وجه معروفیت سادات باسامی مخصوص حسن افطس دماغ فوق العاده بزرگ و پهن داشته و بواسطه شجاعت و جرئت زیاد سر نیزه آل علی مشهور شده بود و نژاد او را افطس خوانند.

ابیض ـ سادات بواسطه نژاد مکّی و مدنی که داشتند نوعاً سبزه و سیاه چرده بوده‌اند و بواسطه وصلت با زنان نژادهای دیگرگاهی اتفاق افتاده که اولاد سادات سفید و یا سرخ شده‌اند و بدین جهت بابیض و احمر معروف شده‌اند.

اطرف ـ ساداتی هستند که از نژاد عمربن علی بوده‌اند گویند مادر عمربن علی خواهر عمربن الخطاب است و او را عمرالاطرف میگفته‌اند.

اشرف ـ ساداتی هستند که ازنژاد عمربن علی‌بن‌الحسین(ع) یافت شده‌اند که از طرف پدر و مادر بحضرت پیغمبر اسلام و فاطمه زهری و علی‌بن‌ابیطالب علیهم‌السلام

میرسند و پدر آنان معروف به عمرالاشرف بوده است .

طباطبا ـ از اولاد اسمعیل بن حسن المثنی بن الحسن السبط هستند که بواسطه گرفتگی زبان در زمان طفولیت قبا را طبا تلفظ می نموده است .

سیلق ـ ازاولاد عبیدالله حسینی هستند که زبانی برّنده تر از شمشیر داشته و هیچ وقت در زندگانی خود تقیّه ننموده و هرچه دلش میخواسته از فضائل اهل بیت ومثالب دیگران در ملاء عام میگفته است .

میلق ـ سادات یمن هستند از اولاد عبدالله حسینی هستند که بحکم تقیه برخلاف رضای قلب خود مصلحةً بطورملایم با معاندین سلوك میکردهاند .

محض ـ ساداتی هستند که از طرف پدر و مادر بحضرت پیغمبر اسلام و فاطمه زهری وعلی علیهم السلام منتهی میشوند .

امامزاده طاهر ـ نسبش چنین است طاهر بن محمدبن محمدبن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زیدبن علی بن الحسین علیهما السلام که قدر مسلم جد چهارمیش درشهر ری بسال ۳۲۶ وفات کرده ومعاصر باشیخ صدوق بوده است بزندگانی او دست نیافتم و از نوشتن حالات اجدادش بواسطه اختصارخودداری شد .

شیخ صدوق ـ نامش محمدبن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی رضوان الله علیه در ری قرب مرقد حضرت عبدالعظیم مدفون وقبرشریفش برای زائرین مایه خیر و برکت است .

صدوق بدعای امام عصرعجل الله تعالی فرجه متولد شدهاست زیرا علی بن الحسین که دختر عموی خود را در سلك ازدواج داشته عقیم بوده بعد از توسل به نائب خاص امام عصر توقیعی خطاب باو صادر شده که از این زن اولادی نخواهی داشت ولی زود باشد که کنیزی خریداری کرده و ازاو دارای چند اولاد خواهی شد که همین طرزهم شده است .

صدوق درسن بیست سالگی مجتهد جامع المعقول والمنقول شده که در عصرخود نظیر نداشته است و بواسطه اطمینان زیادی که هم نائب خاص امام عصر وهم مردم باو داشتند بلقب صدوق وثقة المحدثین معروف شده است وهم چنین محمدبن یعقوب کلینی

به ثقةالاسلام خوانده شده و مفید برای محمدبن محمدبن نعمان عنوان خاص است و شیخ طوسی بشیخ‌الطائفة وسید مرتضی به‌علم‌الهدی شهرت یافته‌اند وهیچیك از علماء بخود جرئت توثیق‌صدوق‌را نداده‌اند با اینکه میرداماد حضرت عبدالعظیم‌را توثیق نموده است چه توثیق فرع برارجح بودن ازمورد توثیق است و هیچیك از علماءِ اسلام چنین وضعی برای خود قائل نشده اند شیخ‌صدوق دارای تألیفات زیادی است که یکی‌از آنها من‌لایحضره‌الفقیه‌است این کتاب مستطاب جامع تمام اصول وفروع مذهب شیعه امامیه و یا اسلام واقعی است که متکای قابل اعتماد تمام علماء ومشایخ این فرقه ناجیه است .

و بعضی گویند که جهت معروف‌شدن این‌شخص شخیص بصدوق‌بدین جهة است که تمام فرمایشات باقرین علیهماالسلام‌را بهمان معنی و مفاد که منظور امامین‌همامین بوده نقل‌فرموده و تألیفاتش مختصر انحراف مؤثر وغیر مؤثری در لفظ و معنی باعقاید آنان نداشته است واحصاءِ کتب تألیفیه آن شیخ امین آل محمّد و توصیف میزان افاده آنها از حدود صلاحیت نگارنده خارج است ولی مختصر شرحی که راجع بکتاب اکمال‌الدین بنظر رسیده درج میگردد .

خود شیخ میفرماید که این کتاب را بامر امام دوازدهم حضرت صاحب الدار والامر(ع)تألیف کردم وشرح آن‌چنین‌است که وارد شهر نیشابورشدم که‌اهل آن ازقدیم دوستان‌خاص اهل‌بیت طهارت بودند ومشاهده کردم که بسیاری‌ازمردم شیعه‌را مغرضین ازجاده مستقیم منحرف کرده‌اند ـ پس دران مدت که اقامت داشتم بارشاد مردم طبق‌اخبار واحادیث صحیحه کوشیدم و سپس بشهر قم آمدم و یکی از علماءِ بخارا بنام ابوسعید محمدبن‌حسن‌بن‌محمدبن‌علی‌بن احمدبن علی صلت قمی وارد قم شد ومن بسیار بملاقات اومایل بودم‌زیرا او دراقوال ومذهب خود محکم ومتین بود روزی نامبرده بمن‌گفت که دربخارا عدّه زیادی ازشیعیان آل محمّد بحیرت وشبهه در امر غیبت افتاده‌اند وبعضی از گفته‌های آنان‌را برای من‌ذکرکرد من درجواب اخباری‌که رافع شك وشبهه ودرغیبت خاتم‌الاوصیاء وارد شده بود برای او بیان کردم که ابوسعید تاحدّی خوشوقت شده و تقاضا نمود که دراین باب کتابی تألیف نمایم و وعده‌دادم که بعدازمراجعت بموطن خود

که شهر ری است بچنین کاری دست خواهم زد .

شبی در تفکر بودم که آیا فرزندان من بعد از فوتم از حیث مذهب چگونه خواهند بود ودراین‌حال بخواب رفتم ودرعالم رؤیا دیدم‌که دراطراف‌کعبه مشغول‌طواف هستم و درطواف هفتم که خواستم حجرالاسود را استلام کنم مشاهده کردم که‌حضرت صاحب‌الامر(ع) در درب کعبه ایستاده ومن باخود میگفتم حق امانت را ادا کردم که نزد آن بزرگوار رسیدم وسلام کردم جواب‌داده وفرمود که چرا کتابی درغیبت تألیف نمیکنی‌که قصد و نیت تورا کفایت کند عرض کردم یا بن رسول‌الله کتابی درغیبت تألیف کرده‌ام فرمودند بلکه کتابی درغیبت‌های انبیاء بنویس در اینحال ازخواب بیدارشدم و بلافاصله شروع به تألیف کتاب اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة نمودم که امتثال امرعالی حضرت حجةالله‌را نموده باشم .

قبر شیخ صدوق در اوایل دوره سلطنت ناصرالدین بواسطه سیل در حین ترمیم خرابی‌ها کشف شد ومعلوم گردید که خاك وحیوانات ارضی جز احترام وتجلیل نسبت ببدن شریف او تعرض وصدمهٔ نرسانیده‌اند هناه‌الله هذه‌الکرامة و ادخله‌الله فی‌الجنة مع اولیائه وانا من اولیائه انشاءالله . علی‌اکبرتشیّد

فصل بیست و نهم
حضرت‌عبدالعظیم‌حسنی

حضرت عبدالعظیم‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن علی‌بن زیدبن‌الحسن السبط(ع) قدرمتیقّن باحضرات ائمه نهم و دهم ویازدهم معاصر بوده ودرحدود سنوات ۲۵۰تا۲۵۵ به شهرری مهاجرت‌فرموده ودر شهر ری‌هم بطورمخفی زندگانی می‌نمود که این مهاجرت‌هم بامرحضرت امام‌حسن عسکری (ع) انجام شده وقویاً مظنون است که‌مأموریت تبلیغی داشته است زندگانی و معاشرت آنسید جلیل بشرح ذیل خلاصه میشود .

حضرت عبدالعظیم در دوره حضرت امام محمدتقی(ع) بحد بلوغ و رشد رسیده و نهایت درجه علاقه واهتمام را باطاعت از امام عصر خود داشته ولی بواسطه حداثت سن و جوانی اعمال ورویه‌اش چندان زبان‌زد خاص و عام نشده زیرا زیاده ازهفده سال با آنحضرت معاصر نبوده است امّا در دوره حضرت امام علی‌النقی(ع) ازخواص و بزرگان

اصحاب آنجناب بشمار میرفته وشاید شخص اول محسوب میشده و در انظار دوستان و طرفداران وهمچنین معاندین و مخالفین مذهب شیعه مشارٌ بالبنان بوده زیرا در حدود سی‌سال ازآن منبع فیض قدسی استفاده میکرده است و بهمین‌جهت بعد ازشهادت آن امام همام عمّال حکومت جور و ظلم عباسی درمقام صدمه زدن‌بآن سید جلیل برآمدند لذا بامر امام عصر ازسامره مخفیانه بدون اهل و عیال بطرز ناشناس خارج شده وخودرا بشهر ری رسانیده است .

حضرت عبدالعظیم معتقدات دینی خودرا که برامام عصرش عرض کرده و مورد تأیید وامضاء واقع شده است یکدوره فقه کامل وشامل عقاید اصولیه وفروعیه مسلمانان است که درقرون گذشته وحال مورد مطالعه و استفاده اکثر علماء شیعه امامیّه میباشد وهمچنین احادیث واخباری از ائمه معاصرخود نقل فرموده که صحّت آنها موردتردید وانتقاد احدی از مشایخ شیعه واقع شده است ومابرای تیمّن و تبرّك مختصری از هر دو قسمت را متذکرخواهیم‌شد ـ مخفی‌نماندکه حضرت عبدالعظیم اخباری را که ازحضرت رضا(ع) نقل فرموده بواسطه حضرت ابوجعفرمحمدبن علی‌التقی(ع) ویاحضرت ابوالحسن الثالث علی‌بن محمدالهادی‌النقی (ع) بوده و در هیچ یك از اخبار نفرموده که از حضرت رضا شنیدم بلکه فرموده است که آنجناب فرموده‌اند که ..... وبعضی تصوّر کرده‌اند معاصر با حضرت رضاهم بوده که این مطلب درحال رشد وبلوغ مورد تأیید واقع نشده است از فرمایشات آنجناب است که دین متعلق بخدا وملّت منسوب به‌پیغمبر ومذهب منتسب بامام است و برای هریك از این مطالب مدارك قاطعه وامثال صریحی‌هم ذکر فرموده‌اند که مورد تدریس علماءِ شیعه و استفاده افراد این فرقه محترمه است .

حضرت عبدالعظیم حسنی بتمام معنی‌تابع وپیرو ائمه عصرخود بوده ومخصوصاً در قسمت اطاعت حکم تقیه‌که برای حفظ نفوس‌سادات عظام ازطرف امامان بنحوموٌ کّدی تبلیغ میشده کاملاً متابعت میکرده که خود مسافرت انفرادی وزندگانی درغربت آنهم بطورمخفی نمونه کوچك آن است چنانکه بعضی از بزرگان سادات از اجداد و آباء و اعمام آن حضرت ازشعبه عظیم حسنی اطاعت امر امام عصر خود را در تقیّه ننموده و

جان شیرین خودشان‌را دراین راه گذاردند واز خروج ومجاهدت وشهادت آنان جز شدت بأس و ظلم که شامل مظلومین وبقیه مانده سادات گردیده مختصر نتیجهٔ حاصل نگردید.

اینکه جسارت بعضی ازسادات مانند عبدالله‌المحض وعیسی‌بن زید موتم‌الاشبال وامثال آنان نسبت به‌حضرت صادق(ع) درتواریخ ضبط شده بهمین جهة امربه تقیّه بوده والا کلّیه اولادِ واحفاد حضرت رسول (ص) وحضرت امیر(ع) بجلالت شأن ائمه معتقد بوده‌اند.

کسانیکه دین‌خود را بر امام عصر خود عرض کرده‌اند

قبل از حضرت عبدالعظیم حسنی نه نفر ازبزرگان شیعه دین خودرا برائمه معاصرین خود عرض کرده‌اند ومورد امضاءِ وتأیید واقع‌شده که بحمدالله والمنّه بامعتقدات‌فرقه شیعه امامیه زمانتا هذا مختصر تفاوتی ندارد ــ و باتوفیق خداوندی گذشتن قرون سابقه ومروردهور وازمنه که غالباً بکام‌مخالفین ومعاندین‌اهل بیت طهارت تحت‌حکومت و امارت سلاطین وامراء سرسخت ظلم و جور گردش کرده درمعتقدات حقه فرقه ناجیه ما ابداً تأثیری نداشته است.

عقاید هرده نفر بطور خلاصه چنین بوده که خدا یکی است و قدیم و سرمدی است وپیغمبراسلام حضرت محمد (ص) مقررات دین‌را ازمنبع قدس خداوندی با وحی استفاده کرده وتاحدّ امکان تبلیغ فرموده ووصی بلافصل وخلیفه رسول ومأمورخداوند برای نگهبانی دین و بیان مجملات و حل اشکالات اتفاقیه و اجرای سیاسات اسلامی حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) است وبعد ازآنجناب خلافت اسلام برحضرت امام حسن و سپس برحضرت امام حسین‌قرارگرفته وسپس‌ائمه تسعه ازاولاد حضرت امام حسین‌یکی بعد از دیگری بموجب فرمان خداوندی قائم مقام حضرت رسول هستند و باز آنچه حضرتش من‌جانب‌الله از قبیل سؤال نکیرین درقبر وحساب روز معاد وبهشت و دوزخ و صراط وغیره آورده برحق است و کلّیه خلق عالم ناچار بدان مبتلا خواهند شد ــ برعقاید شیعه امروز باید افزوده شود که امام دوازدهم درقید حیات و از انظار غایب ولابد روزی خروج‌کرده وعالم را پرازعدل و داد خواهد کرد زیرا عدهٔ تقریرکنندگان

اصول عقاید شیعه بر ائمه اسلام بدوره حضرت امام حسن عسگری (ع) امام یازدهم ختم شده وهیچ یك از آنان مکلف بشناختن امام دوازدهم نبوده‌اند چه هنوز متولد نشده بوده‌است

اینك احادیثی که حضرت عبدالعظیم نقل فرموده بطور اجمال :

۱ ــ نقل عرض دین خود برحضرت هادی (ع) و امضاء آنجناب .

۲ ــ نقل دعای رؤیت هلال ازحضرت جوادالعالمین امام نهم (ع) .

۳ ــ جزای کسی که کافری را بدین اسلام دعوت نماید ازحضرت امام‌هادی (ع) نقل نموده که اجازه شفاعت درقیامت است .

٤ ــ ازحضرت امام جواد (ع) نقل فرموده که پیغمبران مأمور بودند که بقدر عقول مردم با آنان صحبت کنند .

٥ ــ ازحضرت امام محمدتقی (ع) نقل کرده که کسی که حضرت رضا (ع) را در طوس زیارت کند ودربین‌راه یکقطره باران بربدن اوبرسد خداوند جسد اورا برآتش دوزخ حرام فرماید و دنباله این حدیث بیان فضیلت اهل قم و آبه است که حضرت امام رضا (ع) رادرآن تاریخ منحصراً زیارت میکرده‌اند.

٦ ــ حدیث اذیت کشیدن زوّارحضرت رضا (ع) از گرماوسرما وباران است که موجب حرمت بدن آنان برآتش جهنم میشود که باز ازحضرت امام محمد تقی (ع) نقل کرده است .

۷ ــ ازحضرت امام جواد (ع) نقل کرده که زوارقبرامام حسین زیاد هستند وزوّار قبرپدرم قلیل‌هستند که بعضی‌ازاین روایت ترجیح زیارت حضرت رضا (ع)را بر زیارت حضرت حسین(ع) امام سوم ومحیی دین اسلام استفاده کرده‌اند .

۸ ــ ازحضرت امام محمدتقی (ع)نقل کرده که هرکه پدرمرا درطوس زیارت کند وعارف بحق او باشد یعنی اورا حجة خدا بداندخداوند اورا وارد بهشت خواهد کرد.

۹ ــ ازحضرت جواد نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرموده است که من چهار چیز ازطرف خودم گفته بودم که بعد خداوند درقرآن تأیید فرموده است .

۱ ــ من گفته بودم که مرد درزیرزبانش پنهان است خداوند میفرمایندولتعرفهم فی لحن القول .

۲ ـ من گفته‌ام کسی که چیزی‌را نداند دشمن آن‌است خداوند درقرآن‌فرموده بل کذّبو بمالم یحیطو بعلمه .

۳ ـ من‌گفته‌ام که قیمت مرد بآن چیزی که تحصیل کرده ویا دراوموجود است میباشد خداوند فرمود ان‌الله اصطفاه علیکم وزاده بسطةً فی‌العلم والجسم .

٤ ـ من گفته‌ام القتل بعدالقتل وخداوند فرمود وفی‌القصاص لکم حیوةاخری .

۱۰ ـ باز از حضرت امام محمدتقی(ع) نقل میکند که رجیم یعنی مرجوم زیرا هیچ مؤمنی‌شیطان را یاد نمیکند مگربالعن وبعدازظهورحضرت قائم(ع) کلیه مؤمنین اورا سنگ باران میکنند .

مؤلف گوید بااینکه سیره ما نقل اخبار واحادیث نبود ولی برای تیمّن و تبرّك مختصری ازآثار رشیقه آن حضرت را متذکّر شدیم .

مهاجرت حضرت عبدالعظیم بشهر ری

قدر متیقّن تشریف فرمائی حضرت عبدالعظیم حسنی بشهر ری، بین‌سنوات ۲۵۰ تا۲۵۵ میباشد زیرا بعضی معتقدندکه آنحضرت، برحسب امرحضرت امام‌علی‌النقی(ع)ازسامره خارج شده وباین، روایت‌دوره امامت‌حضرت‌امام‌حسن عسکری(ع)رادرك نکرده است ودراین‌صورت نزول، اجلالش بشهر ری قبل از سال ۲۵٤ هجری و وفاتش بعداز یکسال توقف در ری بوده است که این مدّت‌را درخانه یکی ازشیعیان درسکةالموالی متوقف و در یك زیر زمین، منزل داشته و شب‌ها برای زیارت قبر حضرت حمزه بن موسی‌بن الکاظم ازمنزل خارج، می‌شده ومیفرموده که این قبر متعلق بیکی ازاولاد حضرت امام موسی است و تصریح، بنام‌حمزه ازآنحضرت نقل نشده‌است ولی‌ما بشرح کرامت منقوله ازمرحوم‌سیدمهدی، قزوینی حلّی دراینکه نام شریف آنحضرت حمزه است ما تردیدی نداریم و در کتاب، جنةالنعیم تصریح شده که بعد از فوتش نامهٔ در گریبان او یافتند که نوشته بود انا، عبدالعظیم‌بن عبدالله‌بن حسن‌امیربن علی بن زیدبن‌الحسن‌السبط علیه‌السلام این مطلب، با مندرجات همین کتاب خالی ازیکنوع تناقض نیست .

زیرامؤلّف کتاب نوشته‌است که حضرت‌عبدالعظیم مرجعیت دینی داشته ومردم، درشهرری مسائل حلال وحرام خودرا باورجوع میکردند وقطعاً شیعیان بدون‌معرفت

کامل نسبت بآنجناب او را مرجع قرار نمیدادند ـ چنانکه مرجعیت حل و فصل امور مردم هم باپنهان بودن در زیر زمین تنافی دارد ـ بهرحال ازمجموع این نکات میتوان استفاده کرد که قطعاً حضرت عبدالعظیم مأموریت تبلیغی ازطرف امام عصرخود اعم از حضرت هادی(ع) یاحضرت عسگری(ع) داشته است وبتوصیه امام درشهرری مرجع شیعه واقع شده وازساعت اوّل هم شناخته شده بوده است زیرا شخص غریب که حتی نام خودرا مستور میداشته در ظرف یکسال باپنهان بودن در زیر زمین مرجع بیان احکام حلال و حرام مردم نمی‌شود. سکة الموالی درمقابل سکة الشافعیة وسکة الحنفیّه که اززمان قدیم کم و بیش رواج داشته میباشد زیرا مذهب حنبلی و مالکی هیچ وقت در ایران شیوع نیافته است قبل از وفات حضرت عبدالعظیم شخصی ازمردم شیعه درخواب دید که محل دفن آنحضرت درباغی قرب درخت سیبی است و نام صاحب باغ عبدالجبار بوده است که صاحب رؤیا نزد او رفته و داوطلب خرید باغ شده است ولی صاحب باغ بقرائن بقصد او پی‌برده وجواب داده که منهم رؤیای شمارا دیده‌ام واین باغ را برای مقبره آنجناب وسائر مسلمانان وقف کرده‌ام وهمین مکان شریفی‌است که امروز زیارتگاه عمومی است .

گویند اولین بقعه حضرت عبدالعظیم وبقعه امامزاده حمزه وبقعه امامزاده عبدالله بوسیله مجدالملك ابوالفضل سعدبن محمدبن موسی رادستانی قمی بناء شده است واین همان شخص است که بقعه ائمه بقیع و عثمان‌بن مطعون و کاظمین علیهماالسلام را هم بناء گذارده وخدمات زیادی بمذهب شیعه نموده‌است این مجدالملك غیرازمجدالملك پسر صفی‌الملك یزدی است که بامر خواجه شمس الدین جوینی کشته شده و قطعات بدن او را بنقاط مختلف فرستادند .

گرچه مجدالملك قمی نیز درداخل حرم سرای برکیارق بدست امراء سال ۴۹۲ قطعه قطعه گردید ولی بعد همان بدن پاره پاره را بکربلا فرستاده و درجوار حضرت امام حسین (ع) دفن نمودند .

مدح ایرانیان

پایه گذاردن اعمال خیریه ازمجدالملك که یکنفر ایرانی است مستبعد بنظر نمیرسد زیرا اخبار وآثار زیادی درباره حسن اسلام ایرانیان در کتب معتبره مضبوط است چنانکه در جنة النعیم قید شده که آیه شریفه

ولو انزلناه‌علی بعض‌الاعجمین ما کانوبه مومنین یعنی اگرقرآن برایرانیان نازل شده بود. هیچ وقت عرب بدان ایمان نمی‌آورد برای اینکه معنی لغوی عرب ضد عجم است واز فحوای این بیان استفاده میشود که ایرانیان منصف هستند وقول حق را قبول میکنند. اگرچه بر دشمن آنان نازل شده باشد امّا عرب بواسطه عصبیّت و لجاج ذاتی ممکن نبوده که درصورت غیر عربی بودن قرآن آن را قبول کنند و باز درهمین کتاب تصریح شده که کلیه اصحاب حضرت حجةالله البالغة عجم خواهند بود .

وحضرت رسول فرموده‌اند ایضربنّکم الاعاجم علی‌هذاالدین عوداً کماضربتموه. علیه بدواً یعنی همانطور که شما بسر ایرانیان زدید تا بدین اسلام درآمدند ایرانیان. هم بعد بسرشماها میزنند تاوارد همین دین‌شوید ــ وهم‌چنین درفضایل سلمان وترجیح او برتمام صحابه سخن‌ازحدّاحصاه زیادتراست تاحدّی که ازاهل بیت شمرده شده وبرای. هیچ یك ازصحابه چنین مدح و وصفی نشده است .

توثیق حضرت عبدالعظیم ازطرف رجال‌بزرگ اسلام

صدوق علیه الرحمة در باره حضرت عبدالعظیم میفرماید وکان عبدالعظیم‌سیداًعابداً ورعاً مرضیّا واین عبارت را در کتب تألیفیه. خود مکرر فرموده‌اند ویاتوجهی که عموم مسلمین نسبت بآن. شخص شخیص داشته ودارند اگر توصیف آنجناب منحصر بهمین عبارت می‌بود برای مزار ومطاف مسلمین واقع شدن قبر شریفش کافی بود .

۲ ــ صاحب‌بن‌عباد وزیرمتّقی وعالم وادیب بی‌بدیل در باره حضرت عبدالعظیم فرموده که آنحضرت صاحب ورع و معروف بامانت وراستگو وعالم در اموردین وقائل. بتوحید وعدل و کثیرالحدیث بوده‌وغالباً اخباررا ازامام‌محمدتقی(ع)وامام‌علی‌النقی(ع) نقل می‌فرموده اند .

۳ ــ صاحب کتاب عمدةالطالب جمال الدین حسینی که سابقاًنسبش نقل شده میگوید که وضع حضرت عبدالعظیم حسنی را ازامام حسن عسکری پرسیدند فرمود اگر او نبود جدش پسری نداشت واومرد بزرگی است واین خبر از مجاری عامه‌است .

٤ــ سیدمرتضی رضوان‌الله علیه دربارهٔ آنحضرت فرموده که درمسجد شجره ری مدفون شد وزمان حضرت جوادوهادی وعسگری را درك کرده وفرقه امامیه‌ازاحادیث

واخباری که او نقل کرده استفاده زیاد کرده‌اند .

۵ ــ شیخ حرّعاملی در اواخر کتاب وسائل‌الشیعه میفرماید که صدوق قسمتی از اسناد روایات من‌لایحضره‌الفقیه‌را بحضرت عبدالعظیم رسانیده و تصریح کرده که زیارت آن حضرت مانند زیارت حضرت امام حسین (ع) است .

۶ ــ مرحوم میرداماد توصیف ومدح زیادی از آنحضرت نموده وباین خبربیان خود را خاتمه داده که حضرت امام هادی (ع) خطاب بحضرت عبدالعظیم فرموده که تو دوست ما هستی حقاً . زیرا از تمام هاشمیان نسبت بما تسلیم‌تر هستی .

برمطلعین ازتواریخ پوشیده نیست که عدم اطاعت سادات حسنی ازسادات حسینی خودباب جداگانه ومشروح ومفصّلی دارد که تاحدّی درجای خودش قیدشده واین‌عبارت درباره حضرت عبدالعظیم مسبوق بآن سابقه است یعنی‌بااینکه ازشعبه اولاد حضرت‌امام حسن(ع) هستی‌واولادآنحضرت ازما درامورشنوائی ومتابعت ندارند ازما متابعت میکنی پس‌حقاًولی ماهستی ــ و کتاب‌اخبارعبدالعظیم معروف است که نجّاشی ذکر نموده ولی نگارنده‌بزیارت آن‌نایل نشده است‌وظاهراً در کتابخانه های مهم‌طهران‌موجودنیست .

امامزاده وبزرگانی که‌زیارتشان‌دراسلام منصوص است

۱ ــ زیارت حضرت حمزه سیدالشهداء است که در روز جنگ اُحد باجان عزیز ازبرادر زاده خود حضرت رسول اکرم(ص) حمایت کرد وحضرت رسول(ص) باعباراتی که‌درتمام کتب ادعیه وتواریخ مضبوطاست برای اولین بار آنحضرت‌را زیارت نمود .

۲ــ زیارت‌حضرت‌ابوالفضل‌عباس‌بن‌علی‌علیه‌السلام‌است که‌حضرت‌امام‌جعفرالصادق علیه‌السلام دستور زیارت آنجناب‌را داده وعبارات زیارت نامه‌را نیز انشاء فرموده‌است .

۳ ــ زیارت حضرت علی بن‌حسین معروف باکبر است که بطرق مختلفه از طرف اشخاص قابل اعتماد نقل شده است .

٤ــ زیارت‌حضرت فاطمه بنت‌حضرت‌موسی‌بن‌جعفر(ع) است که حضرت رضا(ع) فرموده هرکس آنمعصومه‌را زیارت کند وعارف‌برحق او باشد یعنی اورا دختر وخواهر و عمّه امـام بداند بهشت برای او است .

۵ ــ زیارت قبر حضرت قاسم بن موسی‌الـکاظم (ع) در حوالی نجف است کـه فوق‌العاده طرف حبّ پدرش بوده است ومردم قبلاً احتمال امامت اورا میداده‌اند .

۶ ــ زیارت حضرت، عبدالعظیم حسنی است که فضل خود آنجناب و زیارتش از طرق مختلفه رسیده‌ولی زیارت‌نامه مخصوص‌مانند حضرت معصومه ندارد وهمین زیارت‌نامه معروف که فعلا معمول وعلماء اعلام از اخبار متفرقه استفاده و تدوین کرده‌اند بجااست که خوانده‌شود و دوزیارت‌نامه‌مختصر ویک‌زیارتنامه مفصل‌هم صاحب کتاب جنة‌النعیم تألیف کرده که چندان معمول به نشده است .

امامزادگان شهر ری امامزادگانی که بشهر ری قدیم تشریف قدوم ارزانی فرموده‌اند وامروز ری قدیم بطهران نامیده میشود عدّه بیشماری بوده‌اند که غالباً در دوره سلاطین آل بویه در امور دولتی وعمومی هم شرکت داشته‌اند .

اسامی وشرح نسب آنان در کتاب منتقلة‌الطالبیة وجنة‌النعیم تفصیلاً درج شده است که جمع کثیری از اولاد حضرت امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام هستند ولی چون سلسله‌انساب‌آنان را بائمه دیگر وهمچنین بمعاریف سادات ازقبیل سیلق‌وشجری و کوکبی وحالب‌الحجازه وطباطبا وعمرالاشرف‌بن علی‌بن‌الحسین و غیره رسانیده اند ذکر اسامی تمام آنان موجب تطویل و اطناب میشود و چندان مفید فایده هم نیست زیرا بالاخره بحسنین منتهی میشوند وبین‌آنان بنام یحیی ومحمد وصالح وداود وابراهیم و غیره کـه فعلاً در طهران و شمیران مقبره دارند هم بوده‌اند ولی نگارنده بشرح حال آنان‌دست نیافته است .

و عدّهٔ هم از اولاد محمد حنفیّه و حضرت ابوالفضل‌العباس و عمربن علی معروف باطرف بوده اند که در اثر بنی اعمام خود بدین خطه نزول اجلال فرموده اند و نسب سلاسل کلیّه سادات طهران از آنها است .

فصل سی‌ام تلخیصی ازمجموع معتقدات شیعهٔ‌امامیهٔ اثناعشریه ـ گرچه مابطورمتشتت دراین کتاب عقاید شیعه امامیّه رانسبت بمهام امور دین‌اسلام مخصوصاً امامت وولایت متذکرشده‌ایم‌ولی‌چنین‌بنظر رسید که‌مجموع‌اعتقادات‌را نیز یکمرتبه دیگر بطوریکه محصّل و شاگرد درجواب استاد وآموزگار برای گرفتن

ثمره عالی بیان مینماید افتخاراً درفصل بخصوصی ازاین ذخیره‌روزمعاد خود درج نمائیم.

اول
نسبت بخداوند متعال

شیعه (اثنی‌عشریه) عقیده دارند که‌خداوند قادرمتعال یکی‌است و کلیّه‌صفات مانند علم و قدرت وحیات ابدیت و اراده وعدالت ونظائر آنها که صفات ثبوتیه نامیده میشوند عین‌ذات پاك اواست و ازتصور تجسّم منزه میباشد لذا بصیر است نه بمعنی داشتن چشم ـ قادر است نه‌بمعنی آلیّت وشریکی برای او نیست نه درمعبودیت ونه درفاعلیّت مستقل است درایجادواعدام اشیاء وموت وحیات اقوام ورزاقیّت وافاضه فیض بمخلوقات وعوالم مختلفه لامعبود سواه تبارك وتعالی‌وعبادت خالصاً ازبرای اواست بدون اینکه‌ایهام وجود شریکی برای اوبشود.

دوم
نسبت به‌پیغمبر اسلام

چون خداوند بندگان خودرا مکلّف به تکالیفی فرموده بحکم عقل لازم بود که آن تکالیف را مشروحاً بوسایلی درخور فهم و ادراك آنان بیان وتشریح نماید وناچار این عمل باید بوسیله ابناءِ جنس بندگان باشد و شیعه امامیّه عقیده دارد که خداوند حضرت محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن‌عبد مناف را بدین سمت برگزیده و با ابراز خوارق عادات که سرلوحه‌آنها نزول قرآن مجید است نبوت وسفارتش‌را ثابت وبا تأییدات خود او را به تبلیغ و اجرای مقررات دین اسلام موفّق فرموده است ـ حضرت محمد (ص) در مدت بیست وسه سال نبوّت زحمات ومشقّات طاقت فرسائی‌را در مأموریت خود متحمّل ومختصر دخالتی از خود در مقررات دین ننموده جز اینکه وحی الهی‌را در احکام شرع اعم از عبادات و معاملات و سیاسات کماهوحقه بامّت رسانیده است.

سوم نسبت
بخلفاء و ائمهٔ‌اسلام

بحکم محکم عقل چنانکه در صفحه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ بیان شده چون اصل تکلیف از طرف خداوند مقرر شده باید نگهبان وثماء و مبیّن مجملات و حلال مشکلات هم از طرف ذات مقدس حضرت احدیّت منصوب شود ـ لذا پیغمبر اسلام بامر خداوند متعال چنانکه در صفحات **مذکوره** بطرقیکه از مجاری غیر شیعه رسیده در روز ۱۸ ذی حجة سال ۱۰ هجری قمری حضرت علی بن ابیطالب (ع) را بدین سمت برگزید ـ و ضمناً کلیّه تکالیف امام و آنچه از مقررات دین بعدها ممکن بود مورد لزوم واقع شود از طرف

حضرت رسالت پناهی بحضرت ولایت پناهی بطور سرّ تسلیم ومادام الحیات که سی سال بوده حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بتکالیف مضبوطه عمل‌فرموده وسپس بامرخدا ورسول ازطرف شاه‌ولایت دستور و تکالیف امام و ودایع واسرارخلافت وامامت بحضرت امام حسن مجتبی (ع) تسلیم وحضرتش امام دوّم مسلمین اعلام گردیده است ـ و آنذات شریف هم به تکالیف خود رفتار فرموده و سپس مطابق تکلیف خاصی که جهتش مقرر بوده خلافت را به برادر خود حضرت امام حسین (ع) واگذارد و هم چنین حضرت امام حسین(ع) پس‌از اجرای موارد مأموریت خود فرزندش حضرت علی‌بن‌الحسین(ع) ملقب بزین‌العابدین را بخلافت وامامت مسلمین نصب فرموده وآنحضرت نیز درموقع رحلت فرزند خود حضرت محمدبن‌علی(ع)را که پیغمبر اسلام قبلاً اوصاف اورا بیان نموده و به باقرالعلوم ملقب فرموده بود خلیفه قرارداد ـ حضرت امام محمد باقر(ع) درحین وفات فرزند خود حضرت امام جعفر صادق(ع) را که صاحب مذهب معروف شده بامامت و خلافت بر گزید ـ حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمد الصادق(ع) نیز فرزند خود حضرت امام‌موسی کاظم (ع) را جانشین وامام قرارداد که‌آنحضرت هم برای بعد ازوفات خود حضرت امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) فرزند خودرا خلیفه مسلمین نمود وآنحضرت هم امام‌محمد تقی جواد (ع) فرزند خودرابامامت امّت‌نصب‌فرمود ـ حضرت جوادالعالمین هم فرزند خود حضرت امام علی‌النقی‌الهادی(ع) را جانشین و امام بعد ازخود قرار داد و حضرت هادی(ع) فرزند خود حضرت امام حسن عسکری(ع)را خلیفه و امام مسلمین اعلام فرمودحضرت امام‌حسن‌عسکری درحین رحلت فرزند خود حضرت صاحب‌العصر والزّمان(ع) را ولی عصر وحجة بالغه‌الهی معرّفی فرمود که بعقیده ما شیعه امامیّه این شخص زنده وغائب از انظاربوده ولی‌دین‌اسلام ومسلمین ملهوف ومظلوم‌را لدی‌الاقتضاء نگهبانی و حمایت و هدایت خواهد فرمود .

وتمام دوره خلافت خلفاء وامامان واقعی دربین مردم دویست وپنجاه‌سال ازحین وفات حضرت رسول(ص) تاروزوفات حضرت امام‌حسن‌عسکری(ع) بطول‌انجامیده است که‌هریك‌بمقتضای تکالیف‌خود ازتبلیغ وسکوت وتقیّه باخلفاء جوررفتارکرده‌اندواینك دوره امامت حضرت حجة (ع) است که باذن خداوند متعال روزی خروج و دنیا را پر

از عدل و داد خواهد کرد.

و راجع به نگهبانی دین از طرف آنحضرت آنچه باسناد معتبره و طرق قابل اعتماد بما رسیده در جواب اعتراض جهّال ویا مغرضین که میگویند فرقی بین غیبت و فقدان نیست قضایائی برای روشنی چشم و قلب شیعه امامیّه بعد از معرفی نواب خاص اربعه متذکر میشویم ـ تا کورشود هرآنکه نتواند دید.

نقل از کتاب جنةالمأوی تألیف شیخ نوری و آل‌العبقری‌الحسان معروف‌بیاقوت احمر تألیف محدّث شهیر معاصرمرحوم حاج شیخ علی‌اکبر نهاوندی‌خراسانی ـ بعداز وفات حضرت عسکری (ع) نوّاب خاص حضرت امام عصر در بین مردم بشرح ذیل‌ظاهر و وسیله رسانیدن نامه‌ها و قضاءِ حاجات شیعیان بودند.

۱ ـ ابوعمر و عثمان‌بن سعید عمروی که از زمان حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) سمت وکالت و امانت آنان را داشته در اوائل غیبت صغری هم از طرف حضرت حجة (ع) وسیله رسانیدن فیض وبرآوردن حاجات وحل مشکلات فرقه‌ناجیه امامیه بود ـ و در عین حال فرزند برومندش صالح متقی ابوجعفر محمدبن عثمان‌هم با اوتشریك مساعی داشت نگارنده بتاریخ تحقیقی وفات عثمان بن سعید دست نیافتم.

۲ ـ ابوجعفر محمدبن‌عثمان که برحسب توقیع حضرت صاحب‌الامر(ع)و وصیّت پدرش متصدی امر نیابت‌گردید ودریاقوت احمرمقیّد است‌که تقریباً پنجاه سال‌متصدی امر نیابت و در سال ۳۰۵ وفات کرده است ـ بنظر نگارنده بین چهل و پنجاه اشتباه کتابتی شده زیرا علاوه بر اینکه درابتدای غیبت صغری عثمان پدرمحمد حیات‌داشته و مدتی متصدی امر بود اساساً وفات حضرت عسکری(ع) در سال ۲۶۰ بوده و تا سال ۳۰۵ چهل و پنجسال بیش نمی شود و نیابت محمد بن عثمان فقط از طرف حضرت حجة (ع) بود و ادعا نشده که از طرف ائمه سابقه سمتی داشته باشد پس‌چگونه پنجاه سال نیابت داشته و بنظر میرسدکه با این قرائن مدت مزبور چهل سال باشد.

۳ـ شیخ جلیل‌ابوالقاسم حسین‌بن روح نوبختی است که برحسب توقیع مبارك و وصیّت محمد بن عثمان متصدی امر نیابت گردید وتا مدت ۲۱ سال بحل‌وفصل امور

با شدت تقیّه اشتغال داشت و در سال ۳۲۶ برحمت ایزدی پیوست.

۴ ـ از نواب خاص ابوالحسن علی بن محمد السمرّی است که بر حسب فرمان لازم الاذعان حضرت حجة الله البالغه متصدی امر گردیده و بهدایت شیعیان پرداخت تا اینکه در سال ۳۲۹ هجری بدار باقی شتافت وغیبت کبری واقع شد ـ و این چهار نفر نواب خاص در مدت هفتاد سال تقریبی غیبت صغری متصدی امر بودند و در تمام بلاد اسلامی نمایندگان مخصوص داشتند که امور اتفاقیه شیعه امامیّه را اداره می‌نمودند و در معضلات امور بوسیله نواب خاص که مراجع مستقیم آنان بودند بامام عصر (غ) مراجعه کرده و جواب های مقتضیه دریافت میداشتند.

لذا راجع بغیبت صغری که امام عصر(ع) نائب خاص داشته ورسماً تکالیف مسلمین معلوم بود احتیاجی بشرح و بسط در نحوه اداره امور نداریم ـ زیرا میتوان گفت که در این مدت امام ظاهر بوده است.

اما در زمان غیبت کبری ـ بموجب خبرشریف (اما لحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجةالله علیهم) که از طرف قرین الشرف حضرت صاحب الامر(ع) رسیده است تکلیف مردم شیعه را تعیین نموده درعین حال در زمان غیبت کبری باز اعلیحضرتش ازحال حکّام و رواة و مجتهدین شیعه غافل نبوده ودر هرمورد آنان را بحقایق احکام اسلامی متوجه و در مواقع اضطرار شیعه آنان را از مهلکه و محظور خلاص می‌نموده است که در این مقام قضایای چندی را متذکر میشود.

۱ ـ در بحارالانوار مجلسی از خرایج قطب راوندی نقل شده که در سال ۳۳۷ که بیست سال از غیبت کبری گذشته بود و حجرالاسود را از قرامطه استرداد کرده بودند هیچکس قادر به نصب آن در محـل خود نبود چنانکه در دوره عبدالله زبیـر و عبدالملك مروان که هریك لجاجاً کعبه‌را خراب کرده وبعقیده خود بطرزمشروع ویا تاریخی ساخته بودند نتوانستند حجرالاسود را درمحل خود مستقر سازند واین امربوسیله حضرت سیّدالساجدین امام علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین (ع) انجام گرفت ـ در این سال ابوالقاسم جعفربن محمد قولویه ازبزرگان اعلام شیعه عزم حج کرده ولی در بغدادبمرض

سختی مبتلا شد که قادر بحرکت نبوده لذا ابن‌هشام‌را به نیابت خود فرستاد و عریضهٔ هم باو داده است که به نصب کننده حجرالاسود تقـدیم دارد ـ ابن هشام میگوید که مبلغی‌وجه بخدّام حرم دادم که درآنموقع مرا راه داده و مراقبت نمایم که نصب کننده حجرالاسود را به بینم و تمام حـاضرین از طبقات مختلفه در این امـر خود را امتحان نموده و موفق باستقرار آن نشدند تا آنکه همگی مستاصل شده و کنار رفتند وجوان گندم‌گون و خوشروئی جلو آمده وحجرالاسودرا بجای خود قرار داد وبا عجله خود را درجماعت داخل‌کرده و از مسجدالحرام خارج‌گردید و من‌آنحضرت را تعقیب‌نمودم تا جائیکه درمعبر دیگرکسی نبود ـ در این حال آنحضرت بمن متوجه شده وفرمودند نامه ابن قولومه را بدهیدآناً آثاربهت و اغماء درمن پیدا شد وفوراً نامه‌را تقدیم نمودم وبدون گشودن نامه فرمودند بصاحب نامه بگوئید که از این‌مرض شفا خواهی یافت و سی‌سال دیگر زندگانی خواهی کرد و از نظرم غائب گردید و همـین اعلام‌غیبی عیناً مطابق واقع درآمدبدیهی‌است‌که بدین پیغام امام نائب عام خودرا تقویت فرموده‌است.

۲ ـ در کتاب یا قوت احمر و کتاب غیبت بحارالانوارنقل شده که یکی از وزراء ناصبی بحرین‌نسبت باهل بیت طهارت وشیعیان‌آل رسول بشدت عداوت داشت وازآهن قالب هائی ساخته وانارهای کوچك را درآن جا داده ودر آن قالبها اسامی خلفاء اربعه بطورمعکوس حك شده بود تابطور مستقیم بابزرگ شدن انارها اسامی ابوبکر وعمر و عثمان وعلی به ترتیب درروی پوست انارظاهر گردد وسپس انارها را نزد امیربحرین برده و بدین وسیله شیعه را کفار معرفی نموده و پیشنهاد کرد کـه شیعه یا باید جزیه بدهند ویا قتل وغارت واستعباد شده و یـا جواب این کرامت را کـه حکایت از حقانیت مذاهب عامّه دارد بدهند وبدین وسیله اقلیّت شیعه مذهب بحرین را درفشار و مضیقه قراردادند جمعی ازصلحاء قوم برای‌جواب وانتخاب یـکی ازشقوق تکالیف تحمیلی‌مهلت خواسته وشبها بصحرا رفته‌وبا ضجه و ناله و استغاثه رفع محظوررا از پیشگاه اقدس اعلیحضرت همایون امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه استدعا مینمودند ـ و درشب سوّم که نوبت توسل عابد زاهد محمدبن عیسی بود اعلیحضرتش پرتو حمایت عالیه خودرا براهالی

بحرین افکنده واز الطاف بی‌پایان خود تمام اسرار تقلب وزیر ملعون را بر محمد مکشوف کرد ـ محمدبن عیسی حلّ مشکل را باصحاب خود بشارت داده وباجمعی ازصلحاء نزد امیر بحرین رفته وتقاضا نمود که جواب این کرامت ادّعائی وزیر را درمنزل او بدهد بشرط آنکه شخص امیر حضور داشته ووزیر را تحت نظر نگهدارد که بخدعه جدیدی متوسل نشود و سپس محمد بن عیسی با تعلیماتی که از حضرت امام عصر گرفته بود بمحل اختفاء قالبهای آهنین پی‌برده و کیسه مملو ازآن آلات تقلب را درنزد امیرخالی نموده وانارهارا درداخل آنها قالب گیری کرد ـ وعلاوه نمود که حضرت‌حجةالله‌البالغه بمن‌فرموده تا از امیر درخواست کنم که وزیر شخصاً این انارهارا بشکافد زیرا در داخل آنها جزخاکستر و دود غلیظ چیز دیگری یافت نمی‌شود و حسب‌الامر امیر وزیر هر اناری‌را که می‌شکافت دود سیاه و خاکستر متصاعد شده و برسروصورتش قرارمیگرفت فوراً امیربحرین وزیرخبیث را بقتل‌رسانیده وخود بمذهب حقه فرقه ناجیه شیعه‌امامیّه مفتخر گردید ـ و حالیّه قبر محمدبن عیسی در بحرین زیارتگاه است بدیهی است که دراین امر امام عصر نهایت درجه حمایت را ظاهر فرموده‌اند .

۳ـ دربحارالانوار وجنّةالمأوی نقل‌شده‌که یکی اززوّارشیعه میل‌داشت به‌تنهائی درموقع‌خلوت واردحرم مطهّرعسکریین‌شده وباحضورقلب زیارت‌نامه خوانده وصندوق قبوررا استلام نماید لذا نیمه شبی درموقع بسته شدن دربها وارد صحن مطهرشده و از حسّان نام متصدی کشیك درخواست‌نمود که درب حرم را بروی او باز نماید و وجهی هم درحدود دو دینار تعهد نمود که باو بدهد ولی حسّان قبول نکرده و برای اینکه شاید زیادتر پول بدهد گفت‌که من خودم باید برای تو زیارت‌نامه بخوانم وهرچه زوار بیچاره التماس نمود حسّان برانکار خود افزود تاآن‌شخص دل شکسته شده ورو بطرف گنبد نموده وعرض کرد ای امامان من این‌شخص مانع است‌که من بطور دلخواه خودم شما را زیارت کنم و ناچار برمیگردم حسّان بی‌حیا او را از صحن خارج و با گفتن کلمات زشتی درب را بروی اوبسته است وخودش گفته که بایوان آمده ودرجامه خواب خود خوابیدم ناگاه دیدم که دونفرشخص موقر وبزرگوار در زیّ بزرگان عرب بطرف

من آمدند وجوانی درعقب سرآنها بود که سرنیزه کوتاهی در دست داشت وفوراً بطرف من حمله کرده وفرمود مگراین خانه خانه تواست که زوّار مارا مانع اززیارت میشوی آندونفر اشخاص موقرکه درجلو بودند فرمودند که همسایه ما است با او ارفاق کن ولی آن شخص جوان منصرف نشده وسرنیزه‌را به پشت من فرو کرد ومن درحال اغماء افتادم وبعداز دوروز وقتی بهوش آمدم که مرا بمنزل خودم برده وتمام اقوام وکسانم درخانه‌ام مجتمع شده بودند وشرح حالم‌را پرسیدند وهمان‌قسم که واقع شده بود بآنان گفتم وبحدّی عطش برمن غلبه‌کرده بود که حال حرف‌زدن نداشتم وهرچه آب می‌آشامیدم تشنگی افزوده‌می‌شد وسوزش‌زیادی ازمحل ضرب سرنیزه احساس میکردم وبعد ازبررسی معلوم شد که پشتم بقدریکدرهم سیاه شده‌است بهرحال حسّان‌را برای معالجه به‌بغداد آوردند وبهیچ‌جهت معالجات مؤثرنشد وسپس‌اورا به‌بصره نزد طبیب وجراح مسیحی‌بردند که بامعاینه دقیق نامبرده‌هم جواب داد که این ضرب‌ضرب عادی ومعمولی نیست وبخوارق عادات‌شباهت دارد وبا دوا قابل‌معالجه نیست و دربین‌راه بدرکات جهیم شتافت ـ ومعلوم شد که صاحب‌خانه ازحال عائله واتباع خود غافل نیست وزوار خودرا حمایت‌میکند.

٤ ـ علامه مجلسی ازقول پسرغازی صفینی در بحارالانوار نوشته که گفته روزی عمامه از سر پدرم درحین مکالمه و مباحثه برزمین افتاد و جای زخم منکری پیدا شد ومن ازآن زخم سئوال کردم جواب داد که این‌زخم درغزوه صفیّن برسرمن وارد آمده است اظهار تعجب کردم زیرا مدتها ازجنگ صفین گذشته وپدرم معاصر آندوره نبود تادرجنگ صفین شرکت کرده باشد سپس توضیح داد که وقتی بایکی از افراد قبیله غرّه که شدت نصب نسبت باهل بیت دارند بمصر مسافرت میکردم و در بین راه راجع بوقایع دوره حضرت امیر المؤمنین‌علی(ع) ومعاویه صحبت میکردیم آن شخص ناصبی گفت که اگر من درغزوه صفین حاضر بودم شمشیر خود را از خون علی و اصحابش سیراب میکردم من‌هم گفتم اگرمن‌هم درآن غزوه بودم شمشیر خود را ازخون معاویه واصحابش سیراب میکردم آنمرد گفت حال که علی ومعوّیه نیستند تامن وتو ازیاران آنها باشیم بیا تا دادخود را ازیکدیگر بستانیم و روح آنان را ازخود راضی وخوشنود

کنیم و شمشیر خودرا کشیده و بمن حمله کرد ومنهم شمشیرم را برهنه کرده و با او درآویختم و در این محاربه او برمن غلبه کرد و فرق مرا باتیغ تیز شکافته و اموالم را برداشته و از آنجا فرار نمود .

در این حال سواری ظاهر شد و با سرنیزه خود مرا حرکت داد و بهوش آورد و سپس دستی برزخم من کشید که مانند دوای برءالساعة فوراً بهبودی یافت وامرنمود که در همانجا قدری متوقف شوم و مرد غرّی را تعقیب کردو پس از لحظهٔ مرکب‌من و مرکب او را یدك کشیده باسر بریده‌اش نزدمن آمد و فرمود تو خدارا یاری کردی خداوندهم‌تو را نصرت‌داد واین زخم بمثابهٔ زخمی است که دررکاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین برتو وارده‌آمده باشد عرض‌کردم ایمولای‌من توکیستی فرمودمنم صاحب‌العصروالزمان و از نظارم غائب شد ـ آیا اگر امـام حـاضر بود بیش از این ممکن بود کـه در مورد شیعه‌اش کوشش نماید ؟

۵ ـ قضایای سه‌گانه که ازمرحوم سیدمهدی حلّی قزوینی درصفحات سابق نقل شده‌هم مؤید همین معانی است که هم حمایت و هم هدایت شیعیان را در بردارد .

۶ـ تصحیح افتاء شیخ مفید علیه‌الرحمه‌است که فاضل تنکابنی‌درکتاب‌قصص‌العلماء نقل نموده و شرح آن چنین است که شخصی از اهل دهات بخدمت شیخ مفید آمـد و استعلام نمود که زنی حامله در قریه ما فوت کرده و محسوس است کـه طفلی در رحم دارد وزنده است آیا باید شکم زن‌را شکافت وطفل را خارج کرد و یا بهمان حال اورا دفن نمائیم شیخ فرمود با همان حمل اورا دفن نمائید آنمرد بقریه برگشت و دربین راه دید که شاه سواری کـه تا آن وقت نظیر اورا ندیده بود از پشت سر او میتازد و چون باو رسید فرمود که ایمرد شیخ مفید فرموده است کـه شکم آن زن میّت را بشکافید و طفل‌را بیرون آورید وبعد جسد ضعیفه را دفن کنید وهمین قسم‌هم عمل‌کردند و بعد از چندی قضیه درنزد شیخ مفید نقل شدشیخ فرمود که من کسی‌را نفرستادم ومعلوم است که‌آن سواریکّه تازمیدان شریعت غراء حضرت‌سیدالمرسلین حضرت صاحب‌الامر(ع) بوده است وبرمن معلوم شد که در استخراج احکام شرعیّه خبط وخطا میکنم‌همان بهتر

که دیگرفتوی ندهم پس درب‌خانه‌را بروی‌خود بست وازجواب مردم خودداری‌می‌نمود تا اینکه توقیعی‌ازطرف حضرت حجة(ع)صادرشد بدین‌شرح که‌بر شما است فتوی‌دادن وبرما است که شمارا ازخطا محفوظ نگهداریم ـ و این امر در غیبت صغری بوده است .

۷ ـ مرحوم نهاوندی مؤلف کتاب یاقوت احمر در صفحه ۱۱۲ می نویسد ـ که از جمع کثیری از علماء و عباد و زهاد مازندران شنیده است‌که شخص ثروتمند صالحی دراشرف مازندران فقیر شده وباحق‌التولیه یکی‌ازقراء موقوفه که مقداری‌غله واجناس دیگر بود زندگانی مینمود و یکی از متنفذین آن صفحه در ملك وقف طمع نمود و بدعوای ملکیت موروثی مزاحم متولی گردید ـ و در هر محضری که طرح دعوی میشد حکم بملکیت میدادند و حکام عرفیه در مقام خلع ید متولی بـر می‌آمدند نهایت از جهة رعایت متولی که مرد محتاج وصالحی بود این‌حکم بموقع اجرا گذارده نمیشد تا اینکه جمعی ازمصلحین جمع‌شده وقرار گذاردند که قضیه در محضر حاج ملا محمداشرفی معروف طرح وهرچه حکم صادرشد طرفین اطاعت نمایند ـ وآن شخص متنفذ مشهود زیادی بر موروثی بودن قریه اقامه کرد بحدی که حاج اشرفی مصمم بر تقریر وتحریر حکم شدند متولی بیچاره کـه در واقع ذی حق بود مستاصل و پریشان بمدرسه بلده اشرف(بهشهرفعلی) رفته و در گوشهٔ مهموم ومغموم نشسته متفکر بود که برای‌دردخود چه چاره بیندیشد یکی ازطلاب ترحماً از او تفقدکرده واحوال پرسید و پس ازاطلاع از قضیه او را هدایت نمود کـه بصحرا رفته و در جـای خلوتی نماز حاجت خوانده و بحضرت صاحب‌الامر(ع)متوسل شودمتولّی حسب‌الدستور عمل کرده و باستغاثه‌و انابه پرداخت ناگاه دید که شخصی در لباس زارعین نزد اوآمده وازعلّت آن استغاثه‌سؤال کرد و پس از استماع قضیه امر نمود که نزد حاج اشرفی رفته و بگو شخص بزرگی بشما پیغام داده که در این موضوع حکم بوقفیت بدهید عرض کرد که‌محال است بااقامه شهود زیاد بملکیت حاج اشرفی بوقفیت حکم بدهد فرمود که بحاجی اشرفی بگوئید به نشانی آنکه در مکّه معظمه در مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام فلان دعا را در قنوت خواندی و یك کلمه آن غلط بود ومن آهسته بگوشت گفتم که این کلمه‌غلط

است و صحیح آن چنین است و از نظرت ناپدید شدم حکم بوقفیت بده و با خاتمه این مکالمات آن شخص که در لباس رعایا بود از نظر متولی غائب گردید و معلوم نشد که بکجا رفت متولی خرم و شادان بشهر مراجعت کرده و شرح واقعه را بعرض حاج اشرفی رسانید و حاج اشرفی تمام مراتب را تصدیق و حکم بوقفیت صادر و قطع مایقال گردید .

۸ ـ قطب راوندی درخرایج نقل کرده که ابومحمد دعلجی دوپسرداشت که‌یکی ازآنان نا خلف بوده و دائماً بشرب خمر وقمار اشتغال داشت و ابومحمد قادر بجلوگیری از او نبود ـ و یکسال یکی از صلحاءِ ابومحمد دعلجی را اجیر کرد که بمکه رفته و به نیابت حضرت صاحب‌الامروالزمان(ع) حج نماید چنانکه این‌عمل معمول‌شیعیان آن عصر بود و حالیه هم درنجف معمول‌است‌که به نیابت ائمه بحج میروند دعلجی میگوید که بعد از فراغ از حج در گوشهٔ ایستاده بودم و مشاهده کردم که جوان خوش رو و گندم گونی مشغول نماز و دعاء است که حسن قرائت دعا و نماز او مرا مبهوت کرده و بی‌اختیار ایستاده و تماشای اورا می نمودم تا اینکه آنجوان متوجه من شدوفرمود ای شیخ از خدا حیا نمیکنی عرض کردم مولای من چه خطائی مرتکب شده‌ام فرمود وجوه اجرت حج را بفاسق شراب‌خوار میدهی نزدیك است که این چشم تو کور شود و اشاره بچشم من نمود و ازآن تاریخ برچشم خودم ترسانم وابوعبدالله محمدبن نعمان تصریح کرده که چهل روز بعد از مراجعت دمّلی در چشمش پیدا شده و یك چشمش کور شد .

مقصود ازبیان این وقایع ذکرتمام اشخاصی‌که خدمت آنحضرت رسیده‌اندنبود زیرا در این باب وقایع از حد احصاء و تعداد خارج است بلکه مقصود اثبات مراقبت امام عصر در تعیین تکالیف و حمایت و راهنمائی و ارشاد مسلمانان میباشد که مکلف است مردم را در حیرت نگذارده و بطریق مستقیم هدایت نماید .

شیعه‌امامیّه حتم دارد که درهر موقع صلاح‌اسلام اقتضاء بدخالت امام عصرداشته باشد اعلیحضرتش بطریق مقتضی وناشناس درقضیّه وارد شده ومسلمانان را بسر منزل

حقایق ونجات میرساند واین امر برسبیل تواتروشیاع بوسیله اشخاص متّقی وپرهیز کار وعابد وزاهد مدلل ومبرهن شده است .

پس بین غیبت امام از انظار بافقدانش فرق بسیار است زیرا شخص امام با قوای فوق طاقت بشری والهی که دراختیار دارد ازحیث نظارت ومراقبت درامر عامّه مسلمین با امام حاضر فرقی ندارد ــ مثلا اگرامام عصر حاضر بود و مسلمانان ابتلائی نداشتند ویادرحکمی ازاحکام شرع بین آنان اختلافی نبود ویاافراد آنان مورد تعرض دشمنان واقع نمی‌شدند قهراً تکلیف و وظیفه‌ئی نداشت وحال‌هم که زمان‌غیبت است طبق آنچه که‌در نزد ما مسلم است می‌بینیم وقتی که مردم بحرین مورد تعرض ناصبی‌ها و یا زوار درمظان حمله وغارت عنیزه واقع میشوند ویا ناصبی غرّی یکنفر شیعه‌را بخاك و خون می کشد که بوظایف امام حاضر درحمایت اقدام مینماید ویاشیخ مفید درمسئله شرعی اشتباه میکند فوراً اشتباه اورا مرتفع مینماید ــ ویا حاجی‌اشرفی را که درانشاء حکم شرعی متحیّراست بواقع وحقیقت هدایت میکند . (علیهذا ثبت‌المطلوب)

چهارم ـ عقاید شیعه نسبت بسائر فرق ما شیعه امامیه کلیّه مذاهب مبتدعه را برباطل میدانیم و اینك باکمال نزاکت در این باب مختصری مذاکره میشود .

اوّل فرق عامّه ــ ضمن بیان امامت معلوم شد کـه اعمال فرق عامّه چه در نصب خلیفه بعدازثبوت نصب ازطرف خود پیغمبراسلام وچه در اتّخاذ انحصاری فتاوی‌خاص مانند عقاید ابوحنیفه ومالك و احمدبن حنبل ومحمد شافعی وسد باب اجتهاد در نزد شیعه امامیّه محترم نبوده وارزشی ندارد ــ چه عمل اوّل‌بانکارخود پیغمبر منتهی‌میشود وعمل دوم برخلاف عقل سلیم‌است زیرا بزرگان دوره قادرعباسی میتوانستند بگویند که ما تابحال اعلم وافقه ازاین‌چهار نفرندیده‌ایم حتی چشم خودرا بهم گذارده چنانکه بهم هم‌گذاردند و فتاوی آنان‌را برفتاوی حضرت امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام که استادآنان بود ترجیح دادند ولی نسبت بآتیه نمی‌توانستند وحق نداشتند اظهارعقیده کنند زیرا آتیه‌را ندیده بودند وهیچ‌دلیلی نداشتند که درآتیه اعلم واتقی‌و ازکی ازآنان‌یافت‌نمی‌شود ـ واین‌عمل‌اعمال‌غرض نسبت باهل‌بیت طهارت‌بود که جزکنار

گذاردن اجتهاد حضرت صادق(ع) معنی دیگری نداشته است وبطوریکه صاحب کتاب قواعدالاسلام و کتاب شیعه چه میگوید نوشته اند خلیفه حافظ دروغی دین با گرفتن مبالغ هنگفتی پول امر به تنفیذ این امر غیر عقلائی کرده و ازمقتدای آنروزه مذهب شیعه مرحوم سیّد مرتضی علم‌الهدی مبلغ زیادی وجه میخواسته که اجتهاد اهل بیت طهارت را هم رسمیت بدهد و سیّد هم حاضر بوده که تمام دارائی خود را بدهد ولی مغرضین نگذارده اند که مورد قبول بشود ــ وسائرشیعیان هم چون عقیده داشتند که مذاهب ساختگی دولت جور پایدار نخواهد شد از ازدیاد وجه خودداری کرده‌اند و نسبت بسایر فرق شیعه‌هم امامیه اثنی‌عشریه تا حد افتراق با آنان همراه و سپس بطریق مستقیم معتقدات محکم ومتین خودرا تعقیب مینمایند.

مثلا شیعه‌با کیسانیه تا امامت حضرت امام حسین(ع) وبا زیدیّه تا امامت حضرت امام‌زین‌العابدین (ع) وبا اسمعیلیه تا امامت حضرت امام جعفرالصادق(ع) و باافطحیه و قادیانی تا امامت حضرت امام موسی کاظم علیهم السلام شرکت دارد ــ ولی در سایر مقررات فروعی دین با تمام فرق مباینت داشته و بجز اموری که بوسیله حضرت رسول و ائمه طاهرین(ص) رسیده باشد بچیز دیگرعقیده ندارد.

پنجم ـ اما نسبت بفرق دیگر مانند شیخیه و بابیه‌و صوفیه

معروف است که این فرقه رکن رابع قائل و اصول دین را چهار دانسته ــ خدا ــ رسول ــ امام ــ رکن یا نقیب یا هراسم دیگری روی آن بگذارند و همچنین قیامت را بطور جسمانی انکار وهم‌حشر وهم‌معراج را بابدن حور قلیائی عقیده دارند ـ و درتولّی وتبری افراطی هستند چنانکه مرحوم نهاوندی خراسانی در کتاب آل‌عبقری الحسان عقاید آنان را از مکاتبات بزرگان آنان مثل‌نامه خان کرمانی تشریح نموده است که بهیچوجه با اصول مسلّمه اسلامی که در دست است تطبیق نمیکنند واین ادعا که شیخ احسائی و بعد سید رشتی مأموریت خاصی برای تبلیغات مخصوصه در دین از طرف پیغمبر اسلام داشته‌اند نمیتواند مورد تصدیق شیعه باشد بلکه هردو آنها اگر ازمجتهدین مسلم بوده اند بمصداق مأموریت عمومی که ازطرف امام عصر بکلیه روات احادیث داده شده مکلف به‌تبلیغ حقایق دین اسلام بوده‌اند واحتیاجی بمأموریت خاص

درغیبت کبری نداشته‌اند زیرا اگرمأموریت خاصی لازم بود که باشخاص صالح از علماء داده شود از زمان غیبت کبری تا زمان طلوع شیخ احسائی باید اشخاص زیادی باین مأموریت مفتخر شده باشند وحال آنکه ادعاهم نکرده‌اند وبعداز فوت آندونفر وخان کرمانی قائم مقام آنان بازباید دیگری چنین ادعائی کرده باشد و نمیتوان برای یك برهه از زمان مخصوص که از دوره شیخ احسائی شروع و بفوت حاج میرزا کریم خان کرمانی ختم میشود خصوصیّت قائل شد .

مخفی نماند رساله فلسفیه کـه اخیراً ازطرف آقای حاج میرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی یکی از احفاد خان کرمانی منتشر شده مراتب انحراف شیخیّه را از طریقه شیعه امامیّه بکلی انکار نموده واختصاص آن طایفه را فقط بدو چیز دانسته اوّل افراط درمحبّت اهل بیت طهارت بحدّیکه تولی وتبری را رکن میدانند و حال آنکه معاد را از فروع نبوت شناخته‌اند .

دوّم جوازتقلید مجتهد غیراعلم یعنی عالم با وجود اعلم که عقل این رویه راقبول نمیکنند وبطور کلی مفاد رساله مزبوره با منقولات شیخ نهاوندی وآنچه ازفرقه‌شیخیه معروف است تفاوت فاحش بل افحش دارد با اینکه نویسنده رساله فلسفیه سعی داشته که اتحاد عقیده خودشان را با شیعه امامیه ثابت و مبرهن نماید باز تا حدّی افتراق و جدائی از بیاناتش مشهود است زیرا اگر آنان هم عقیده با شیعه امامیه هستند اساساً چرا (مشایخ ما) در عبارات خودشان استعمال میکنند چه اگر مشایخ منظور آنان مصداق خبر شریف اماالحوادث‌الواقعه . . . . هستند که مشایخ کلیه شیعه هم هستند و اگر با رواة احادیث اختلاف نظر دارند پس آنها دسته دیگر هستند و نمیتوانندادعا کنند که عقاید آنان بالتمام عقیده شیعه امامیه است .

بهر حال چون نگارنده فعلاً در مقام بحث در عقاید آنان نیستم و اینکار منوط بمساعدت روزگار است که انشاءالله تمام رساله فلسفیّه را مورد بحث قراردهم اینك‌فقط با تمثیل بقول آن‌شخص شیعه که بشخص سنّی‌میگفت‌شما میگوئید که عمربن‌الخطاب درب خانه را به پهلوی حضرت‌صدیقه طاهره فاطمه‌زهری‌سلام‌الله علیها نزده استبسیار

خوب من آن عمری را دوست ندارم که درب به پهلوی آن مظلومه زده باشد لذا فرقه شیعه امامیه با فرقه شیخیه که معتقد بر کن رابع شخصی وعبادت او وهم‌چنین معتقد بمعراج وحشر حورقلیائی نیستند مخالفت ومباینتی ندارند.

ششم امافرقهٔ بابیه ـ که قبلاً دعوی بابیّت وسپس مهدویت کرده اندوبازغلو کرده وبآوردن کتاب که شأن پیغمبراست خود را ترقی داده وجسته جسته دعوی‌الوهیت هم کرده‌اند واضح البطلان‌هستند وما وقت خودرا درلاطائلاتی که یضحك به الثکلی‌است ضایع نمیکنیم.

هفتم امافرقهٔصوفیه ـ که از حسن بصری شروع وتا عصرحاضر متابعین آنان نامهای‌مختلفه‌ای بخود گرفته‌اند وخلاصه ادعای آنان زهد ورزیدن نسبت به‌نعمت‌های الهی‌است که البته‌درصورت عدم‌امکان‌برای کلیه مسلمانان‌ممدوح‌است ولی‌درصورت‌امکان که شخصی بتواند از مال حلال خود لباس خوب بپوشد و با زن‌اصیل و نجیب‌ازدواج کند و مرکب خوب سوار شود و با داشتن احتیاج از آنها احتراز نماید قطعاً بدعت است چنانکه خداوند متعال میفرماید قل من حرم زینةالله التی اخرج لعباده الی آخر و قهراً هر بدعتی در نزد شیعه ضلالت است.

اما راجع بعقیده آنان برترك واجبات امثال نماز و روزه و حج و جهاد وتصدی باذکار و اورادی بجای‌آنها بحدی سخیف است که مانند عقیده بابیه محتاج بمذاکره نیست بلی اذکارواورادی که ازپیغمبر اسلام وائمه طاهرین(ص) رسیده باشد ومسلمانان علاوه برواجبات بعمل‌آورند کاملاً ممدوح ومستحسن‌است وشیعه امامیّه نیزمانند‌اعمال تمام ایام و روزهای مخصوص وماههای رجب و شعبان واعیادوغیره بدانها ممارست دارند.

هشتم ـ عقیده شیعه نسبت بمعاد شیعه امامیه عقیده دارند که معاد یعنی روز حساب باهمین بدن عنصری و مادی بعمل خواهد آمد ـ زیرا مطابق صریح آیات کلام‌الله مجید که بزرگترین سند مسلمین است مراتب ثابت و اعاده کردن این بدن پوسیده و خاك شده ازساختن اوّلیه آن مشکل‌تر نخواهد بود ـ اینکه بعضی‌ازمعاریف شعراء که جنبه عرفانی وحکمتی در بعض ازمنشأت خود بکار برده وبدین جهت افکار

را بطرف آثار خود جلب نموده وسپس مغرضانه و یا اشتباهاً اعاده اجساد وابدان فعلی را مستبعد دانسته و یا صریحاً ردّ نموده اند وازطرف دیگر چون صلاح خود را درترك مسلمانی نمیدانسته‌اند بابقاءِ شبهه کوشیده وتوجیهات دیگری ازقبیل بعث ارواح مجرّده یاارواح درهیئات حور قلیائی نموده‌اند که بطور کلی درنظر ما شیعه امامیّه مردود و قابل عطف توجه نیست - چنانکه مباحثه‌ای هم بطور موهن ومستهجن بین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی با ناصرخسرو علوی دراین باب شده که اشعارذیل نمونه آن است .

مرد کسی را بدشت گرگ درید　　　زو بخوردند کرکس و زاغان

این چنین کس بحشر زنده شود　　　... بر ریش مردم نادان

جوابیکه فقیه بزرگ اسلام خواجه نصیرالملّة والدّین طوسی داده است .

گرد کارش بحشر زنده کند　　　گر که اعضای او شود جو جو

زاوّلین بار نیست مشکلتر　　　... بر ریش ناصر خسرو

و نیز ما عقیده‌مندیم که درروز معاد بهشت و دوزخ صراط و میزان و شفاعت تماماً برحق است وامیدواریم که از شفاعت اولیای بزرگ خود دراین روز بهره‌مند و برخوردار شویم .

عقیده شیعه نسبت بمعراج

شیعه امامیّه عقیده دارد که معرآج بطور جسمانی واقع شده یعنی حضرت محمدبن عبدالله هاشمی(ص) پیغمبراسلام باهمان بدنی که دربین مردم ظاهربود وتبلیغ شریعت اسلامی را میفرمودند و با همان بدن که مثل سائر مردم غذای معمولی صرف و معاشرت با مردم میفرمودند و با همان بدن که بعدها در میدان جنگ حاضر شده‌اند براهنمائی حضرت جبرئیل ملك مقرب دستگاه الهی اززمین مکه صعود فرموده وبمسجد اقصی درشهر بیت‌المقدس نزول اجلال وسپس بآسمانها وعرش الهی تاحدّقاب قوسین اوادنی تشرف حاصل فرموده وباپیغمبران و فرشتگان مقرب ملاقات و مذاکره و پس از دیدن عجائب عوالم علوی باز بزمین نزول اجلال فرموده‌اند .

بااینحال فِرَقیکه معراج را بدین طرز انکار نموده وتعبیرات بیموقعی مانند عروج

روحی و یاعروج درجسد حورقلیائی مینمایند در نزد ما مطرود ومنکر یکی ازضروریّات مسلّمه دین مقدس اسلام محسوب هستند وبه عبارت دیگر مکذّب حضرت ختمی‌مرتب بوده و نمی‌توان آنان را مسلمان محسوب داشت .

عقیده شیعه نسبت بسئوالات نکیرین درقبر

شیعه عقیده دارد که ارواح کلیه افراد بشر بعداز فوت و دفن اجساد برای پرسش از معتقداتش به بدن عودت کرده و بوسیله نکیرین دو ملك مقرب ازخداوند ورسول وامام وسائر مقررات دینش پرسش میشود که درصورت تطابق اجوبه باواقع وحقیقت دین اسلام عالم برزخ را بطور خوشی تا قیامت میگذراند ودراین موقع است که ماشیعه امامیه (مخصوصاً بنده نگارنده) انتظار داریم که حضرت مولی المتقین امیرالمومنین علی علیه‌السلام پرتو التفات بحال ما انداخته و از حول و هراس این اوّلین باز پرسی الهی نجات بخشد تا بتوانیم معتقدات حقّه خودرا که یقین داریم مرضیّ خاطر خداوند متعال وقادر لایزال و رحمن و رحیم بی‌مثال است بمأمورین مخصوصش تحویل داده و طلایه زندگانی ابدی اخروی خود را تأمین نمائیم .

عقیده شیعه نسبت برجعت

دراین قسمت چون بعضی ازجهّال ویامغرضین القائات سوئی در بین عامه مردم نموده‌اند نگارنده درنظردارد توضیحات بیشتری را در این ذخیره معاد خود درج نماید و مقدمةً معنی و مفاد رجعت را متذکر میشود .

رجعت درلغت بمعنی برگشتن ودراصطلاح به‌عودت‌مردمی که قرنها پیش‌مرده‌اند بدنیا درآخرالزمان اطلاق میشود ویکی ازمعتقدات مهم اسلامی است ـ واخیراًعنوان رجعت یعنی ازچهل وپنجاه سال‌قبل بطوراشد درعقاید وافکارنویسندگان وگویندگان مقام مؤثری را اشغال ودر اطراف آن اثباتاً ونفیاً مذاکرات مفصّلی شده است .

و بعضی ازعالم نماهای متجدّد که برحسب تمائل خارجیان و یا نفهمیده آلت شده وتیشه برریشه ارکان‌اسلام میزدند بنام های عاریه دراین‌باب حرفهای شبهه اوری زده ویانشریه منتشر کردند ولی حقیقت پوشیده نماند ومراتب بعرض رئیس ومقتدای

بزرگ اسلام آیةالله مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی رضوان‌الله علیه رسیده و کاملاً تنبیهش نمود بطوریکه دائماً درحال خذلان گذرانید تابرای دفاع و جواب از اعمال و رویه اش بدارالقرارشتافت والبته خداوند متعال مطابق نیّت وعقایدش بااو رفتارخواهد کرد ـ بهرحال بنظر نگارنده رجعت اساساً مطلب زیاد مهّمی نیست که نتوان آن را قبول کردزیرا جزمرده زنده شدن امرخارق‌عادت زیادتری‌را دربرندارد ـ وزنده شدن مرده برای اشخاصی که قرآن را قبول دارند امری عادی ومعمولی است زیرا کلام‌الله المجید درمورد قتیل بنی‌اسرائیل ـ واصحاب کهف ونظائرآن بدون شك و شبهه‌بطور صریح و واضح بزنده شدن مرده ناطق است وهیچ یك ازمفسرین اسلامی اعم ازعامه و شیعه اثنی عشریه وسایر فرق درمفاد آن مختصر اختلاف عقیده ندارند پس اگر کسی اسلام‌را قبول داشت وبکلام‌خدا بودن قرآن عقیده‌مند بود لابد وناچارا ست که بزنده شدن قتیل بنی اسرائیل ونشاندادن قاتلین خود وهم‌چنین بزنده شدن اصحاب کهف و خبردادن ازفجایع دقیانوس پادشاه ظالم‌جبّارعقیده داشته‌باشد بعلاوه معاد یکی‌ازاصول عقاید اسلامی‌است کسی که رجعت را قبول‌نکند پس‌چگونه معادرامی‌پذیردپس‌حال‌که اصل مرده زنده کردن خداوند بطور انفراد یا هشت و نه نفری یـا هزار نفری ثابت شد پس زنده کردن صدهزار نفری ویك ملیونی وهزار ملیاردی و تمام عالمیان هـم مانعی نداردزیرا ملاك عمل یکی است ونمی‌توان بین آنها فرقی گذارد ـ پس‌باید منکرین رجعت منکراصول دین‌اسلام وقرآن مجید شوند تابتوانند رجعت را قبول نداشته باشند والاّ آمن به بعض وتکفر ببعض معنی ندارد وقطعاً اسلام و اعتقادات اینگونه اشخاص هم جزحرف چیزدیگری نیست ویقیناً اصل را قبول ندارند که درفرع اشکال میکنند خلاصه مسلمان نیستند و مارا باغیر مسلمانان سخنی نیست .   (مؤلّف)

اینك درمقام قطعی بودن رجعت قسمتی ازحدیث شریف مفضّل معروف بمفضّل را که ناطق برجعت است ذیلاً متذکر میشویم ـ خلاصه ونقل معنی از صفحات ۲۰٤ و ۲۰۵ و۲۰٦ و۲۰۷ جلد ۱۳ بحارالانوار ـ که با تألیفات عدهٔ زیادی از علمای اسلام مطابق‌است وآن‌خبر ازحضرت‌امام‌بحق ناطق‌جعفربن محمدالصادق(ع) بمفضّل که یکی

ازدوستان صمیمی اهل‌بیت طهارت و نهایت درجه محلّ اطمینان‌است بعدازذکر ظهورو خروج حضرت صاحب‌العصر والزّمان وتسلط برمکّه و مدینه و کوفه و قتل سفیانی و بیعت سیّد حسنی بامام زمان وقتل عام زیدیّه که تمام مطالب را باآیات قرآن مجید تطبیق فرموده میفرماید .

پس ظاهرمیشودحضرت‌امام‌حسین(ع) بادوازده هزار نفرازصدیقان و۷۲نفر اصحاب روز عاشورای خودش و سپس صدیق اکبر یعنی سید اوصیاء حضرت علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع) ظاهر و برای آنحضرت قبّه عظیمی نصب میشود و بعد سید اکبر حضرت خاتم الانبیاء والرسل (ص) ظاهر میشود باتمام اشخاصی که او را تصدیق کرده و یا بااو درجنگ ها شهید شده اند .

ودین خدا درسرتاسر روی زمین نشر وترویج میگردد وهیچ شریعتی جز شریعت‌اسلام از کسی‌پذیرفته نیست وقریب چهل‌هزار نفر اززیدیه که سرتسلیم فرود نیاورده واعمال مبتدعه خود را دین اسلام میدانند و با سه روز مذاکره ممتد متقاعد نمیشوند تماماً به امرامام‌عصر کشته میشوند وسپس مااهل‌بیت طهارت درپیشگاه حضرت رسول‌اکرم(ص) شروع بشکایت مینمائیم بدین ترتیب :

۱ ـ علیاحضرت صدیقه طاهره فاطمه زهری سلام‌الله علیها شکایت خود را از ابوبکر وعمر راجع بغصب‌فدك وپاره کردن صحیفه حضرت‌رسول(ص) وهجوم خالدبن ولید و قنفذ و عمربن‌الخطاب برای الزام علی به بیعت ابوبکر و قصد سوزانیدن تمام عائله نبوت و زدن درب به پهلوی آن مجلّله و زدن تازیانه و اظهارات زشت از طرف عمر وسقط جنین و آنچه براو وارد شده بود بعرض پدر بزرگوارش میرساند (درتواریخ مقید است که عمر نوشته ابوبکر را پاره کرده است ولی این خبر صحیفه حضرت رسول (ص) را تصریح دارد (مؤلف)

۲ ـ حضرت امیرالمؤمنین (ع) محنت‌های بزرگ خود را ازشکستن بیعت‌غدیر و ۲٤ سال خانه نشین بودن و بعد از عروج ، بخلافت هم نقض بیعت طلحه وزبیر وحمل عایشه از طریق مکه به بصره و ایجاد فتنه و عدم قبول نصایح آنجناب و تهیه وسائل

قتل ۲۰ هزار نفر و قطع شدن هفتاد دست که زمام شتر عایشه را در دست گرفته بودند وهم چنین مصائب دیگر خود را که درجنگ‌های بعد از آن حضرت دیده بود وبالاخره شهید شدن بدست عبدالرحمن بن ملجم مرادی رابعرض حضرت رسول(ص) میرساند.

(دراین خبر اسمی ازجنگ صفین ونهروان صراحتاً برده نشده - مؤلف)

۳ ـ حضرت امام حسن (ع) شروع بشکایت کرده و عرض میکند یا جدّا من دردارهجرت امیرالمؤمنین کوفه‌حاضربودم که آنحضرت‌شهید شد ومرا وصی خودقرار داد بآنچه شما اورا وصی قرارداده بودید ومعویه ملعون‌زیاد ولدالزنارا بایکصدوبیست هزارنفرمردم جنگجو بکوفه فرستاد ودراثرزیاد خود معاویه بکوفه آمد وامر کرده بودکه مرا وبرادم‌حسین وسایربرادران واهل بیت مرا دستگیر کرده وهر کدام که از بیعت او تخلّف کنیم بقتل برسانند - من در جامع کوفه مردمرا جمع کرده و هرچه بیاری خود آنان را دعوت کردم و کتاب‌خدا وحقوق شما وپدر مرا تذکر دادم کسی اعتنائی ننمود مثل اینکه لجام آهنین بردهان داشتند وبالاخره عهد وبیعت مراشکسته وبمعویه پیوستند وناچاربعدازاتمام حجّت وعدم اجابت مردم اجباراً آنان‌را بحال خود گذاردم (این خبرتصریح بزیاد دارد ولی مطابق تواریخ‌دیگر زیاد درآن‌تاریخ حاکم فارس ازطرف امیرالمؤمنین(ع) بوده است (مؤلف)

٤ ـ حضرت امام حسین (ع) در حال خون آلودگی با تمام شهداءِ کربلا تماماً آغشته بخون قیام میکند وهمینکه حضرت رسول اورا می‌بیند گریه میکند وتمام‌اهل آسمانها وزمین‌ازگریه آنحضرت‌بگریه درمی‌آیند وحضرت فاطمه زهرا چنان صیحهٔ میزند که زلزله درزمین حادث میشود وحضرت امیرالمؤمنین‌وفاطمه (ع) درطرف‌راست حضرت حسین وحمزة اسدالله وجعفر طیار ازطرف‌چپ‌اوحرکت‌می کنند - حضرت‌رسول حسین را درآغوش میگیرد وخدیجه دخترخویلد وفاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین محسن سقط شده را بحضورحضرت رسول میآورند درحالیکه گریه وصیحه میزنند در اینجا حضرت صادق(ع) وارد تفسیرقرآن شده وآیهٔ اذالموئودة سئلت را بمحسن‌سقط‌شده تفسیرفرموده ودلائل امامت خودشان وعدم‌امکان ولایت مخالفین اهل بیت را کاملاً

تشریح و نیز تحریم احکام الهی را مانند متعه مفصلاً تشریح میفرماید که بیان آنها ازعهده صلاحیّت قلم نگارنده خارج است و بهمین جهت از دخالت در آن موضوعات خودداری کرده و به بقیّه شکایت ائمّه میپردازم (خبری مفصلتر از این خبر که خود حضرت منطبق با ٥٤ آیه از قرآن مجید فرموده از حضرت صادق (ع) نقل نشده است و بعقیده مؤلف نظیر خطبه شقشقیه حضرت امیرالمؤمنین (ع) است .

٥ ــ حضرت امام علی بن الحسین جدم و امام محمد باقر پدرم برخواسته و بجدشان از آنچه بر آنان ظلماً واقع شده شکایت مینمایند و بعد من برخواسته و از اعمال منصور عباسی شکایت میکنم و سپس پسر و وصی من موسی برخواسته و آنچه از هرون عباسی بر او وارد میشود بعرض میرساند و همچنین علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد از اعمال مأمون و متوکل و معتز عباسی شکایات خودرا بعرض جدشان میرسانند ــ (در اینجا اسم معتصم که قاتل حضرت امام محمد تقی است ، نیست شاید اشتباه چاپی یا سقط شده باشد وحال آنکه معتصم اشقی از مأمون بوده است . (مؤلف)

٦ ــ حضرت مهدی درحالیکه پیراهن حضرت رسول (ص) را پوشیده و آن پیراهن آلوده بخون آنحضرت درروز جنگ احد است که پیشانی و دندانهایش را بضرب سنگ کفار شکسته‌اند ودربین فرشتگان احاطه شده قیام تا بحضور جدش شرفیاب وعرض میکند یا جدّا اوصاف مرا ازحیث نسب ونام و کنیه بامّت خبر دادی ولی آنان مرا انکار کردند و گفتند چنین کسی متولد نشده و اگر هم بوده مرده است وعقبی ندارد من در کمال صعوبت صبر کردم تا خداوند مرا اجازه ظهور داد پس حضرت رسول میگوید حمد بــر خدائی که صدق وعده خود را ظاهر کرد وما را وارث زمین قرارداد و بهشت راهم هرطور که خواسته باشیم اشغال میکنیم و نیکو است اجر عمل کنندگان و بازمیفرماید فتح و نصرت خدا ظاهر شد و حق است قول خداوند سبحانه و تعالی هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره الدّین کلّه ولو کره المشرکون و بازمیفرماید انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر ویتم نعمته علیك ویهدیك صراطاً مستقیماً وینصرك الله نصراً عزیزاً ـ مفضل عرض میکند یابن رسول الله پیغمبر چه گناهی داشته که آمرزیده شود حضرت صادق

میفرماید که پیغمبر ازخداوند میخواهدتمام گناهان شیعه مارابر آنحضرت تحمیل کرده وجمیع آنهارابیامرزد ـ مفضّل عرض میکند مدتی طویل گریه کردم وعرض کردم ای مولای من این موهبت هم ازفضل شما است ـ حضرت صادق میفرماید این بخشش نیست مگر برای تو وامثال تو واین حدیث‌را برای تمام‌مردم نقل مکن که بآن اتّکاء کنندوازاعمال دین خود دست بکشند وحال آنکه چیزی جای آن اعمال را نخواهد گرفت وخداوند میفرماید شفاعت نیست مگر برای کسانیکه خدا ازآنان راضی باشد ـ مفضّل باز عرض میکند مگر رسول‌الله تمام دین را تبلیغ نفرموده‌است که خطاب بحضرت‌مهدی میفرماید آمد نصرت وفتح خدا وظهور تمام دین حضرت صادق میفرماید که در این روز (روز رجعت) دیگر مجوس ویهودی وصائبی ونصرانی نبوده وفرق مختلفه دردین‌اسلام وخلاف وشک نیست وشرک وانواع بت پرستی وبندگان آفتاب و ماه وستاره وآتش وسنک وجود ندارد واین‌است مقصودحضرت رسول‌ازاین‌فرمایش (آن دین که من آورده بودم امروزبحّد اکمل بموقع‌اجرا درآمده‌است) ومفادآیه شریفه‌وقاتلوهم حتی‌لاتکون‌فتنة ویکون‌الّدین کله‌لله امروز کاملاً حکمفرما شده است مفضل عرض میکند که شهادت میدهم که علم شما علم خدا است وبسلطنت وقدرت خدا قدرت دارید وبحکمش حرف میزنید وبامرش عمل میکنید .

بازحضرت‌صادق(ع) فرمایشات خودرا بدین‌نحو ادامه داده‌که بعد حضرت‌مهدی در کوفه مستقر میشود وآسمان‌ملخ‌طلا براصحابش میبارد وزمین‌گنج‌های خودراظاهر میکند و برکات خداوندی شامل حال اتباع آنجناب میشود مفضّل عرض میکند که اگر یکی از شیعیان شما فوت شده باشد وحقی ازبرادران دینی ویا اجداد خودبرذمّه داشته باشد چگونه است حال او جواب میفرماید که حضرت حجّة در تمام عالم ندا در میدهد که هر کسی حقی برشیعه ما دارد از خردلی تا قنطار ازنقره وطـلا و املاك از آنحضرت دریافت دارد وتأدیه خواهد نمود ـ مفضّل عرض میکند بعد چه‌میشودحضرت صادق میفرماید که مهدی تمام شرق و غـرب زمین راگردش میکند و سپس در کوفه سکونت اختیارمیکند ومسجد یزیدبن معویة راکه بعدازقتل امام‌حسین بناء کرده‌بود

بود با خاك یکسان مینماید ـ مفضل عرض میکند که مدت ملك حضرت مهدی چقدر خواهد بود جواب میفرماید قال‌الله عزوجل فمنهم شقیّ وسعید فاماالذین شقوففی النار ربهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها مادامت‌السموات والارض الاماشاء ربك فعال بمایرید و اماالذین سعدوافففی الجنّة خالدین فیها مادامت‌السموات‌والارض الاماشاء ربک عطائاً غیر مجذوذ ـ ومقصود حضرت ازاین آیه آن بوده که غیر ازخداوند مدت ملك‌حضرت مهدی را کسی نمی‌داند ـ والحمدلله رب‌العالمین و صلی‌الله علی خیر خلقه محمد النبی وآله‌الطیّبین‌الطاهرین سپس علامه مجلسی‌اعلی‌الله مقامه تخالفی که دراواسط حدیث با روایت حسن‌بن سلیمان در کتاب منتخب‌البصائر بوده تذکر داده ـ وخلاصه آن این است که زیدیّه متخلف ازامام عصر درلشکرحضرت امام حسین میباشند نه سید حسنی و عدهٔ آنان هم چهار هزارنفراست نه چهل هزار نفر و دراساس امر که رجعت مصطلح فرقه شیعه امامیه باشد دراین خبر هم تردیدی نشده است واین نکته را نیزباید تذکر داد که بنده نگارنده درمقام ذکرجزئیات ملك‌حضرت‌مهدی(ع) وسائرین که دراخبار مندرج است نیستم وفقط مقصودم اصل رجعت است‌که تا حدی برادران دینی بحقیقت امر توجه داشته باشند .

نهم ـ عقیده شیعه امامیه نسبت‌بسایرامور

عقیده شیعه امامیّه نسبت بقبله و حجّ و نماز وروزه ماه مبارك رمضان و زکوة با سائر فرق اسلامی فرق بیّنی ندارد و بعضی جزئیات که درمقدمات یانفس این امور دربین هست اصل عمل را تغییر نمیدهد ولی در جهاد تاحدّی اختلاف فاحش است زیرا فرق عامّه بامر اولوالامر که عبارت ازسلاطین و امراء آنان باشند قیام بجنگ کفّار را واجب میدانند امّا شیعه امامیّه در زمان غیبت امام عصر جهاد را واجب نمیداند مگر آنکه اراضی و یا اعراض و نوامیس مسلمین مورد تعرّض کفار واقع بشود که در چنین فرض دفاع واجب‌است وهمچنین‌عقیده شیعه درتصرف‌خمس‌که باید بسادات و نوّاب‌عام‌امام تادیه گردد باروبه فرق‌عامّه مباینت دارد .

خاتمة در معرفی رجال نامی اسلام

بر ناظرین بصیر پوشیده نخواهد ماند که مؤلّف حقیر جز ترویج مذهب شیعه امامیّه اثنی عشریّه منظور دیگری ندارد وبمقتضای این هدف شایسته است که نامی از رجال نامی اسلام که درقرون اوّلیه مروّج طریقه حقه ما بوده‌اند در خاتمـه برده شود و در این تذکار مختصری از اوضاع زمان و فداکاری آنان بطور اجمال اشاره میشود .

۱ ـ در دوره خلافت ابوبکر وعمر که مهاجرین بیست وسه سال وانصار ده‌سال با پیغمبر اسلام معشور بودنـد مبنای امور عمومی ظاهراً طبق اصول عـدالت اسلامی اداره می‌شد و درمهام امور هم طبق تکلیف الٓهی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آنان را هدایت مینمود نام کسی بخصوص ازاتباع اهل بیت را نمیتوان مرجّحاً ذکر کرد ۱۰ تا ۲٤ هجری .

۲ ـ در دوره عثمان ابوذرغفاری بزرگترین واولین مرد فداکار اسلام در مقابل دستگاه ظالمانه عثمان و معاویّه وسائر امراء سوء او قد برافراشت و در مجاهدت برای جلوگیری ازتعدّیات عمومی امویان جان گرامی خودرا فدا نمود ومیتوان اورا اوّلین شهید فرقه ناجیه شیعه امامیه دانست ۲٤ تا ۳٦ هجری .

۳ ـ درخلافت ظاهری‌حضرت امیرالمؤمنین(ع) غیراز بنی‌هاشم قیس بن سعدبن عباده ـ ومالك اشتر نخعی و محمدبن ابی‌بکر و حذیفة الیمان و هاشم مرقال و حجربن عدی و عمرو بن حمق و عمّار یاسر وخزیمة بن ثابت و اصبغ بن بناته و علی بن عبدالله عباس در پیشرفت مرام حقه و مقررات مذهبی شیعه اثنی عشریه فعالیت های زیادی بعمل آورده و پیشرو این فرقه بوده‌اند ۳٦ تا ٤۱ هجری .

٤ ـ درخلافت حضرت امام حسن(ع) جز بنی‌هاشم وبرادرانش منحصر کسی‌که تا آخرین حدّ امکان مقاومت را ادامه داد همان قیس بن سعد بن عباده بود کـه بعد از صلح اجباری حضرت امام حسن(ع) با معاویّه ازبیعت باآن طاغی خود داری‌نمود ـ و حضرت‌اورا به‌تسلیم‌ملزم کرد ـ ودرموقع بیعت معویّه ازنهایت بغض گفت ای‌پسرسعد من میل نداشتم که تو زنده باشی و خلافت بمن برسد قیس از نهایت شهامت گفت من

هم همین عقیده را داشتم اما چکنم که مردم غدّار با من همراهی نکردند و بزرگترین نامردی وننگ تاریخی دراین زمان برعبیدالله بن‌عباس که سردار لشکر امام‌حسن(ع) بود و از معاویّه پول زیادی گرفته و باو ملحق شد باقی مانده است ٤١ تا ٥٠ هجری. (بنده نگارنده ازاین‌تاریخ ببعد بجای‌خلافت کلمهٔ امارت وحکومت‌استعمال میکنند) .

٥ ــ در دوره حکومت وسلطه معویّه عدهٔ بیشماری از دوستان اهل‌بیت‌طهارت بقتل رسیدند که بزرگترین آنان حجربن عدی و عمرو بن حمق بودند ولی بطوری دیکتاتوری وقلدری آن طلیق بن طلیق بالا گرفته بود که کسی دیگر تصوّر مقاومت را هم نمی‌نمود ٥٠ تا ٦٠ هجری .

٦ ــ در دوره حکومت یزید بن معویّه‌که شهادت حضرت امام حسین بعمل‌آمده گرچه تمام کسانیکه در رکاب ظفر انتسابش شهید شدند نهایت درجه صمیمی بودند ولی‌بازعدهٔ دربین‌اشخاص برجستگی‌داشته ودرنصرت‌آنجناب کوشش بسیاری‌بکاربرده‌اند که در صدر آنان حبیب بن مظاهر اسدی وهانی بن عروه جای دارند ــ که اوّلی سعی زیادنمود که قبیله بنی‌اسد رابلشکر حضرت‌امام‌حسین(ع) ملحق نماید وموفقیّت حاصل نکرد و دوّمی کوشش زیادی قبلاً در کوفه بعمل‌آورده بود که شهر کوفه را ازدست عمال‌یزیدبن معویّه خارج نماید تا درموقع ورود حضرت امام‌حسین(ع) دیگرخطری وجود نداشته باشد ٦٠ تا ٦٤ هجری .

٧ ــ بعد از یزید معویّه پسرش بحکومت انتخاب شد ولی پس ازچهل روز خودرا خلع کرد و مروان حکم بر بلاد شام مسلط شد و عبدالله زبیر در مکّه خود را خلیفه خواند و شیعه عراق هم بقیادت و فرماندهی مختار بن ابی‌عبیده و ابراهیم ابن مالك اشتر نخعی کوفه و موصل را در تصرف داشتند و هریك از سه دسته خیال توسعه سلطه خودرا مینمودند تا تدریجاً عبدالملك بعد ازمروان باقتل مصعب بن زبیر وعبدالله زبیر برتمام بلاد اسلامی مسلط گردید زیرا مختار وشیعه عراق را قبلا مصعب از بین برده بود و دورهٔ قلدری و زور مانند زمان معویّه حکمفرما گردید . از ٦٤ تا ٧٣هجری حالت عمومی بشرح‌فوق بوده ولی‌از٧٣ به بعد عبدالملك تاسال٨٦ باستقلال

تمام براعراض واموال ونفوس مردم حکومت کرد .

دراین دوره عبدالله عفیف و مختار وابراهیم اشتر و سلیمان صردخزاعی و مسیب ابن قعقاع و یزیدبن انس و عده دیگری بطرفداری اهل بیت قیام نموده و با آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسیدند باز دراوضاع عمومی‌مسلمین تأثیرات زیادی باقی‌گذاردند

۸ ـ در دوره ولید بن عبدالملك سعید بن جبیر وقنبرغلام حضرت امیرالمؤمنین در تبلیغ تشیّع بذل جهد زیاد می‌نمودند و بدست حجاج بن یوسف ثقفی بقتل‌رسیدند ۸٦ تا ۹٦ هجری .

۹ ـ بعداز ولید سلیمان بن عبدالملك برتخت امارت جلوس کرد واموری عمومی را بانظر عمر بن عبدالعزیز که مرد خوش سیرتی بود انجام میداد ـ در این دوره تعدی و ظلم نسبت باهل بیت طهارت و طرفدارانشان تخفیف یافت ـ وگویند جز عبدالله بن محمدحنفیّة بن علی‌بن‌ابیطالب(ع) که ازطرف سلیمان مسموم گردیدبدیگری تعرض نرسید ۹٦ تا ۹۹ هجری .

۱۰ ـ در حکومت عمر بن عبدالعزیز که تا حدّی شبیه بخلافت بود نسبت به اهل‌بیت طهارت مهربانیهائی‌شد زیرا فدك راکه ازدوره عثمان بمروان واولادش تیول داده بودند بوراث علیاحضرت صدیقه کبریٰ برگردانید واموال زیادی دربین هاشمیّین تقسیم نمود و لعن حضرت امیرالمؤمنین را الغاء کرد وجنگ با خوارج را مادامیکه زنده بود تعطیل کرد ۹۹ ـ ۱۰۱ هجری .

گویند پسر سلیمان با پسر عمر هریک تفاخر بپدر خود میکردند پسر عمر عدالت‌پدر خودرا می‌ستود وپسرسلیمان میگفت پدرتو واعمالش فقط حسنهٔ‌ازحسنات پدر من خواهد بود زیــرا اگر سلیمان او را خلیفه نکرده بود که نمی توانست کار خوبی‌انجام دهد .

۱۱ ـ از دوره یزیدبن عبدالملك دومرتبه جور و ظلم ترویج گردید و در دوره یزید کثیربن عبدالرحیم خزاعی شاعر معروف مروج اهل‌بیت و با زبان خود آنان را تقویت‌می‌نمود ـ حضرت امام‌محمدباقر(ع) برجنازه‌اوحاضرگردید ۱۰۱ تا ۱۰۵هجری.

۱۲ ـ دوره کامل قلدری و دیکتاتوری بعداز زمان معویه ویزید دوره هشام‌بن

عبدالملك است که واقعه حائله حضرت زیدبن علی‌بن الحسین واقـع شد و بسیاری از دوستان اهل‌بیت طهارت بطرز فجیعی کشته شدند ـ وعلاوه بر اصحاب آنحضرت‌فرزدق شاعر وسیداسمعیل حمیری‌برای ترویج مذهب‌تشیّع کوشش داشته‌اند ۱۰۵ تا۱۲۵هجری

ازنوادر دوستان اهل‌بیت عصمت وطهارت سیداسمعیل بن محمد معروف بحمیری است که قبلاً مذهب کیسانی داشته وبتعلیم حضرت‌صادق(ع) از آن عقیده تبرّی جسته و بمذهب اثنی عشریه مفتخر شده است .

سید حمیری را میتوان ابوذر ثانی دانست و ارادت و صحبت حضرت رسول را در ابوذر غفاری با ارادت و کمالات سید حمیری کـه حدّاً کثر استفاده را از قریحه و معلومات سرشار خود بنفع اهل بیت می‌نموده موازنه کرد .

ابوالفرج دراغانی نقل کرده که روزی سیّد حمیری بر اسب خوبی سوار شده و البسه فاخر پوشید و فرمود هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین ذکر کـند کـه من آن فضیلت را بنظم فصیح و بلیغ در بیـاورده باشم این اسب و آنچه با من است باو عطاء خواهم کرد .

محدثین شروع به بیان فضایل علی‌نمودند وهرفضیلتی را سیّد بانظم‌صحیح‌وفصیح مانند درّ و کوهر تحویل میـداد تا اینـکه مردی پیش‌آمد و گـفت ابوالرّعل مرادی نقل کرده کـه حضرت امیرالمؤمنین چکمه‌های خود را برای وضو درآورده و ماری وارد یك لنـگه چکمه او شده بود وقتی که خواست چکمه را بپوشد غرابی چکمه‌را ربود و بهوا برد بحدّی که مار از داخل چکمه بزمین افتاد ـ اگراین فضیلت را بنظم درآوردهٔ برای من قرائت کن سیّد فوراً پیاده شد و اسب و تمام اشیاء را بآن مرد داده وبعد مفاد فضلیت مذکوره را بنظم درآورد .

وبازفضیلت دیگری برای سیدحمیری نقل شده که پیغمبراسلام حضرت رضا(ع) را بسلام کردن براو امر کرده و توصیه فرموده که قصیده عینیه سیّد را حفظ کرده و بشیعیان تعلیم کند که آن را در مجامع خود بخوانند .

سیدحمیری درموقع احتضارقبلاً رویش‌سیاه شد ومخالفین‌اهل‌بیت که‌حاضربودند

خوشحال شدند همینکه سید متوجه شد فریاد کشید که خدا آیا این است اجر ومزد من در مدح اهل بیت پیغمبر تو - فوراً صورتش سفید و مانند قرص خورشید درخشنده شد - مخالفین باحال خجلت زده برخواسته ومتفرق شدند ودوستان اهل بیت طهارت شادی‌ها کرده وقضیّه را درمجالس ومحافل خود نقل مینمودند -

۱۳ - ولیدبن یزیدبن عبدالملك بعداز هشام بامارت رسید ومرد فوق العاده شقی و ظالمی بود ومانند یزیدبن معویه کلمات کفرآمیزی نسبت بوحی وقرآن دارد - در دوره این پلید یحیی بن زید در ایران کشته شد و عدّهٔ از اهل نیشابور با آنحضرت مساعدت زیاد کرده وشربت شهادت نوشیدند .

مطلبی را که باید تذکر داد مرحوم محدث معاصر قمی جوزجان را بین مرو و بلخ ومرکز خروج را در ابوشهر دانسته وحال آنکه تواریخ دیگرجوزجان را عبارت از گرگان فعلی (استرآباد) دانسته‌اند وقبر حضرت یحیی در گرگان شناخته میشود وزیارتگاه عموم مسلمانان است ودر این دوره یزیدبن عمرو وجریش بن عبدالله شیبانی درترویج مذهب شیعه درایران سعی زیاد نمودند - ۱۲۵ تا ۱۲۶ هجری .

۱٤ - درحکومت یزید وابراهیم پسران ولید کمیت شاعر بازبان خود که بّرنده تر از شمشیر بود اهل بیت طاهرین را در ملاء عام مدح و مخالفین را قدح میکرد - و یکمرتبه جائزهٔ مهمی ازطرف مردان وزنان هاشمی برای کمیت جمع آوری شد ولی او قبول نکرد و تمام آن را که معادل صد هزار درهم بود بصاحبانش رد کرد ۱۲٦ تا ۱۲۷ هجری .

۱۵ - مروان نواده مروان بن حکم معروف بحمار آخرین امیر اموی است که در دوره او ضعف حکومت ظاهر گردید و دوستان اهل بیت تا حدی علناً به تبلیغ پرداختند ۱۲٦ تا ۱۳۲ هجری .

۱٦ - در سال ۱۳۲ امارت از امویان بعباسیان منتقل شد و اوّل مرتبه عبدالله سفاح که دراغلب تواریخ احمد نوشته شده براریکه امارت جلوس کرد و در این دوره ظاهراً اهل بیت مورد احترام بودند زیراهم سفاح مردی رئوف بود وهم هنوزچندآن

مسلط بر کشورهای اسلامی نشده بودند ـ وشیعیان آزادانه باعمال دینی خودپرداخته ونزد حضرت امام جعفر الصادق (ع) رفت وآمد میکردند ۱۳۲ تا ۱۳۶ هجری .

۱۷ ـ دردوره منصور که هتاك وفتاك‌ترین امراءِ جور عباسی بود محمدبن‌مسلم و زرارة بن اعین وبرادرانش وابن ابی‌عمیرو ابان بن تغلب واعمش کوفی ومعلی‌بن خنیس ومخصوصاً هشام‌بن حکم که جوانی پرحرارت بود در ترویج مذهب شیعه سعی بلیغ نموده‌اند رضوان‌الله علیهم .

در کتاب تتمة المنتهی تالیف محدث قمی اعلی‌الله مقامه مندرج است که هشام مباحثهٔ با عمروبن عبید شیخ معتزله نموده که در افواه مسلمانان با تجلیل تمام ذکر می‌شد روزی حضرت امام جعفر صادق (ع) باحضور جمعی ازدوستان ازهشام خواست که خود حکایت را بیان نماید ـ هشام عرض کرد که شنیدم شیخ معتزله در مسجد بصره روزها نشسته‌ومردم را گمراه میکند لذا به‌بصره سفر کردم ودرمسجد بملاقات‌اورفتم ـ دیدم یك قطعه پارچه پشمی سیاه را شلوار وپارچه دیگری را ردا قرار داده و مشغول مذاکره بامردم است ـ دربین حاضرین‌برای‌خود جائی باز کردم ومنتظر شدم تاجواب های مردم خودرا داد و سپس باو نزدیك شده و اجازه خواستم که از او سئوالی کنم موافقت کرد سپس از او پرسیدم که‌آیا شما چشم دارید خندید و گفت ای پسرك من این چه سئوالی است مگر نمی‌بینی که چشم دارم گفتم سئوال من این‌است گفت‌آری گفتم برای شما چشم چه کار میکند گفت می‌بینند گفتم بینی داری گفت آری گفتم چه وظیفهٔ برای تو انجام میدهد گفت با آن بوها را می شنوم گفتم دهان داری گفت آری گفتم برای شما چه میکند گفت غذا میخورم وطعام‌ها را می‌چشم وهم‌چنین سائر جوارح‌را سئوال کرده وجواب گرفتم سپس پرسیدم قلب دارید گفت بلی گفتم قلب‌چه وظایفی دارد گفت قلب رئیس و حاکم و مرجع کل جوارح است که هر گاه در اشیاء دیده شده یاچشیده شده ویابو کرده شده ونظائر آنها برای جوارح تردیدی‌حاصل‌شود بقلب رجوع کرده وحیرت خودرا رفع نمایند ـ گفتم بنابراین جوارح انسانی از قلب مستغنی نیستند وخداوند قلب‌را برای رفع حیرت آنها قرار داده است گفت بلی گفتم

ای ابا مروان خداوند برای جوارح رئیس و امام قرار داده که مرجع حل مشکلات آنها باشد پس چه‌شده که برای خلق خود امام ورئیس قرار نداده است که باو رجوع کنند وشك وحیرت خودرا مرتفع نمایند عمروبن‌عبیدمبهوت وساکت شد و گفت‌حتماً تو هشام هستی وبرخواسته و مرا دربر گرفت ودرجای خودش نشانید وتامن در بصره بودم دیگر به‌بحث‌های خود ادامه نداد ـ حضرت فرمود ای‌هشام این مناظره را از که آموخته بودی عرض کردم یابن رسول‌الله ازهیچکس وبرزبانم بدون اختیار جاری‌شد فرمود بخدا قسم که این احتجاج درصحف حضرت ابراهیم علیه‌السلام وحضرت‌موسی علی نبیّنا و علیه‌السلام مندرج است .

نام‌اعمش سلیمان‌بن مهران‌دماوندی‌است که درسلك‌فقهاءِ شیعه کوفه در آمده و فوق‌العاده مزّاح وحاضر جواب بوده است گویند روزی ابوحنیفه باو گفت یا ابا محمد خداوند هر نعمتی را که ازشخص زائل کند باو عوض میدهد حال درعوض چشم‌تو که کور کرده چه بتو عطا کرده است جواب داد عوض‌آن است که اشخاص نعثل مثل تو را نمی‌بینم ــ و باز از او پرسیدند که نماز در عقب سر جولاءِ چطور است گفت عیبی ندارد مشروط بآنکه بدون وضو باشد ـ باز گفتند آیا شهادت جولاء را می‌پذیرید جواب دادآری ولی باوجود عدلین والا فلا .

دراینجا مناسب است که ذکری از رُواة اخبار که فرقه شیعه امامیّه در صحت منقولات آنان اجماع دارند برده شود .

عدّه رواة مزبور هیجده نفراست : ۱ ــ زرارةبن اعین ۲ ــ یزیدبن معویةعجلی ۳ ــ محمد بن مسلم ثقفی ٤ ــ ابو بصیر لیث‌بن البختری ٥ ــ فضل بن یسار ٦ ــ معروف بن حربوز ـ این شش نفر مهم‌ترین عالم تشیع وافقه وارفع از سایرین هستند ۷ ــ جمیل بن دراج ۸ ــ ابان بن عثمان الاحمر ۹ ــ عبداله بن مُکّان ۱۰ ــ عبداله بن المغیرة ۱۱ ــ عمادبن‌عثمان که خود وبرادرانش ثقه حضرت کاظم هستند ۱۲ ــ عمادبن‌عیسی‌بصری ـ این‌شش‌نفر دردرجه متوسطند ۱۳ــ صفوان‌بن‌یحیی‌کوفی ۱٤ــ یونس‌بن‌عبدالرحمن که حضرت‌صادق‌برای‌اوضامن‌بهشت شده ومرجع‌اهل‌قم‌قرارداده‌است

۱۵ ــ حسن بن محبوب ۱۶ ــ محمد بن ابی عمیر ۱۷ ــ عبدالله بن عمیر بن اعین
۱۸ ــ احمدبن محمد ، که این هیجده نفر تمام دین‌اسلام را ازحضرات باقرین گرفته
وبتمام عالم اسلامی رسانیدند ـ مخفی نماند که‌اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام درتمام
دوره زرّین شیعه که ده‌سال آخر حکومت اموی و۱۰ سال‌اول حکومت عباسی‌است
ازچهارصد تن کمتر نبوده وتاچهار هزار و۲۰ هزار نفرهم دراین‌مدت نقل کرده‌اند ولی
این اشخاص خصوصیت داشته و کاملاً مورد اعتماد و توثیق ائمه اسلامی بوده اند ــ و
کتب شیعه مشحون از مدآیح و جلالت قدر آنان است بطوریکه هر خبری که در
نزد یکی ازاین هیجده نفر صحیح تشخیص شود دیگر کسی از روآة تحقیق در اسناد
قبلی آن خبر تا معصوم نکرده و با کمال اطمینان بآن عمل میکنند ــ ۱۳۶ تا
۱۵۸ هجری .

دراین دوره علاوه برجمّ غفیری ازاهل‌بیت که بدست منصور شهید شدندحضرت
صادق (ع) را نیز مسموم کرده است .

۱۸ ــ محمد معروف به مهدی‌عباسی بعد ازمنصور بامارت رسید ومختصری‌از
شدت بر شیعیان کاسته شد ولی مبنای امور کماکان تغییری نیافته وبر ترویج مذاهب
عامّه جریان داشت ـ در این دوره عمربن محمد معرّوف باابن اذینه برای اهل‌بیت طهارت
تبلیغ می‌نمود و بهمین‌جهة مورد سخط مهدی واقع شده و ازترس مهدی همیشه بطور
پنهان زندگی می‌نمود تادریمن وفات کرد ـ ۱۵۸ تا ۱۶۹ هجری .

۱۹ ــ بعد ازمهدی دوره موسی هادی عباسی شروع شد ودراین زمان قضیهٔ فخّ
واقع شد وعمال عباسی برشدت خود نسبت باهل‌بیت طهارت افزودند ولی معروف‌است
که هادی لشکر عباسی فخّ را مخذول قرار داده و بآنان عطائی نداد واموال موسی‌بن
عیسی سردار لشکر را مصادره کرد در این دوره خلیل استاد سیبویه فضائل حضرت
امیرالمومنین رادربین مردم بیان میکرده است و از سخنان اواست که احتیاج الکل
الیه و استغنائه عن الکلّ دلیلٌ علی انه امام الکل ـ یعنی احتیاج تمام مردم بعلی و
استغناء علی از تمام مردم دلیل است بر اینکه او امام کل است ۱۶۹ تا ۱۷۰ هجری

۲۰ ـ بیستمین حکومت بناحق هرون عباسی است که ظلم و جور را بمنتهی درجه ترقی داد ـ در دوره هرون شفیق بلخی‌را باتهام تشیّع کشتند وهمچنین شریک‌بن عبدالله نخعی‌را بجرم تشیّع ازقضاوت عزل کردند واین‌دو نفر اگر شیعه نبوده‌اند مردمان حقگوئی بوده‌اند و این شریک غیر از شریک‌بن اعور است که طرف منازعه با معویه بود و مقامی بلند دربین مسلمین دارد.

گویند شریک‌بن اعور روزی برمعویه وارد شد معویه با استهزاء باوگفت بخدا قسم که نام تو شریک است و خدا شریک ندارد و پدرت اعور بوده بصیر بهتر از اعور است و تو دمیم (زشت) هستی و جیّد بهتر از دمیم است پس چگونه تورا رئیس قوم کردند شریک جواب میدهد نام تو معویة است ونیست معویة مگرسگ مادهٔ که میل بسگهای نرداشته وسگهای نر اورا تعقیب کنند و پسر صخر یعنی سنگ سخت‌هستی وسهل بهتراز صخر است و باز پسر حرب (جنك) هستی سلم بهتراز حرب است و باز پسرامیّه هستی وامیّه ازامه (یعنی کنیز بوده) که تصغیر شده است پس چگونه امیر مسلمانان شدی معویة درغضب شد ولی‌شریک اعتنائی‌نکرده و برخواست و گفت معویه مرا فحش میدهد و حال آنکه هنوز شمشیر و زبانم با من است.

در دوره هرون علی‌بن یقطین رحمةالله علیه حافظ شیعیان در دستگاه حکومت بوده و دارای محاسن زیادی است و از طرف حضرت صادق (ع) در زمان طفولیّت و از طرف حضرت امام‌موسی کاظم‌علیهماالسلام مورد تجلیل واقع شده ومکرّراجازه خواسته که از خدمت دولت عباسی کناره‌گیری‌کند ولی حضرت کاظم باو اجازه نداده‌ومخصوصاً امر بادامه خدمت‌کرد تادرمعارضه باظلم وقضاء حوائج مردم هرچه میتواند کوشش کند. محدث معاصر قمی رضوان‌الله علیه فوت عبدالله‌بن معاویة بن عبدالله‌بن جعفر‌بن ابیطالب را بسال ۱۸۳ دانسته وبمقتضای اصل مطلب که مطابق باتواریخ دیگر است لازم‌میآید که عبدالله پنجاه و چهار سال در محبس مانده باشد وبااینکه تردید در مرقومات فقید سعید نورالله مضجعه خارج از ادب است ولی این امر مستبعد بنظر میآید ـ زیرااولین خلیفه عباسی که تاحدی با هاشمیان رافت داشت ممکن نبود امر باطلاق او ننماید

بعلاوه تواریخ دیگر قید کرده اند که ابومسلم عبدالله را نپذیرفت و مخفیانه در کشتن او سعی کرد و این امر در حدود سال ۱۳۲ بوده است والله اعلم بحقایق الامور .

دوره حکومت هرون زمان ذلت اهل بیت طهارت بوده که عدهٔ بیشماری ازذراری رسول‌الله بقتل رسیدند که درصدر آنان حضرت باب‌الحوایج موسی‌بن‌جعفرالکاظم قرار دارد لعنة‌الله علیه وعلی ابائه الجبارین و اولاده الفاسقین ــ ۱۷۰ تا ۱۹۳ هجری .

۲۱ ــ بعد از هرون محمد امین بامارت قیام نمود و او پسر زبیده دختر جعفر بن منصور دوانقی است و بزرگترین زن خانواده عباسی بشمار میرود و آثار خیری دارد که هنوز درمکه ومناء وعرفات وعرض راه مکه ازطریق جبل موجود است این مخدره درمحبت حضرت مرتضی علی و فاطمه زهرا علیهماالسلام غالیه بود هنا هاالله تعالی ــ رازی صاحب کتاب قصص نوشته‌است که هرون بواسطه تشیع زبیده قسم خورد که اورا بادو کلمه طلاق گوید و نامهٔ باو نوشت کنت فبنت ــ یعنی هرچه بودی بریده شدی ــ زبیده جواب نوشت که کنّافاحمدنا ربّنا ومانِدمنا یعنی بودیم وحمد خدای خودرا میکنیم و پشیمان هم نیستم .

گویند شهر تبریز ازبناهای زبیده است وبواسطه مرض درآنجا سکونت اختیار کرده بود و بهمین‌جهت آن شهر به تبریز معروف شده است .

پس از مدتی هرون نامهٔ نوشت و مراجعت زبیده را به بغداد درخواست کرد زبیده در جواب نوشته لنخخة الجمید فی‌الکوزالجدید خیرمن بغداد و هرون‌الرشید .

این زن مرد صفت از دوره پدرو اعمام وشوهرو پسر خود همیشه مروج اهل‌بیت طهارت بوده است مدت امارت امین ششماه میباشد .

۲۲ـ مامون‌عباسی بعدازکشته‌شدن امین‌بر تمام بلاد اسلامی‌مسلط شد وعدهٔزیادی ازامامزادگان درایران حین‌خدعه ولایت‌عهدی‌حضرت رضا بامرانملعون شهید شدند که فعلاً قبورآنان زیارتگاه عمومی است . واقعه محمد طباطبا و محمدبن زید در این دوره بود و صاحب کتاب الغدیر نوشته است که مقبره امامزاده محمد محروق در نیشابور متعلق بهمان محمدبن محمدبن‌زیداست والله اعلم دراین‌دوره مبلّغین‌مذهب‌شیعه زیاد بوده‌اند وخود

مامون‌هم اظهار تشیع میکرد و بهمین‌جهة ظاهراً عمّال اوجلوگیری از نشر فضائل اهل‌بیت نداشتند که درصدر آنان دعبل خزاعی شاعر معروف و فضل بن شاذان قرار دارند تا اینکه فاجعه مسمومیت حضرت رضا(ع) بدست مامون بعمل آمد وغریب آن‌است که باز مامون از رو نرفته و دراثبات فضیلت حضرت امیرالمومنین علی مجالس ومحافلی با علماءِ عامّه تشکیل میداد و خود را تابع اهل بیت میدانست ۱۹۳ تا ۲۱۸ هجری .

۲۳ ــ بعد از مردن مأمون در رقه معتصم برادرش بامارت رسید در ایذاء اهل‌بیت و اتباع آنان مانند پدرش هرون میکوشید. وگویندکه ام‌الفضل دختر مامون بتحریك او حضرت جوادالعالمین علیه‌السلام را مسموم نمود . در زمان معتصم ابونصر احمدبن محمد وفات یافت و او از دوره منصور تا این زمان بتقویت اهل‌بیت طهارت میکوشید و همچنین محمد بن حسن فضال ــ و بشر حافی و ابودلف قاسم بن حسین تقویت شیعیان می‌نمودند ولی پسرش دلف دشمن علی بود ومیگفت شیعه میگوید که دشمن علـی زنا زاده است و من پسر امیر هستم و کسی جرئت نداشته که با مادر من زنا کند . این سخن بابودلف رسید درمجمعی اظهار داشت که این حدیث صحیح است و دلف پسر من هم ولدالزناء و هم ولدحیض است زیرا وقتی من مریض بودم خواهرم مادر دلف را برای پرستاری من فرستاد وچون جمیله بود من بااو زنا کردم درحالیکه حایض بود و سپس بدلف حامله گردید و برای عدم افتضاح اورا تزویج کردم و برصحت مطلب قسم‌های غلاظ و شداد یاد نمود . ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری .

۲٤ ــ واثق عباسی برملك مسلط شد و در دوره او ابوتمام امامی مذهب ومروج طریقه اهل‌بیت وفات کرد ۲۲۷ تا ۲۳۲ هجری .

۲۵ ــ متوکل عباسی که در شقاوت مانند یزید و منصور بود بامارت رسید و زیارت حضرت امام حسین را ممنوع کرده و قبر آنحضرت را هفـده مرتبه از بین برد تا کسی مضجع آن امام بحق‌را نشناسد دردوره متوکل عبدالسلام معروف بدیك‌الجنّ وفات کـرد و یعقوب بن اسحق معروف بابن‌السکیت مؤدّب اولاد متوکل کشته شد . و سبب آن بود که روزی متوکل نزد او رفته و پرسید که آیا معزّ و مویّد اولاد مرا بیشتر دوست میداری یا حسنین اولاد علی‌را . ابن‌السکیت مردانه جواب داد که قنبر

غلام پدر حسنین فضیلت دارد براولاد تو و پدرآنها واین‌عمل فوق‌العاده شیعه‌راتقویت نمود متوکل بواسطه همین اعمال زشت بتحریك پسرش منتصر بقتل رسید و برای محاکمه با آل محمد بدار باقی شتافت ۲۳۲ تا ۲۴۷ هجری .

۲۶ ــ منتصر عباسی بعد از پدر خود براریکه امارت قرار گرفت وبا اهل بیت طهارت‌بمهربانی پرداخت فدك‌را بسادات فاطمی رد نمود وجوائز بزرك برای هاشمیین وهاشمیّات بمدینه فرستاد ـ ومانع زیارت قبرامام حسین نشد اوقاف آل ابوطالب‌را که خلفاء سابق ضبط کرده بودندآزاد کرده وتحویل‌خودآنان نمود ـ درچنین دورهٔ قطعاً تمام مردم در معتقدات شیعی خود آزاد شدند ۲۴۷ ـ ۲۴۸ هجری .

۲۷ ــ مردم بمستعین عباسی بعداز منتصر بیعت‌کردند وسه سال و کسری‌امارت نمود تا اینکه اتراك نقض عهد کرده و با معتز همراه شده و مستعین را عزل کردند اما معتز خدعه کرده ومستعین را بکشت ۲۴۸ ـ ۲۵۲ هجری .

۲۸ ــ معتزّ عباسی بعداز مستعین امیرشد وپس از سه سال و هفت ماه بدارالبوار شتافت او بود که حضرت امام علی‌النقی(ع) را بازهرمسموم کرد وسپس‌ازامارت معزول و بعداز شش روز کشته شد خسرالدنیا والاخرة ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری .

۲۹ ــ مهتدی بعداز معتز بحکومت رسید ومانند منتصر فدك را باولاد حضرت زهری‌رد کرد و تمام مناهی شرعی‌را متروك داشته و بسیرت حضرت امیرالمنین بمظالم رسیدگی می‌نمود وآثار عدل و داد دربین مردم گذارد وصائم‌النهار وقائم‌اللیل بودولی چون امراء و لشگر برخلاف این رویه پرورش داده شده بودند طاقت نیاورده و برآن بیچاره شوریدند و بطرز فجیعی بقتلش رسانیده و هرچه فریاد کرد که مرا بگذارید عمربن عبدالعزیز بنی‌عبّاس باشم کسی توجه نکرد ولی بعد پشیمان شدند درعین‌حال عدّه زیادی ازسادات علوی در زمان مهتدی کشته شدند ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری .

۳۰ ــ معتمد عباسی بعدازمهتدی بحکومت رسید ودرهمین موقع فضل‌بن شاذان نیشابوری وفات یافت که حضرت امام حسن عسکری سه مرتبه براو رحمت فرستاد . و معتمد حضرت عسکری را هم مسموم کرده و غیبت صغرای امام دوازدهم شروع شد . ۲۶۰ هجری) .

پایان

قصیده ایست راجع بمسافرت بیت‌الله الحرام که درسن چهل‌ویکسالگی نصیب
نگارنده کتاب و ناظم‌این ابیات شده که در ترتیب ایاب وذهاب خود سروده‌اند

هزار وسیصد و پنجاه و چهار وقت سحر — ز خواب جستم بودم قرین فتح و ظفر
بخواب دیده بدم عازمم بسوی حجاز — بطوف کعبه و تقبیل قبر پیغمبر
بشد سعادت کونین در برم تجسیم — ز شوق خواندمی آیات حجّ را از بر
محال بود سفر بهر حجّة الاسلام — چه پهلوی غدغن کرده بود از سرشر
بداد گستری آنگاه کردمی خدمت — وزیر وقت بمن داشت لطف بیحدّ و مرّ
بدو حکایت خود را بگفتم از سر صدق — که تا برای عبورم ستد جواز گذر
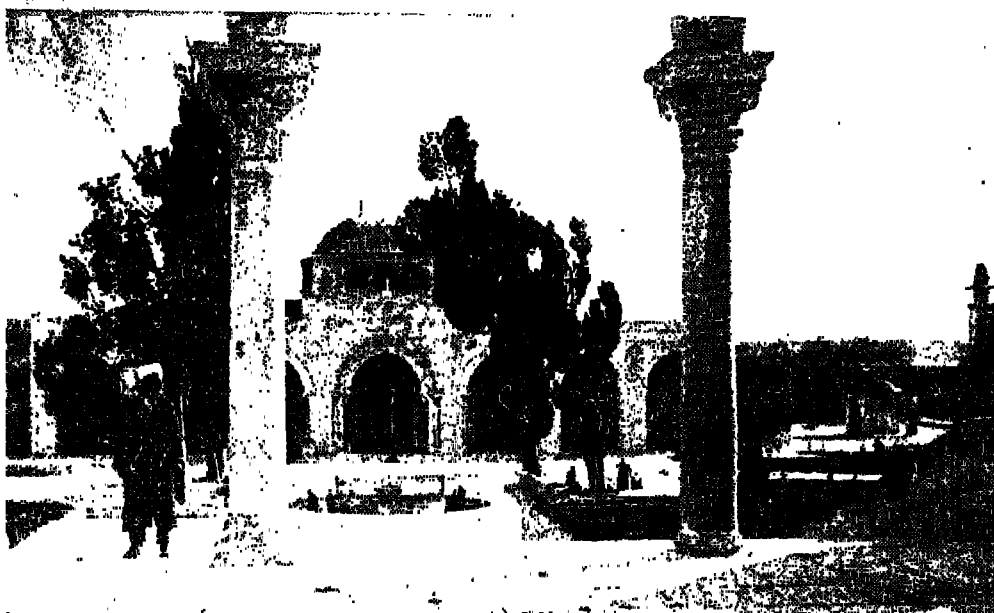
قبله اولیه مسلمانان مسجد اقصی‌است که درقرآن نسخ‌آن ذکر شده ودرشهر بیت‌المقدس واقع‌است

بگفت سخت گرفتار میشوی ز عناد — از این مقوله دگر هیچ بر زبان ناور
بگفتمش که اگر صد هزار قطعه شوم — بجز مسافرت مکه نیست بُدّ و مفرّ
بگفت بهر تقاضات خدعه میباید — چنان که بهر علاج مرض روی به سفر
عریضهٔ بنوشتم بشهربانی کل — که راهیم سوی بیروت بهر دفع ضرر

چه مبتلا شده‌ام من باتّساع عصب — وسیله نبود بر علاج و هست خطر
وزیر عدلیه آن نـامه را گواهی کرد — صدور تذکره تأمـین شد و بداد ثمر
بوقت اخذ گذر نامه نام اهل و عیال — ضمیمه کردم ومجموع گشت، چهار نفر
ولیك منع ورود حجاز شد تسجیل — بحکم آن متوکّل که دید خود کیفر
ز سوی دیگری آماده بود رفع حجاب — بترس نابـغه ظلم مردمـان مضـطر

مكة المشرفة

بدست حضرت اسمعیل شهر مکهٔ معظمه پایه گذاری شده است ودر تمام دورهٔ انبیاء بعدی وجاهلیت مورداحترام بوده‌و درسال ۸ هجرت حضرت رسول (ص) باقوهٔ قهریه مکه را فتح فرموده است

فرار ما که رهائی بدی از این محذور — زدی بقلب رقیبان بسا لهیب و شرر
ولی چه برق گذشتیم مرز کشور را — نشد مجال که گیرند نغمهٔ از سر
بکاظمین چه گردید جا و منزل مـا — زشوق تلخی بگذشته شدچه‌قند وشکر
سپس بسامره رفتیم با کمال رفاه — نموده شکر خدا را زیاده از حد و مرّ
ز کربلا و نجف هم مراد حاصل شد — بآستان امامان شدم ثنا گستر
زیـارت شه شاهان امیر کشور دین — علی ولیّ خدا داد روشنی به بصر

سپس وداع نمودم عیالرا در طفّ
بعزم کعبه به‌بستم ز عشق تنگ کمر

سپردم عائلــه‌ام را بسرور شهداء
بآنجناب پناهـی شدند و مستـظهر

زدیم کوس رحیل ازعراق سوی دمشق
در آن دیار فرود آمدیم از ره برّ

مسافتی که بدی تا دمشق از بغـداد
به‌بیست ساعته طی گشت جمله سرتاسر
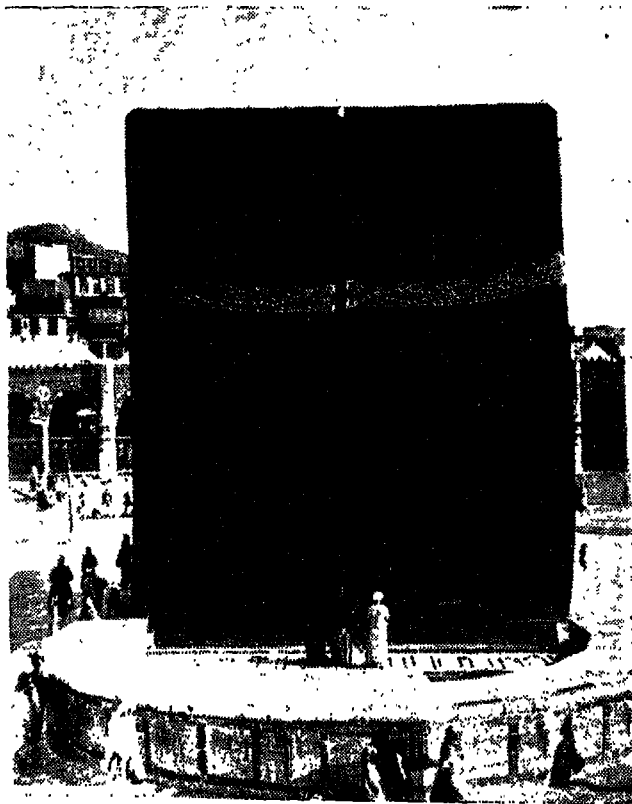
ازدورهٔ حضرت آدم دراین‌محل معبدی بوده وبدست حضرت‌ابراهیم کعبه معظمه بدین‌ترتیب بناء واهل عالم بطواف آن‌دعوت شده اند

ولی دمشق بقسمی قرین جوشش بود
کز اعتصاب فرو میجهید برق شرر

چه بعد جنـگ ملل کشور عراق و شام
میان متّفقین گشته بود صد پیکر

عراق و شرقی و اردن بانـگلیس ضمیم
بلاد سوریه شد در فرانسه مضمر

ز مالیات گزاف و دو صد عوارض تمبر
بسا فرانسه زین ملك برد نقره و زر

ز جور کاسه ملّت به صبر شد لبریــز
طلب نمود ز دنیا رفاه و دفع ضرر

برای حفظ ثغور و ندای استقلال · ز کار دست کشیدند مهتر و کهتر
تمـام ملت سوریّه بـا سلاح نبـرد · قیـام کرده و میخواست خلع مستعمر
در این میانه که نظم عموم شد مختل · بهر کناره‌اش آشوب گشت‌چون اخگر
ز ترس غارت اموال با کمال شتاب · شدیم جانب بیروت بهترین بندر
صفا و سبزه لبنـان و منظر دریـا · شکوه و هیمنهٔ داشت فوق بحث‌ونظر

مقابر المعلى بمكة المشرفة
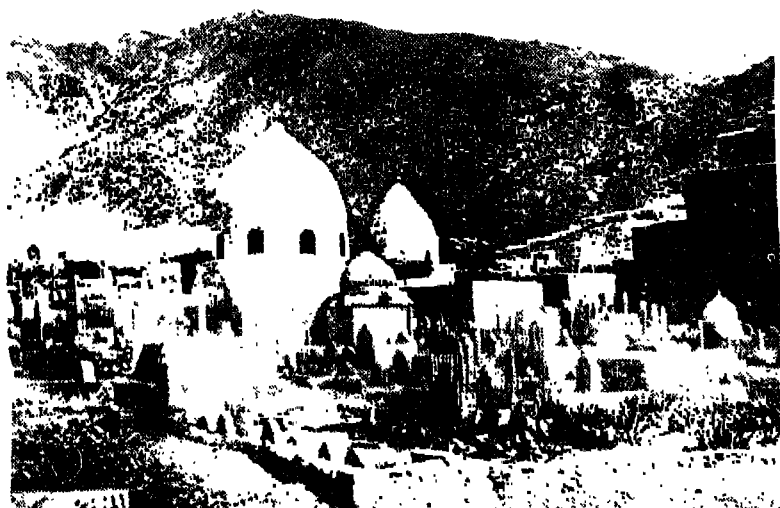
مقبره حضرت‌خدیجه وابوطالب زن‌وعموی‌پیغمبر اسلام که بامر حکومت سعودی باخاك‌یکسان‌شده است

فرید ادّه مصری رئیس شرکت بحر · برشوه سدّ طرق کرده بود هم معبر
در انتظار بمـاندیم چهـارده روزی · که کشتی شنب آرد ز جدّه ره‌آور
بروز سی ام ذیقعده بود کـز بـیروت · روان شدیم بدریـا بیـاری داور
نمود کشتی ما رو به برکه فرعون · وز انقلاب درآنجا کشید سوت خطر
بداد حال تهوّع بجمله مـا هـا دست · فتاده برگ خزان‌وار روی یکدیگر
برفت چند نفر نزد نـا خدای شنب · بخواست تا که‌بمرکب بیفکنند لنگر
جواب داد که این نقطه را رهائی نیست · در انقلاب بود از قدیم چون اژدر

ز عهد موسی عمران و کیفر فرعون — شده بحالت طوفان چه قطعهٔ ز سقر

بهر طریق رسیدیم ما به پرت سعید — که‌شهر کی‌است‌منزه‌جدید وخوش‌منظر

در این زمان که به نیروی عدل واتیکان — میان روم او حبش برد جنگ توپ وسپر

برای توسعه خاك خویش ایتالی — بگفت برده فروشی است در سبا اوفر

بدین بهانه بر آن قوم بی وسائل تاخت — نموده ملك حبش را بقهر زیر و زبر
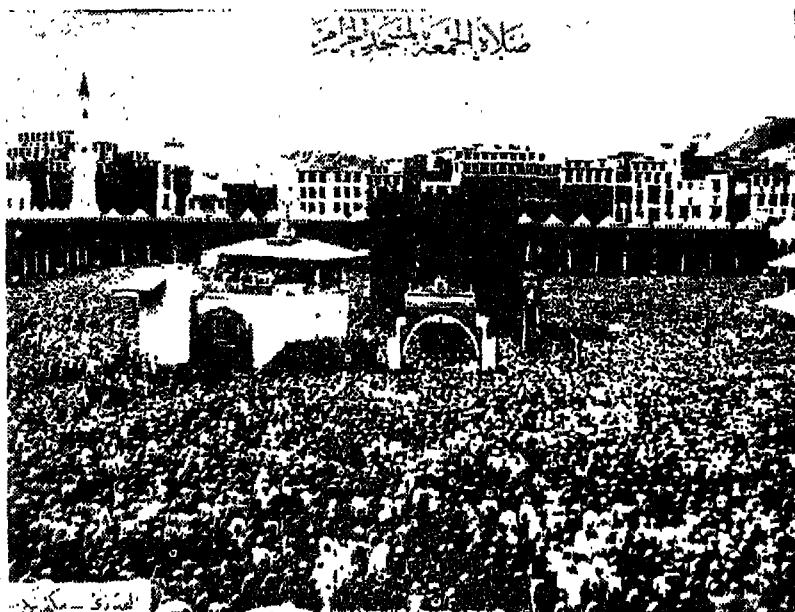
حجاج دورادور کعبه برای نماز جمعه درمسجدالحرام صف کشیده وبامام حنبلی اقتداء میکنند

تمام حـاصل آنرا ز قهوه و غلات — ربود و قبضه نمود آن بلاد پهناور

شروع کرده در آن قوم خدعه و تحبیب — که بین مسلم و نصرانیش کشد محجر

چنانکه دولت عثمانی از زمان قدیم — نهاد پایه خـود در ره علیّ و عمر

سوار کرده بکشتی جماعتی ز آن قوم — برای حج بکنال سویس کـرد سمر

همان دمی که توقّف نمود کشتی ما — دویـد رهبر افریقیان سوی بنـدر

که عدّه ایست ز حجّاج ملك افریقا — در این بلـد متوقّف برای حج ایدر

زیاد گشت از این حال ناخدا خشنود — سوار کرد دو صد تـن گرفت بـدره زر

زبان همسفران جدید بود عرب
بتربیت نبدندی ز شرقیان کمتر

ز اختلاف که حاصل شده است در اسلام
بویژه بس متاثر بدند و در آذر

که گشته است ازاین اختلاف بی ارکان
جلال و سطوت دین خدا هبا و هدر

گشود رهبر آنان زبان بوصف علی
که هست در صف اسلام شاه و نام آور

بخواند آیهٔ تطهیر و هم ولایت را
بداد شرح بتفضیل آل پیغمبر
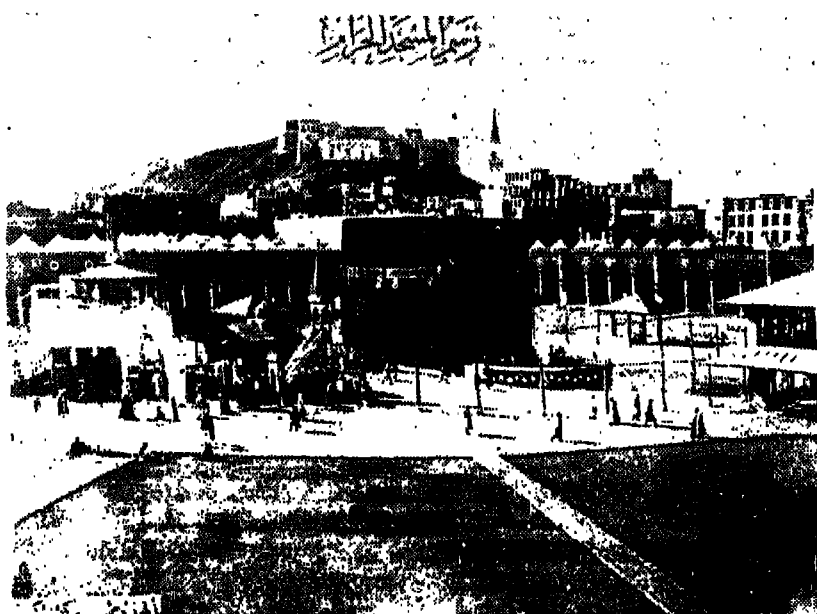
مسجدالحرام دارای چهل درب و به تقریب بنده ۲۰ هزار متر مربع و طاقهای مسجد بطریق شرقی زده شده است

علی است سرور بدر و امیر جنگ احد
علی است غازی خندق بامر خیر بشر

علی است صاحب رایات و فاتح غزوات
علی است صهر نبی قالع در خیبر

نباشد هیچیك از فرقه جماعت و عام
فضائل اسدالله را یقین منکر

ولیك چونکه ابوبکر با یدِ اجماع
گرفته مسجد و محراب و جای پیغمبر

علی گزیده وزارت برای علقه بدین
کمك نموده بفکرش سپاه و هم کشور

ازآن زمان بگذشته است قرنهای مدید
خوش است گر شود این اختلاف صرفنظر

باتّحاد بکوشیم بهر حفظ اساس
بحال خود بگذاریم ما علیّ و عمر

دوتن ز شیعه براین قول معترض بودند
که چون زنص نبیّ کرده‌اند غمض بصر

علی بحکم خداوند و آیهٔ تطهیر
بود ولیّ خدا و وصیّ پیغمبر

بهیچ غزوه بحکم کسی نشد محکوم
ولیك هر سه نفر را شده سرو سرور

جهاز لشکر جنگ تبوك را بنگر
که هر سه تن باسامه مطیع و فرمانبر

کوه رحمت درعرفه که حضرت رسول(ص) درحال خوف سواره و مسلح وقوفرا بعمل آورده اند
و حالیه حنبلی‌ها هم همانطور وقوفرا انجام میدهند ولی‌علماء شیعه لازم‌نمیدانند

به بین تولعن تخلّف ز جیش آن سردار
دگر تو بر متخلّف خلیفه نام مبر

چگونه خانه نشین است مظهر تطهیر
نشسته مورد لعن رسول بر منبر

نشاید آنکه سپارند اهل علم و عقل
هر آن قضیّه مغلوط بر قضا و قدر

بباید آنکه قضایا ز روی دقت و فهم
به نزد اهل مدلّل شود به‌بحث و نظر

علی بود که شده خلف در خدائی او
چگونه با خلفای دگر شود همسر

بخوان ز قول امامت که شافعی باشد
که مرده است بشك بر خدائی حیدر

چه این مقوله مطوّل بشد ز ترس نزاع
جلو گرفتم و کشتی رسید در بندر

جـدا شدیم از آنقوم با کمال اسف   که اهل فضل بدند و ادیب و لیکوفر
بجدّه طائف ما با هزار مکر و حیل   ربود دسته مـا را چـه مرد غارتگر
وصول کرد و رودیّه و خراج گزاف   برای دولت ابن السعود لیره و زر

۱ ــ اشاره به‌آیه تطهیر که درباره اهل‌بیت نازل شده است .

۲ ــ علي درهیچ جنگی محکوم بحکـم کسی نبوده مگربشخص پیغمبراسلام ولی مکرر خلفای ثلاثه تحت امر وسرداری او بوده‌اند .   (صحرای عرفات)

مطابق شرع اسلام وقوف حجاج درعرفات ازظهر تامقارن غروب واجب است

۳ ــ تجهیز لشکر برای تبوك از طرف حضرت رسول بعمل آمده و خلفـای ثلاثه تحت امر اسامه ازافراد عادی لشکر بوده‌اند که باید بطرف شام حمله کنند .

٤ ــ حضرت رسول متخلّفین ازاین لشکر را لعن نموده است و هرسه نفر خلفاء متخلفین از جیش اسامه بوده‌اند .

٥ ــ اشاره به شعریکه شافعی سروده و در خدائی علی تردید داشته است .

بجدّه غسل نمودیم و جـامه احرام   به تن نموده و بر حدّه گشته رو آور

بحدّه نیّت احرام از ره احوط   بکرده تازه و بر سوی مکّه شد معبر
طلوع صبح در آن شهر با شرافت و عزّ   بعمره بوده بر طبق شرع پیغمبر
طواف کعبه و بعداً نماز خاص طواف   بسعی بین صفا مروه مهتر و کهتر
سپس قیام به تقصیر و خارج از احرام   بشهر مکّه بگشتیم جملگی یکسر
بلیل هشتم ذی حجّه پادشاه حجاز   نمود دعوت شامی ز مردم خاور
که بنده نیز بدم در شمار مدعوّین   ببار وی شدم از خُلق وخوش مستحضر

از صبح روز نهم ذی‌حجة چادر های حجاج درعرفات برپا وتا غروب باقی خواهد ماند

بچیده ظرف مفصّل بروی میز غذا   که هر یکیش یکی گوسفند را اندر
دسر تهیه بد از نوع نوع حلوا جات   بطبخ مصری و شامی معطّر از عنبر
جلوس کرد بیك گوشه پادشاه حجاز   بسا فروتنی و لطف کرد در محضر
سه تن ز شام که بودند اهل مطبوعات   در آن میانه بدادند داد فضل و هنر
تمام گفته آنان بشاه بد تعریض   که ملك خویش گرفتی و نیستت بنظر
بلاد سوریه میسوزد از فشار فرانس   بسوی ما بنما روی با فتوح و ظفر
بران ز خطّه اسلام کافر و ارمن   نمای قطع ایادیّ ظلم و مستعمر

بلا جواب نمودند ختم مجلس انس — برفت شاه و ندادند هیچگونه نظر
بهر طریق صباحش شدیم سوی منا — بروز نه عرفات است منزل و معبر
ز ظهر تا بزوالش وقوف کرد حجّاج — غروب کرده سفر را تمام بر مشعر
بصبح دهم از آن جا روان بسوی منا — بر می جمرهٔ و قربان هدی بسته کمر
پس از عمل بدو امر گذشته و تقصیر — بشهر مکّه بتکمیل حجّ شدم ایدر
بهفت شوط طواف و نماز آن بمقام — تمام گشت عمل با فراغت اوفر
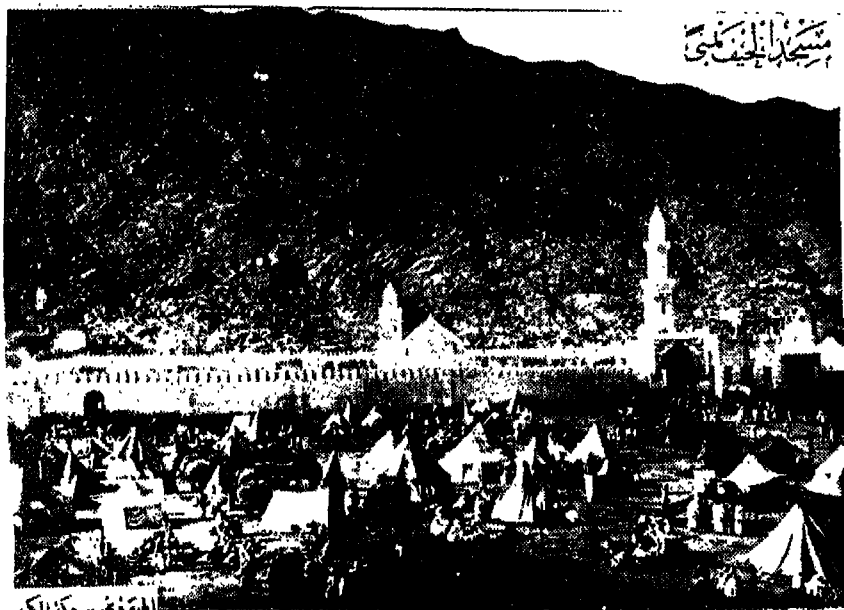
مسجد خیف در منا که شیعه اصرار دارد در آن صد رکعت نماز اداء نماید

سپس بسعی صفا مروه هفت بار تمام — نموده هر وله با ذکر خالق اکبر
طواف حلّ نساء و نماز مخصوصش — ز بعد سعی شد انجام حکم پیغمبر
چه با فتاوی اعلام مذهب شیعه — بود طواف و نماز نساء بحج مضمر
تمام گشت چه اعمال با نماز نساء — لباس کرده عوض بر منا دوباره گذر
وقوف روز دهم باز روز یازدهم — که هست واجب حجّ تمتّع داور
بشهر مکّه مراجع شدیم در ده و دو — بحمد حق بزدودیم زنگ از خاطر

شب چهارده از مکّه سوی جدّه شدیم — بروز پانزدهمین بر مدینه روی آور

بروز هفدهمین با کمال شوق و شتاب — بخاك درب رسول خدای سوده بصر

چهار روز موفّق شدم در آن درگاه — بلطف او بدم آسوده از قضا و قدر

سپس بمرقد سوّم ز خمسة النجباء — که هست زهره و زهرا و بضعة الاطهر

دوچشم وقلب زهی روشنی فزود ازغیب — بطوف چهار امام بقیع نیکو فر

بصوب کوه احد قبر سیّد الشهداء — به لمس و ذکر و دعایاد گشت آنسرور
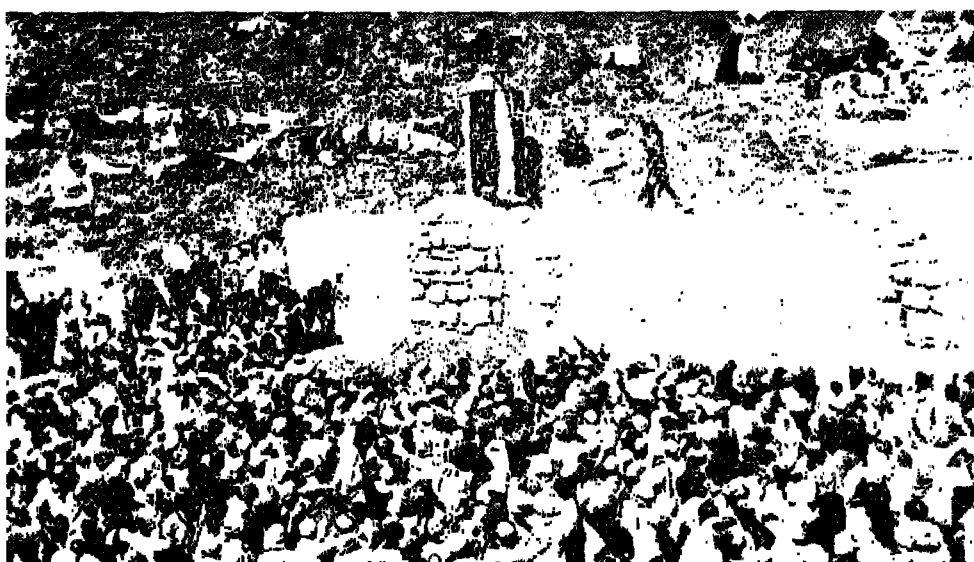
حجاج درحال انداختن سنگریزه بمحل‌هائی که شیطان‌درآن نقطه‌ها میخواسته‌حضرت‌ابراهیم‌واسمعیل را اغواء کند

سپس موّفق و منصور با کمال سرور — بسوی اهل و وطن کرده شاد روی آور

بجدّه آمده با کشتی شنب بعجل — ز بحر جانب سوریّه رفته چون صرصر

بروز اوّل ماه محرّم پنجم — ز بعد سیصد و پنجاه و یکهزار هجر

ورود کرده به بغداد و کاظمین و بفور — بشهر کربلا با قطار کرده سفر

بآستان امام شهید و سبط رسول — که هست زینت هر مجلسیّ و هر منبر

نهاده صورت خود را بخاك حائر پاك — طلب نمودم از آن شاه جنّت و کوثر

سپس باتّفاق عیالات سوی شهر نجف — نهاده روی بدرگاه ساقی کوثر

چهار روز توقّف در آستانـ علی
دوباره جانب کرب و بلا نموده عبر

بروز ده ز محرّم که روز عاشورا است
زچشم‌خویش‌فشاندیم اشکـ چون‌گوهر

بروز چهارده از کربلا سوی بغداد
عنان کشیده و در کاظمین کرده سحر

خرید کرده در آنجا بسا سر و سوقات
ز بعد نیل زیارات آندو قرص قمر

مدینه منوره و مسجد پیغمبر که در ابتدای هجرت بدست حضرت رسول بناء و در دورهٔ اموی وعباسی وعثمانی تعمیراتی در آن شده است

عبور کرده ز قصر و کرند و کرمانشاه
چه باد از همدان و اراك و قم بگذر

بروز سی ام آنماه فاتح و منصور
بشهر نامی طهران شدیم ما اندر

بدرب خانه ما جمع گشته بد فامیل
بشکر حق بنمودند ذبح با مجمر

چه دست داد مرا در جوانی این توفیق
بعشق پاك فشاندم زچشم خود گوهر

تشیّدا بنما شکر حق بصبح و مسا
از این عطیّه اعلای بد ز درّ و گهر

علی‌اکبر بن محمد اسمعیل بن عباس بن محمدعلی بن محمدرضا بن محمدولی بن فولاد والی‌یاری معروف‌بتشیّد

(ضریح شارع مقدس اسلام و پیغمبر رحمت ذیلاً ملاحظه میشود وفقط پنجره آن ازطرف مسجد زیارتگاه عمومی است ولی دو نفر پلیس مسلّح درجلو آن ایستاده ومانع لمس وتقبیل مردم هستند وهمچنین خواندن زیارتنامه‌های مفصّل هم غدقن است و مطوّفین جبری که برای مردم تعیین نموده‌اند فقط چند کلمه بطور متحدالشکل میخوانند امّا خواندن قرآن مانعی ندارد ـ وازغرائب روزگاراسلام آن است که عایشه ام ّالمومنین یك نفراز نه نفر زنهای حضرت رسول (ص) است واگر بدون اختلاف زن از اراضی ملك شوهر ارث می‌برد یك نهم ازثمن این خانه ملك اومی‌شد وهفت ثمن دیگر متعلق
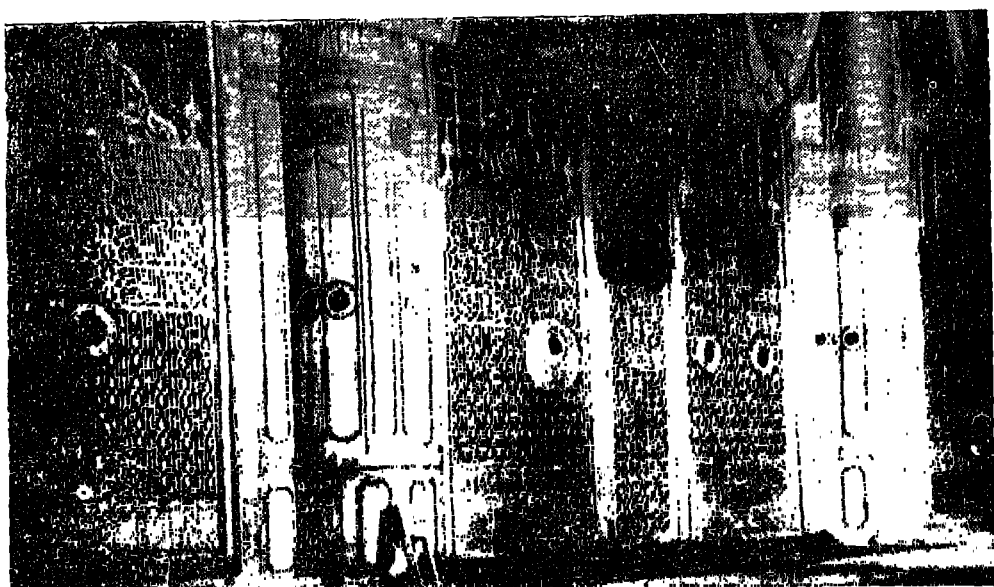
بحضرت صدیقه طاهره فاطمه زهری سلام‌الله علیها بود بااین حال امّ المومنین اجازه داد که پدرش ابوبکر وعمر خلیفه اورا دراین خانه دفن نمودند ولی از دفن حضرت امام حسن مجتبی (ع) که خود درآن تاریخ مالك یك ثلث ازتمام خانه یا یك ثلث ازهفت ثمن خانه بود ومالکین دیگر خانه مانند حضرت امام حسین وزینبین علیهم السلام هم متصدی دفن آنحضرت بودند که این اقدام دلیل توافق وبذل آنها هم نسبت بسهام خودشان هست بشدت جلوگیری کرد وبنی امیّه مفسده جو و مغرض از موقع سوء استفاده کرده وبنام حمایت اززن پیغمبر بدن شریف آن حضرت را تیرباران کردند.)

(مسجد حضرت رسول اکرم (ص) که ذیلاً مشاهده میشود بعدازمهاجرت باطرز فوق‌العاده ساده بتصدی خود حضرت و کمك مهاجرین و انصار ساخته شد ودر وسط شهر مدینه واقع و دارای پنج درب است .

۱ ــ باب‌السلام والرحمة درطرف غرب

۲ ــ باب‌المجیدی درطرف شمال که از بناهای سلاطین ترك عثمانی است

۳ ــ باب‌النساء ٤ ــ باب جبرئیل ٥ ــ باب البقیع که هرسه درب درطرف‌شرق واقع و از طرف جنوب که قبله تقریر است دربی ندارد .
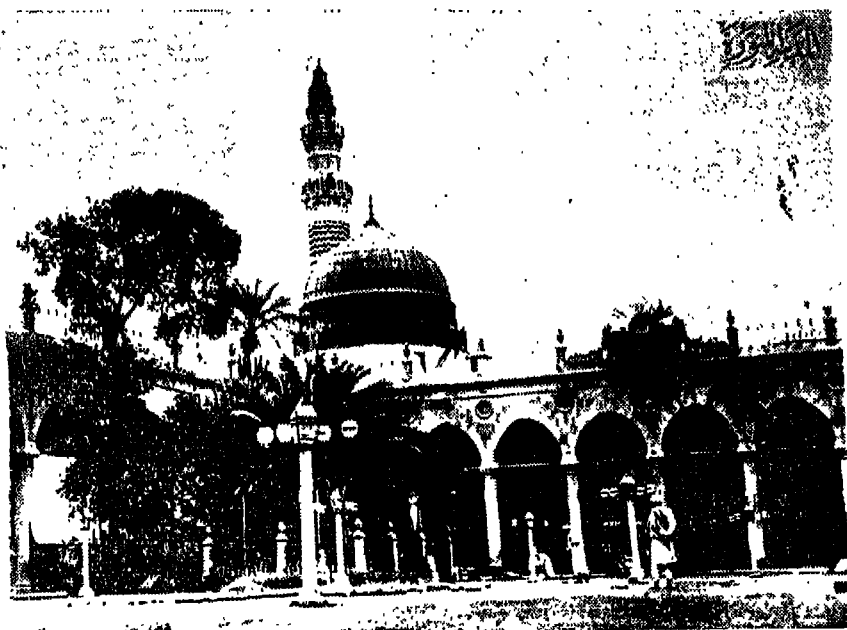
دراین مسجد اخیراً ازطرف مصریها تعمیراتی شده وعلاوه برسنگ های مرمر و سنگهای مصنوعی که بعقیده شیعه امامیّه سجده برآنها جائز نیست در فرش زمین مسجد بعضی سنگ‌های ساده هم بکار برده‌اند ــ وشیعه امامیّه درنمازهای خود ازآنها استفاده میکنند وهمچنین دروسط فرشها حصیرهائی‌انداخته‌شده که‌آنهانیزبرای سجده شیعیان مناسب است .)

(مقابر شهداء احد هر ناظری را بیاد عظمت تعلیمات اسلامی انداخته ومقایسه اعتقادات مردم مسلمان آن روزه و امروزه هر متفکری را مات و مبهوت مینماید در جنك احد هفتاد نفر از مهاجرین وانصار شهید شده‌اند که حضرت حمزه سیّدالشهداء درصدر آنان قرار دارد ــ در این جنك تمام مهاجرین وانصار فرار کرده وفقط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام بااینکه از کثرت جراحات ضعیف شده بود تاآخرین دقیقه مقاومت کفّار از جای خود حرکت نکرده و از حضرت رسول اکرم حمایت نمود
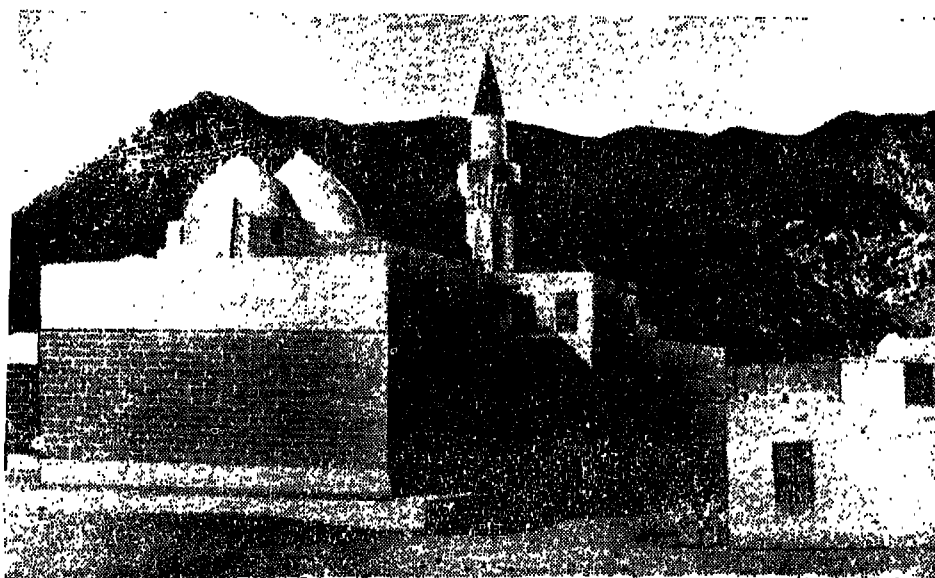
دراین جنك هند مادرمعاویهّ نعش حضرت حمزه را مُثله نمود وازقطعات بریده گوش و دماغ و لبهای آنحضرت قلاده‌ای تهیّه کرده وبگردن انداخته وبدان افتخار مینمود که این طوق لعنت همیشه در گردن خاندان بنی‌امیه باقی خواهد بود و ابوسفیان پدر معویّه فریاد زنده باد هبل یعنی بت بزرگ میکشید ـ ولی پنجسال بعد زبیر پسرعمّه حضرت رسول‌ص هنگام فتح‌مکّه لگد برسرهبل میزد وبابوسفیان میگفت چگونه‌است که‌هبل‌شمارا حمایت نمیکند وآنها سرهای خجالت‌را بزیرانداخته وساکت بودند.)

(دور نمای مقابر شریفه سابقه حضرت فاطمه زهری دختر پیغمبر و پسر و احفادش حضرات امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام وعباس بن المطلب و زنهای پیغمبر ذیلاً مشاهده میشود که با کمال تأسف امروز بحکم روحانیین فرقه وهابی بدست حکومت سعودی بکلی ویران و با خاک یکسان شده است .

نگارنده بزیارت آن مقابر مقدسه تشرف حاصل کرده است این قبور بصورت قبور تازه که در ایران معمول است از خاك صورت سازی شده و مردم را از خواندن زیارت
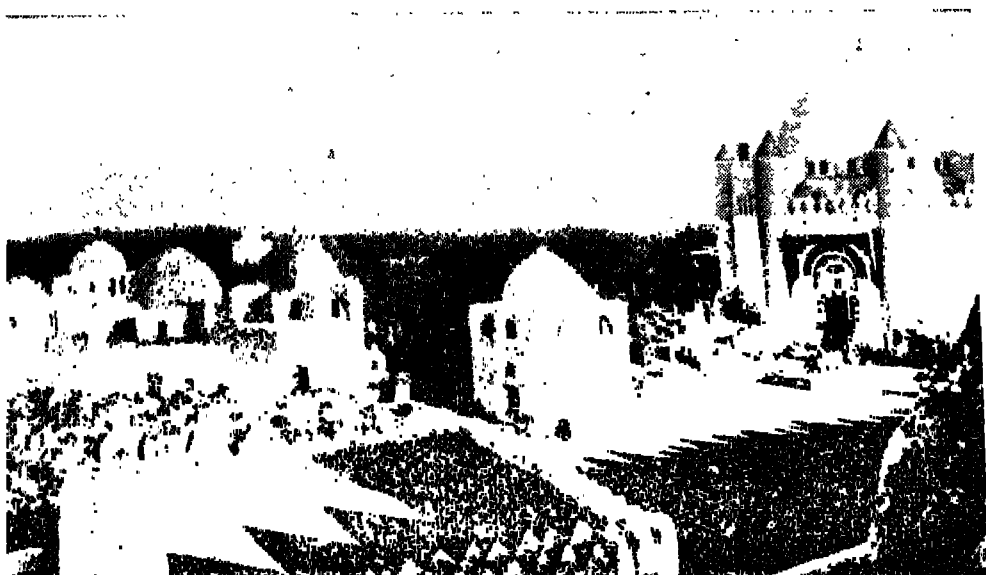
نامه مفصل هم ممنوع کرده اند و فقط بقدر خواندن یکسوره حمد بزائرین مهلت توقف میدهند ـ در شمال قبرستان بقیع تپه بزرگی است که دیوار کوتاهی آن را از بقیع جدا میکند ـ زوار ایرانی به بالای آن تپه رفته و بزیارات مفصله میپردازند ـ این محل فاصله زیاد باقبور ندارد و کاملاً زائر قبور را می بیند بنده نگارنده چهارمرتبه بخواندن زیارت جامعه کبیره در بالای آن تل موفق شده است تقبل الله عنه انشاالله تعالی)
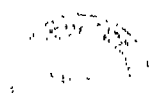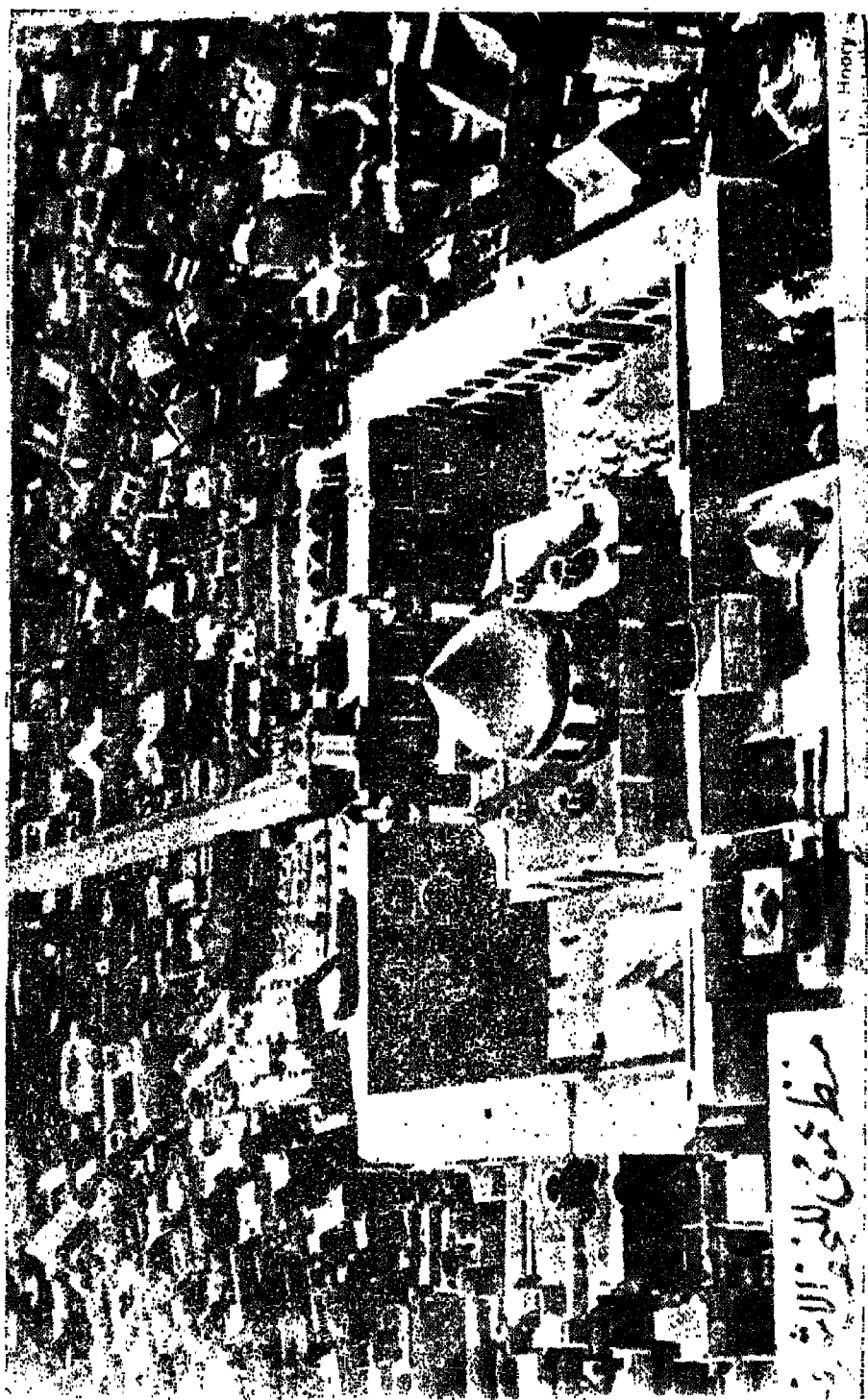
منظر عمومی للنجف الاشرف
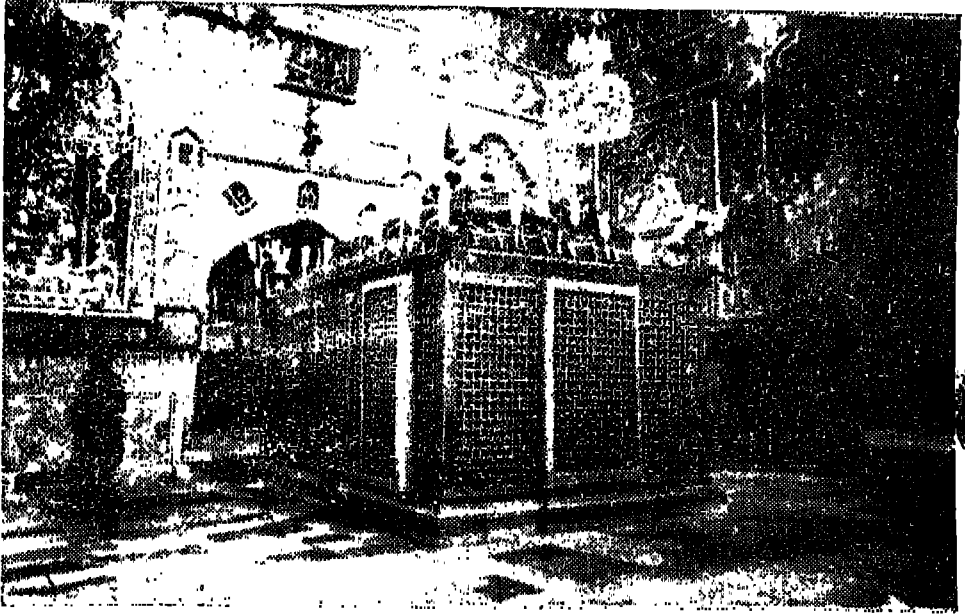
ضریح مطہر حضرت حسین بن علی سید الشہداء علیہ الصلوۃ والسلام
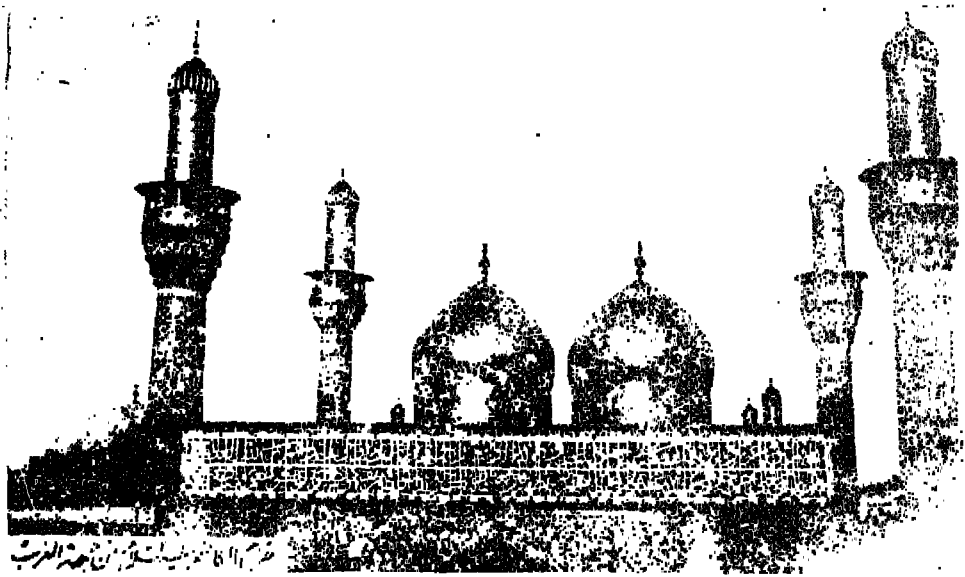
ایضاً
آثار نظمی مؤلف

در زمان حکومت استبدادی ۲۰ ساله پهلوی هنگام ریاست شهربانی سرتیپ درگاهی بجرم ارادت وارتباط بامرحوم سیدحسن مدرس اعلی‌الله مقامه هنگام گرفتاری معظم له موقعیکه برای افتتاح و بکارانداختن اداره ثبت اسناد در مشهد بودم بطهران جلب شده و هشت ماه و دو روز در دو دفعه زندانی شدم که تفصیل آن درکتاب تاریخ ساوه وکتاب چگونه بزندان سیاسی جلب شدم مندرج است ـ قصیده ذیل را درزندان شماره ۲ درظرف ۷ ماه و۲۶ روز سروده‌ام که بواسطه نداشتن وسیله تحریر بعضی نکات آن نیز فراموش شده وبعد از آزادی نتوانستم آنرا اصلاح نمایم زیرا دیگر تفکر وخیالات زندان را نداشتم .

شاها ز تحت قبّـه افلاك احتشام — کان هست جمله عـالمیان را پناه عـام
خصم عنود و غـافل از ایّام انتقـام — بگرفت و بر کشیدم بزنجیر اتهّـام
از طوس تا بـه خطّه طهران اسیر ظلم — چون نقطه در احاطه مأمور کوف‌وشام
اهل وعیال بی‌سرو سامان وسر پرست — درطوس زار در نظر جمله خاص و عـام
پرسان گهی زحال من‌وگه بحال خویش — غمگین‌که چون شود بسر انجام اختتام
خود نیـز اوفتـاده باعماق باستیل — در همّ و غم غریق چو کشتیّ بی لگام
حبسم کشید طول بتقریب هفت ماه — در هر دقیقه دادن جان داشت اجتسام
امّید رحم قطع بجز ذات ذوالجـلال — چشم حمایتم نبـدی جز بر آن امام
گـه استغاثه ام بخـداوند لامکـان — از بهر رفع ظلم و خلاصی ز اتّهام
جرمم نبود جز بارادت ثبات و عزم — تقصیر صرف پیروی اهـل اعتصام
نی در سیاستم ره و نی خلف با کسی — نی حـامی جنایت و نی اهـل اغترام
شاها اهانتم ز حـد و حصر در گذشت — ذلّت گـرفت دائره بر عزّو احترام
بس نا ملایمات کـه هر نا کسی نمود — بس طعنه ها که گفته شد از مردم لئام
چون بود اتّکام بالطاف شهرضا — کـردم تحمّل اینهمه اوضاع بی نظام
هر روز ماه و ماه بسالی دراز شد — تا در گـذشت روز غـم و غصّه عظـام
اعـلام کرد خصم کـه عفوت نموده‌ایم — باز است بر توراه و نمود او بس التیام

پوزش‌طلب نمود زتقصیر وعذرخواست — گفتم باو حکایت لقمان و آن غلام

شخصی غلام خویش بره گم نموده بود — بگرفته بد بجای غلامش حکیم سام

سالی بکار گل بنمودش جفا و جور — تا آنکه باز گشت غلامش ذلیل و رام

آنگاه عذر خواست که نشناختم تو را — لقمان از این مقوله در اعجاب وابتسام

یکسال جور برده بذلّت ز دست تو — اینك بیك دقیقه به بخشمت ظلم تام

با وعده‌های خوب بسی لطفها نمود — در عین حال بهر سکوتم وعید دام

بعد از سه ماه طرح لجاجت زسر گرفت — جلبم نمود روز مرا کرد تار شام

جهت تیمن و تبرک دو بیت که آقای حاج شیخ مرتضی اردکانی یکی از علماء اصفهان نقل فرمودند
بمناسبت موضوع قصیده درج میگردد. تا این کتاب بنام گرامی مدرس ختم شده باشد
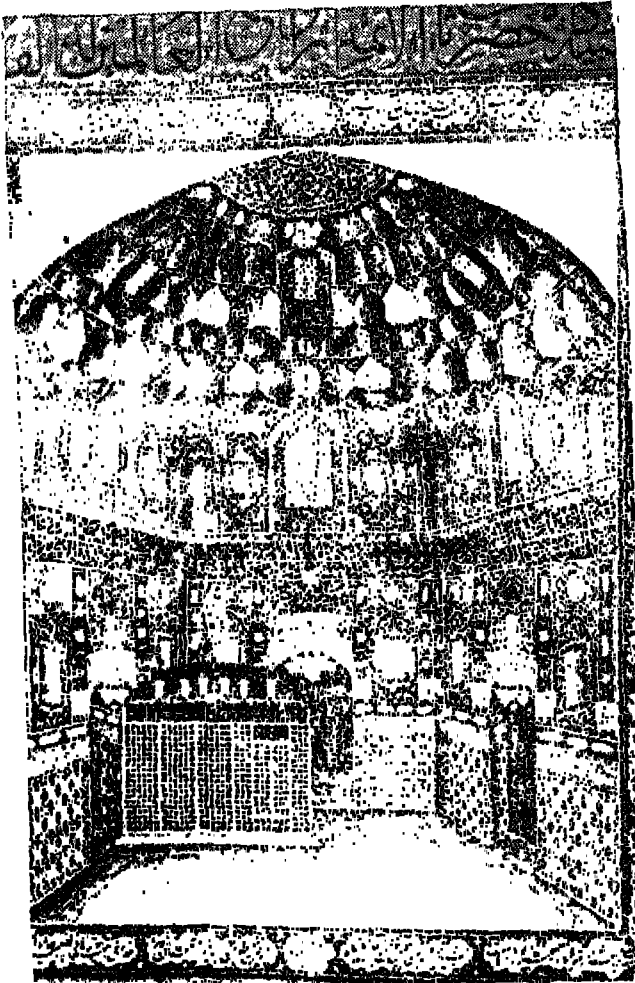
با دست جهانسوز شه بد فرجام — بنمود بکشتن مدرس اقدام

درسال هزار و سیصد و پنجه و هفت — در لیلهٔ بیست و هفتم شهر صیام

قبهٔ حضرت رضا علیه السلام

تا آنکه عزل گشت و بپایان رسید جور — راحت شدم ز ساعی و نمّام بی لجام

دستم گرفت لطف شهنشاه دین رضا — بر وضع تلخ زندگیم داد انتظام

مستظهراً بمرحمت سبط هفتمین — گشتم شهیر خلق جوانمرد و نیکنام

شاها تمام کون بفرمان وحکم تواست — از خصم دون سزد که ستانیم انتقام

این بنده ذلیل درآن درب ملتجی‌است — تا بر مراد کام براند علی الدّوام

بر بند لب تشیّد از این نالهای زار — بگذار خصم را بخداوند لاینام

علی‌اکبر تشیّد

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
«	۱	فاذکر	واذکر
۱	۷	فاطمه	فاطمه وحسنین
ه	۱۲	میرزا	میر
و	۱۸	تیرماه	تیرماه ۳۱
٤	۱۱	مراتی	مرائی
٥	۲	ثقیفه	سقیفه
٥	۱۷	ثقیفه	سقیفه
۱٦	٤	بدست	بدست و
۲٤	٤	زیرا	چه
٤۰	٥	شد	شده
۳٥	۱۱	ثقیفه	سقیفه
٦۳	۱	مینموند	مینمودند
٦۳	۹	کبرای	کبری
٦٥	۱٦	صفه	صفیه
٦۷	۳	نضهت	نهضت
۸۱	۸	چهارم	چهاردهم
۸۷	۲۳	شرح ذمه	شرذمه
۹۲	۲٦	الله	لله
۱۰٤	۲۳	سرای	سرآن
۱۱۰	«	عمرو بن عمق	حجر بن عدی
۱۳۰	۲	بدنجا	بدانجا
۱۳٥	۱۹	باشند	میباشند
۱۳٦	٥	اهلُ	اهلَ
۱۰٦	۱۳	جعفر	فضل
۱۰۷	۱۷	القول	العقول
۱۰۷	۲۰	مامون	هرون
۱٦۳	۲۱	یاس	باس
۱۷۲	۱۰	ثمر	سمرقند
۱۷٤	۲۰	باب	باب باسکوت
۱۸٤	۷	یمن هستند	یمن
۱۷۸	۱۲	خاضر	ظاهر
۱۷۹	۱	جنتة	جنة
۱۸٤	۷	هستند	و
۱۸٦	۱۹	است	باشد
۱۸۹	۲۳	لتعرفهم	لتعرفنهمُ
۱۹۲	۲۰	حسینی	حسنی
۱۹۹	۹	قولومه	قولویه
۲۰۱	۱۰	جهت	وجه
۲۰۳	۱۲	مشهود	شهود
۲۱٤	۲۲	لیظهر	لیظهره علی
۲۱٥	۳	هم	هم برما
۲۱٥	۱۸	اجداد	اضداد
۲۱٥	۲۳	میکند	کرده
۲۱٦	۳	ربهم	لهم
۲۱٦	۲۳	تصرف	مصرف
۲٤۲	۷	تقریر	تقریبی

کتبی که برای تالیف این کتاب مطالعه شده و مدارک مطالب مندرجه محسوب است و باغلب این کتب درمتن هم اشاره شده است .

کتاب		مؤلف
۱ ـ اکمال‌الدّین و اتمام‌النعمة	تألیف	شیخ صدوق علیه‌الرّحمة
۲ ـ بحارالانوار	»	شیخ محمدباقر مجلسی علیه‌الرحمة
۳ ـ جنّةالنعیم	»	حاج ملا محمدباقر اصفهانی
٤ ـ مجالس‌المؤمنین	»	قاضی نورالله شوشتری
٥ ـ منتقلةالطالبیّة	»	ابواسمعیل ابراهیم نسّابه
٦ ـ منتخب‌التواریخ	»	حاج ملا هاشم خراسانی
۷ ـ مقاتل‌الطالبیّین	»	ابوالفرج اصفهانی
۸ ـ روضات‌الجنّات	»	سید محمدباقر اصفهانی
۹ ـ روضةالصّفاء	»	خوند میر
۱۰ ـ ناسخ‌التواریخ	»	محمد تقی سپهر
۱۱ ـ جنةالماوی	»	شیخ نوری رحمةالله
۱۲ ـ رجال مامقانی	»	مرحوم مامقانی
۱۳ ـ الذریعة الی تصانیف‌الشیعه	»	آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
١٤ ـ الغدیر	»	شیخ عبدالحسین امینی
١٥ ـ ریاض‌الانساب	»	حبیب پور دکنی
١٦ ـ بحرالانسات	»	» »
۱۷ ـ زندگانی حضرت عبدالعظیم	»	محمدرازی
۱۸ ـ نورالانوار	»	سید نعمت‌الله جزائری
۱۹ ـ سیاحت نامه	»	ابن بطوطه شافعی
۲۰ ـ تاریخ قم فارسی	»	ترجمه حسن بن علی قمی
۲۱ ـ تاریخ قم انوارالمشعشعین	»	شیخ محمدعلی »
۲۲ ـ شیعه چه میگوید	»	حاج سراج انصاری
۲۳ ـ قواعدالاسلام	»	مرحوم عرب باغی

۲۴ ـ آثارالعجم « فرصت الدوله شیرازی

۲۵ ـ الاسلام علی ضوء التشیّع « حاج شیخ حسین طهرانی

۲۶ ـ آل عبقری الحسان « حاج شیخ علی اکبر نهاوندی خراسانی

۲۷ ـ شیراز نامه « احمد بن ابی الخیر زرکوب

۲۸ ـ مرات البلدان « مرحوم صنیع الدوله

۲۹ ـ ملل و نحل « محمد بن عبدالکریم شهرستانی

۳۰ ـ معجم البلدان « یاقوت حموی

۳۱ ـ دارالسّلام « شیخ محمود عراقی

۳۲ ـ دارالسّلام « شیخ نوری

۳۳ ـ تتمّة المنتهی « محدث شهیر معاصر قمی

۳۴ ـ اغانی « ابوالفرج اصفهانی

۳۵ ـ منتهی الامال « محدّث معاصر قمی

۳۶ ـ نقض « شیخ عبدالجلیل قزوینی

۳۷ ـ سیاحت نامه « ناصر خسرو

۳۸ ـ تاریخ بغداد « خطیب بغدادی

۳۹ ـ تاریخ سامراء « شیخ ذبیح الله محلاّتی

۴۰ ـ تفسیر قرآن مجید « ابوالفتوح رازی

فهرست مندرجات

صفحه	فهرست مندرجات

صفحه	فهرست مندرجات
۹۵	نسب ونژاد آل بویه که ایرانی‌اصیل بوده اند
۹۸	شاهد تاریخی از تاریخ بلادری در تقسیم لشکر ایران
۱۰۰	**فصل شانزدهم** ـ نظری بتاریخ وقایع قرن اول اسلام . از حیث سلوك خلفاء
۱۰۷	**فصل هفدهم** ـ تجلیات حقایق مذهب شیعه در دوره های تاریك وظلمانی . . .
۱۱۳	**فصل هجدهم** ـ شهامت شاعر یاقوت ایمان فرزدق .
۱۱٤	اینك اصل قصیده در مدح ومعرفی امام چهارم
۱۱٦	مؤلفین شیعه در صدر اسلام ـ اقتباس ازالذریعة الی‌تصانیف‌الشیعة .
۱۱۸	**فصل نوزدهم** ـ اتصال مقررات شیعه بصدراسلام ورویه حضرت رسول (ص) . . .
۱۱۹	منازعه در اصل خلافت ـ مبنای ایجاد اختلاف است . . .
۱۲۱	ادعای عباسیان در امر خلافت بچه مجوزی است .
۱۲۳	قتل عام امویان بتدبیر وزیرآل محمد ابوسلمه
۱۲٤	تشکیل مجلس رسمی‌برای اعطای جوائز خلیفه
۱۲۵	چرا احمد را سفاح را میگویند و حال آنکه مرد رئوفی بوده است .
۱۲۵	**فصل بیستم** ـ شروع قساوت عباسیان در دوره منصور دوانقی
۱۲٦	توجه منصور بمذهب وپیشنهاد تفکیك جنبه روحانی از سیاسی
۱۲۸	مزار شریف واقع در یکی از شهرهای افغانستان
۱۳۰	تحقیق در هویت صاحب مزار شریف . . .
۱۳۳	**فصل بیست‌ویکم** ـ تمرکز شیعه در ایران از دوره حجاج‌بن یوسف ثقفی
۱۳٤	وصف شهر قم . از حیث تاریخ بناء وسکنه اولیه
۱۳٦	واقعات تاریخی . که موجب مهاجرت بنی‌سعد شد .
۱۳۷	احکام شیعه در اروپا . . .
۱۳۹	**فصل بیست‌ودوم** ـ مرکز شیعیان غور یا مسلمین غور . در تاریخ اسلام
۱٤۱	معرفی‌بلاد غور . که امروز در کجا واقع است .
۱٤۲	نسب سلاطین غور که بضحاك تازی میرسد .
۱٤٤	**فصل بیست‌و سوم** ـ خاندان نوبختیها یایکدسته دیگر از شیعیان ایرانی‌متقدمین
۱٤۷	**فصل بیست‌وچهارم** ـ توضیح راجع بمقدمه وغرض رانی خوندمیر قضیه اول .
۱٤۸	قضیه دوم . . . .
۱٤۹	قضیه سوم . . . .
۱۵۰	توضیحات مربوط بفصل سوم وچهارم . . . راجع بحضرت زید شهید . .
۱۵۱	توضیح مربوط بفصل ٦ و ۷ راجع بعبدالله محض و پسران او
۱۵۲	ایضاً توضیح راجع بواقعات متفرقه از فصل هفتم . . .

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

استدعا

از آقایان محترمیکه که وقت شریف خودرا مصروف مطالعه این وجیزه ناچیز میفرمایند استدعا میشود که در اشکالات عبارتی و مطلبی خود قبلاً بغلطنامه رجوع نموده ودرصورت بقاء اشکال با کرم عمیم خود عفو واغماض فرمایند (مؤلف)

اطلاع نگارنده کتابی مخصوص درتاریخ زندگانی وشاهکارهای سلاطین فاطمی مصرمعروف باسمعیله وهمچنین سلاطین صفوی ایران که در کارخود توفیق حاصل کرده ومدتی مدید حکومت و سلطنت داشته‌اند تألیف کرده امیدوار است که با مساعدت روزگار وتوجّه مخصوص معارف خواهان موفق بچاپ شود ـ در این کتاب قسمتی از اختلافات تاریخی که درنظرشیعه امامیّه بافرق عامّه و بعضی‌فرق‌دیگر محلّ‌اختلاف است مورد بحث ومداقّه وتحقیق قرار گرفته وبطرزی عقلائی ودنیا پسند قضایا حلّ وتصفیه شده‌است. علی‌اکبرتشیّد